

رسالہ

أیام سعدہ

تألیف

عبد الحمید اشراق خاوری

Ayyám-i Tis'ih

Copyright © 1981 by Kalimát Press
All Rights Reserved.

First American Edition.
This book has been reprinted with permission of the
Universal House of Justice.
ISBN 0-933770-24-3

Manufactured in the United States of America.

شروع ۱۰۲ بیج
شروع ۹۰۹ بیج
شروع ۸۰۸ بیج
شروع ۷۰۷ بیج
شروع ۶۰۶ بیج
شروع ۵۰۵ بیج
شروع ۴۰۴ بیج

ماشتن از لحنه ملی امور اجتماعی ایرانی در آمر نکای و آقای یادالله رضوی فی قد در چاپ
این قتاب پهکاری محدود و اندیشمکانه سپاهگزارند.

کالیمات پرس

بِنَامِ گویندهٔ توانا

دیباچه طبع و نشر اول

رساله آیام شعه که من در جاتش از الواح مبارکه و نفعهای صادره از فرم الهم رکز میثاق جل شاهد و مطالع الانوار

دولج فرن اجای امریکت ۱ (GOD PASSES BY) استخراج شده شامل و قایع آیام شعه

محترم و الواح مخصوصه بہریوم و فروع مربوطه باش که از قلم اعلیٰ جاری و نازل گردیده بیاشه

و باحت محفل مقدس و حانی تی بجا ایان ایران شید الله ارکانه احمد ایشود غرض از تایفین

رساله آن بوده که و قایع و الواح مخصوصه آیام شعه بالنظم مرتب بطوری که شرح واقعه بہریوم دری

مخصوص مندرج باشد در دسترس عموم اجای ائمّه و ائمّتین بر عهد و میثاق فراگیرد تا در مخالفی که در اوقات

مزبوره منعقد میگردد در جمیع نقاط از بلواد و قری تلاوت شود و احتیاجی برای حکم سعدت ده برائی مبنی

بر زمام حاصل مزبوره نامه اساس این رساله بر مقدمة و پیفت فصل و خاتمه گذارد و شده و منابع

مطلوب منه رججه در ذیل صفحات رساله یادداشت گردیده اگر انسای ائمّه اعضای محفل مقدس

و حانی تی و فقیم الله صلاح دانند و تصویب فرمایند تکمیل آن را مقرر فرموده انتشار دهند

امید که بغض و غایت اُنی مفهور نظر ما را در جالب دعای خبر در روزگاران گردد

هران ۱۰۳ - اشرف خاوری

توضیح

- ۱ - صفحه ۴۴۰ سطر ۳ «بین الملائمه العالیین» در بعضی نسخه‌ها بین الملائمه است
- ۲ - اگر در بعضی مقامات و مواضع ترکیب جلات برخلاف قواعد قوم شا به میشود فازین کرام بدانند که همانطور از قلم مقدس اعلیٰ جل کبرای نازل گردیده است خاب زین المقربین عیله السلام ائمه رخصوص اینگونه موارد که در آیات الکریمة رعایت قواعد قوم نشده از ساحت ایم جمال قدم جل کبرای سوال نموده ولوح منبع مقدتی در جواب ایشان از قلم قدیم جل سلطان نازل گشته که در این مقام تینا و تبر کآن لوح مبارک را نقل نماییم قولہ تبارک و تعالیٰ آن بازین . . . فی الحقيقة آنچه نازل همان صحیح بوده و خواه بود در ارض ستر اراده چنان بود که قواعدی در علم الکریمة نازل شود تا کل مطلع باشد نظر با هزان وارد و اشغال متواتر و ابتلاء ای متابعه تا خیر افاد العلم فی قبضته ی قلبہ کیف بشاء مثذ ربعض مقام آیه بحسب قواعد ظاهریه باید مرفع و باید مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام بایکان مقدمة دی امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده بحسب ظاهر

بین قوم دون آن مقرر است راین مقام حرف جر و با مضارف که علت جراحت محدود ف
و این قاعده را در کل جاری نماید و همین در بعضی مواقع نظر بطراز آیات است لاغب
ان نذکر القافیه فی هذا المقام و همین نزد آئمَّةٍ نحو فعل لازم در مقام بطراز
تعدی ظاهر بالتكبير والباء والهمزة این در نزد قوم معتبر است ولکن در علوم آئمَّی
بعضی مقام فعل لازم متعددی و فعل متعددی لازم میشود طوبی للعارفین طوبی
لمن کان موقفنا با ان العلوم كلها فی قبضة قدرة ربہ العلیم الخبیر و همین
فعل متعددی مثل رفع ارفع نازل و امثال آن در کتب سماوی هم از قبل بوده و این در
مقام نماید . انتی

۳ - برخی از افعال ثلثی مجرد که در ابواب مختلف استعمال شده در هر مقام و محل مطابق
با ب مخصوصی اعراب گذاشته شده است . اگر فارغین گرامی مشذبکت فعل را در دو موضع
با اعراب مختلف ملاحظه فرمایند بداند که هشتباهی در گذاشتن اعراب رخ نداده بلکه در هر مقامی
مطابق با ب مخصوصی اعراب شده فی المثل کلمه « سرع » که هم از باب چهارم و هم از باب ششم

ثلاثی مجرد آمده ربعی جا امطابق با بچهارم و در برخی مقامات مطابق با بشم اعراب شده
و پنجمین کلمه «خدم» وغیره از ابواب مختلفه آمده است .

- ۴- بعضی از افعال که لازم و متعدد محبوب آن هر دو در عبارتی صحیح بوده و همیوان هر دو را ^{شعل}
کرد و مقامی لازم و در مقام دیگر معنده محبوب اعراب شده اند کلمه نَزَلَ و نَزَّلَ وغیره .
- ۵- در بعضی موارد انواع مختلف اعراب که در کلمه جایز است جماعتگذار شده علیهذا مثلاً
دو علامت مختلف بر روی یک حرف از کلمه از این جهت است ن آنکه اشتباه شده باشد مثلاً
کلمه جهات بعضی جاها بسطور اعراب شده چهات و براین قیاس است کلمات دیگر .
- ۶- غایب اعراب کلمات از نقطه نظر سخنی در هر موردی نظر بحسبه امر ترجیحی گذاشته شده وجنبه محمل
دیگر رعایت نشده لذا خوانند کان گرامی میتوانند با اختصار دقیقی جنبه امر ترجیحی اعراب کلمه را در یابند
و در هر محل بعثت اعراب مطمئن باشند .

هوانه

مقدمة

مطابق نصوص میرخواهی مبارکه آئینه در سال نه روز اشتغال بکسب و کار بر اهل بجا حرام است
حضرت عبدالبهاء جمل شاهزاده در لوح میرزا محمد حسین بن میرزا احمد علی فی ریزی میفراند
قوله الاحلى . بواسطه ای ثابت بر پایان نامه شماره سید از کثرت مشاغل جواب مختصر رقوم
میگردد در آیام سنه نه روز اشتغال شغلى في الحقيقة جائز نه بعضی نصوص آئینه و بعضی قیاس
بآن يوم أول وثاني محرم سه روز بعد رضوان يوم هفتادم نوروز و يوم نیروز و يوم هشتاد و هشتم
شعبان و يوم پنجم جادی الاولی . . . این نه روز اشتغال بکسب و تجارت و صناعت
وزراعت جائز نه و چنین اجرای مقتضیات مناسب و وظائف یعنی اجرای خدمت حکومت

و علیکم البهاء الاجمیع ع ع انتی

و در لوح آقا محمد صادق جرمی نازل قول الله العزیز

بوم بیعت حضرت اعلی و يوم هفتادم نوروز و روز بیست و هشتم شعبان و يوم اول محرم و يوم ثانی محرم

و یوم نوروز و سه روز رضوان اشتغال با مورحرام است . انتقی

حضرت ولی امراء الله او را حافظه دارد لوح مبارک مورخ چهاردهم شهر الترمذ سنه ۹۵ بدین درج است :

سؤال محفل مقدس روحانی می بھائیان ایران شیداء الله ارکانه میفرابند قولد الاحل :

... اشتغال با موردریل و نمار هر روز محرمات حتبه است . انتقی

و در تبیع مبارک مورخ ۱۴ شهرکال سنه ۹۵ بدین مطابق ۱۴ آگوست سنه ۱۹۲۸ این

بيان مبارک نازل قولد الاحل :

در خصوص خبازها و فصابها و صاحبان این قبیل مشاغل در نقاطی که مشاغل مزبوره منحصر باشند

سؤال نموده بودید که در این قسم استثنای در ایام محرم مقرن که از برای آنان هست یا نه فرموده

بنویس کسر حدود و بیچو جه من الوجه جائزه استثنای مقبول و محبوب نبوده و نیست سنی

و تناون در اینجاوار دعلت از زیاد چرخت و جارت دشمنان امراء خواه گشت . انتقی

خصوص مبارک در این خصوص بسیار و در این رساله بین مقدار اکتفا رفت اینک بسکارش

و قیام آیام محرم مسب پردازد

فصل أول

أول محرم يوم تولد حضرت رب اعلى مشتبه برس مطلب

مطلب أول

از قم جالب اک لوحی مخصوص شب تولد حضرت رب اعلی جل ذکرہ ناز شد که صورت آن ابن آن

إِنَّمَا الْمَوْلُودُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مُبَشِّرًا لِأَنْعَمِهِ الْعَزِيزُ بِالْوَدُودِ

لَوْحٌ مِنْ لَدُنْنَا إِلَى لَيْلَةٍ فِيهَا أَحَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ نَيْرٍ يَهُ آنَارَ مَنْ فِي

الْعَالَمَيْنَ طَوْبٌ لَكَ إِنَّمَا وُلِدَ فِيلَتٍ يَوْمُ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا هُوَ مِصْبَاحَ الْفَلَاحِ

لِأَمْلِ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ وَأَقْدَاحِ النَّجَاجِ لِمَنْ فِي مَيَادِينِ الْبَغَاءِ وَمَطْلَعَ الْفَرَجِ

وَالْأَبْنِيَاهِ لِمَنْ فِي الْأَنْثَاءِ نَعَالِ اللَّهُ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ الَّذِي أَنْظَفَهُ بِهَذَا الْأَئْمَمِ

الَّذِي يُهْرِقُ حُجَّابَ الْوَهْمِ وَسُجَّاتَ الظُّنُونِ وَأَشْرَقَ اسْمَ الْقَيْوْمِ
 مِنْ أَفْوَى الْبَقَائِنِ وَفِيهِ فَكَّ خَتْمُ رَحْيَقِ الْحَيَاةِ وَفَتْحَ بَابِ الْعِلْمِ وَالْبَيَانِ لِمَنْ
 فِي الْأَمْكَانِ وَسَرَّتْ نَسَمَةُ الرَّحْمَنِ عَلَى الْبُلْدَانِ حَتَّى دَارَ الْجِينُ الَّذِي
 فِيهِ نَهَرٌ كَنْزٌ لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ إِنْ بِاِمْلَاءِ الْأَرْضِ فَالثَّمَاءُ إِنَّهَا
 الْبَلَةُ الْأُولَى قَدْ جَعَلَهَا اللَّهُ أَبَةً لِلْبَلَةِ الْآخِرَى الَّتِي فِيهَا وُلِدَ مَنْ لَا يَعْرِفُ
 بِالْأَذْكَارِ وَلَا يُوصَفُ بِالْأَوْصَافِ طُوبِي لِمَنْ تَفَكَّرَ فِيهِمَا إِنَّهُ يُرَى الظَّاهِرُ
 بِطَيقِ الْبَاطِنِ وَيَطْلُبُ إِنْسَارَ اللَّهِ فِي هَذَا الظَّهُورِ الَّذِي يُهْرِقُ
 الشَّرِيكَ وَانْصَعَقَتْ أَصْنَامُ الْأَوْهَامِ وَأَرْتَفَعَتْ رَأْيَةُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا مُؤْلِّيُ
 الْمُعَالَى الْوَاحِدُ الْفَرِدُ الْمُهَمِّنُ الْعَزِيزُ الْمُسَيْعُ وَفِيهَا مَبَتَّ رَائِحَةِ الْوَمَنِ
 وَفَتْحَ أَبْوَابِ الْإِقَاءِ فِي الْمَثَالِ وَنَطَقَتْ الْأَشْيَاءُ الْمُلْكُ لِلَّهِ مَالِكٍ
 الْأَسْمَاءُ الَّذِي أَقْبَلَ سُلْطَانُ أَحَاطَ الْعَالَمَيْنَ وَفِيهَا تَمَلَّلَ الْمَلَعُونُ الْأَغْلَى
 رَبَّهُمُ الْعَلَى الْأَبْنَى وَسَبَحَتْ حَقَّاً بِقُوَّاتِ الْأَسْمَاءِ مَالِكُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى

يَهْذَا الظُّهُورُ الَّذِي بِهِ طَارَتِ الْجِبَالُ إِلَى الْعَنْتَرِ الْمُغَالِ وَتَوَجَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَى
 وَجْهِ الْمَعْبُودِ وَهَرَكَتِ الْأَوْرَاقُ مِنْ أَرْبَاحِ الْأَشْيَاقِ وَنَادَتِ الْأَشْجَارُ مِنْ
 جَذْبِ نِدَاءِ الْخَنَارِ وَاهْتَرَّ الْعَالَمُ شَوْفًا لِلْعَنَاءِ مَا لِكَ الْقَدَمِ وَيُدْعَى عَنِ الْأَثْبَاطِ
 مِنَ الْكَلِمَةِ الْخَرُونَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ يَهْذَا الْأَسْمَاءِ الْعَظِيمِ أَنْ يَا لَبْلَةَ الْوَهَابِ
 فَدَنَرَى فِيهِنَّ أَمَّ الْكِتَابِ إِنَّهُ مَوْلُودٌ أَمْ كِتَابٌ لَا وَنَفْسٍ كُلُّ ذَلِكَ فِيمَقْلِمِ
 الْأَسْمَاءِ تَذَجَّعَهُ اللَّهُ مُقَدَّسًا عَنْهَا يَهِ ظَهَرَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ وَالسِّرُّ الْغَرُونُ
 لَا وَعَمْرِي كُلُّ ذَلِكَ يَذَكُرُ فِيمَقْلِمِ الْقِصَابِ وَإِنَّهُ سُلْطَانُهَا يَهِ ظَهَرَ مَظَاهِرُ
 لَا قَبْلَ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ طُوبٌ لِلْمُوْقَبِينَ إِذَا نَصَعَ الْقَلْمُ الْأَعْلَى وَيَقُولُ
 يَا مَنْ لَا نَذْكُرُ يَا الْأَسْمَاءَ فَاغْفُ عَنِي سُلْطَانِكَ الْمُهَمِّزِ عَلَى الْأَرْضِ وَالنَّمَاءِ
 لِأَنِّي خُلِقْتُ بِأَنْدَاعِكَ كَيْفَ أَنْدِرُ أَنْ أَذْكُرَ مَا لَا يُذْكُرُ بِأَنِّي بَدَاعٌ مَعْذَلٌ
 وَعَزِيزِكَ لَوْ أَذْكُرُ "مَا الْمَمْتَنَى لَيَنْعَدِمُ مِنَ الْمُكَنَّاتِ مِنَ الْفَرَحِ وَالْآفَئَةِ"
 فَكَيْفَ تَمْوِيجُكُ بِحُرْبَيَا نَكَ فِيهَا الْمَقَامُ الْأَسْنَى وَالْمَقْرَبُ الْأَعْلَى الْأَقْصَى

آتَى رَبِّي فَاعْفُ هَذَا الْقَلْمَآنَ لَأَنَّكَ عَنْ ذِكْرِهِ مِنْهَا الْمَقَامُ الْأَعْظَمُ شَمْسُ الْجَنَّةِ

يَا مَالِكَ وَسُلْطَانِي وَقَبَا وَزَعْنَى إِمَّا اجْتَرَحْتُ بَيْنَ

يَدَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِي الْمُقْتَدِرُ الْغَفُورُ

الْكَوَافِرُ

إِنْسَنٌ

مطلب دوام

لوجه سارك رضا (بمناسبة تزويش دربوم مولا (حضرت اعلی))

بسم الله المغزد على الأنفاس

يا أباى انتفع بندابى من حول عرشى ليبلغك إلى بغير ماله ساجل وما
بلغ قعر ساقع إن ربک لهم العليم الکريم قد أردنا أن نمن عليك
بذكر ما رأيناه لترى العالم النوراني في مذال العالم الظلامي وقويق
يأن لذاعو المر فيهذا العالم وشكرا ربک الخبير انه لواراد ان يظهر
من الذرة أنوار الشميس ومن الفطرة امواج البحر ليقدر مكانا فضلا من
النقطة علم ما كان وما يكون إنما كثا مستوي على العرش دخلت

وَرَقَةٌ نُورٌ إِلَيْهِ ثِيَابٌ بَارَفِيعَةٌ بِيَضْنَاءٍ أَصْبَحَتْ كَالْبَدْرِ الظَّالِمِ مِنْ أُفُقِ الشَّمَاءِ
 نَعَالِيَ اللَّهُ مُوْجِدُهَا الْمُرْتَرَعِينَ يُمْثِلُهُمَا الْمَاثَالُ لِلثَّامَ اشْرَقَ السَّمَوَاتُ
 وَالْأَرْضُ كَانَ كَيْنُونَةَ الْقَدْمِ تَجَلَّتْ عَلَيْهَا بِأَنْوَارِهَا نَعَالِيَ اللَّهُ مُوْجِدُهَا
 لَمْ تَرَعِينَ يُمْثِلُهُنَا وَهِيَ شَبَسُكُمْ وَمَمِيلُكَغُصْنِ الْبَانِ فِي مَنْظَرِ الرَّحْمَنِ
 نَعَالِيَ مُنْطَهِرُهَا الْمُرْتَرَعِينَ يُمْثِلُهُمَا شُمْ سَارَتْ وَطَافَتْ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ
 وَارَادَةٌ مِنْ عِنْدِهَا كَانَ إِبْرَةَ الْعِشْقِ افْجَدَتْ مِنْ مِعْنَاطِيلِ الْعَمَالِ
 الْمَشْرِقُ أَمَامَ وَجِهَهَا نَعَالِيَ مُوْجِدُهَا الْمُرْتَرَعِينَ يُمْثِلُهُمَا مَشْيُ وَالْجَلَلُ
 يُخْدِمُهُمَا وَمَلَكُوتُ الْجَمَالِ يُهَلَّلُ وَرَأَيْهَا مِنْ بَدِيعِ حُسْنِهَا وَدَلَالِهَا
 وَأَعْنَدَ الْأَزْكَانِهَا نَعَالِيَ مُوْجِدُهَا الْمُرْتَرَعِينَ يُمْثِلُهُمَا شُمْ وَجَذَنَ الْثَّعَرَ
 السَّوْدَاءَ عَلَى طُولِ عَنْقِهَا الْبَيْضَنَاءُ كَانَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اعْتَنَقَ فِيهَا
 الْمَغَرِبُ الْأَبْيَنِيُّ وَالْمَقْصِدُ الْأَفْصُنِيُّ نَعَالِيَ مُوْجِدُهَا الْمُرْتَرَعِينَ يُمْثِلُهُمَا الْمَثَـ
 نَفَرَ سَنَافِ وَجِهَهَا وَجَذَنَ النَّقْلَةَ الْمَسْتُورَةَ تَحْتَ جَابِ الْوَاحِدِيَّةِ

مُهْرِيقَةٌ مِنْ أُفْقٍ جَيِّبِنَا كَانَ بِهَا فَصَلَتْ الْوَاحِدَةُ الرَّحْمَنُ فِي الْأَنْكَافِ
 وَدَفَأَ بِزَعْدِ الْعَسَاقِ فِي الْأَفَاقِ نَعَالِيٌ مُوْجِدُهَا لَهُ تَرَعَّيْنِ يُمْثِلُهَا وَعَكَّشَ
 عَنْ ثِلَكَ النُّقْطَةِ نُقْطَةً أُخْرَى فَوْقَ ثَذِيْهَا الْأَيْمَنِ نَعَالِيٌ مَوْلَى السَّرِّ
 وَالْعَلَى الَّذِي خَلَقَهَا لَهُ تَرَعَّيْنِ يُمْثِلُهَا وَقَامَ فَنِيكُلُ اللَّهُ يَمْبَشِي وَغَشْبِي
 وَرَأَاهُ سَاعِيَةً مُتَحَرِّكَةً مُجَدِّدَةً مِنْ أَيَّاتِ رَتِيْهَا تَبَارَكَ الَّذِي خَلَقَهَا
 لَهُ تَرَعَّيْنِ يُمْثِلُهَا ثُمَّ ازْدَادَتْ سُرُورًا وَفَرَحًا وَشُوْفَا إِلَى أَنْ تَغْيِيرَ
 وَانْصَعَقَتْ فَلَمَّا آتَانَا قَتْ تَقَرَّبَتْ وَقَالَتْ نَفْسِي لِسْجُونَكَ الْفِدَاءِ يَابِسَةَ
 الْغَيْبِ فِي مَلْكُوتِ الْأَنْشَاءِ نَعَالِيٌ مُوْجِدُهَا لَهُ تَرَعَّيْنِ يُمْثِلُهَا وَكَانَ
 شَطَرُ إِلَى مَشْرِقِ الْعَرْشِ كَمَنْ بَاتَ فِي سُكُورٍ وَحَبْرَةٍ إِلَى أَنْ وَضَعَتْ
 يَدَهَا حَوْلَ عَنْقِ رَتِيْهَا وَضَمَّنَهُ إِلَيْهَا فَلَمَّا نَقَرَّبَتْ تَقَرَّبَنَا وَجَدَنَا
 مِنْهَا مَا نُرِّلَ فِي الصَّحِيفَةِ الْمَخْرُونَ الْحَمْرَاءِ مِنْ فَلَمِي الْأَعْلَى نَعَالِيٌ
 مُوْجِدُهَا لَهُ تَرَعَّيْنِ يُمْثِلُهَا ثُمَّ مَالَتْ بَرَأِيهَا وَأَنْكَافَ يَوْجِهِهَا عَلَى

إِصْبَعَيْهَا كَانَ الْهَلَالَ أَفْتَرَنَ بِالْبَذْرِ الْثَّامِ تَعَالَى مُوجِدُهَا لِمَنْ

عَيْنٌ يُثِلِّهَا عِنْدَ ذَلِكَ صَاحَفَ وَقَالَتْ كُلُّ الْوُجُودِ لِبَلَاثَكَ الْفِدَاءُ يَا

سُلْطَانَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِلَى مَا أَوْرَعْتَ نَفْسَكَ بَيْنَ مُؤْلَأَهُ فِي مَدِينَةِ

عَكَاءَ أَفْصَدَهَا مَالِكُكَ الْأَخْرَى الْمَقَامَاتِ الَّتِي مَا وَقَعَتْ عَلَيْهَا عَيْنُونُ

أَهْلِ الْأَسْنَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ شَبَّسْنَا أَعْرِفُوا هَذَا الذِّكْرُ الْأَحْمَلُ وَمَا أَرَدْنَا

مِنَ السِّرِّ الْمُسْتَيْرِ الظَّاهِرِ الْأَخْفَى يَا أُولَى النُّهُى مِنْ أَصْحَابِ سَيِّنَتِيَ

الْحَمْرَاءِ قَدْ تَصَادَفَ هَذَا الذِّكْرُ يَوْمًا فِيهِ وُلْدَ مُبَشِّرِي الَّذِي نَطَقَ

بِذِكْرِي وَسُلْطَانِي وَأَخْبَرَ الثَّاسِ سِمَاءَ مَسِيَّتِي وَبَحْرِ إِرَادَتِي وَشَمِّرَ

ظَهُورِي وَعَزَّزَنَا هُوَ يَوْمُ اخْرَى الذِّي فِيهِ ظَهَرَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ وَالْتُّرْ

الْخَرْزُونُ وَالرَّمْزُ الْمَصْنُونُ الذِّي بِهِ أَخَذَ الْأَضْطِرَابُ سُكَانَ مَلَكُوتِ

الْأَسْنَاءِ وَانْصَعَقَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِلَامَ أَنْقَذَنَا هُوَ سُلْطَانُ

مِنْ عِنْدِنَا وَقُدْرَةِ مِنْ لَدُنْنَا وَأَنَا الْمُقْنَدِرُ عَلَى مَا أَشَاءُ لِإِلَهِ إِلَهٌ

أنا العَلِيمُ الْحَكِيمُ طُوبِي لِمَنْ وَجَدَ عَرْفَ اللَّوْفِ هَذَا الْبَوْمُ الَّذِي كَانَ مَطْلَعَ
 الظَّهُورِ وَمَشْرِقَ اسْمَى الْغَفُورِ وَفِيهِ ثَاقِبَ النَّفَّةِ وَسَرَبَ السَّمَّةِ وَأَخْذَ
 جَذْبَ الظَّهُورِ مِنْ فِي الْقَبُورِ وَنَادَى الطُّورُ الْكَلْكُ لِلَّهِ الْمُقْنَدِرِ الْمُنْعَالِيِّ
 الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ وَفِيهِ ثَاقِبَ كُلِّ قَاصِدٍ بِالْمَقْصُودِ وَكُلِّ عَارِفٍ بِالْمَعْرُوفِ
 وَكُلِّ سَالِكٍ بِعِصْرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي بِارْكَ عَلَى أَحِبَّكَ
 ثُمَّ أَنْزَلْ عَلَيْهِمْ مِنْ سَمَاءِ عَطَائِكَ مَا يَجْعَلُهُمْ مُنْقَطِعِينَ عَنْ دُونِكَ
 وَمُتَوَجِّهِينَ إِلَى الْأَفْوَى الَّذِي مِنْهُ أَشْرَقَتْ شَمْسُ فَضْلِكَ وَقَتَّبَ
 يَا إِلَهِي مَا يَنْفَعُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ الْمُنْعَالِيِّ
 الْمُعْطِي الْبَازِلُ الْغَنِيُّ الْكَرِيمُ

انتهى

مطلب سوم

تاریخ حیات حضرت رب اعلی قبل ازبعث

مسنونه از تاریخ نبیل و سایر نابع موئنه

روز تولد حضرت اعلی و جال مبارک از جمله اعیاد مهریه است و در کتاب فوس ذکر آن دو یوم از قدم اعلی نازل شده قدر تعالی :

وَالْأَخْرَيْنِ فِي يَوْمَيْنَ كَذَلِكَ قُضِيَ لِلْأَمْرِ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ عَلِيهِمْ « آیه ۲۵۷ »

و در سال سؤال و جواب میرزا بند قدر تعالی :

مولود اتمس ابی اول فجر یوم دوم محرم است دو یوم اول مولود مبشر است و این رویکت یوم محظوظ شده عنداست . انتی

دلخواه شکایت الهمام دلخواه زین المقربین والواح مبارکه دلخواه زین مطلب نازل گردیده مرجعه فرمائید

در این مقام مختصری از تاریخ تولد حضرت رب اعلیٰ را مینگارد

حضرت رب اعلیٰ نام مبارکشان سید علی‌محمد و بالقاب عظیم رب اعلیٰ نقطه اولی و مبشر

جال ابی و نقطه بیان و باب ملقب و معروف فند پدر بزرگوارشان سید محمد رضا و اجداد عالیفنا

حضرتش میرزا ابوالفتح بن میرزا ابراهیم بن میرزا الفخر اسد الحسینی شیرازی حستد (۱) ادارشان

مسماة بغاطه سیگهه مهته میرزا محمد حسین بن میرزا عابد است (۲) تولد هیکل مبارک در شیراز

در یوم اول محرم در منزل آقا میرزا علی عموی والده هیکل مبارک بمال هزار و دویست و

کی پنج هجری قمری مطابق بیستم اکتبر سال ۱۸۱۹ میلادی اتفاق افتاد (۳) در دوران

طفولیت هیکل مبارک پدر بزرگوارشان در سال ۱۲۴۳ هجری قمری صورت فرمود.

و جناب حاجی میرزا سید علی خالی اعظم هیکل مبارک متکلف مراقبت و پرورش

حضرت گردید هیکل مبارک در اوائل چندی در کتب شیخ عابد معروف به شیخنا که در فتوحه

(۱) توفیق مبارک حضرت اعلیٰ و مبشر، ارتباط افان با غصان که میر سفر ۹ از مقدمه زبد الحجیسی تاریخ نیل است.

(۲) شجره ارتباط افان با غصان

(۳) ترجمہ الحجیسی تاریخ نیل ص ۷۲ حاشیه ۲

اویا بود تشریف بردن (۱) در اول ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۷ هجری فری بزیارت.

نحو و کربلا غربت فرموده و پس از هفت ماه بفارس مراجعت نمودند (۲) و با جان

خال در شیراز به هند پرداختند (۳) تا در سال ۱۲۵۸ هجری یوم جمعه هجدهم رجب در طاح

میکل مبارک با خدیجه بیگم بنت آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد صورت گرفت (۴)

از این اقران طفل موسوم با حمد بوجود آمد که در سال ۱۲۵۹ هجری یعنی یکسال قبل از

بعثت مبارک وفات یافت (۵) هیکل مبارک در کتاب قیوم الاسماء که تفسیر

احسن الفوائض نیز معروف است در ضمن سوره ۲۸ نام فرزند خود را احمد ذکر فرموده حضرت

حزم را در مصیبت انطفای تلیت داده اند قبر احمد در شیراز در بقعه بی بی دختران در پای

سردی واقع شده بود و امروز آن نقطه مشخص و معلوم است و در چند سال قبل حلب

حضرت ولی امر الله جل سلطان محفوظ روحا نی شیراز در حضور نابنده مخصوص هیکل مبارک جان

دکتر لطف الله حکیم و جمعی از اصحابی ائمه رسالت احمد را از محل اول بلگستان جا ویدشیراز منتقل کرد.

(۱) این مسخره ۷۵ ماهیه (۲) این مسخره ۷۵ ماهیه (۳) تاریخ نیل الحجیسی مسخره ۷۶ (۴) قرار از درواج مبارک

که در بسته بشر از محفوظ است (۵) مسخره ۷۶ تاریخ نیل الحجیسی

و مدفن ساخته . پس از وفات این ملغز مناجات از قلم مبارک صادر شده که چند فقره آن در صفحه ۷۷ ترجمه آنگیز نایخ نبیل مسطور و ترجمه آن بغاری چنین است .

اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي
کا ش این ابراھیم تو راه زار اسماعیل بود تا همه را در راه محبت تو فربانی مینمود
یا محبوی یا مقصود قلبی محبت این احمد که بند نه تو میمید او را در راه تو فربانی کرد همچو کانه بتو
شعله محبت تو را که در قلبش افزوده خاموش سازد تا جانم در پای تو نشار نشود و حجم
در راه تو بنا ک و خون نغلطه و تابیه ام برای تو هف گلورهای بیش از نشود اضطراب
من نکین نیا بد دل من را حتی نپذیرد اینجایی من ای یگانه مقصود من فربان شدن
یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرا و فدا شدن او را فاخته و علامت فدا شدن من درست
قرار بده و بفضلت فدا کاری مرا قبول فرا آرز و دارم که خون من در راه تو ریخته شود
تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نایم تا بیر مخصوصی بخون من عطا کن تا بذر الکی بزو دی
در قلوب عباد انبات ناید و سر برز گردد و منو کند تا درختی تو انا گردد و جمیع اهل عالم
در سایه آن مجتمع شوند اللهم استجب دعائی و حقق لی املی و مُنای ایک انت المقتد

الکوہم . انتی

باری حیکل مبارک حق را حم در بو شری تجارت مشغول بودند نادواران انہار امر و بعثت رسید
که شرح آن در فصل سوم مسطور است .

ما در حضرت اعلیٰ در آخرین سال قرن سیزدهم مجری (۱) در نهایت درجهٔ ایمان و ایقان مذکور
۱۹۱۳ء۔ پنج نیم سال

مبارک در کربلا وفات یافت و سبب تصدیق مشاراً لیها با مر مبارک در او قاتیکه در کربلا
مجاور بودند زوجه حاجی عبدالمجید شیرازی و جانب حاجی سید جواد کربلائی بودند که با شارة
جمال مبارک نزد مشاراً لیها رفته و او را تسلیح نمودند (۲) حرم محمد حضرت رب اعلیٰ جمل سمه
همشیره حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر هستند پر افغان مذکور میر سید علی از عمر خود حضرت
حرم تقاضانه دکتر حضرت ابو حضرت بهاء اللہ جل جلاله و ساخت و شفاعت کنند نامشاراً لی
مور دعایت حق شود و اجازه فرمائند تا فروغیه صبیتیه جمالقدم که از کوه خانم حرم کاشانی چشم
فهم بود و بحال نکاح اور آید حضرت حرم نقطه اولی بیرادرزاده خود فرمودند که اگر شرط میکند
با ایشان بساحت اقدس جمالقدم جل جلاله همراهی کند و ایشان را بحضور مبارک بر ساند در

مشنخور یک دارد مساعدت خواهند فرمود سید علی قول داد که باعمر خود حضرت حرم همراهی کند و ایازا
 بحضور جان قدم بر ساند حضرت حرم هم عرضیده باساحت اقدس تقدیم عنوده و تعاضای سید علی برادر
 زاده خود را معروف داشته و بواساطت حضرت عبد البهاء جمل شناوه بشریکه در لوح مبارک ذکر
 شده از ساحت مقدس جمال قدم عنایت به حرم نقطه لوحی صادر در آن بقیوں و سالمت و شفای
 مشاراً بینا اشاره فرموده بودند (لوح مبارکی که راجع بایخصوص نازل در مدینه است) بشیراز موجود شد
 بازی سید علی به زردبر و داد که وسائل سفر خود را فراهم نماید و بعد محترم خود فول مبدی که از
 بزر بشیراز خواهد آمد و مشاراً بینا را باساحت اقدس خواهد برد حضرت حرم در بشیراز منتظر
 درود او بودند و شب و روز چشم برآه ناروزی مراسله از سید علی بحضور حرم رسید
 سخنون آنکه چون توجه بشیراز انجام مطلب را بتأثیر میانداخت من از راه روپیه باساحت اقدس
 عازم شدم شام مفترض باشید تا بعد ما وسید فراهم شور و مراجعت کرده باش باساحت اقدس
 برویم از این بیوفانی و خلف و عده حضرت حرم بی اندازه متأثر شده و از عدم نسبت
 وسائل تشریف باساحت اقدس بقدری محروم گردیدند که در بستر مرض افتادند و به لکوت

آلی صعود فرمودند چون خبر صعود حضرت حرم بساحت اقدس رسیده بحر عایت بوج
آمد وزیارت نامه از قلم حال قدم با عزاز مشارکه ناگذ و در آن این جمله کور قول رئاعی :

**أَشْهَدُ أَنَّ فِيلَكِ الْجَمَعَتِ الْأَيْتَانِ قَدْ أَحْيَنَكِ آيَةُ الْوَصَالِ فِي الْأُولَى وَ
أَمَا تَنْكِ آيَةُ الْفِرَاقِ فِي الْآخِرَى وَ دَرَجَنِ مَقَامَ مِيزَانِكَ كَهَدَوْنَدْ جَمِيعَ تَغْوِيرِكَ**

که در آن روز در عالم صعود کردند بر اثر صعود حضرت حرم همراه بمحبته غفران بیاراست و
جمع را آمر زید و نیز آن مبارکه ذیل از قلم مبارک نماز شده :

إِنَّ الْوَرَقَةَ الْعُلْيَا قَدْ سَمِعَتْ نِدَاءَ سَذَرَةَ الْمُنْتَهِيِّ وَ طَارَتِ إِلَيْهَا وَ إِنَّ

آیه مبارکه با مر مبارک جمال قدم میرزا محمد علی (نافع اکبر) بر سرگی نوشته و پیش از فرستاده
شده تا بر سر قبر حضرت حرم نقطه اولی که در شاه چراغ شیراز واقع است بگذارند این سنگ
امروز در بیت مبارک موجود است ناپس از ساختمان مرقد مطهر حضرت حرم بر سر قبر گذاشته
شود وفات حضرت حرم در سال ۱۲۹۹ هجری قمری واقع و این سال در سنگ مزبور نیز
منقوش است در کتاب بدیع از قلم جلال نازل :

يَا قَوْمٌ فَاعْلَمُوا إِنَّا أَصْطَفَيْنَا مِنْ نَقْطَةِ الْأَوَّلِ وَإِنَّهَا فَدَكَانَتْ مِنْ خَيْرِ الْأَمَاءِ
 لَذِي الْعَرْشِ مَذْكُورًا وَحْرَمَ اطْلَاقُ هَذَا الْأَسْمَاءِ عَلَى غَيْرِهَا كَذَلِكَ رُقْمَ
 مِنْ قَلْمَ الْأَغْلَى فِي لَوْجِ الْقَضَايَا الَّذِي كَانَ فِي كَنَائِزِ عِصْمَةٍ رَتِيكَ مَحْفُوظًا
 وَإِنَّهَا خَيْرُ النَّاسَ وَعَدَهَا نَطْلُقُ عَلَى ضِلْعِ النَّقْطَةِ الَّتِي مَا خَرَجَتْ عَنْ
 حَصْنِ الْعِصْمَةِ وَمَا مَسَنَهَا أَيْدِي الْخَابِينَ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مَقْضِيَا
 وَالَّتِي خَانَتْ إِنَّهَا خَرَجَتْ عَنِ النَّقْطَةِ وَفُطِعَتْ نِسْبَتُهَا مِنَ اللَّهِ الَّذِي
 فَدَرَكُلَّ أَمْرٍ فِي لَوْجِ مُبِينًا . . . إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى

الْيَوْمِ خَيْرُ النَّاسِ إِنْ نَقْطَةً أَوْلَى أَسْتَ وَحْرَمَ شَدَهُ اطْلَاقِ ابْنِ اسْمَ بِرَاهِمَادَهُ اللَّهُ وَهُبْجِينَ اذْنَ
 دَارَهُ شَدَهُ اطْلَاقِ ابْنِ اسْمَ تَعَدَّهَا بِرِضْلِعِ نِقْطَهُ كَهْ دَرَفَارِسَ سَاكِنَهُ دَارَ حَصْنِ عِصْمَهُ بَلْ
 خَارِجَ شَدَهُ اندَهُ وَحْرَمَهُ اسْدَهُ رَارِعَيْتَهُ بَنُودَهُ وَدَرَستَ خَانِينَ بَلْ عِصْمَشَ زَرِسِيدَهُ
 فَوَنَفِسِيَ الْحَقَّ ادَسْتَ بَنُولَهُ غَدَرَاهُ وَحَرَمَ اعْلَى وَعِصْمَتِ كَبَرِيَ أَنِ اخْدِي مُوهَا يَا
 اَجِيَانِي بِصِدْقِ مُبِينٍ لِإِنَّهَا بَقِيَةُ اللَّهِ بَنِتُكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ .

صورت زیارت ناصر حضرت حرم که از قلم جمال القم مصلی بدل روز از شد و این است قول مدح عالی

هول المُعَزِّى الحَسْرُون

انْ يَا فَلَمْ قَدْ أَنْتَكَ مُصِيبَةٌ كَبُرَى وَرَزِيَّةٌ عَظِيمٌ الَّتِي نَاحَتْ بِهَا أَمْلُ
الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَالْجَنَّةُ الْعَلِيَا بِهَا صَعَدَتِ الْأَخْرَانُ إِلَى أَنْ يَلْغَى
أَذْيَالَ رِدَاءِ الرَّحْمَنِ طُوبِي لِقَاصِدِ قَصَدَ خَدْمَتْهَا فِي حَيَوَاتِهَا وَزَارَهَا بَعْدَ
صُعُورِهَا وَعُرُوجِهَا وَلَا مَأْمَةٌ قَصَدَتْ مَقَامَهَا وَنَقَرَّبَتْ إِلَى اللَّهِ بِهَا
الْبَهَاءُ الْشَّرِيقُ مِنْ أَفْوَى غُرْقَى الْغَرَاءِ وَالنُّورُ الظَّاهِرُ الْلَّامُونُ مِنْ سَمَاءِ
إِسْمَى الْأَبْنَى عَلَيْنِكَ يَا مُمَرَّةَ سِدْرَةِ الْمُتَنَهَّى وَالْوَرَقةَ الْمَبَارِكَةَ النَّوْرَاءِ
وَأَنْيَسَةَ مَنْ ابْتَسَمَ بِظُهُورِهِ مَلَكُوتُ الْبَغَاءِ وَنَاسُوتُ الْأَنْثَاءِ شَهَدَتْ
أَنْكَ أَوْلُ وَرَدَقَةٍ فَازَتْ بِكَائِسِ الْوِصَالِ فِي الْوَثَاقِ وَآخِرُ مُمَرَّةٍ اسْلَمَتْ
رُوحَهَا فِي الْفِرَاقِ أَنْتِ الَّتِي ذَابَ كِيدُكَ وَأَخْتَرَقَ قُوَادُكَ وَأَشَاعَتْ
أَزْكَانُكَ بِفِي بُعْدِكِ عَنِ الْحُضُورِ فِيمَقَامٍ جَعَلَهُ اللَّهُ مَشْرِقَ أَيَّاً يَهُ وَمَطْلَعَ

بَيْنَانِيهِ وَمَظْهَرَ أَسْمَائِهِ وَمَصْدَرَ أَحْكَامِهِ وَمَقْرَبَ عَرْشِهِ يَا وَرَقَبَى فَعَرَفَ
 جَنَّةً رِضَائِي أَنْتِ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى وَالْمَظْلُومُ يَذَكُرُكِ فِي سِجْنِ عَكَاءَ أَنْتِ
 الَّتِي وَجَدْتِ عَرْفَ قَمِيصِ الرَّحْمَنِ قَبْلَ خَلْقِ الْأَمْكَانِ وَتَشَرَّفْتِ بِلِغَائِيَّةِ
 وَفَرِيتِ بِوْصَالِيَّهِ وَشَرِبْتِ رَحِيقَ الْقُرْبَى مِنْ يَدِ عَطَائِيَّهِ شَهَدْتُ أَنَّ فِيكِ
 اجْتَمَعَتِ الْأَيَّتَانِ قَدْ أَحْيَتِكِ آيَةً الْوَصَالِ فِي الْأُولَى وَأَمَانَتِكِ آيَةً
 الْفِرَاقِ فِي الْآخِرَى كَمْ مِنْ لَيْلٍ صَعَدْتُ فِيهِ زَفَرَاتُكِ فِي حُبِّ اللَّهِ
 وَجَرَتْ عَبَرَانِكِ عِنْدَ ذِكْرِ أَسْمَيِهِ الْأَبَهِي إِنَّهُ كَانَ مَعَكِ وَبِرَى اشْبَاعَ الْأَكَدِ
 وَأَهْذَأَكِ وَشَوَّقَكِ وَاشْتِيَاقَكِ وَبَيْمَعْ حَبَّيْنَ قَلْبِكِ وَأَنِينَ قُوَادِكِ
 يَا مَرَّةً سِدَرَتِي فِي مُصِيبَتِكِ مَا حَبَرُ الْأَخْرَانِ وَهَا جَتْ أَرْيَاحُ الْغُفرَانِ
 أَشَهَدُ أَنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي صَعَدْتِ إِلَى الْأُفْقِ الْأَبَهِي وَالرَّفِيقِ الْأَعْلَى
 وَيَوْمِهَا قَدْ غَفَرَ اللَّهُ كُلَّ عَبْدٍ صَعِدَ وَكُلَّ أَمَّةٍ صَعِدَتْ كَرَامَةُكِ
 وَفَضْلًا عَلَيْكِ لَا الَّذِينَ أَنْكَرُوا حَقَّ اللَّهِ وَمَا ظَهَرَ مِنْ عِنْدِهِ جَهَرَ

كَذَلِكَ أَخْتَصَّ اللَّهُ بِأَوْرَقَتِي بِهَذَا الْفَضْلِ الْأَعْظَمِ وَالْمَقَامِ الْأَسْبَقِ
 الْأَقْدَمِ إِلَى قَوْلِهِ نَعَالِي إِثَا خَلَدْنَا ذِكْرَكَ مِنْ قَلْمَى الْأَعْلَى فِي
 الصَّعِيفَةِ الْحَمْرَاءِ الَّتِي مَا اطْلَعَ بِهَا إِلَّا اللَّهُ مُوْحِدُ الْأَشْيَاءِ وَذِكْرُكَ فِي
 هَذَا الْلَّوْحِ مَا يَذْكُرُ بِهِ الْمُقْرَبُونَ وَيَسْوَجِهُ إِلَى رَمَسِكِ الْمُوْحِدُونَ
 طُوبِي لَكَ وَنَعِيْمَا لَكَ وَلِمَنْ يَحْضُرُ نِلْفَنَاءَ قَبْرِكَ وَيَنْتَلُو مَا أَنْزَلَهُ الْوَهَّاَبُ
 فِي الْمَثَابِ . فَصَلِّ اللَّهُمَّ بِإِيمَانِ عَلَيَ السِّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا
 وَآفَانِهَا وَأَصْوَلِهَا وَفَرْعُعِهَا بِذَوَامِ آسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ
 الْعُلَيَا ثُمَّ اخْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْنَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْمُغْنِدُ الرَّقِيدُ . انْتَ

وزير حال القدم جل جلال سيف الله ابنه

ش حرم عليهما بهاء الله هو المفتر د على الأفنان

فَذَفَازَ كِنَاثِكِ فِي الْنَّظَرِ الْأَكْبَرِ وَيُخَاطِبُكَ مَا لِكَ الْقَدْرِ وَيَقُولُ

قُولْ سُجَّالِكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَيْنِي أَنَا الْوَرَقَةُ الَّتِي أَنْبَثْتَنَا مَسْيَنُكَ وَإِرَادُكَ
 إِلَى أَنْ ظَهَرَنَا مِنْ غَصْنِكَ أَسْتَلَكَ بِاِمَالِكَ الْأَمْ وَسُلْطَانَ الْقِدْمَ
 بِاِنْ بَعْدَنِي وَرَأْ الطَّائِفَاتِ فِي حَرَكَتِكَ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِكَ أَيْرَتِ
 وَرَقْنَكَ ثَرَكَتِكَ بِإِرَادَتِكَ وَقَوَضَتِكَ اِمْرَفَا إِلَيْكَ أَنْتَ الْقُنْدُ
 عَلَى مَا شَاءَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْقَرِيبُ الشَّاهِدُ الْأَمِينُ . اِنْهَى

در لوحی دیگر خطاب بحضرت حرم بیغ زاینده قول دعایی :

حرم علیها بهاء الله مالک القدم (اته لبهاء الله من فیملکوٰن الامر
 والخلق ومصباح الهدى من في السموات والأرضين)

بسمه المقدس عن الاذكار ای ورقه سدره اشاده الله بعاصیت رحمت رحما
 و نیسان کرمت بسماني منک بدره باشی لازال با منحرک و ساکن دنگ بشهی
 فور هر امر بر انظر بجهت و فی میراث کذلک فدید من لدُن مُقتَدِر فدیر .

بهیشه درنظر بوده و هستید ابواب فیض مفتوحت و اریاح رحمت رحم در بوب بود

الحمد لله اذا وحشوبه و باهضوب این دولتی است پاینده و حشیثت بانیه بدوم ولا يزول.

یعنی ولا یعنی قسم باسم اعظم جمیع مقامات عالیہ نامناعیه در این رتبه مکنون و منور است چنان

اشاره و ظهورات ممنوعه آن در جو ب نظر بعدم استعداد ارض این رتبه و ظهورات آن پوشیده

و پنهان است و البته این ستر را در عوالم قدری و عوالم اخیر ظهوری خواهد بود لگر انوار شمس

از کتاب متراکمه ممنوع شود متفقود نخواهد بود و در مقام خود موجود و مشهود از بعضی مقامات

نالایقه محظوظ نباشد قبول حق معلم بشر و طب نبوده علت و سبب آن فضل او بوده توباین

قصراً عظم فائزی قوی مابی لفضلات الفداء يا محبوب العالمین . انتهی

درینیچ غلیل مسحور است آنچه که خلاصه اش این است :

جناب سید کاظم رشتی مبدی است که ظهور موعد تزدیک است و از طرفی یقین داشت که جهات

بسیار و موانع متعدده موجود است که سبب عدم عرفان مردم خواهد گردید بنابراین همت

کاشت که با نیابت حکمت جهات را مرتفع سازد و نقوس را برای ساعت ظهور آماده و سعد

نماید پیوسته باگر دان خود میگفت موعد مفتراز جا بینها و جا بین صفات خواهد آمد بلکه آن بزرگوار آن

در میان شماست با چشم خود او را می بینید ولی او را نمی شناسید از اولاد رسول و از نبی های
است جوانست دارای علم لدنی است دانش او از تعالیٰ به شیخ احمد نسبت بلکه دارای علم العلیّ است
علم من نسبت با دانش فطره نسبت بدریاست من مانند ذره خاکم و او خداوند پاک قامت
حضرتش متوسط است از استعمال دخان برگزار است بعضی از شاگردان خجالت برگرداند که
موعود خود را سید کافم است و علاوه بر این بیکت با او منطبق می باشدند یکی از شاگردان سید
این خطب را انها را کرد سید کافم بجدی خشنان کشت که نزد بیکت بود او را از هر گره شاگردان.
خوبیش برپون کند این شاگرد که نامش ملامهدی خوئی بود از سید رجای کرد که او را اغفوف رامید
وازگنا خوبیش استغفار کرد شیخ حسن زنوزی برای من حکایت کرد گفت من نیز از آن اشخاص
بودم که سید کافم را شخص موعودی پنداشتم و پس از خدا در خواست میکردم که اگر برآه باطل
رفت ام مرا آگاه کنم بدروج مضر طرب بودم که چند روز از خوردن خواب محروم شدم پس نیز نکند
سبد مشغول بودم و نهایت تعلق را با و داشتم بگردوز صحیح زود ملانوروز که از گاشتخان سید
مرا از خواب بیدار کرد و گفت دنیا من بیا من بر فاسنم و با من بترسیل سید کافم رفیعیم سید راویدم

باسیای خود را پوشیده دعا بدوش افکنده مثل اینکه میخواهد بمحی بر ده بن فرمود شخص نزد گواری
 وارد شده میخواهم با تو بدین او برویم هوامند رجبار دشن بشد برای اتفاقاتم از کوچه‌ای کرلا
 گذر کردیم تا بتری رسیدیم جوانی دم داشتاده بود عاصمه سبزی بر سر را شست و چندان آثار لطف
 و تو افع در سیای او آشکار بود که بوصفت نیاید مثل اینکه انتظار و رو و را داشتیم چون نزدیک
 شدیم با کمال وقار بظرف، آمد رسید راه آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت با او برا
 فرمود رسید کافم هم نایت احترام را نسبت با آنجوان مرا عات کرد در مقابل او ساخت ابناه
 بود و سر بر زرافکنده وارد منزل شدیم از پرها بالا رفته با طاقتی و رو دخود بیم که مقصد اری گلهای
 خوشبو در افق موجود و هوا را معطر نموده بود جوان ما را به نشستن دعوت کرد سر اپای ما را در
 ونشاط گرفته بود در وسط افق نفری ملواز شربت بود و فنجان نقره همراهی آنطرف گذاشتند و نه
 جوان میزبان فنجان را پر از شربت کرد رسید کافم غایت کرد و فرمود و سقاهم رئیم شر آیا طهونا
 رسید نظر بشر بتر از دست جوان گرفت و تا آخرین جریه سر کشید و چنان سروری در چهرا اش
 ظاهر شد که وصف آن ممکن نبست میزبان جوان نفری از شربت بمن نیز عطا فرمود ولی بیانی گردید

مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدّتی جهیان داشت و جوان پیوسته با آیات قرآن جوب
 سید را میغزد و پس از زمانی برخاستنیم میزبان اتاً تم در ما را مشابعت کرد و نسبت احترام را
 نسبت به امراض نمود جلال و جمال آنچنان بی اندازه مراجعت ساخته مطلب دیگر نیز بر تعجب من
 افزواد و آن این بود که دیدم سید کامل از نظر فقره شربت آشامیده با آنکه در شریعت اسلام
 استعمال نظر و فقره و طلا حرام است هر چه خواستم علت احترام زاند از حد سید را نسبت به خواه
 سوال کنم مکن نشد احترام سید نسبت به آنچنان بیش از احترامی بود که نسبت به قاعده سید الشهداء
 مراعات میمود پس از سر و زیرهان جوان وارد محضر سید شد و نزدیکی در جلوس نمود بآنها
 ادب و فقار درس سید را گوش میداد بمحض اینکه چشم سید کامل بر آنچنان افتاد سکوت اختبار کرد
 یکی از شاگردان خواهش نمود که بیان خود را اداره دهد سید با او فرمود چه گوییم سپس بطرف آنچنان
 منوجه شده و گفت حق از آن نور آفتاب یکی بر آن داری افتاده است آشکار تراست من چون
 نظر کردم دیدم نور آفتاب بر داری آنچنان بزرگوار افتاده دو مرتبه آشگرد از سید پرسید چرا
 اسم موعود را بآنگلیکنند و شخص او را باشان نمیدهید سید با آنکه خویش بگلوی خود اشارت کرد

و مخصوصاً این بود که اگر نام موعد را بگویم و شخص او را معرفی کنم فوراً من داده بود و بقتل خواهش
 چیزی که بیشتر بر حیرت من افزوده این بود که تکرر سید کاظم میگزیند مردم بقدری گرا بهند که اگر من میخواهد
 با آنها معرفی کنم و اورا آنها نشان بدهم و بگویم محظوظ من و شاید این است همه در مقام انکار بر میاند
 و اورا قبول نمیکنند با آنکه سید با نگفته خوبیش بدان آنچنان اشاره کرد معاذ لک همچنان مخصوص
 اورا در این اشاره تغییر من کلم کم و انتقام کسید کاظم شخص موعد فیض پیوسته درباره آنچنان
 فکر میگردم که کبست این سه جذابیت او از کجا است بارا خواستم از سید کاظم درباره آنچنان
 چیزی بپرسم لکن وقار و جلالات سید مرا از سؤال بازداشت سید کاظم چندین مرتبه بمن فروخته
 ای شیخ حسن خوشحال نوکه است حسن است آغاز حالت حسن است عاقبت هم حسن است
 بحضور شیخ احمد احصائی رسیدی و با من مدی را گذراندی در آینده نیز بثادمانی بزرگی خواهی
 رسید و چیزی خواهی دید که همچنین نمیدیده و همچو کوشی نشنبه و بغلب کسی خلود نگرده بارا دیدم
 برآیدم که با آنسید جوان ملاقات کنم و از نام و نسبش جو یاشوم چند مرتبه او را دیدم که در حرم
 سید الشهداء غرق مراجعت داده بود همچو کسی نظری نداشت اثیگ از چنان میرنجت و

که ای دنهایت فصاحت از لائش جاری میشد که بآیات شباخت داشت می شنیدم که کر
 میگفت بالطف و محبوب قلبی عالت او بطوری بود که اغلب نازگذاران صدوف خویش را
 ناتام گذاشت و بکلات و بیانات آنچنان توجه مینمودند و از خنوع و خشوع او جبرت میکرد
 گرید او سبب میشد که همه را گراین میساخت طرز زیارت و عبادت را از او میآموختند سپه
 جوان پس از انجام اعمال بکسره بتریل خود میرفت و با همچکن تکلم منفرد مود چند مرتبه خوست
 با آنحضرت ذکر کرد کنم مجض اینکه نزدیک او میرفتم قوه نهانی مرا بازمداشت که وصف
 آنرا نمیتوانم گفت بعد از جستجو و تفحص همین قدر دالستم که این جوان از تجارت شیراز است
 در چه که علماء داخلیت خودش و اقوامش نسبت بیش احمد و سبد کاظم نظری خاص دارد
 بعد ما شنیدم که بجهت مسافت گرده و از آنجا بشیراز خواهد رفت آنچنان همیشه در نظر
 من بود علاقه شدیدی با او پیدا گرده بودم بعد از چندی که شنیدم جوانی در شیراز از اعماق
 بایت کرده تعلیم گذشت که این حمان جوان بزرگواری است که قبل اورادر کر بلاد پیدا
 بعد از استماع نداء از گربلا بشیراز رفتم ولی آنحضرت بگویی سفر کرده بودند پس از اینکه در جلت

فرمود بحضور او مشرف شدم و پیوست سعی میکردم که از ملازمین خوش بششم . انتی

دراین مقام شما ای از آثار و کلمات مبارک حضرت رب اعلیٰ جمل ذکره را تبیناً و تبریخاً مندرج میباشد

فوله تعالیٰ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَبْدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِإِرْزَاقٍ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِبْلِيلُهُ

إِلَى اللَّهِ يُحْشَرُونَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ مَا شَهَدَ لِقَنْسِيكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ .

إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْفَرْدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْحَقُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَأْخُذُكَ

وَصَفُّ مِنْ شَيْءٍ وَلَا ذِكْرٌ عَنْ شَيْءٍ وَإِنَّ لَهُ تَرْزُلَ كَثِيرٌ بِلَا وُجُودٍ شَيْءٌ وَلَا قَوْلٌ

إِنَّكَ كَائِنٌ بِلَا ذِكْرٍ شَيْءٌ وَالآنَ قَدْ كُنْتَ هِمِّشِيلَ مَا كُنْتَ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ

لَوْكِنْ مَعَكَ شَيْءٌ وَلَا بِذِكْرٍ كُوْنُ في رُتْبَتِكَ شَيْءٌ مَسْجَانَكَ سُجَانَكَ لَنْ

يَغْرِيْكَ عَلَى حَقِّ ذَانِيْكَ أَحَدٌ وَلَنْ يَعْبُدَكَ عَلَى حَقِّ كِبُونِيْكَ عَبْدٌ

فَأَشْهَدُ لَذِكَرِكَ فِيْمَا عَمِيْ مُذَا بِأَنَّ نَفْسَانِيْكَ دَالَّهُ يَأْلِفُ الْقُطْعَ وَالْمَنْعَ

وَإِنِيْكَ شَاهِدَةٌ بِالشَّدِّ وَالْبَأْسِ فَكُلُّ الْوَصْفٍ يَرْجِعُ إِلَى مَعْنَاهِ إِنِّيْ

وَكُلُّ النَّعْتِ يَدْكُلُ عَلَى مَقَامِ أَخْيَرِ أَعْلَمَ إِنْ قُلْتُ أَنْتَ أَنْتَ فَقَدْ حَكِيدْتُ
 الْمِثَالَ بِالْمِثَالِ وَإِنَّكَ لَنْ تُعْرَفَ بِالْأَحَدِيَّةِ وَإِنْ قُلْتُ إِنَّهُ هُوَ مَوْفَدْ
 دَلَّتِ الْأَحَدِيَّةُ بِالْجَحَلَلِ وَإِنَّكَ لَنْ تُوَصَّفَ بِالْمُوَيَّةِ فَبِحَانَكَ سُبْحَانَكَ
 يَا إِلَهِ لَا سَيْلَ لِأَحَدٍ إِلَّاكَ لَا لِذِكْرِكَ وَلَا لِأَيْقَانِ وَلَا لِالثَّنَاءِ وَلَا لِبَيَانِ
 وَلَا بِالْعَزِّ وَلَا بِالْأَسْمَاءِ وَلَا بِالصِّفَاتِ فَاسْتَغْفِرُكَ يَا إِلَهِ فِي ثِلَاثَ الشَّاعِدَةِ
 الَّتِي يَنْزِلُ فَإِنْسُ الْأَرْوَاحِ يَا ذِنْكَ عَمَّا يَعْبِطُ عَلَيْكَ بِي وَيَعْصِي كِنَائِكَ
 وَإِنَّكَ يَا إِلَهِ لَتَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَانِيَّتِي مَا جَعَدْتُ تَوْحِيدَكَ وَإِنْ عَلِمْتُ
 سُوءَ فَاسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوْبُ إِلَيْكَ وَقَدِ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ مِنِّي فِي ذَلِكَ الْمَا
 مِنْ كُلِّ شَئْ وَلَا أَجِدُ لِنَفْسِي مُعِينًا دُونَكَ وَحَدَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ
 إِنِّي مُعْنَقِدٌ بِعَذَابِكَ وَبِدَائِكَ وَإِنَّكَ يَا إِلَهِ لَوْتَعْذِي بِنِي بِكُلِّ عَذَابِكَ
 سَرَمَدَ الْأَبَدِ بِدَوَامِ ذَائِكَ جَرَاءَ ذِكْرِي بَيْنَ يَدَيْكَ لَكُنْتُ مُسْتَحِمًّا
 بِذَلِكَ وَإِنَّكَ مُحَمُّدٌ فِي فَعْلَكَ وَمُطْلَعٌ فِي حُكْمَكَ وَلَا شَفِيعٌ لِي غَيْرُ

نقیک فاغفرلی اللہ مریم بود که و رحمتیک فائٹ غنی عذابی و آنا
مضطرب ای غفرانیک و آن ند عنی لکن من الہا کین فائز علی
النصری فیلک الساعۃ ببدائلک و القائلک و استغفار ملائکتیک و
نزول رحمتیک فائٹ انت انت قد انقطع النفس میتی و ای آنا آنا فاعل
ما انت انت ایلک امیل الجود و الکرم و العزّة و الامین و التلطیخ
والبیان و التعما و الکبریاء ولا الہ غیرک ولا خالق بیسواک و ایلک
رب العزّة علی الخلق اجمعین . انمی

و در ساله دلائل بعد میرزا نده قولہ تعالی :

سانج کلام و جو ہر مرام آنکہ شبہ نبوده و نیست که خداوند لم بزل باستقلال استھان
ذات مقدس خود بوده ولا بزال باسترفع استنایع گند مقدس خود خواهد بود نشانخته
او را بچ شیئ حق شناختن و ستایش نخوده او را بچ شیئ حق ستایش نمودن مقدس
بوده از کل اساه و منزه بوده از کل امثال و کل باومعروف میگرد و او اجل ای انت که

معروف بغیرگرد و از برای خلق آولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل مدفوع لازم آید
 و بعد از آنچه مکن است در امکان از عدد خلق ارسال رسائل و از امال کتب فرموده و خوا
 فرمود هرگاه در بحرا ساء سایری که کل باشد معروف است و او اجل از آنست که بخلق
 خود معروف گردد یا بعد از خود موصوف هر بشی که می‌مینی خلق شده بمشیت او چگونه دلیل
 باشد بر وحدانیت حضرت او وجود او بنفس دلیل است بر وحدانیت خود وجود یکی
 بنفس دلیل است براینکه خلق اوست این است دلیل حکمت نزد ستار بجز خیقت
 و هرگاه در بحرا خلق سایری بد انکه مثل ذکر اول که مشیت او بشه بوده باشد مثل شمس است
 که خدا اند عز و جل او را خلق فرموده بعد رت خود از اول لا اول ره در هر ظهوری او را
 ظا هر فرموده مشیت خود والی آخر لا آخر ره او را ها هر خواهد فرمود باراده خود و
 بد انکه مثل او مثل شمس است که اگر بالا نهای طلوع نماید بکش شمس زیاد نبوده و نیست
 و اگر بالا نهای غروب نماید بکش شمس زیاد نبوده و نیست اوست که در کل رسائل فا هر
 بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده آولی از برای او نبوده زیرا که آول با او قل

میگردد و آخرب از برای او نبوده زیرا که آخرباد آخرب میگردد اوست که در این دوره بدیع
کحال آنف بیزدهم است بنقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم او و بنویج در یوم او
و با بر احمد در یوم او و بوسی در یوم او و عیسی در یوم او و محمد رسول الله در یوم او و یوسف خود
در یوم خود و بن یحیه الله در یوم او و بن یحیه من بعد من بن یحیه الله در یوم او معروف بوده
و این است ستر قول رسول الله از قبل **أَمَّا النَّبِيُّونَ فَإِنَّا نَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِّنْ رَحْمَةِ اللَّهِ**
بوده و هست داین است معنی حدیث که در حقیقت ذکر شده قال العقاد فی ائمۃ الائمه
يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَى آدَمَ وَشَيْطَنَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ الدُّ
وَشَيْطَنُ الْأَوَّلُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَى نُوحٍ وَوَلَدِهِ سَامَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ نُوحُ وَسَامُ
الْأَوَّلُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَنْتَمْ عَيْلَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ إِبْرَاهِيمُ وَأَنْتُمْ عَيْلُ
الْأَوَّلُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ مُوسَى وَيُوَسَّعَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ مُوسَى وَيُوَسَّعُ الْأَوَّلُ مَنْ
أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَى عِيسَى وَشَمَعُونَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ عِيسَى وَشَمَعُونُ الْأَوَّلُ مَنْ
أَرَادَ أَنْ يَنْظُرْ إِلَى هُنَّتَدَ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَهَا أَنَا ذَلِكُ هُنَّتَدَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

الْأَوْمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَهَا آتَانَا ذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
 الْأَوْمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَمْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَيْنِ فَهَا آتَانَا ذَا الْأَمْمَةُ وَعَدَ
 وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدًا إِلَى الْحَسَنِ اجْبِرُوا إِلَى مَسْتَلْبَقِ فَإِنِّي أَنْتَكُمْ عِمَّا نُيَشَّمُ بِهِ
 وَمَا لَوْ شَنَبُوا بِهِ وَمَنْ كَانَ يَقْرَئُ الْكِتَابَ وَالْقُحْفَ فَلَيَسْمَعْ مِنْهُ إِلَى أَخْرَ
 الْحَدِيثِ وَمِنْ فِرَايدِ فَيَنْظُرُ إِلَى هَذَا زِيرَاكَهُ آنچه رُسْقَ بَانْ رُسْقَ بُورَه درَانْت
 وَآنچه كُتْبَ بَانْ كَتْبَ شَهَدَهُ ازَانْت سَاجِ حَلَامَ آنکه خداوند عَزَّ وَجَلَ ازْحَكَتْ بالْغَةَ
 خود درْهُورِ محمد رسول الله جدت را فرقان قرار داده و آن موْهِي بوده که درْحقِ مُحَمَّدِ این
 قبل ازْ محمد رسول الله نشده که آیه ازْ کتاب الله جدت باشد بر کل من علی الارض وَجَزَرَ
 کل ابرساند و اثبات قدرت الله ناید . انتهى

فصل دوام

يوم تولد جمال قمر ابی دوام محرم

شتن شش مطلب

مطلب قول

بجمع يوم في محرم كتولد جمال قمر ابی بران واقع شده الواحی چند فلم بارک نازل شده از انجلین لوح بارکت

الأقدس الأمنع الأعظم

قد جاءَ عِيدُ الْلَّوْدِ وَأَسْقَرَ عَلَى الْعَرْشِ جَمَالُ اللَّهِ الْمُقْنَدِرُ الْعَرِيزُ الْوَدُودُ
طُوبَى لِمَنْ حَضَرَ فِيهِذَا الْيَوْمِ لَدَى الْوَجْهِ وَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ طُرفُ اللَّهِ الْمَهِيمِ الْقَيُومِ
قَلِيلٌ أَنَّا أَخَذْنَا الْعِيدَ فِي التِّجْرِيْعِ الأَعْظَمِ بَعْدَ الَّذِي قَامَ عَلَيْنَا الْمُلُوكُ

لَا تَمْنَعُنَا سَطْوَةً كُلِّ ظَالِمٍ وَلَا تَضْطُرْنَا جُنُودَ الْمُلْكِ هَذَا مَا شَهِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ
 فِيهِذَا الْمَقَامِ الْحَمُودُ فَلَمَّا هَلَّ تَضْطُرْبُ كَيْنُونَةُ الْأَطْمِسَانِ مِنْ خَضْنَا
 الْأَمْكَانِ لَا وَجَمَالُ الْمَشْرِقِ عَلَىٰ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ هَذِهِ سَطْوَةُ اللَّهِ
 قَدْ أَحْاطَتْ كُلَّ الْأَشْيَايِّ وَهُنْدِهِ قَدْرَتُهُ الْمُهَمَّةُ عَلَىٰ كُلِّ ثَابِدٍ وَ
 مَشْهُودٍ تَسْكُو اِبْحَابِ الْأَقْنِدَارِ ثُمَّ اذْكُرُوا رَبَّكُمُ الْخَتَارِ فِيهِذَا الْفَجْرِ
 الَّذِي يُهِيَّءُ اَضَاءَ كُلُّ غَيْبٍ مَكْوُنٍ كَذَاكِلَكَ نَطَقَ لِسَانُ الْقِدْمِ فِيهِذَا
 الْيَوْمِ الَّذِي فِيهِ فُكَّ الرَّجِيقُ الْمَحْتُومُ اِثْيَاكُمْ اَنْ تَضْطُرِبَكُمْ اَوْهَامُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا بِاللَّهِ اَوْ تَمْنَعُكُمُ الظُّنُونُ عَنْ هَذَا الصِّرَاطِ الْمَدُودِ يَا اَهْلَ
 الْبَهَاءِ طِيرُوا بِقَوَادِمِ الْاِنْقِطَاعِ فِي هَوَاءِ مَحْبَّةِ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنِ ثُمَّ انْصُرُو
 إِمَانُكُلَّ فِي لَوْجِ مَحْفُوظٍ اِثْيَاكُمْ اَنْ تُجَاهِدُ لِوَاعِمَّ اَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ اَزْأَلُهُوا
 يَعْرِفُ اللَّهُ وَبَيْانُهُ هِيمَا يَتَوَجَّهُ كُلُّ الْوُجُودِ اِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا الْيَوْمَ
 اُولُو الْثَّكَبِ فِي سُكُونِ الْهَوَى وَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ طُوفِ لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَىٰ مَطْلَعِ اِيَّٰ

رَبِّهِ يُخْضُوع وَإِنَّا بِإِنَّكَ أَنْتَ قَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ فَلَمْ يَذْكُرْهُمْ إِلَّا تَرَأَلَ فِي كِتَابِ
 رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْمُحَمَّدِ قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَنْتَهُوا أَوْهَمَ الَّذِينَ تَعَقِّبُونَ أَكْلَ فَلَيْلَ
 مُرْتَابٍ أَنْ أَفْلَوْا بِقُلُوبِنَوْرَاهُ إِلَى شَطْرِ عَرْشِ رَبِّكُمْ مَا لِكُمْ إِلَّا أَسْمَاءُ
 إِنَّهُ يُؤْتَدُكُمْ بِالْحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمُثَانُ هَلْ تَسْرُعُونَ إِلَى الْعَدْلِ
 وَالْحَرُّ الْأَعْظَمُ أَمَامَ دُجُومِكُمْ تَوَجَّهُوا وَلَا تَنْتَهُوا أَكْلَ مُشَرِّبِيَّ مَكَارِ .

كَذَلِكَ دَلَعَ دَبَّيْكُ الْبَقَاءَ عَلَى أَفْنَانِ سِنَرِتَنَا الْمُنْتَهَى نَاهِيَ بِنَعْيَةِ مِنْهَا
 أَسْجَدَ بَالْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى ثُمَّ سَكَانُ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ ثُمَّ الْذِيْفَ
 يَطْوُفُونَ حَوْلَ الْعَرْشِ فِي الْعَشِيِّ وَالْأَشْرَافِ كَذَلِكَ هَطَّلَتْ أَمْطَارُ
 الْبَيَانِ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّةِ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنِ أَنْ أَفْلَوْا بِاقْوَمٍ وَلَا تَنْتَهُوا
 الَّذِينَ جَادَلُوا إِبْرَاهِيمَ اللَّهُ إِذْ نَزَّلَتْ وَكَفَرُوا بِرَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ إِذْ أَتَىٰهُمْ
 وَالْبُرْهَانِ . اِنْتَهَى

مطلب دُوَّم

لوجه مبارك مخصوص بيد نوله

الرَّوْفُ الْكَوِيمُ الرَّحِيمُ

تَكُُمْ
أَنْ يَامِلَاءَ الْغَيْبِ وَالثَّهُودِ أَنْ افْرَجُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ أَسْتَبِّرُوا فِي نَوْا
إِنَّا ظَهَرَ لِبَلِ الَّذِي فِيهِ حُشْرَبُ الْأَكْوَارُ وَدُورَبُ الْأَدْوَارُ وَبَعْثَتْ
اللَّيَالِي وَالآنْهَارُ وَمِيقَاتُ الْأَمْرِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ فَيَا بَشِّرْتَ
لِمَنْ فِي الْمَلَاءِ الْأَعْلَى بِهَذَا الرُّوحُ الْعَزِيزُ الْبَدِيعُ وَهَذِهِ لَيْلَةٌ قَدْ
فُتَحَتْ فِيهَا أَبْوَابُ الْجَنَانِ وَسُدَّتْ أَبْوَابُ النَّيْرَانِ وَلَهُرَرَ دِرْصَانُ
الرَّحْمَنِ فِي قُطُبِ الْأَكْوَانِ وَهَبَتْ نَسَمَةُ اللَّهِ مِنْ شَطَرِ الْغُفرَانِ وَ

أَتَتِ السَّاعَةُ بِالْحَقِّ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ فَيَا بَشِّرْنَا لِهُذَا الْبَلَى اللَّهُ
أَسْنَدَنَا مِنْهُ كُلُّ الْأَيَّامِ وَلَا يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ بِصَيْبِرٍ وَقَدْ
طَافَتْ فِي حَوْلِهِ لَيَالِي الْقَدْرِ وَنَزَّلَتْ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ يَا يَارِينِ
الْكَوْثِرِ وَالشَّفَّيْمِ وَفِيهِ زُرْبَنْ كُلُّ الْجَنَانِ بِطْرَازِ اللَّهِ الْمُفَتَّدِ رَأَيْتَنِ
وَبَعَثْتَ كُلُّ مَا كَانَ وَفِيهِ سَبَقَتِ الرَّحْمَةُ كُلُّ الْعَالَمَيْنَ فَيَا بَشِّرْنَا
لَكُمْ يَامَلَاهُ الرُّوحُ مِنْ هَذَا الْفَضْلِ الْلَا يُخْلِعُ الْمُبْيِنَ وَفِيهِ تَرَزَّلَكُ
أَزْكَانُ الْجِبْرِ وَسَقَطَ الْقَنْمُ الْأَعْظَمُ عَلَى وَجْهِ التَّرَابِ وَأَنْعَدَتْ
أَزْكَانُ الشَّرْفِ وَنَاحِنُ الْمَنَاثُ فِي نَفْسِهَا ثُمَّ أَنْكَسَ ظَهَرُ الْعُزِّيْفِ خَلَّ
وَجْهُهُ مُسَوَّدًا مَا طَلَعَ فَجَرَ الظَّهُورِ وَفِيهِ ظَهَرَتْ مَا قَرَّتْ بِهِ عَيْنُونِ
الْعَظِيمَةِ وَالْجَلَالِ ثُمَّ عَيْنُونُ النَّبِيِّينَ وَالْمَرْسَلِينَ فَيَا حَبْذَا هَذَا
الْجَرْحُ الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ عَنْ مَطْلَعِ عِزِّيْمَبِيرٍ قُلْ فِيهِ مُنْعَنِ الشَّيْءِ
عَنِ الصَّعُودِ إِلَى جَبَرُوتِ الْعِزِّيْزِ وَالْأَقْنِدَارِ وَأَسْتَدَمَتْ قُلُوبُ الْمُبْيَانِ

اعترضوا على الشوالمقندر العزير المختار ونبيه أسوأه وجوه الآثار
 وأستضافت ملائكت البار من هذا الجمال الذي ينطهره انتظر
 ملوك الغيب والشهود ثم أهل ملائكة العالم فياروخا لهذا
 الروح الذي منه بغير ما في القبور وأهتز كل عظيم ربهم قل يا منع
 الشرور فاصرب على رأسك ثم إن يامعدن الطغيان فارجع إلى
 مفترك في السبات بما أشرق جمال الرحمن عن فوق الامكان بفضلا
 الذي أهاط أفواهه بكل من في عمالك السبعان وخلق منه روح الله
 المقندر العزير المثاني وبيه خوجه أنا ميل الإرادة من ردك العلة
 وشقت حجاب الأكون بسلطانه المقندر المشيخ العزيز المنبع فيا
 حيثما من هذا الجهر الذي فيه استوى جمال القدم على عرش افعوا
 الأعظم العظيم وفيه ولد من لزيد ولزولد فطوفي لمن يغمس في
 بحر المعابي من هذا البيان و يصل إلى ثالى العلم والحكمة التي

كُنْزَتْ فِي كَلِمَاتِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُتَعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ فَيَا حَبْذَلِينَ
 يَعْرِفُ وَيَكُونُ مِنَ الْعَارِفِينَ قُلْ مَذَا أَنْجَرْتَ لَنَّ نَبَائِلُ مَلَاهَ
 الْفِرْدَوْسِ شَمَّ مَلَائِكَةُ الْفَدِيسِ وَنَهَامُ مَنِ اسْتَعْرَجَ بِنَحَابِ جَهَالِ
 اللَّهِ الْأَلَّمِي إِلَى أَهْلِ مَلَاهِ الْأَعْلَى وَمِنْ هُدَى النَّحَابِ تَرَلَتْ
 مَلَائِكَةُ أَخْرَى يَا كُوَابِ مِنْ كَوْثَرِ الْبَغَاةِ وَيَقُولُونَ الَّذِينَ هُمْ طَافُوا
 حَوْلَ مَقْرِيَ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى هَبِيكَلُ الْقَدِيمِ عَلَى عَرْشِ إِسْمِهِ
 الْأَكْرَمِ الْكَوَافِرِ فَيَا بُشْرَى لِمَنْ حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَشَهَدَ جَهَالَهُ
 وَسَمِعَ نَعْمَانَهُ وَحَقَّ قَلْبُهُ مِنْ كَلِمَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْ شَفَنَاهُ الْمُقْدَدِ
 الْمُتَعَالِ الْعَزِيزِ الْمُنْبِرِ قُلْ مَذَا أَنْجَرْ فِيهِ غُرَسَتْ شَجَرَةُ الْأَعْظَمِ
 وَأَمْرَتْ بِفَوَّا كِهِ عِزَّ بَدِيعَ تَالَّهِ لِكُلِّ ثُمَرٍ مِنْهَا النَّغَماتُ إِذَا نَذَكَرُ
 لَكُمْ يَا مَلَاهَ الرَّوْحَ بَعْضَ تَرَنْمَانَهَا عَلَى مِقْدَارِ كِرْكِرٍ لِيَسْتَجِذِ بَكُورُ وَ
 بُقَرِّ يَكُورُ إِلَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ فَيَا حَبْذَلَا مِنْ هَذَا الْفِرْدَوْسِ

الذي منه اشتهرت الشموس عن أفق القدس بإذن الله
 المنشع العزيز المنبع قل هذا بحر فيه ظهر كيونه المكنون وغيب
 المخرون وفيه أحد جمال القديم كأس البقاء يا نا ميل البهاء وسقى
 أولاده نفسه ثم أنفقه على أهل ملأه الأنساء من كل وضيع وشيف
 فيا حبذا المن أقبل وأخذ وسقى بحبه العزيز المنبع وان شمرة منها
 نطقت بما نطقت سدرة التيناء على بقعة المباركة البيضاء وصعد
 إليها اذن الكليم ما انقطع عن المكناة وقربه إلى مقر قدس
 مكين فيا حبذا من جذب الله المقدى ر العلي العظيم وشمرة
 أخرى نطقت بما استجدب منه الروح وصعد إلى سماء عز مبين
 فيا حبذا من هذا الروح الذي قد فامر بخلافه روح الأميين
 يُفَسِّلُ ملائكة المقربين وشمرة نطقت بما استجدب منها
 تلب محمد رسول الله واستعرج من ذلك التداء الأعلى إلى

سِدَرَةُ الْمُتَهَى وَسَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ عَنْ وَرَاءِ سَرَادِقِ الْكَبْرِيَاءِ عَنْ سِرِّ
 إِسْمَى الْمُعَدِّسِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَيَا حَبْذَا مِنْ هَذِهِ السِّدَرَةِ الْتَّقِيِّ
 ارْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ لِيَسْتَظِلَّ فِي ظِلِّهَا الْعَالَمَيْنَ أَنْ يَا فَلَمْ أَلَّاعِلُ فَأَمْسِكَ
 زِمَامَكَ نَا شَهِدُ الْحَقِّ لَوْتَنْطِقُ وَتَذَكَّرُ نَعْمَانُ الْأَثَمَارِ مِنْ شَجَرَةِ اللَّهِ
 لِتَبْقَى وَجِيدًا فِي الْأَرْضِ لَاَنَّ النَّاسَ كُلُّهُمْ يَفْرُّونَ عَنْ حَوْلِكَ فَيَنْقُضُونَ
 عَنْ سَاحَةِ قُدْسِكَ وَإِنَّ هَذَا الْحَقَّ يَقِينٌ فَيَا حَبْذَا مِنْ أَسْرَارِ الْتَّقِيِّ
 لَئِنْ يَقْدِرَ أَنْ يَجْعَلَهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ أَمَارَاتِ
 يَا فَلَمْ يَا تَكَ مَا أَظْهَرْتَ إِلَّا أَقْلَ مِنْ أَنْ يَعْصِيَنِي مِنْ أَسْرَارِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ
 الْأَجَمِيِّ كَيْفَ ارْتَفَعَتْ ضَجْجِيجُ الْمُنَافِقِينَ فِي الدِّيَارِ وَضَوْضَاءُ الْمُشْكِنِينَ
 مِنَ الْأَشْرَارِ إِذَا حَذَرْتُ زِمَامَكَ ثُمَّ أَمْسِكَ ثُمَّ أَسْتَرُ مَا أَعْطَاكَ بِمَوْدِهِ
 إِنْ تُرِيدُ أَنْ تُسْقِي الْمُنْكَنَاتِ بِنَمَاءِ الْعَذْبِ الْحَيَوَانِ الْذِي جَعَلَكَ
 اللَّهُ مَعِينَهُ فَاجْرُ عَلَى مِقْدَارِهِمْ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ الْذِي خَلَقَكَ بِإِمْرِ

مِنْ عِنْدِهِ إِذَا فَاعْمَلْتِ بِمَا أُمِرْتِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ فَيَا حَبَّذَلِينَ
 هَذَا الْحَكِيمُ الَّذِي مِنْهُ أَخْدَرْ زِمَانَ الْمَوْجُودَاتِ وَمُنْعَ قَلْمَ الْأَعْلَى عَزِيزُ
 مَا سُتِّرَ مِنْ مَلَائِكَةِ الْأَنْشَاءِ إِنَّهُ لَعَلَى كُلِّ شَئْ قَدِيرٌ

انتهى

مطلب سوّم

رَاجِعٌ بِلِيدٍ نَوْلِدْ جَالٍ اَنْدَسْ اَبْيِ جَلٍ جَلَّهُ لَوْحٌ مَبَارِكٌ دِيْكَرْ بِيزْ مُوجُودٌ وَصُورَتْ اَنْ اِنْ اَنْ

هُوَ اللَّهُ

اَنْ يَا مَعْشَرَ الْعُشَاقِ تَأَلِّهُ هُذِهِ لَلَّيْلَةُ مَا ظَهَرَ مِثْلُهَا فِي الْامْكَانِ وَ
اَنْ هُذَا الْفَضْلُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَثَانِ وَنَطَقَ فِيهَا الرُّوحُ
بِنَغْمَةٍ يَهْتَزُّ مِنْهَا حَقَائِقُ الْاَنْسَانِ يَا اَبْشِرُ وَاياً اَهْلَ مَلَكَاتِ الْفَلَقِ
فِي حَقَائِقِ الْيَرْضَوَانِ ثُمَّ نَادَى اللَّهُ عَنْ خَلْفِ سُرَادِقِ الْقَدِيسِ وَ
الْاَخْسَانِ يَا اَنْ هُذِهِ لَلَّيْلَةُ وَلِدَتْ فِيهَا حَقِيقَةُ الرَّحْمَنِ وَفِيهَا
فُصِّلتْ كُلُّ اَمْرٍ اَزْلَمٍ مِنْ قَلْمَ السُّجَانِ اِذَنْ فَاَبْشِرُ رَاهِمَ اَسْتَبْشِرُ

يَا مَلَأَ الْبَيَانِ وَفِيهَا نَادَتِ الْوَرْقَاءُ عَلَى الْأَعْصَانِ وَالْأَفْنَانِ يَا إِنْجِزْوا
 يَا مَلَأَ الْوَضْوَانِ فَلَنْ فِيهَا شَقَّتْ سِرْجَبَاتِ الْجَلَالِ عَلَى الْأَيْقَانِ
 وَغَنَّتْ وَرَنَّتْ حَمَامَةُ الْفِرْدَوْسِ فِي قُطْبِ الْجِنَانِ إِذْنَ فَابْشِرُوا
 يَا هَمْبَاهِيلَ الْقَدْسِ فِي مَدِينَةِ الزَّمَانِ وَفِيهَا تَجَلَّ اللَّهُ بِكُلِّ اسْمٍ
 عَظِيمًا إِنْ ثُمَّ أَسْتَوْيُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ دُرْتِي نَزَهَا إِنْ وَأَنْتُمْ فَابْشِرُوا
 يَا مَلَأَ الْبَيَانِ وَفِيهَا مَوَجَّتْ أَبْحَرُ الْغُفرَانِ وَهَبْتْ نَسَامَ الْأَنْجَانِ
 إِذْنَ فَاسْتَبِشِرُوا يَا أَصْحَابَ التَّحْمِينِ فِيهَا غُفْرَكُلُّ الْعِصَيَانِ مِنْ
 أَهْلِ الْإِمْكَانِ وَهُذِهِ إِشَارَةٌ عَلَى كُلِّ مَنْ خُلِقَ فِي سَرَائِرِ الْأَمْكَانِ
 فُلُّ هُذِهِ لِلْبَلَةِ تُدْرِرُ فِيهَا مَقَا دِيرُ الْجُودِ وَالْفَضْلِ فِي صَاحَافِ الْعِزَّةِ
 وَالْأَيْقَانِ لِيُرْفَعَ بِذِلِّكَ كُلُّ الْأَخْرَانِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ فِي كُلِّ
 حَيْنٍ وَزَمَانِ إِذْنَ فَابْشِرُوا بِهِ قُلُوبِكُمْ يَا مَنْ دَخَلَ فِي مَالِكِ
 الْوُجُودِ الْأَكَوَانِ إِذْنَ يُنَادِي مُنَادِي الْوَرْقَحِ فِي قُطْبِ الْبَقَاءِ

مَرْكَزُ الْعُلُوِّ وَالرُّفْعَانِ وَهُذَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَتَّاْنِ نَاهِي
 قَدْ فُتِحَ خَتْمُ إِنَاءِ الْمُسْكِ مِنْ يَدِ الْقُدْرَةِ مِنْ ذِي شُوكَةٍ وَسُلْطَانٍ
 وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ وَأَدَارَ كَاسَ خَمْرُمَانَ
 مِنْ يَدِ يُوسُفِ الْأَحَدِيَّةِ جَمَالَ الشَّجَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنْ اللَّهِ
 الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ إِذَا فَاسِرُ عُوَا وَتَكَاسُوا يَامَلَاءُ الْأَنْسَانِ مِنْ هَذَا
 السَّلَسَبِيلِ الْحَبَوَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ
 قُلْ يَا مَلَاءُ الْعُشَاقِ قَدْ أَشْرَقَ جَمَالُ الْمَعْشُوقِ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ وَ
 قُمْصَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ وَيَا مَعْشَرَ الْأَعْبَادِ
 قَدْ طَلَعَ جَمَالُ الْمَحْبُوبِ عَنْ أُنُقِ الْقَدِيسِ فَهَلْمُوا وَتَعَالُوا بِإِرْوَافِ
 يَا أَعْطَابَ الْبَيَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ وَقَدْ
 ظَهَرَتِ الْجَيْحَةُ وَالْبَرْهَانُ بِمَا قَاتَبَ الْقِيَامَةُ يُقْيَامُ اللَّهُ يُظْهِرُ نَفْسِهِ
 الْقِدْمَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْنِ وَلَجَبَ الْأَدْوَافُ

وَتَلَجَّتِ الْأَكْوَارُ وَتَهَجَّتِ الْأَنْوَارُ مَا تَجَلَّ اللَّهُ عَلَى كُلِّ دَوْحَةٍ ذَاتِ
آفَانٍ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَثَانِ تَعَالَوْا يَا مَلَاءَ الْأَضْفَافِ
بِمَا حُضِرَتِ الْأَرْوَاحُ وَنُسِرَتِ الْأَرْيَاحُ وَخُرِقَتِ الْأَشْبَاحُ وَرَدَتِ السُّرُّ
الْبَقَاءِ عَلَى كُلِّ شَجَرَةٍ ذَاتِ الْغَصَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ
الْمَثَانِ تَأَلَّهُ فَدُخِرَتِ الْحُجَّابُ وَحُرِقَتِ السُّبُّاحُ وَكُثِفَتِ الدِّلَاثُ
وَرُفِعَتِ الْإِثَارَاتُ مِنْ ذَبِي قُدْرَةٍ وَقَدْرَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ
اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَثَانِ سُرُّوا وَأَسِرُّوا بِالْكِتَمَانِ هَذَا الرَّمْزُ الْحَقِيقِ الْأَخْفَى
الْخُفَيَانِ لِئَلَّا يَعْرِفُوا الْأَعْبَارُ مَا تُكَاءُ سُونَ مِنْ هَذِهِ الْخُمُرِ الْبَقِيَّ
كَانَتْ ذَبِي لَذَّةً وَجْدَبَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَثَانِ
يَا مَلَاءَ الْبَيَانِ تَأَلَّهُ فَدُتْتَمَ التَّعْمَةُ وَكَمْلَ الْرَّحْمَةُ وَلَاحَ الْوَجْهُ بِالرَّوْحِ
وَالْوَعْيَانِ وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَثَانِ أَنِ اشْرُبُوا يَا مَلَءَ
الْأَمْطَافِ أَنِ اشْرُفُوا يَا مَلَءَ الْأَقْبَابِ مِنْ هَذَا السَّلَسَيلِ الْمُزِّيِّ الشَّعْنَاعِ

وَإِنَّ هَذَا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمَتَّاْبِ

انتهى

مطلوب چهارم

محل تولد و تاریخ جات مبارک قبل از ظهور

جمال‌البارک نام مبارکشان جانب میرزا حسین‌علی بن میرزا عباس مشور بهیزابزرگ نوی

و تولدشان در شهر یوم ثانی محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری در طهران واقع شد نیل زندی

در ربعی زیل تاریخ تولد مبارکرا ذکر کرده قولید :

در اول غدر بابل ز سال فرقان دوم سحر محرم اند طهران

از غیب قدم بهلاک امکان بگذاشت شاهیکه بود خالق من فی الامکان

جانب میرزا عباس نوری در سال ۱۲۵۵ هجری وفات نمود (۱) میکل مبارک جالقدم

در سال ۱۲۵۱ هجری با آسیه خانم بنت مرحوم میرزا اسماعیل نوری ازدواج فرمودند (۲)

حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن الهر و حضرت درقه مبارکه علیا بهائیه خانم از این افراد

بوجود آمدند آسیه خانم مقیمه به درقه علیا و نواب (۳) در سال ۱۳۰۳ هجری فری در

عکاصعود فرمودند و در این او اخراج باراده مطلقه حضرت ولی امراء غصن ممتاز جلیلها

رس اهر آسیه خانم از فربستان عکا و رس مطهر حضرت غصن اهر از بنی صالح بکوه کرف

انتقال یافت و تفصیل آن از قلم مبارک در لوح مبارک مورخ ۱۴ شهریور سال ۹۱

مطابق ۲۵ دی سپتامبر سال ۱۹۳۹ نازگردیده مراجعت فرمایند

تبصره تابع و فایع ایام شعبه چهارم اول و ثانی محرم بمحاب سال شمسی است و آنچه

محاب فری گرفته میشود سال شمسی تبدیل خواهد شد گرر روز اول و دوم محرم زیرا

بنصیحت این دو بوم عند الله بکت بوم محبوبت و این جزو بال فری ممکن نہ زیرا

(۱) بهاء اسد عصر جدید رکز است (۲) فیاض ازدواج مبارک که در صفحه ۵۲ مجله پنجم عالم بیانی موجود است

(۳) لوح مبارک جالقدم

بحساب سال شمسی بین این دو یوم فاصله وجدانی خواهد افتاد حضرت عبدالبهاء جمل شاهزاد

در لوح جانب آفاشخ محسن نایبی میفرمایند قولله تعالیٰ :

اما تواریخ این نهاد اعظم بعفی شمسی است و بعضی قری عید رضوان و عید نوروز و ولیله

صعود شمسی است ولی عبدهن مبارکین بصیرع کتاب توأم است و این جز بحساب قری محقق

نگردد . انتهى

نظر باشندگ اول و ثانی محرم بحساب قری است در برخی سوابقات که با ایام صیام مطابق شود

حکم صوم در آن دو یوم مرتفع است در رساله شوال و جواب نازل قولله تعالیٰ :

اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن دو یوم مرتفع است .

انتهى

مطلب سخن

شروع از بیانات شفاهیه حضرت عبد البهاء در باب ایام اویمه جال ابی

دهیوم ثانی محرم سنه ۱۲۳۲ در تهران در محله دوازده شنبه ران در سرای طالار حیاط باعث نولد
 مبارک واقع گشت والده جسم المبارک نایمیت نعلق را بایشان داشت بدروز که
 آرام نداشت و از حالات مبارک حیران بود مژده میگفت ابد آین مغل کر پیشکند
 و ابد آشوناییکه از اطفال شیر خوارد گیر صادر میشود از این طفل مشاهده نمیشود از قبیل فریاد
 و فغان و گربه وزاری و بیتایی و سیفراری باری چندی گذشت و نظام واقع شد
 و محروم والدهشان تعلق عطفی بایشان داشته و ملتغت بزرگواری و علومنقبت
 و منظریت مقدسه جامالمبارک بودند و براین هر این آنکه در مازندران در قریه تاکر که

تپول ایشان بود عمارت هلوکا نه تأسیس فرمودند و جامالبارک اکثر موسم تابستان در آنجا
 بودند مرحوم میرزا بخط خوبیش در موقعی از مواقع خانه بعلم جلی این دو بیت مرقوم فرمودند
 «دبر دگه دوست چون رسی گولیکت کا بنا نه سلام راه دارند نه علیکت»
 «ابن وادی عشق است نگردار قدم این ارض مقدس است فاعل غدیک»
 در سن هفت سالگی روزی جامالبارک مشی میفرمودند والده شان به برآزندگی هیکل مبارک
 نظر کرده گفت فدری فامت کوناه است والده جامالبارک کفته نمیدانی چه استعد او وقاری
 دارد چه قدر با فطانت و هوش است مانند شعشه آتش است در این صفر سه هماز از
 جوانان بالغ اگر فامت چنان بلند نباشد ضری ندارد باری در سن طفویلت در میان
 پار و اغیار شهرت عجیبی فرمودند و چنین آثار مواعظ الہیتہ ظاهر و آشکار بود و محظوظ
 القلوب بودند وزرائیکه نهایت عداوت و دشمنی بوالدشان داشتند ایشان زاد دوست
 میداشتند و حرمت و رعایت مخصوصه مینمودند مثلا حاج میرزا آقا سی نهایت عداوت را بمرحوم
 میرزا داشت زیرا ایشان زار فرق فائز مقام مرحوم در قلب خوبیش می پندشت زیرا با خوا

فائز مقام میرزا ابوالقاسم نایاب الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بعضی عداوت
 شد و بود لیکن با وجود این مهیای محبت را بجاالمبارک انها میداشت درجه که جمیع حیران بود
 که این شخص با وجود اینکه دشمن والد شانست چرا باید رنجه رعایت پسر را مینماید مشناد فیکر
 محمد شاه محمد خان امیر نظام کرد اثباتی را از آذر با یکان طلبید و شهرت در ولایات بافت که
 حاجی معزول و امیر نظام بسند صدارت علی منصوب مرحوم میرزا آنوقت حاکم بر وجود
 بودند مکتوبی بهین میرزا مرقوم نمودند مخصوص اینکه المتن شیخ حاجی آفاسی معزول و امیر نظام
 منصوب (بابرب این نسas از شده دور باد) بهین میرزا چون با مرحوم میرزا عداوت
 داشت عین مکنوب را بحاج میرزا آفاسی فرستاد او آتش گرفت و جمال مبارک را خواست
 تشریف برند عرض کردند این بپرشامن چه کرده ام که اینکو نه در حق من مینویسد لیکن چنین
 پدرشما است لاخذ کنید چه نوشته است در حق من جمال مبارک لاخذ فرمودند و سکوت نمودند
 پس اهل از نگردد صاحب دیوان نشسته بود او بسیار آدم خوش قیی بود و بجاالمبارک محبت
 داشت مکتوبر را گرفت و نکلا کرد گفت این خط میرزا نیست تقلید کرده اند حاجی میرزا آفاسی

گفت نکاه کن این عبارت باین سلاست باین مختصری و باین فضاحت و بلاغت منسنت
 کسی دیگر بتواند بنویسد چون جامالبارک مجع نفر مودند و سکوت اختیار نمودند عرف کرد خوبست
 که شرایب والد نفیح است کنید که این گونه تخفیر بار دیگر نگران نیا بد چنین پدر شما است مخصوص خاطه با اراده
 گذشتم ولی کاری کنید که او بزازم بگذرد مقصود این است که دشمنان مرحوم میرزا حم
 جمالبارک را درست میداشته و با وجود اینکه جمیع میدانند که در مجع درس دافل نشده و
 تربیج معلمی نعلیم گرفته کل شهادت میدهند که در علم و فضل و کمال بیشیل و نظریه مشهور
 در طiran هر سؤله مشکلی که مذکوره میشد جمیع حیران بودند جمالبارک حل میفرمودند و از
 برای کل آشنا یان اسباب عزت و راحت و نعمت بودند از جمله میرزا آقا خان صدر
 اعلم و فقیه و وزیر شتر بود معزول و منکوب شد و سرگون بکاشان گردید نهایت رعایت
 در حق او و خانواده اش نمودند و بچنین دیگران که قدری بازند ران تشریف برند میرزا محمد
 تقی محمد مشور در (بالرود) بود فریب هزار ملده داشت و بچند نفر از تلامذه خود از زن
 و اجرازه اجتهد داده بود شبهه ای در مجلس مباحثه علیه میشد و بعضی از احادیث مشکل روایه .

میگردند و چون حبرانی امتد جالمبارک معنی حدیث را بیان مفسر موردن از جلد شیعی از هبای
 میرزا محمد تقی مجتبه از قلامه خود صیحتی سؤال کرد معانی بیان گردند نه پسندید بعد جالمبارک بیا
 فرمودند سکوت کرد روز بعد بحضرات قلامه مجتبین گفت که بیت و پنجا اس ت شارا
 تربیت و تعلیم کردم مراگان چنین بود که در معنی این حدیث عاجز نانید و یک جوان کلاه
 بسر حدیث را بگنو نتشریح نایه لهذا کالات مبارک در صفحات نور شهرت یافت و بزرگان
 نورنایت احراام را مجری میداشته روزی جده یعنی والده والد و فت سحر مهریل میرزا
 تقی مجتبه رفته بود که ناز بخواهد بعد از ناز مجتبه نه کور با او گفته بود که من هر زده بشابدم دش
 در خواب دیدم که حضرت قائم در خانه هستند من رو بخانه رفتم پاسبان گفت حضرت قائم
 با جالمبارک خلوت کرده اند لهذا کسی اذن دخول ندارد بعد فکری کرد گفت عجباً این قاعده
 از کجا پیدا کرده اند ایشان از خانواره وزارتند بعد گفت یک نسبت خوبی بعیدی باز نداشت
 شاید از آن جهه است باری این حدیث مجتبه در اطراف نور شهرت یافت بعضی نقوص
 فقط زیرک گفته نفس مجتبه در راه ندادند چگونه میشود این قاعده بجهة خوبی با مجتبه حاصل شود

مختصر این است که در طهران و پهلوی را زندگان جمیع اعاظم و اکابر و علما و کمی شناختند شهادت
 بر بزرگواری جمالبارک مبدایند و هر امر ممکن واقع میشده حل آزار جوع باشان مینمودند و اگر
 بخواهم در این فحاظ بکت را شرح دهم بسیار مفصل میشود در ایام طفولت در سن پنج یا شش
 سالگی جمالبارک خوابی دیدند و آنرا برای والدشان بیان فرمودند والدشان شخصی از
 معترض و متحجج حاضر نمود و سؤال از تعبیر خواب کردند روایی مبارک این بود که در عالم
 خواب در باغی تشریف داشته ملاحظه فرمودند که از اطراف طیور عظیم الجثه بر سر مبارک هجوم
 دارند لیکن اذیت نمیتوانند بر سر استند بعد بدربای تشریف برند و شناسی فرمودند این طیور
 هوا و اهیان در یا جمیعا هجوم بر سر مبارک مینمودند آما اذیت نمیبرسانند آن شخص معبر با صلح
 خود را بچپ کشید و گفت این روایاد بليل برآنست که این طفل مصدرا مر عظیمی خواهد شد و آن
 امر تعلق بعقل و فکر دارد زیرا سر مرکز عقل و فکر است لذا جمیع رواد بزرگان هالم
 بر سر این طفل مانند مرغان هوا و اهیان در یا هجوم خواهند کرد ولی خبر ریخخواهند رسانید
 او برگل غالب میشود و کل دنیز را خاص خواهند گشت و عجزشان ظاهر خواهد شد . انتی

مطلب ششم

دفص؟ از تاریخ نبیل مسکون است آنچه که مخصوص آن ایشت

ملحین از کائان بقیم توجہ نمود لکن استعدادی در مردم آتشهر نبود پس از بذرافشانی متینا

بلطف طهران حرکت و مسکن خود را در یکی از اها قهای مدرسه میرزا صالح که بعد سه پانزده سفره

است فرار داد حاجی میرزا محمد خراسانی که رئیس شنجیده و در طهران اقامت داشت در خصوص

امربارگ با باب الباب مذکرات زیادی نمود وی راه لجاجت پرورد ملا محمد نوری میگوید

من در آن ایام از شاگردان میرزا محمد بودم و در مدرسه که او درس میدارد متزل داشتم جهراً او بن

متصل بود و قنیک استاد من با ملاحین مذکور میگرد من مذکرات آنها راشنیده از نفوذ بیان

و داشت و قوه آنچنان یعنی باب الباب بجهت و ارزی انضافی و اغراض استاد خود تحریر بودم

ملاحین روزما در منزل نبود هنگام خردب آفتاب منزل برگشت و درب اعلاق را بروخورد
 می بست من نهایت میل را بلاقات ملاحین داشتم نیمه شبی بلاقات او رفتم و درب اعلاق
 او را زدم او هنوز بیدار بود و چرا غم پسلوی خود گذاشته با وجود که ورود مرانظر نبود با نهایت
 محبت مران پذیرفت محبت او در قلب من بیمهایت اثر گرده بود هر وقت با او مذاکره میکردم شنید
 از چشم ب اختیار جاری میشد ملاحین چون استعداد مرادید فرمود حالا فهمیدم که چرا در اینکان منزل
 کردم اگرچه استاد شابی انصافی گرده اما من امیدوارم شاگردانش برخلاف او بحقیقت امر
 آشنا شوند بعد فرمودند اسم شاچیت منزل شاگbast جواب ادم اسم من ملامحمد لقب سعید
 مسکن در نور در ایالت ازندران ملاحین فرمود آیا امروز از فامیل میرزا بزرگ نوری کهیست
 که معروف باشد گفتم بی در میان پسران او کی از هم تازتر و در رفتار شبیه به پدر است پرسید
 بچه کاری مشغول است گفتم بچار کار کار اپناه و گرسنگان زاده سیگری میکند پرسید در دربار چه
 مقامی دارد گفتچه فرمود اسم او چیست گفتم میرزا حسینعلی گفت چه قسم خطر اخوب میتوشد
 گفتم شنید نستعلیق گفت اوقات خود را چگونه میگذراند گفتم اغلب در میان چنین اگر دشمن بزید

و بنادر زیبای طبیعی علاقه نام دارد فرمود سپس چقدر است گفتم ۲۸ سال ملاجین بن تو
 نموده و با سرور و شامی بی اندازه پرسید آیا بلاقات او نائل میشود گفتم بی اغلب بحیره او
 میروم فرمود آیا میتوانی از من با ایشان برسانی گفتم البته بانهاست اهیان ملاجین لور
 کاغذ بکه میان قطعه پارچه پیچیده شده بود میم داد و گفت فرداصبح زود این را با ایشان بده و پر
 فرمودند برای من نقل کن صبح زود من بر خاسته بطرف خانه بهما آشنا رفت میرزا موسی برادر
 ایشان را مشخصم دیدم در آستانه در ایستاده مطلب را باو گفتم میرزا موسی وارد منزل شده
 و بزردی مراجعت کرد پایام محبت آیینه بهما آشنا را بمن ابلاغ نمود و من بحضور مبارک مشرف
 شده لوله کاغذ را بمیرزا موسی دارم که در مقابل بهما آشنا بهناد حضرت بهما آشنا ببردوی مفروض
 پژوهشید لوله کاغذ را باز کردند و بهندر جات اول نظری افکنده بعضی از جملات آنرا بصدای
 بلند برای اخوانند من از ملاحظت آواز و ظرافت نفع بهما آشنا مجدد و بشدم بعد از قرائت
 چند فقره برادر خود توجه نموده گفتند موسی چه میگوینی بر کسی حقیقت قرآن قائل باشد و این
 کلمات را از طرف خدا نداند از راه عدالت و انصاف بر کنار است و بگرچه زی نفر مورد

و مر از حضور خود مرض کرد یکت تک قدر دوستی و یکت بسته چای بین مرحمت فرمودند که با ابلغ
 محبت و صربانی بلا حسین بدهم من در حال یکد سرا پا مشعوف و مسرور بودم برخاسته نزد
 ملا حسین برگشتم و پیغام و پیغام بهاء اللہ را باودادم ملا حسین با سروری غنیمتی ایستاد
 با خصوع تمام هر یه را از من گرفت و بوسید بعد مراد را غوش گرفت چشمهای مرابوس زد گفت
 رفیق عزیز و محظوظ من همان طور یکد قلب مراد مسرور گردی خداوند قلب ترا با سرور ابدی مسرور نماید
 من از رزقار ملا حسین خیلی متوجه شده و با خود گفتم پهچنید سبب ارتباط این دو قلب شده است
 چند روز بعد ملا حسین بطریف خراسان رحیمه شد و درین خداحافظی بین گفت آنچه دیدی
 و شنبده مباراکی انجام کنی آنها را در قلب خود مستور نگاهدار ااسم او را مباراکی گفتو
 برای اینکه دشمنان او بازیش اقدام خواهند نمود و در هر حال دعا کن که خداوند او را حفظ
 کند . ملا محمد از شهدای فلک شیخ طبری و شیفتخان صادق بهاء اللہ است که با تخریت در
 جمع احوال در نور و طهران معاشر بود روزی محمد یقینی میرزا بلال محمد مسلم نوری گفت که اگر است
 از محبت قدوس برداری و از فلک شیخ پیرون بیانی ترا ب طهران میریم و به تعلیم پر رای خود و این دم

محمد گفت هرگز من خدارا باتو معاوضه نخواهم کرد اگر تمام سلطنت ابرازا بن بعیی یک بخشنودت خود را از مولایم بطرف دیگر برخواهم گردانید تو ای شاهزاده بجسم من دست داری آما بروح من بست
نخواهی بافت هر قدر میخواهی مرامعذب کن خدار فرقان فرموده (فَتَمَّتُ الْمَوْتُ إِنْ كُنْتُ
صادقین) اگر راست میگوئی قنای مرگ کن شاهزاده از جواب او بجسم درآمد و فرانداد
تابدن او را قطعه قطعه کردند

بِقَرْيَةِ مُطْلَبِ شَرْشَم

تَقْلِيْفُ فَصْلِ خَبْسَمْ تَارِيْخِ نَسْلِ زَنْدِی

سَافَرَتْ حَضْرَتْ بَهَاءُ اللَّهِ بَارِزَانْدَرَز

اولین سفر که حضرت بهاء الله برای نشر تعالیم حضرت باب فرمودند بخطه نور بود
نور موطن اصلی حضرت بهاء الله است در تاکر نور والد حضرت بهاء الله املاک داشتند و
قصربزرگ باکرده بودند فرشتهای گرانبهای واثاث هنگفت در آن قصر موجود بود نیل
میگوید روزی حضرت بهاء الله این بیانات را فرمودند و من از انسان مبارک شنیدم
فرمودند وزیر مرحوم متزلی عالی داشتند که هنگناش از این جمیت برایشان رشک میزد
جانب وزیر بواسطه ثروت زیاد و نجابت نسب و شرافت حسب و بخشش و کرامت
در ترتیب بلندی که داشتند در نظر اشخاصیکه ایشان را میگفتند بسیار محظوظ بودند مدت بیست سال

افراد عامله نوری که مد نور و همراه میزبستند با نهایت شادکامی و صحت وسلامت دوست
 عیش روزگار گذراندند برکت آنی برآن عامله در آمدند نازل بود و از صحیح جست پریان
 مذاشتند پس از هشت سال ناگهانی آن خوبیخوشی در این بخش و بیانات تبدیل یافت و دوست
 عیش و ثروت بخصوص معیشت و تنگ دستی مبدل شد او لین خارنکه وارد شد بواسطه
 سیل غلبی بود که در قریب ناکر باشد نام مهاجم گشت و نصف فخر جناب وزیر راه را
 کرد با آنکه اساس این بناء نهایت درجه استحکام بود هر چنان سیل بدنه زیبا تر فخر را منهدم
 ساخت هر چه آثار و امتحان فاخر و شین بود محظوظ نا بود گشت از طرف دیگر دشمنان
 جناب وزیر و نفوذگر باشان حد میردند سبب شدند که منصب حکومتی نیز از ایشان
 سلوک شد ایشان در دربار ایران تما آنوقت دارای مناصب عالیه بودند ولی فساد
 اعداد و تفخیم حودان سبب برگزاری ایشان از وظائف حکومتی گردید این پیش آمدهای
 متابع و بیانات مگر راثری در رفتار جناب وزیر نکرد ایشان در دوران گرفتاری نیز
 همان میانت و وقار و بخشش و احسان دوره ثروت و دوست را داشتند حقیقی

بایو فایان و دوستان سانی خوبیش نیز با نهایت مردمجت رفاقت گنودند تا آفرین دفعه
 زندگانی با کمال ثبات واستقامت تحمل هر گونه رنج و زحمت را فرمودند. پیش از آنکه حضرت آی
 اهار امریغرا یند حضرت بهاء اللہ بخطه نور مسافت فرموده بودند در آن وقت میرزا محمد
 محمد مشهور نوری در آن صفات شهرت عجیبی داشت علاوه بر مجلس درس او حاضر بودند و از
 محضر استفاده میگردند نهایت با امداد اشتند و خود را از دانشمندان واقعی و عالم برموز
 و اسرار اسلام میپنداشتند روزی مجلس درس با خود فریب ۲۰۰ نفر از شاگردان مجتبی
 نوری یکی از احادیث مشکله مرویه از ائمه اهل‌آرای مطرح ساخت که شاگردان درباره معنی
 آن‌حیدث بحث کنند و نظر خوبیش را اهل‌آرای ناپند درین درس حضرت بهاء اللہ با چند نظر از همراهان
 خود وارد شدند و بیکشی که مطرح شده بود گوش میدادند همچنانکه از شاگردان مجتبی نوری جوا
 مفروض بصوابی ندار حضرت بهاء اللہ با بیانی ساده شرح آن‌حیدث را ذکر فرمودند مجتبی نوری
 از عجز شاگردان خوبیش درباره شرح معنای حدیث جملی خسته خاطر و مکدر شد و با چن آینه‌خشم
 با آن‌گفت چند سال است من زحمت بیکشم که شما را با خایق عالیه و اصول محکمه دین میین اسلام

آشنا کنم تا بتوانید روز را کشف کنید و مشکلات را آسان سازید امروزی مینمی بت جوان کلاسی
 از جست دانش و علم بر جهه شما مقدم است این جوان در مجمع درس نخواهد داشت معاف
 و علوم شاھلایعی ندارد معدالت حل مشکل را بایانی سهل فرمود و شما پس از چندین سال
 زحمت از معنی بیت حدیث عاجز شدید و فتیله حضرت بهاء الله از خطه نور مراجعت فرمودند
 محمد نوری برای شاگردان خویش روفقره رویا شیرا که درباره حضرت بهاء الله دیده بود
 و خلی بآنها اهمیت میداد بیان کرد خواب اول این بود که گفت در میان جمی از مردم
 ابتداده بودم دیدم هدیتی اشاره میکنند و میگویند حضرت صاحب الزمان در آنجا
 تشریف دارند من خیلی خوشحال شدم و با سرعت بطریق آن منزل رفتم که زود تر خود را
 بحضور حضرت بر سامن منزل که رسیدم مرأکنده اشتبه وارد شوم نجع کردم و سبب پرسیدم
 گفته حضرت قائم با یکنفر مشغول ذاکره هستند چه کس حق ندارد بحضور مبارک بروند درود
 اکید آنمنوع است من خواستم بدایم چه کسی در حضور حضرت میباشد از همیشة و خصوصیات
 نامویی که درب منزل ابتداده بودند چنین استباط کردم که آن شخص جبل حضرت بهاء الله

مرتبه و بگرد خواب دیدم که چند صندوق در محل دور من گذاشته شده بیکی هنگفت این هندو
متعلق بحضرت بهاءالله است صندوقها را باز کردم دیدم همه پرازکن باست که بسیار بازگرم
دیدم تمام کلمات و حروفش با جواهر گرانبهای نوشته شده و تابش آنها چشم را خیره میکند نورانیت
و تابش آن جواهر را بحمدی بود که از شدت حریت و تعجب بغتة از خواب بیدار شدم و قی که
حضرت بهاءالله در سال ۱۲۶۰ برای ابلاغ کلمات اسراری بجانب مازندران عزمیت فرمودند.

محمد نوری مذکور وفات یافته بود علاوه بر اینکه در محضر دریش بودند پر اکنده شده بودند بجای محمد نوری
مذبور ملام محمد در آن خندق در قرار گرفته بود و فقط چند نفری بدریس او حاضر بیشند آنها بموی ساقی
درفت و آمد فراوان اینکه در دوره میرزا محمد تقی نوری وجود داشت در این موقع بعکی از هم رفته بود
چون حضرت بهاءالله وارد فرسوده بود عده بسیاری از اعیان و اشراف آن ناحیه بحضور مبارک
شناخته و رودشان را تهنیت دیگر گفتند هر کدام که بلاقات حضرت بهاءالله میر فتند
متظر بودند که از ایشان اخبار تازه راجع بدربار شاه و امور علکی و اقدام وزراء و غیر را بشنوند
زیرا حضرت بهاءالله در طهران مورد توجه و احترام درباریان و معاریف بودند و رکزیت صنعتی

داشتند ولی حضرت بهاءالله در ضمن بیانات و ذکر اگر از این گونه مطالب که مردم منتظر
 بودند بشنوند چیزی نمی‌فرمودند بیانات مبارکه ناگوای درباره ظهور امر جدید و ارتقای ندای حضرت
 باشند بود در نهایت فصاحت و بلاغت است لال می‌فرمودند که اگر زمامداران امور این
 ندای آنچه را قبول کنند و با امر جدید اقبال نمایند منافع بیشماری برای مملکت و دلت خواهد داشت
 از شنیدن این گونه بیانات مردم همه نجف می‌بکردند که چرا این شخص صیل با این مرکزیت و
 مقام و جوانی و کمالیک دارد با اموری نوچه فرموده و پیشتر مطالبی پرداخته است که از
 دنیا ناف علای دین و پیشوایان روایانی است و قنی بیانات مبارک می‌شنیدند و
 دلائل و براهین حکم و متقن را استماع می‌کردند خود را مجبور به قبول و اقرار می‌بینند و امر جدید
 در نظر آنها پس از استماع بیانات مبارکه در نهایت درجه اهمیت جلوه می‌کرد از وسعت الملاع
 و کثرت علم و دانش و شجاعت و تانت افکار و شدت انتقطاع و توجہ کامل آن بزرگوار
 بسائل روحانیه حد رشکفت بودند و مشاهده این امور اثر عجیبی در وجود آنها داشت
 هیچکس را چرثت معارفه با آنحضرت نمود کیک معارضه قیام کرد عموی آنحضرت بود

که عزیزانم داشت پیوسته راه جدل بپرداز و باگوش کنایه بیانات مبارک را بخال خودش
رد میگردند فواید در حضور مبارک مشرف بودند چون جدل و لجاجت او را میدیدند میخواستند ·
بمانعتش اقدام کنند و اورا از این رفقار زشت بازدارند ولی حضرت بهاءالله نیگذاشتند
و میفرمودند کاری باوند اشتبه باشید اور اینکه او گذارید عزیز چون خود را در مقابل آن
حضرت حیره ناچیز دیدند تا زرده محمد رفت و از او مساعدت خواست و گفت ای یحائی
پیغمبر خدا انتگاه کن چه خطری متوجه دین اسلام شده بیعنی کار بکجا کشیده کرجوانی بالباس
درباری بخور آمده حمله بحسن حسین ایمان نیماید و دین اسلام را مندم میباشد برخیزدین
خدارالنصرت کن جلو اور اگربر و هجوم شر امانت نداشته باش کس نزد او حاضر میشود بدایم سخرش
گرفتار میگردد و منجد بگفتار فصح او گردیده نمیدانم چه کار میگند که محمد را بخود متوجه میباشد
از دو عالی بیرون نیست با ساحر و شعبدہ باز است با رواثی بچای مخلوط میگند که چون
کسی اور ای اشام فریفته او میگردد محمد با هر نافعی و نادانی خود بیطلان گفته باشی عزیز پی
برد و از روی مراح با گفت آیا نوهم از آن چایما خورده و گفتار او را استماع نموده ای

عزیز گفت بیل ولکن کثرت ارادت و محبت شد بدی که بشما دارم نگذاشت سحر آنجوان در من
 تأثیر کند ملا محمد مجتبی بعین داشت که هرگز غنیمت اند مردم را بمخالفت حضرت بهاءالله وارد آرکند
 و چنان شخص حسیبی را که بدون خوف و بیسم پنتر تعالیم جدیده اقدام نموده از این کار حمایت نماید
 با براین درجواب سخاینک عزیز با او گفت چند سال پیشی نوشت مضمون آنکه ای عزیز از بیچ
 کس مدرس هیچکس نهیا نموده بتوضرری بر سانده این عبارت را بعد از قدری غلط نوشته بود که مقصودی
 از آن مفهوم نمیشد بعضی از اعیان تاکر که آن نوشته را دیدند کاتب و مکتوب ہر دورا
 مورد استهزار و عیب جوئی قراردادند .

باری هر کس بحضور حضرت بهاءالله مشرف بیشد واعلان امر جدید را استماع میکور باشد
 تأثیر و نجات میشود که بی اختیار به تبلیغ امر فیام میگرد شاگردان ملا محمد چند مرتبه خواستند
 او را وارد آرکنسه که بحضور حضرت بهاءالله مشرف شود و بحقیقت این دعوت جدیده
 آشنائی گردد و مقصد و منظور اصلی بهاءالله را برمیاند ولی محمد با این کار تن در نمیگیرد
 و از جواب طفره میزد ہرچه اصرار شاگردان زیادتر بیشد محمد بر انکار میافزو و شاگردان

در مقابل مجتهد سخت ایستاده و معاذ بر او را قبول نکرده با وکیله مرتبه و مقام شما ایجاب
 میکند که دین اسلام را محافظه نماید این اولین فرضیه شاست شما باید بهبود مزصد باشید
 از هرگوشه و کنار هر آوازیک در اطراف دین بلند شود مورود وقت فرار دید و مقصود اصلی
 ہر دعی را غمید میباشد اصره دیں اسلام برسد بالآخره ملا محمد تقیم گرفت که دونفر از
 شاگردان مشهور میرزا محمد تقی مجتهد سابق نور بودند انتخاب کرد بآنها گفت میرزا ابوالقاسم
 که هر دو داد میرزا محمد تقی مجتهد برای این کار ملا عباس و میرزا ابوالقاسم
 ملائات میکنید از حقیقت منظور و اصل دعوت ایشان باخبر میشود ہرچه شاشیخیض بدید
 از حفایت و بطلان من بدمن گفتگو قبول خواهم کرد تشخیص شاشیخیض من است آن
 دونفر بجانب تاکرداران شدند پس از دصول شنبه نمذک حضرت بمهه الله بقلاق تشریف
 برده اند آنها هم رفتند و فتنی بحضور مبارک رسیدند ایشان سوره فاتحه قرآن مجید را تفسیر
 میفرمودند نشستند بیانات مبارک را گوش دادند ویدند آنعبارات فصح و گفارمین
 و دلائل محکم و بر این متفق را بپسندیده بچو جه انکار کرد ملا عباس بنی اختیار از جابر خاست و

رفت دم در اطاق با کمال خضوع و عبودیت ابتداء و بالرده و گریه میرزا ابوالقاسم فقیش

گفت می بینی که من در په حالی هستم هر سؤالی را که حاضر کرده بودم از محضر مبارک بپرسم بخی
از نظرم محو شد تو خود میدانی اگر میتوانی سؤالی بخن تا جواب بشنوی آنوقت بر و بلال محمد
حال مرا خبریده و با و بگو عباس گفت من از این بزرگوار دست بر نمیدارم و دیگر نزد تو

نخواهم آمد میرزا ابوالقاسم گفت منم مثل تو هستم مرا با محمد کاری نیست با خدا خودم

عهد کردم که ناخ عمر از ملازمت آستان این بزرگوار منصرف نشوم بگانه مولای من این

حضرت است داشتن ایمان این دونفر ناینده ملامحمد با سرعت عجیبی در قلمرو نور

مشهور شد مردم هر صنف و درجه دسته از هرگوش و کنار محل توقف حضرت بهله

تو جه میکردند عده زیادی با مر مبارک مؤمن شدند . یکی از اراده تندان حضرتش که در

زمرة بزرگان محظوظ بود روزی بحضور مبارک عرض کرد مردم نور نسبت بثنا اراده تپید

کرده اند آثار برجست و سرد از نامیشه جمیع آشکار است اگر ملامحمد در جرکه اراده تندان

گراید و با مر جدید اقبال کند برای پیشرفت امر مبارک توجه و اقبال او اثر کامل خواهد شد

حضرت جماعت‌الله فرمودند مقصود من از مسافرت بیور اعلان امراتی و تبلیغ نقوس و هدایت

آنهاست منظور دیگری نداشته و ندارم بنا بر این اگر بشنوم که شخصی طالب حقیقت است

و در صد فرسنگی منزل دارد و نبتواند بخلافات من بیا بدم با نهایت سرور و نشاط بدون

یچگونه تا خیر و سل انجاری فوراً بخلافات او می‌روم و امراتی را با او ابلاغ می‌ایم محمد در

سعادت آباد منزل دارد و تا آنجا چنان مسافتی نیست من خود بدیدن او می‌روم و گفته‌ام اسما

با او ابلاغ می‌ایم حضرت بهما اسما با چند تن از اصحاب بسعادت آباد تشریف برداختند محمد.

با کمال خوش روئی از ایشان پذیرانی کرد حضرت بهما اسما فرمودند مقصود من برای ملاقات رسی

پاده‌ام مقصود من دید و باز زید نیست فقط برای این آدمه‌ام که خود را مرجدید را بشناسد

بعد این امر از طرف خداست موعد اسلام ظاہر شده است هر که پیروی این امر مبارک

کند تولد جدید خواهد یافت حال بفرمائید به پنجم درباره قبول این امر مبارک چه مانعی دارد بد

محمد عرض کرد من جمیعت با مری اقدام نمی‌کنم و نصیحتی نمی‌گیرم مگر بعد از استخاره از قرآن

مجید قرآن را باز نمی‌کنم در اول صفحه هر آیه‌ای باشد مضمون شراود نظر می‌گیرم و مطابق آن عمل نمی‌کنم

حضرت بجهاء الله عانقی فرمودند مجتبی نوری فرآنی خواست و باز کرد و فوراً فرآمزا بست و بدین
 اینکه گبود کدام آب آمده بود و مضمون آن چه بود گفت استخاره راه ندار بنا بر این درجت و ذکر
 دارد نیشوم بعضی از حاضرین باور گردند و گفتهند مجتبی راست میگوید بعضی بحقیقت مطلب پی برد
 و فهمیدند این زقار محمد ناشی از ترس بود باین بهانه منک شد که خود را از آن در طلاق
 کند حضرت بجهاء الله بیش از این جبرت و خجلت او را نپسندیدند و با همایت مجتبی از او خدا
 حافظی کرده مراجعت فرمودند یک روز حضرت بجهاء الله با چند نفر از همراهان بسیر گردش
 مشغول بودند در بین راه جوانی را دیدند که تنها در گوش ای خارج از راه نشسته لباس در رویشی داشت
 برداشت و موی سرش پریشان و در حم افتاده بود در کنار جوی آب آتش افروخته بود
 و بطیخ غذا مشغول بود حضرت بجهاء الله نزد یک اوتشریف برداشت و فرمودند در رویش چه بگذین
 جوان بالحن درستی جواب داد مشغول بخوردن خدا و پنجه خدا و سوزاندن خدا هستم حضرت
 بجهاء الله از سادگی آنچنان و خلوص نیت و حالت او که از نقض و ظاهر سازی دور بود مرد
 شدند و از جواب صریح او انسانی بخترش دست داد با او مشغول گفتوگو شدند پس از زمانی

قبل از بیانات مبارکه تغییر کمی در آنجوان حاصل شد از قید او ام خلاصی یافت و عرفان حق

فیح فائزگشت از منبع نور مستبر شد و مجد و ب تعالیم مبارکه گردید آنچه هر راه داشت ریخت و

جزو پیر وان حضرت بهاءالله در آن از زبان اسب آنحضرت میرفت قلبش بیار محبت شتعل

بود و بدائله باز شاء و انشاد اشعار پرداخت ترجیح بند مفصل بنظم آورد که ترجیح آن از این قرار

انت شمس المهدی و نور الحق اظهرا الحق یا ظهور الحق

اشعار او شهرت و انتشار یافت میگفتند مصطفی بیک سنت جی معروف به مجد و ب اشعار

شیوه ای بدائله در مدح محظوظ خوبیش بنظم آورد و در آنوقت بند انتشد که محظوظ او که بوده

حقیقت حال این است که آن در ویش در آن ایام مقام رفع حضرت بهاءالله را که خلق

جهان از عرفانش محظوظ بودند شاخته بود خلاصه سفر حضرت بهاءالله در خطه نور تائیج علیمه

در برداشت قلوب مردم آنذ بار بنور عرفان روشن شد ارواحشان با هر آزاد در غل باست

و بن جدید در آمدند و این موهبت بواسطه همارت ذات و بیان جذاب فصیح و مناسن

دو قار و بر این مکمل منطقی و محبت شدیدی بود که از حضرت بهاءالله دیده و شنیده بوده

نائیریکات در قار و گفتار آنحضرت بقدری شدید بود که گونی شجر و جبرا قلبم نور از امواج قوه رخوا
 حضرت بهاء الله روح حیات یافته و همیع اشیاء از فیض حضرتش جلب قوت دکر چشم
 تازه نموده و از ذرات موجودات این نداگوش جان میرسید (ای اهل عالم بحال آئی
 ناگران باشید که بی پرده و حجاب ظاہر و آشکار در نهایت عظمت و مجدد پدیدار گشته)
 پس از زیارت حضرت بهاء الله مردم نور با منتشار امر مشغول و تبحیث اساس آئی موفق
 بودند عده ای از آنها در راه نصرت امر ائمه مشفیعات بسیار نخل کردند و بعضی با نهایت سرور
 جام شهادت کبری نوشیدند خلثه ما زندان و مخصوصاً قلمرو نور او لین سرزمی است که قبل
 از سایر بلاد ایران از نور کله اسد روشن شد قلمرو نور که کوههای ما زندان اطراف آزاده
 کرده نخستین نقطه ای بود که از نوار شمس حقیقت که از آفاق شیراز طالع شده بود مستبزگشت
 در وقایع بلاد ایران در خواب غفت بودند اقلیم نور از طهور آئی خبر یافت وندای امر جدید
 از آن نقطه بسیار نقاط منعکس گشته جهان زار و شناختی نخشد در او قایل حضرت بهاء الله در
 سین صباوت بودند حجاب وزیر که پدر بزرگوارشان بود شبی در عالم رویا مشاهده نمود که

حضرت بهاء الله در درباری سیکران به شناشگول هستند نورانیت جسم شرفیش بقدرتی شدید بود
 که تمام دوباره اروشن کرده بود گیسوان سیاہش در اطراف سر در روی آب پریشان و هناری
 از موی مبارکش را مامی بلب گرفته همچنان ماجهها از نور رخسار حضرتش خبر گشته و به طرف
 که آن بزرگوار شنا میفرمودند تمام آن ماجهها مک که هر یک تار موی برآ گرفته بودند به انظر فیض
 معد لکت ضرر و اذیتی بین مبارکش نبرسید و حتی یکموی هم از سرش جدا نشد باحال آن
 و راحتی بدون مجع مانع و رادعی شنا میفرمودند و همچنان ماجهها از زبال حضرتش میرفته
 جانب وزیر چون بیدار شدند معتبر شیرپریا احضار فرمودند تارو بیاران تعبیر و آن خواب عجیب را
 تفسیر ناید شخص معبر مثل اینکه با وعظت آیینه حضرت بهاء الله الہام شده باشد بجانب
 وزیر گفت درباری سیکران بکه مشاهده نمودید عالم وجود است پرس شاپکشنه و تنها بر عالم تسلط خود
 یافت و مجع چیز مانع او نخواهد شد تا بمنظور یک که در نظردار و برسد چیکس را نواندی آن نسبت
 که او را مانعت کند ماحیا بکه مشاهده نمودید اصم و اقوامی هستند که از قیام فرزند شاپکش
 و پریشان میشوند و دور او مجمع شده ولکن حابت و خطط آئی فرزند شار از اضطراب پریشان

اقوام و ام محافظت خواه فرمود و گرند و اذیتی با و تحو اهر رسید پس از این بیان شخص معتبر ابراهی
 مشاهده فرزند دلبند خویش برند چون معتبر چشمی بصورت حضرت بهاء الله افاده آنچه در آنچه معرفت
 مشاهده کرد و آثار علمت و جلال را در سیمای حضرتش خواندی اختیار زبان بده و شاهد گشود
 و بقدرتی تمجید و تعریف کرد که تعلق جانب وزیر فرزند بزرگوارش از آن تاریخ بعد بدرجات
 بیشتر شد و مانند بعقوب که شیفتہ یوسف بود در محمد مجتبی و حمایت خوبی فرزند ارجمند شد
 پرورش مبداد حاجی میرزا آقا سی صدر اعظم محمد شاه هر چند با جانب وزیر میان خوبی نداشت
 ولی نسبت بحضرت بهاء الله نهایت احترام را میمود میرزا آقا خان نوری ملقب با عناد اللہ
 که بعد از حاجی میرزا آقا سی صدر اعظم شد چون در آن ایام احترام میرزا آقا سی را نسبت بحضرت
 بهاء الله میدید با ایشان حد میورزید از همان ایام حادث شدیدی در قلبش تملک گشت
 با خود میگفت حالا که جانب وزیر هنوز زنده است و پرسش کو کی بیش نیست صدر اعظم
 اینهمه احترام نسبت با فرزند وزیر میگند منید انم بعد از جانب وزیر که پرسش جانشین او شود
 میرزا آقا سی چ خواهد گرد . صدر اعظم بعد از وفات وزیر نیز نهایت احترام را درباره حضرت بهاء الله

محری میداشت اغلب بدین ایشان میرفت و همچون پدری که به پسرش محبت داشته باشد با

ایشان زفار میگرد بگوست اتفاق افکار که صدراعظم در من سیروسباحت گذارش نفرموده.

فوج حصار افکار این قریب از حضرت بهاءالله بود آب زیادی داشت هوای خوبی داشت

صدراعظم فربخت آنقریه شد از حضرت بهاءالله درخواست کرد که آنقریه را با ونزوئلا فرموده

اگر این ده ماه خودم بودیم احتملت نداشت آنرا بشامبدارم زیرا من بدنیای فانی بیشتر

نمیدارم تمام دنیا در نظر من پست و بیقدار است تا چه رسدم باین قریب ولی جمعی از نفوس وضعی

و شریف با من شرک کنند بعضی از آنها بالغند و بعضی صغیر شا خوبست بر وید با آنها ذاکر کنید

رضابات آنها را جدب کنید اگر قبول کردند مطابق میل شمار فقار میشود صدراعظم از این جواب

خوش نباشد در فکر جيد و نیز نگت افکار که آنقریه را مالک شود حضرت بهاءالله چون بمقصدا و

پی برند با اجازه سایر شرکاء آنقریه را بخواهیم محمد شاه که مدتها بود طالب آنقریه بود فروختند.

صدراعظم جملی او فاتح شد و به اینه اینکه سابقا این قریب را از مالک اولش خریده است

خواست بزود قریب را منصرف شود ولی حاکمیت کان خواه شاه نایند کان صدراعظم را مورد

تیخ فاردادند و مانع نخودند صدراعظم تر شاه رفت و از خواهشان باو شکایت کرد.

لکن همان شب پیش از صدراعظم خواهشان بخدمت شاه واقعه را عرض کرده بود و گفته بود

که اعلیحضرت خاصیت میفرموده که زردوزیور خود را بفروشم و ملک و آب بخرم من امر شمارا.

اما عاعت کردم و فوج حصار را خریدم حالا صدراعظم میخواهد بزود آنرا انتها حب کند شاه بجنواهش

قول داد که صدراعظم را از این خجال منصرف کند چون حاجی میرزا آقا سی از زیل بقصوز ناید

شد بمالفت حضرت بهاء الله فیام کرد دست آویز ما درست کرد نیز نجها ساخت که شاید بثنا

و مقام ایشان لطفه ای وارد آورد ولکن حضرت بهاء الله با کمال شهامت بر تهمی را از خود

دور میساختند صدراعظم پیاره شد یک روز با خشم و غضب فریاد برا آورد و بحضرت بهاء الله

گفت چه خبر است این خد همانی میکنی منکر رئیس وزرا ای شاهنشاه ایران حستم میل ندارم هر

شب اینه جمعت در سفره تو حاضر باشند چرا اینه اسراف میکنی مگر میخواهی بر ضد من

فیام کنی و بر علیه من دسته بندی کنی حضرت بهاء الله فرمودند استغفار الله خدا کنند اگر کسی

دوستان خود را همانی کند دلیل براین است که میخواهد دسته بندی و فساد کند حاجی میرزا آقا

بیج نگفت زبانش بسته شد با آنکه هر گونه قوت و اقتدار داشت وزمام امور کشور در رئیش
 بود و پیشوایان یعنی با او همراه بودند آخرين تو اشت محضرت بهاء الله تهمتی بزند و خود را عازم
 و فاصله شاهد نمود تقویکه با حضرت بهاء الله معاذن داشتند مردم مثل حاجی میرزا آفاسی خوردا
 عاجز نمیدیدند حضرت بهاء الله بر مردم مقدم بودند علیت مقام و بزرگواری ایشان صیانت شد
 بجمع جمیع رسانیده بود مردم هر تعجب نیکردند که چه طور ایشان از این ورطه‌های ہولناک
 خود را خلاص کرده جان سلامت نمیزند و معاذنین خود را ملزم و محب می‌دانند مگفته
 خدا ایشان را احاطه نمیکند تا حفظ خدا نباشد همچوکس نمیتواند از اینمه مغایرات سلامت بهاند حضرت
 بهاء الله چیزی وقت بسیل اطرافیان خود را فارمیزدند و مطابق مطبع و غرور آنها اقدامی نمیکردند
 هر چند بار جال دولت معاشر بودند و بار دو سای دین رفت و آمد داشتند ولی در جمیع موقع از
 انمار امر حق و نصرت آن خود داری نمیخوردند و بشارب و آراء در جال دین و دولت رفای
 انمار حقیقت اعنانی نداشتند همواره حقوق مظلومین را بدون خوف و بیسم محافظه نمیخوردند و پویسته از

ضعای این حایات و فاعل میفرمودند . انتی

فصل سوم

بِحُجَّةِ جَارِيِ الْأَوَّلِ بَعْثَتْ حَرَثَتْ رَبَّ اصْلَى جَنَّاً إِسْمَهُ شَلْبَنْ بِرَدَه مَطْلَبٌ

مَطْلَبُ أَوْلَى

لَوْحُ غَلامِ الْخَلْدِ

هَذَا ذِكْرٌ مَا ظَهَرَ فِي سَنَةِ التِّسْتَيْنِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْمُقْنَدِرِ الْمُهَبِّينَ الْعَزِيزِ الْعَالِيمِ

إِذَا قَدَفَنَحَّ أَبْوَابَ الْفِرْدَوْسِ وَطَلَعَ غَلامُ الْقُدُّسِ شَعْبَانُ مُبِينٍ

فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَهُمَا مَعَيْنِ وَعَلَى دَجَوَهِ نِقَابٌ نُسْجَ

مِنْ أَصْبَعِ عَزِيزِهِ يُبَشِّرِي هَذَا غَلامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ يَاسِمَ عَظِيمَ

وَعَلَى رَأْسِهِ ثَاجُ الْجَمَالِ وَأَسْنَضَاهُ مِنْهُ أَمْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ

فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَعَلَى كَيْفِهِ غَدًا بِالرُّوحِ كَتُولَةٌ
 أَلْسُكْتُ عَلَى لَوْلُوٍّ سِبْعِينَ مُنْبِرٍ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ مِنْجَعٍ
 وَعَلَى إِصْبَعِهِ الْيَمْنُى خَانَمٌ مِنْ لَوْلُوٍّ قَدْ زِسْ حَفِيظٌ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ
 الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِرُوحٍ عَظِيمٍ وَنُقْشَ نَيَّةٍ مِنْ خَطِيْهِ آنِيلٍ خَبَقَ تَالَّهُ مَذَا مَلَكُ
 كَرِيمٍ إِذَا صَاحَتْ أَفْتَدَةً أَهْلَ الْبَقاءِ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ
 جَاءَ بِسُورٍ قَدِيرٍ وَعَلَى شَفَيْهِ الْيَمْنُى خَالٌ فَلَخَلَتْ مِنْهُ آذِيَانُ الْعَارِفِينَ
 إِذَا صَاحَ أَمْلُ حِجَابِ الْأَهْوَبِ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِسِرِّ عَظِيمٍ وَهَذَا مِنْ نُقْطَةٍ فَنُقْلَسَتْ عَنْهَا عِلُومُ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ
 إِذَا غَشَّتْ أَمْلُ مَقَامِ الْمَلَكُوتِ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِعِلْمٍ عَظِيمٍ وَهَذَا لَغَارِسُ الرُّوحِ فِي حَوْلِ عَيْنِ سَلَسِيلٍ إِذَا ضَجَّ
 أَمْلُ سُرُّ الْجَبَرُوتِ فَيَا بَشِّرْنِي مَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِكِتْبٍ عَظِيمٍ
 وَنَزَّلَ عَنْ سُرَادِقِ الْجَمَالِ حَتَّى وَقَفَ كَائِنَتِيسْ فِي قُطْبِ الْسَّمَاوَاتِ مَالِ

يُذِيعَ مَبْيَعَ فَيَا بَشْرِيْ مَذَا غَلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ يُبَشِّرُ عَظِيمَ فَلَمَّا وَقَفَ فِي
 وَسَطِ السَّمَاءِ اشْرَقَ كَالثَّمَسِ فِي فُطُوبِ الزَّوَالِ عَلَى مَرْكَزِ الْجَمَالِ يَأْسِمُ عَظِيمَ
 إِذَا نَادَى الْمُنَادِ فَيَا بَشْرِيْ مَذَا جَمَالُ الْغَيْبِ قَدْ جَاءَ يُرْوِجُ عَظِيمَ وَ
 صَبَحَتْ أَفْئَدَةُ الْحُورِيَّاتِ فِي الْغُرُفَاتِ إِنْ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
 إِذَا أَغْتَثَ الْوَرْقَاءَ فَيَا بَشْرِيْ مَذَا غَلَامُ الْخَلْدِ مَا رَأَتْ يِمْثُلُهُ عَيْنُونَ
 أَحَدُهُمْ مِنَ الْمُقْرَبِينَ وَفَتَحَتْ أَبْوَابُ الْفَرَدَوْسِ مَرَّةً أُخْرَى يِمْفَاتِحُ اسْتِبْلِهِ
 فَيَا بَشْرِيْ مَذَا غَلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ يَأْسِمُ عَظِيمَ وَطَلَعَتْ حُورِيَّةُ الْجَمَالِ
 كَمَا شَرَقَ السَّمَاءُ عَنْ أَفْقِ صُبْحٍ مُبِينِ فَيَا بَشْرِيْ مَذِيهِ حُورِيَّةُ الْبَهَاءِ
 قَدْ جَاءَتْ بِجَمَالٍ عَظِيمٍ وَخَرَجَتْ بِطِرَازٍ تَوَلَّهُتْ عَنْهَا عَفْوُ الْمُقْرَبِينَ
 فَيَا بَشْرِيْ هَذِهِ حُورِيَّةُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَتْ بِمِلْجٍ عَظِيمٍ وَنَزَّلَتْ عَنْ غُرْفَاتِ
 الْبَقَاءِ ثُمَّ غَنَّتْ عَلَى لِحْنِ اسْتَجَدَتْ بَعْنَهُ أَفْئَدَةُ الْمُخْلِصِينَ فَيَا بَشْرِيْ
 مَذَا جَمَالُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ يُبَشِّرُ عَظِيمَ وَعُلِقَتْ فِي الْمَوَاءِ إِذَا أَخْرَجَتْ

شَعْرًا مِنْ شَعْرِ أَنْهَا عَنْ تَحْتِ نِقَابِهَا الْمُبْيِرِ فَيَا بَشِّرْهُ مُذْهِبُ حُورِيَّةِ الْخَلْدِ قَدْ
جَاءَتْ بِرُوحِ بَدْرِيْعِ اِذَا تَعَطَّرَتْ مِنْ شَعْرِهَا كُلُّ مَنْ فِي الْعَالَمَيْنَ ثُمَّ
أَصْفَرَتْ وُجُوهُ الْمُقَدَّسِينَ وَاسْتَدْمَتْ مِنْهَا كِيدُ الْعَاشِقِينَ فَيَا بَشِّرْهُ
مُذْهِبُ حُورِيَّةِ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِعِظَمِ عَظِيمٍ تَالَّهُ مَنْ يَغْمِضُ عَيْنَاهُ عَنْ جَاهِهَا
عَلَى مَكْوِعَظِيمٍ وَتَرْزُوْرِ مُبِينٍ فَيَا بَشِّرْهُ مَذَاجِمَالُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِسُورِ
عَظِيمٍ دَارَتْ وَادَارَتْ فِي حَوْلِهَا خَلْقَ الْكَوْنِينَ فَيَا بَشِّرْهُ مُذْهِبُ حُورِيَّةِ
الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِدَوْرِ عَظِيمٍ وَجَاءَتْ حَتَّى قَامَتْ فِي مُقَايِلَةِ الْغَلَامِ
بِطَرَازِ عَجَبٍ فَيَا بَشِّرْهُ مَذَاجِمَالُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِحُسْنِ عَظِيمٍ .
وَبَعْدَ اخْرَجَتْ عَنِ الْقِنَاعِ كَفَّ الْخَضِيبَ كَثْلَاعَ الشَّمِسِ عَلَى وَجْهِ مِرَاثِ
لَطِيفٍ فَيَا بَشِّرْهُ مَذَاجِمَالُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِطَرَازِ عَظِيمٍ وَآخَذَتْ
لَرَفْتُ بِرُقَعِ الْغَلَامِ إِنَّا مِلِيْلَ يَا فُؤُثَ مَنِيعٍ فَيَا بَشِّرْهُ مَذَاجِمَالُ الْخَلْدِ
قَدْ جَاءَ بِطَرَفِ عَظِيمٍ وَكَثَفَتِ الْجَمَابَ عَنْ وَجْهِهِ إِذَا تَرَلَتْ أَزْكَانُ

عَرْبِشَ عَظِيمٍ فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ ثُمَّ أَنْعَدَ مَتَّ
 الْأَرْوَاحَ عَنْ هَيَاكِيلِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ
 بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَسُقْتَ شِيَابُ أَهْلِ الْفَرْدَوْسِ عَنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُشْرِقِ الْقَدْ
 فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِنُورِ عَظِيمٍ إِذَا ظَهَرَ صَوْتُ الْبَقَاءِ
 عَنْ وَرَأْءِ حُجَّبَاتِ الْعِمَاءِ بِنِدَاءِ جَذْبٍ مَلِيجٍ فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ
 الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِجَذْبٍ عَظِيمٍ وَنَادَى لِسَانُ الْغَيْبِ عَنْ مَكْنَةِ الْقَضَاءِ
 نَاهُ اللَّهُ هَذَا غُلَامٌ مَا فَازَتْ بِلِفَائِهِ عِيُونُ الْأَوَّلِينَ فَيَا بُشْرِي هَذَا
 غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَصَاحَتْ حُورِثَاتُ الْقُدُسِ عَنْ
 عَرْفَاتٍ عِزِّ مَكِينٍ فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِسُلْطَانِ مُبِينٍ
 نَاهُ اللَّهُ هَذَا غُلَامٌ يَشْتَاقُ جَاهَهُ أَمْلَأَ مَلَأَ الْعَالَمِينَ فَيَا بُشْرِي هَذَا
 غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِأَمْرِ عَظِيمٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ رَفَعَ الْغُلَامُ رَأْسَهُ إِلَى
 مَلَأَ الْكَرَوْبَينَ فَيَا بُشْرِي هَذَا غُلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِرُوحٍ عَظِيمٍ

شُمَّ تَكَلَّمُ بِكَلْمَةٍ إِذَا فَانَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ بِرُوحٍ جَدِيدٍ فَيَا بَشِّرْنِي هَذَا
 غَلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِصُورَ عَظِيمٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ تَوَجَّهَ إِلَى أَمْلِ الْأَرْضِ
 بِنَظَرَةٍ عَزِيزَةٍ فَيَا بَشِّرْنِي هَذَا غَلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِنَظَرَةٍ عَظِيمٍ
 وَحِشِّرْ كُلُّ مَنْ فِي الْمُلْكِ عَنْ هَذِهِ النَّظَرَةِ الْعَجِيبِ فَيَا بَشِّرْنِي هَذَا
 غَلَامُ الْخَلْدِ قَدْ جَاءَ بِإِمْرَةٍ عَظِيمٍ ثُمَّ أَشَارَ بِطَرْفِهِ إِلَى مَعْدُودٍ قَلِيلٍ
 فَرَجَعَ إِلَى مَقَايِّهِ فِي جَنَّةِ الْخَلْدِ وَهَذَا مِنْ أَمْرِ عَظِيمٍ

شادی بقا از عرش عاند افرمود که ای منتظران وادی صبر و دفا و ای عاشقان ہوای قرب
 و بقا غلام روحا نی کرد کنایت از عصمت رباني مسوار بود بطراز بیزادانی و جمال سمجھانی امیر
 صداني چون شمس حقيقی در ح فدمی طالع شد و جمیع منْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَا
 بْغیص هستی و بقا از عالم نیستی و فنا نجات بخشید و حیات بخسود و آنکه مسورة که اردا ح
 جمیع انبیا و اولیاء با د معلق و مربوط بود از مکن غیب و خفا بعمر صد شهود و نکور جلوه فرمود
 و چون آنکه غبیه از عالم ہو یه صرف واحد به محض بعوالم ملکیتی خلی فرمود نسبم حمنی ازان شنید

برخاست که رائمه عصیان از کشته برداشت دخلعت جدید غفران برهمیاکل ناتنایی آشیا
 و انسان در پوشیده و چنان عنایت بدینه احاطه فرمود که جواهر مکون که در خزان امکان
 مخزون بود از نفع کاف و نون در خواهرا کو ان بجهوه و شهود آمد بقیمیک غیب و شهود قسمی
 مجمع کشند و سرمهور در پیراهن بهم پیشنه نقص عدم بلکوت فدم برآمد و جو هر فنا بر جزو
 بغا وارد پس ابعاشغان حال ذوالجلال و ای والهان بهوای قرب ذوالجلال هنگام فرز
 و وصال است نه موقع ذکر و جمال اگر صادف به معشوق چون صبح صادق ظاهر ولاعج و هیئت
 از خود و غیر خود بلکه از هستی و نسبتی و نور و نظمت و ذلت و عزت از هم پردازید و از تعوش و
 اوام و خیال دل بردارید و پاک و مقدس در این فضای روحانی و نفل تجلیات قدس مدینی
 با قلب نورانی بخرامید ای دوستان خرباقی جاری و ای شناقام حال جانان بی نقاب
 و حجاب و ای باران نارسینای عشق در جلوه و لمعان از شغل حب زنا و توجہ بآن خفیف
 شده چون طیور میز عرضی در هوای رضوان آئی پر و از کنید و آهنگ آشیان لاپزالمی نمائید
 والبته جان را بی آن قدری نباشد در و از ای جانان مقداری نه باری پر و انگان

بین سخنان در هر دوی حول سرچ دوست جان بازند و از جانان نپردازند هر طیبی را اینقدر
 مقدور نه وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ الْعَلِيِّ عَظِيمٍ كَذَلِكَ نَرُسُجِي ثُبُدَ
 عَلَى أَهْلِ الْعَمَاءِ مَا يُقْلِبُهُمْ إِلَى بَيْنِ الْبَقَاءِ وَيَدْخِلُهُمْ إِلَى مَغَامِ الَّذِي كَانَ
 فِي سَفَاهَ الْفُدَرِ مَرْفُوعًا . انهق

مطلب دوم

لوح ناقوس

حضرت ولی امراء جل سلطانه در لوح مورخ ۵ شرالجلال سنه ۹۸ که با عزاز جناب بدین اندکاه

آباده نازشده میفسد اینه قوله الأحل

برای بروح ناقوس و شرح تریل آن فرمودند بنویس این لوح در اسلامبول نازشده بر حنجاش

آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبد البهاء و این لوح شب پیغمبر مبارکی الاولی ایل

بعد حضرت اعلی بخط مبارک جمال القدم مرقوم و مسلوک گردید ثناوت این لوح در حمان بید

مبارکه محظوظ و مقبول . انتی

قوله نعالی . هُوَ الْعَزِيزُ مُذِّهِ رَوْضَةُ الْفَرَادَوْسِ ارْنَفَعَتْ

يَنْهَا نَفْسَهُ اللَّهُ الْمُهَمَّيْنِ الْقَيْوُمْ وَفِيهَا اسْتَقْرَأْتُ حُورُبَاتُ الْخَلْدِ مَا مَسَهُنَ
 أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْفَدُوسُ وَفِيهَا تَغَرَّدُ عَنْ دَلِيلِ الْبَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ
 سِذْرَةِ الْلَّثَنِي بِالنَّفْسَةِ الَّتِي تَحْيِي رِمَّهَا الْعُقُولُ وَفِيهَا مَا يُقْرِبُ الْفُقَارَةِ
 إِلَى شَاطِئِ الْفَنَاءِ وَيَهْدِي النَّاسَ إِلَى كَلِمَةِ اللَّهِ وَإِنَّ هَذَا الْحَقَّ مَعْلُومٌ
 يُسْمِكُ الْهُوَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْهُوَ يَا مُهَمَّ يَا رَاهِبُ الْأَحَدِيَّةِ اضْرِبْ عَلَى التَّلَاقِ
 يَا ظَهَرُ يَوْمِ اللَّهِ وَأَسْتَوْيِ جَمَالُ الْعِزِّ عَلَى عَرْشِ قَدْسٍ مُنْبِرٍ سُجَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ مُؤْمِنٌ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا هُوَ دَلِيلُ الْحَكْمِ اضْرِبْ عَلَى
 النَّاقُودِ يَا سَمِّ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْكَبَيْرِ يَا اسْتَقْرَأْ مِنْ كُلِّ الْفُدُوسِ عَلَى كُوْسِيَّ
 عَزِيزَ مَنْ يَعْزِيزُ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ مُؤْمِنٌ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا مَلَكَةَ
 الْبَقَاءِ اضْرِبْ يَا نَارِ الْوَرْجَ عَلَى رَبَابِ قَدْسٍ بَدِيعِ يَا ظَهَرِ جَمَالِ
 الْهُوَيَّةِ فِي رَدَاءِ حَرَبِ لَبِيعِ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ مُؤْمِنٌ لَيْسَ
 أَحَدٌ إِلَّا هُوَ يَا مَلَكَ التَّوْرَانِ فَخُ في الصُّورِ فِي هَذَا الظَّهُورِ يَا رَكِبَ

حَرْفُ الْهَاءِ يُعْرَفُ عِزَّ قَدِيرِمْ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ
 إِلَاهٌ يَا عَنْدَ لِيْبَ التَّنَاءِ غَرَّ عَلَى الْأَغْصَانِ فِيهِذَا الرِّضْوَانِ عَلَى إِسْمِ
 الْحَبِيبِ يَا نَلَهَرَ جَمَالُ الْوَرْدِ عَنْ خَلْفِ جَبَابِ غَلِيلِيْظِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ
 يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ إِلَاهٌ يَا بَلْبَلَ الْفِرْدَوْسِ يَرَنْ عَلَى الْأَفْنَانِ
 فِيهِذَا الزَّمَنِ الْبَدِيعِ يَا بَقْلَ اللَّهِ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي الْمُلْكِ اجْمَعِينَ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ إِلَاهٌ يَا طَيْرَ الْبَقَاءِ طَرِّ
 مَذَا الْهَوَاءِ يَا طَارَ طَيْرُ الْوَفَاءِ فِي فَضَاءِ فَرِبِّ كَرِيمِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ
 يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ إِلَاهٌ يَا أَمْلَ الْفِرْدَوْسِ غَنَوْا وَتَغْنَوْا
 يَا حَسَنِ صَوْبِ مَلِيْجِ يَا أَرْتَفَعَتْ نَعْمَةُ اللَّهِ خَلْفَ سُرَادِقِ قَدِيرِنَ فَيَعِ
 سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ إِلَاهٌ يَا أَمْلَ الْمَلَكُوتِ
 تَرْتَمِيْأَ عَلَى إِسْمِ الْمَجْوُوبِ يَا الْأَحَجَّمَالُ الْأَمْرِ عَنْ خَلْفِ الْحُجَّابِ يَطِرِّ
 رُوحُ مُنْبِرِ سُبْحَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ هُوَ هُوَ يَامَنْ لَيْسَ أَحَدْ إِلَاهٌ يُوْ

يَا أَمْلَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ زَيْنُوا الرُّفَارِفُ الْأَفْصُ بِهَا رَكِبَ الْأَنْسُمُ الْأَعْظَمُ
 عَلَى سَحَابِتِنْدِسِ عَظِيمٍ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ مُوْمُوْيَا مَنْ لَيْسَ لَهُ
 إِلَهٌ يَا أَمْلَ جَبَرُوتِ الصَّفَاتِ فِي أَقْرَبِ الْأَبْقَى اسْتَعِدُ وَاللِّيَقَاءُ اللَّهُ
 يُمَبَّتْ نَهَائِتُ الْقُدُسِ عَنْ مَكْنَنِ الذَّاتِ وَإِنْ مَذَلَّةَ الْفَضْلِ مُبِينٌ
 سُجَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ مُوْمُوْيَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَهٌ يَا رِضْوَانَ الْأَحَدِيَّةِ
 تَمَجَّجَ فِي نَفْسِكَ بِمَا ظَهَرَ رِضْوَانُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُقْنَدِرُ الْعَلِيمُ سُجَانَكَ
 يَا هُوَ يَامَنْ مُوْمُوْيَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَهٌ يَا سَمَاءَ الْعِزَّا شَكْرُ اللَّهِ
 فِي ذَاهِلَتِهِ مَا ارْتَفَعَتْ سَمَاءُ الْقُدُسِ فِي هَوَاءِ قَلْبٍ لَطِيفٍ سُجَانَكَ
 يَا هُوَ يَامَنْ مُوْمُوْيَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَهٌ يَا شَمَسَ الْمَلَكِ الْكَبِيْرِ فِي جَهَنَّمِ
 يُمَأْشِرَقَتْ شَمْسُ الْبَغَاءِ عَنْ أَقْرَبِ فَجْرِ لَيْلٍ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَامَنْ مُوْمُوْ
 مُوْيَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَهٌ يَا أَرْضَ الْمَعْرِفَةِ أَبْلَغِي مَعَارِفَكَ بِمَا انْبَطَ
 أَرْضُ الْمَعْرِفَةِ فِي نَفْسِ اللَّهِ الْمُعَالِيِّ الْعَزِيزِ الْكَوَافِرِ سُجَانَكَ يَا مُؤْمِنُ

يَامَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا سِرَاجَ الْمَلَكِ الْمُقَاتِلِ فِي نَفْسِكَ بِمَا
 أَضَاءَ سِرَاجَ اللَّهِ فِي مِشْكَانِ الْبَقَاءِ وَأَسْنَادَهُ مِنْهُ أَمْلُ التَّمَوَاطِ وَالْأَغْبَرِ
 سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا بُحُورَ الْأَرْضِ إِنْ كُنُوا
 عَنِ الْأَمْوَاجِ فِي أَنْفُسِكَمْ يُهَا نَوْجَ الْبَرْ الْأَحْمَرُ يَأْمُرُ بِدِينِ
 يَامَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا طَاوُوسَ الْأَحَدِيَّةِ تَشَقَّقُ فِي
 أَجْهَمَ الْلَّامُوتِ يَا ظَهَرَتْ نَعْمَةُ اللَّهِ عَنْ كُلِّ طَرْفٍ قَرِيبٍ سُجَانَكَ
 يَا مُوتَّا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا بَيْكَ الصَّمْدِيَّةِ تَدَلَّعُ فِي
 أَجْهَمَ الْجَبَرُوتِ يَا مَانَادِيَ مُنَادِيِ اللَّهِ عَنْ كُلِّ شَطَرٍ مَسْعِيَ سُجَانَكَ
 يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا مَلَأَ السَّاعِقَ أَشْرُوا
 يَا زَوَالِ حِكْمَتِ الْفَرْقَانِ وَجَاءَ الْمِيثَاقُ وَظَهَرَ الْمَعْشُوقُ بِجَمَالٍ عَزِيزٍ مَسْعِيَ
 سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ يَا مَلَأَ الْعِرْفَانِ
 سُرُّ وَابْدُوا إِنْكَرْمَيَا ذَهَبَ الْهَجْرَانُ وَجَاءَ الْأَيْقَانُ وَلَاحَ جَمَالُ الْمَعْلُومُ

بِطْرَازِ الْقُدْسِ فِي فِرَدَوْسِ أَنْسِمَ مَكِينٍ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا
مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ سُجَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْتَلْكَ يَوْمِكَ الَّذِي فِيهِ
بَعَثْتَ كُلَّ الْأَيَّامِ وَإِنَّ مِنْهُ لَحْيَتَ زَمَنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ سُجَانَكَ
يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ وَإِنِّي مُكَلِّفٌ الَّذِي جَعَلَهُ سُلْطَانًا
فِي جَبَرُوتِ الْأَسْمَاءِ وَعَالِمًا عَلَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ سُجَانَكَ
يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ أَنْ تَقْعَلَ مُؤْلَأً أَغْنِيَاءَ عَنْ
دُونَكَ وَمَقْبِلَيْنَ إِلَيْكَ وَمَنْ قَطَعَ عَنْ سِوَاكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ
ثُمَّ أَجْعَلْتَهُمْ يَا إِلَهِي مُقْبَرَةَ بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَمَذْعُوبَيْنَ بِغَرْدَانِيَّتِكَ بِحِيثُ
لَا يَأْمُدُونَ دُونَكَ وَلَا يَنْظُرُونَ غَيْرَكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ عَلَى ذَلِكَ لَمْقَنِدِرُ
قَدِيرٌ سُجَانَكَ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا هُوَ ثُمَّ أَحَدٌ
يَا عَجَوْبِي فِي قُلُوبِمْ حَرَارَةَ حُبُّكَ عَلَى قَدِيرٍ يَحْتَرِقُ بِهَا ذِكْرُ غَيْرِكَ لَيَشَهَدُوا

فِي أَنفُسِهِمْ بِأَنَّكَ لَمْ تَرَلْ كُنْتَ فِي عُلُوِّ الْبَغَاءِ وَلَمْ يَكُنْ مَعَكَ مِنْ شَيْءٍ فَنَكُونُ
 بِإِثْلِ مَا قَدْ كُنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَوَافِرُ سُبْحَانَكَ بِاَمْوَالِ مَوْهُومٍ
 بِاَمْلَى لَيْسَ اَحَدُ الْاَمْوَهُ لَأَنَّ عِبَادَكَ الَّذِينَ يُوَدِّعُونَ إِنْ يَرْتَقُوا إِلَى
 مَعَاجِجِ تَوْجِيدِكَ لَوْلَا شَفَقَ أَنفُسُهُمْ عَلَى ذِكْرِ دُونِكَ لَنْ يَصُدُّقَ عَلَيْهِمْ
 حُكْمُ التَّوْجِيدِ وَلَنْ يَثْبُتَ فِي شَافِعٍ بِمَاهِةِ التَّفْهِيدِ سُبْحَانَكَ بِاَمْوَالِ مَوْهُومٍ
 مَوْهُومٍ لَيْسَ اَحَدُ الْاَمْوَهُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بِاِلْهِ لَئِكَانَ الْاَمْرُ
 كَذِيلَكَ اَنْزَلْتَ بِنْ سَعَابَ رَحْمَتِكَ مَا يُطَهَّرُ بِهِ اَفْشَدَهُ مُجْبِيكَ وَيَقْدِسُ
 بِهِ قُلُوبُ عَاشِقِيكَ ثُمَّ ارْفَعَهُمْ بِرَفِعِيكَ ثُمَّ غَلَبَهُمْ عَلَى مَنْ عَلَى
 الْاَرْضِ وَهَذَا مَا وَعَدْتَ بِهِ اَجْبَائِكَ بِقَوْلِكَ الْحَقِّ نُرِيدُ اَنْ مَنْ
 عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعْفُوا فِي الْاَرْضِ وَبَعْلَهُمْ اِمْتَهَةٌ وَبَعْلَهُمْ الْوَارِثُينَ
 سُبْحَانَكَ بِاَمْوَالِ مَوْهُومٍ لَيْسَ اَحَدُ اِلَّا هُوَ .

مطلوب سوم

خطاب حضرت عبده‌البهاء در یوم بعثت حضرت اعلی در منزل در یغوس در ۲۴ می ۱۹۱۲

هُوَ اللَّهُ

امروز چون بعثت حضرت اعلی بود لذت اجمع شما را تبریک می‌گویم امروز روزی بود که شیخ
حضرت باب دشیخ از برای حضرت باب الباب اهواز امر کردند نخلور حضرت باب عبدالعزیز
از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بنخلور آفتاب میدهد همین خلور حضرت باب علاء
شمس بهاء بود یعنی مسجی بود نوزانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نابان شد تا غایت
مر رخان جلوه نمود حضرت باب مشیر طلوع شمس بهاء است بود و در جمیع کتب خوش بیانات
بنخلور حضرت بهاء است داد و حق در اول کتابیکه موسوم با حسن الفصوص است بیفرایند

يَا سَيِّدَنَا الْأَكْبَرَ قَدَّمَتْ بِكُلِّ لَكَ وَمَا تَنْهَىٰ إِلَّا قُتْلَ فِي سَبِيلِكَ .

نهایت آرزوی حضرت باب شهادت درین سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر رکن
نماد که جواهرز وا هر شش قرون واعصار را روشن نماید حضرت اعلی روحی را الفداء صفات
بسیار شدید دید در اول امر دشیرو از در خانه خوبیش میس بود بعد از آنها با صفویان حرکت فرمود
علای آنها حکم بقتل دادند ونهایت نکلم واعتصاف رواداشتند حکومت حضرت باب را
به تبریز فرستاد و در ماکو میس شدند و از آنها بقلعه چهاریق برای میس فرستادند ضرب شدید
ویدند و از بیت بنی پایان کشیدند آخرالا مر به تبریز مراجعت دادند و بزاران گلوله بینه
مبارکش زدند لکن از این شهادت شمعش روشن شد و علیش بلند تر گردید و قوه نهورش
شدید ترکش ناچال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است .

باری بعضی را چنان کان که منظا هر مقدسه نایوم نهور از حقیقت خوبیش چیخ خبر ندارند مانند جما
از روشنائی بی نصیب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی
این خطا است زیرا منظا هر مقدسه از بدبیت ممتاز بوده اند این است که حضرت میسح فرموده

در ابتداء کلمه بود پس مسیح از اول مسیح بود کلمه بود و کلمه تردد خدا بود و بعضی را کمان چنان که حقیقت
 که بمحی در نهار دن حضرت مسیح را تعمید داد آنوقت روح القدس بر مسیح نازل شد و میتوشت
 و حال آنکه حضرت مسیح بصیرع انجیل از اول مسیح بود همین حضرت محمد میفراید که نهادن
 وَادَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْطَّينِ وَجَالَ بَارِكَ میفراید که نهادن فی آذَلِیَّةٍ كَبِيْرَةٍ عَرَفَتْ
 حُقْقِیَّ فِیْكَ فَخَلَقْتُكَ آفَاتِبْ حِیَشَه آفَابَتْ اگر و قتی تاریکت بوره آفَاتِبْ بُوده
 آفَاتِبْ بُجَرازِش آفَابَتْ لَهْذَا مَطْهَارِه مَقْدَسَه لَمْ بَزَل در نوزانیت ذات خود بوده و
 هستند آنایوم بعثت عبارت از انهمار است و الای از قبل هم نورانی بوده اند حقیقت
 آسمانی بوده اند و مؤید بر روح القدس و منظر کالات آئی مثل این آثار که هر چند از نقا
 طلوع منباید ولی غنیو گفت آثار امروز حادث است نه بلکه همان آثار قديم است
 کهن مطالع و مشارق حادث وجدید باری حضرت اعلى روحی ل الدفداد جمیع کتب خوارث
 بشارت بظهور بهاء الله داد که در سننه تسع همور عیسیٰ نما هر میشور و هر خیری حاصل میگردد
 و کل متعاه اسد فائز میشوند یعنی همور رب الجنود خواهد بود و آثار حقیقت طالع در روح

ابدی بسید خواه شد خلاصه بیانات بسیار دارد که جمیع در بشارت بخور بهاء الله است
 این بود که چون حضرت بهاء الله در بعد از یوم رضوان انها را مر فرمود جمیع بایان معرف
 شدند مگر قلیلی وقت و قدرت بهاء الله قبل از انها را مر نهاده بود و جمیع خلق جبران
 که این چنین شخص بدبی است داین چه کمالات و علم و فضل و اقتدار لبذا بجهز تصور در
 آیا می فلیلد خلق متفق شدند با آنکه حضرت بهاء الله در حبس بود ولی امرش شرق و
 غرب را احاطه نمود دو پادشاه مستبد میخواستند امرش را محون نمایند و سراج هشتما موشک نمایند
 لئن روشن تر و در بر رجیر غلتش را بلند کرد و در فلکت زمان نورش باطیح گشت
 جمیع اهالی شرق طوک و مملوک نتوانستند مقاومت نمایند آنچه منع کردند و اصحاب را
 کشتن تو سریزراقبال کردند بسیاری بک نفر معمول صد نفر اقبال کردند و امرش
 غالب شد و این قدرت بهاء الله قبل از تھوڑ معلوم بود نفی بخپورش شرف نشد مگر
 اینکه بسویت گشت علی و فضلای آسیا هم معرف بودند که این شخص بزرگوار است
 آما نیتوانیم از تقالید دست برداریم و بیان آباد را نزک کنیم هر چند مؤمن نبودند

آمیدانسته که شخص بزرگوار است و بهاء الله در درسه داخل نشده معلمی نداشت کالا
 بذات بود همه نفویکه اور امی شناخته این مسند را بخوبی میدانسته با وجود این آثارش
 دیدیه و علوم و کالاتش را شنیده حکمت و فلسفه اش را می بینید که مشهور آفاق انتشار
 روح این عصر است جمیع فلاسفه شهادت میدهند و میگویند که ابن تعالیم نور آفاق است
 باری مطرالله باید نورالله باشد نور ایش از خود او باشد نه از غیر مثل این آثار که نوش
 از خود است آما نور ما و بعضی ستارگان از آفاست سچین نورانیت مطا بر منعه
 بدانهم است نیشود از دیگری اقتباس نمایند و دیگران باید از آنها اکتاب علوم و اقتباس
 انوار نمایند نه آنها از دیگران جمیع مطا بر الیه چین بوده اند حضرت ابراهیم و حضرت
 سوی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء الله در صحیح درس دافع
 نشده لکن کتبی از آنها صادر که جمیع شهادت دادند براینکه بی مثل بوده اند و این قضیه
 بهاء الله و باب یعنی عدم دخول در مدارس را آلان در ایران نقوس دلیل و بران میدانند
 در شرق بکتب بهاء الله استدلال بر حقیقت او مبنایند که هیچکس نمیتواند مانتد این آيات

صادرناید و نفسی پیدا شد که بتواند نظر آن بنویسد زیرا این کتب و آثار از شخصیکه در مدرسه داخل نشده صادر گشته و برمان حقیقت است باری این کالات بذاته بوده و اگر غیر این باشد نمیشود نفویکه محتاج تخصیص از دیگرانند چگونه منظر آنی میشوند سراجیکه خود محتاج نور است چگونه روشنی نخشد پس باید منظر آنی خود جامع کالات موحنتی باشد نه اکتسابی شجری باشد مثمر بذات باشد نه مصنوعی چنان شجر شجره مبارکه است که برآفاق سایه افکنده و میوه طبیبه دهد پس در آثار و علوم و کالاتیکه از حضرت بهاء الله ائمه ظاہر شد نظر ناشید که بقیه آئینه و تجلیات رحابیه بود حضرت باب در جمیع کتب بشارت بظهور آن فیوضات و کالات آئینه داد لذا اشما که را نبریکن روز بعثت حضرت اعلی روحی لـ الـ گـ دـ

میگوییم این عید سعید و روز جدید

بر جمیع شما مبارک و مایه

سرور قلوب بار

انتهی

مطلوب چهارم

نحو مبارک روز پنجشنبه ۱۹ ارج ۱۹۱۹ مطابق چهسم جادی الاولی سنه ۱۳۳۴

امروز روز بسیار مبارک است تبرک و فیتن است ملوع انوار صبح همی است

بده او نشأ امرابی است پرتو اشراق شمس حقیقت است يوم تفہی في الصور و

تُقرَّ في الثاقور است وفایع این يوم خلی عظیم است ولکن حقیقتش در تراویح صیرت

علوم و هر چند در تراویح شرف این يوم محبوست ولی نفعه اوی است در آنیه مبارکه

فرآن بیگرامید و تفہی في الصور فصیعَ مَنْ فِي الْتَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يومی است که

جمع مَنْ فِي الْتَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ من صعق شدند یعنی در تراویح صیرت بحقیقت ملوک

گشته و انسان منصع بیوش یعنی محروم از حیات ابهی بگزیری ملت ف نمیشود آسان

بصیر حقیقت امر آنکه میشود یعنی آن نقوی سکه فائز بجهات ابدی میشوند ملتفت میشوند که طلوع صبح
 حقیقت است و نفعه اولی است که از حقایق معنوی روح جهات اخذ گشته و جهان دل و جان
 مستعد نفوذ نمایند گردیده است که میفرماید فَفِيْخَ فِيْهِ اخْرُجْ نَإِذْ أَمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ
 وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَازْنَعَتِ الْأَنْبِيَاءُ حَقَائِقَ رِوْحِهِنَّا تَعْلُوْبِ جَهَاتِ يَابِهِ
 و از اشراق شمس حقیقت با هزار زاید این نفعه ثانیه نهود جالقدم من بغیره اند است باری در آفتاب
 ملاحظه نمایند که چون صبح طالع میشود قیامت کائنات ارض است زیرا جمیع ارضیان با هزار زاید
 و اسرار جمیع کائنات از جز غیب بجز شود آید و آنچه در کون ارض است ظاهر و آشکار گردد
 و آنچه در غرب اشجار است نمودار شود ولکن جمیع کائنات با وجود یکه بین فیض آثار حسرو
 نشر میشوند و وجودشان از اشراق و طلوع آثار است معدله کث از این فیض سینه زده مگر
 کائنات جیه که زنده هستند کائنات جه ملتفت میشوند که آفتاب طلوع گرده لهذا ابدیت این
 بوم بارگ بایت قیامت است نقوی سکه حیات ابدی و اشتند ادران و احساس گرده نه
 که امروز حکم خوبین الف سنه دارد امروز روزیست که آسمان مخلوی شد امروز روزیست که

آن قاب بر می بچید گشت امروز روزبست که قمر مشق شد امروز روزبست کردسته همانتر شد^۱

امروز روزبست که جمال سیر و حرکت کرد امروز روزبست که اموات از قبور بیرون آمد

حضرت نظر گردید میزان منسوب شده صراط مهدود گشت اسرار ارض فاہر و ہوید اگر دید .

ابواب جنت مفتوح شد شعد جهنم برآوردخت اینها جمیع علامت یوم قیامت است .

حضرت اعلیٰ میغزايند که در یکد فیقه این وقایع واقع گشت در طرفه العین خمین الفنسه

منقضی شد و جمیع این وقایع فاہر گشت زیرا اینها وقایع معنوی است ن وقایع جسمانی .

این است که حضرت نقطه اولی روحی له الفدا میغزاید تَأَلَّهُ قَدْ أَنْتَ الشَّاعِهُ وَأَنْشَقَ

الْقَسْرُ وَكُلُّ فِي حَسِيرٍ مُسْتَمِرٍ سُجَانَ اللَّهِ شرط طبقاً میباشد بحضور مبارک حضرت اعلیٰ روحی

له الفدا در طرفه العین گذشت یعنی پنجاه هزار سال در یکد فیقه منقضی شد و جمیع این وقایع علی

و شرط بوم قیامت مجری گردید با وجود این اصل بیان میگویند که شرط نهور من بظاهر است

این است که باید دو هزار سال بگذرد چونکه دو هزار سال نگذشته است پس جمال مبارک

برحق نیسته و تقویت کخود میفرماید معرفه آن پنجاه هزار سال در طرفه العین گذشت و قیام

علیم قیامت تحقیق یافت اثکار میگند که نمیشود عدد مستفات در نوزده سال منقضی شور فا
 یا افیل الابصار به بینید که بیانی بچه درجه است و نمادانی تا چه حد و خداوند در
 صیریح فرآن میفراید که دونفعی در پی است و حضرت اعلی روحی له الفداء جمیع جهات خلق
 خرق فرموده و از برای نهور من بیهوده الله شریعی فرار نداشته و فرمودند که اگر امر وزنا هر شود
 فانا اول العابدین و بنی صیریح میفراید ایاک ایاک آن تَحْجِبَ بالواحدِ
 البَيْانِ او بِمَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ با وجود این اصل بیان گویند که در بیان ذکر مستغای
 است و اجید بیان ذات مقدس حضرت اعلی و محمد و علی حروف
 حی است بو احمد بیانی از من بیهوده الله محجوب مشو حال اصل
 بیان برآت از شمس حقیقت محجوب شده اند
 انتهی

مطلوب بخشم

در کمیزی امریکا در ضمن خطابه فرمودند

امروز بعثت حضرت اعلی است روز مبارکی است مبدأ اشراق است زیرا همو حضرت
اعلی مانند طلوع صبح صادق بود و نهور جاقدم نهور آفتاب هر صبح نورانی بشارت از شمس
حقیقت دارد لبذا این یوم یوم مبارکی است مبدأ فیض است بدایت طلوع است
اول اشراق است حضرت اعلی در چنین روزی بعوث شد و نهاد بگوت این نمود
و بشارت نهور جا مبارک نمود و بمجیع طوایف ایران مقابله کرد جمعی در ایران تابع
نمودند و در بلایا مشقات شدیده افتادند و در مقام امتحان و اقتان نهایت قوت
و ثبات آشکار نمودند چه بسیار نقوس که در جسیں شدید افتاد و چه بسیار نقوس که عقوبات

عظیم دید با وجود این بانایت ثبوت واستقامت جانفشاری نمودند ابد امترزال نشند
 و از این میانات ملال نیاوردند بلکه برایان و ایغان خود صدمقابل افزودند آن نقوس متخین
 الی هستند آن نقوس ستاره‌های اوج نامناعی هستند که از افق ابدی درخشند و تابند
 حضرت اعلی رادشیر از اذیت کردند بعد حضرت باب باصفهان آمد در اصفهان علماً اذیت
 زیادی کرده اعتراضات نمودند بعد حضرت را از اصفهان به تبریز فرستادند در تبریز چندی
 اقامست کردند بعد از تبریز با کو فرستادند در آنجا در قلعه محوس نمودند بعد از ما کو پیرپور
 در آنجا میگوس بودند و از چهارق به تبریز آوردند و در آنجا بنهایت ظلم و جفا شدند نمودند .
 حضرت اعلی مقادمت جمیع ایران نمودند از تهاودیدند و هر چه خواستند آنرا ج آنی
 خاموش کنند روشنگر دید و روز بروز امرش واخترشد درایامیکه در میان خلق بودند
 در جمیع اوقات بشارت به بیان ائمه میفرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بیان ائمه نمودند
 و بشارت بخوبیه ائمه دادند که در سنه هر خبری میباشد در سنه هر سعادت کلی حاصل
 میکنید در سنه هر بلقاء ائمه فائز میشود و از این قبیل بیانات بسیار و جالب اینکه را با اسم

من بطره اند ذکر فرموده اند مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت جامبارک جانشایی
فرمود چنانچه در کتاب احسن الفصل میرایه پاستیدنا الاکبر قد فدیت بکلی الله
وما تهمت الا القتل في محبتک و السب في سبیلک و انت الطاف بالحق
ملاحظه کنید که آن وجود مبارک چقدر صدمه دیدند و چگونه جانشایی نمودند و چگونه محبت
جامبارک منجد بودند و چگونه مایشان افده اکنیم و جانشایی ناشیم و بنار محبت اند
مشتعل گردیم و از عذایات آنی بره و نصیب گیریم زیرا آن وجود مبارک و صیت گرده
که در خود جامبارک در نهایت انقطاع باشیم و در نهایت انجداب باشیم همچو شیراز از برای
او دوست داریم و خدمت بعالی انسانی کنیم بناءً علیٰ ذلیل مبارکبا امر و رز چه
امر و روز مبارکی است اثیب من از ملاقات شما بسیار مسرورم و از خدا خواهم که فیوضاً
ملکوت آنی بر شما احاطه نماید و جو شانوزانی گردد و قلوبتان رو حانی باشد و همچو اینه
وبیات ملکوت گردید و منسوب بخدا و مخلیل شوید و بهوجب تعالیم حضرت بهاء اند عمل

کنید . انتی

مطلب ششم

آیات مبارکه درباره احیت یوم بعثت مبارک

یوم بعثت حضرت رب اعلى از جمله اعیاد عظیمه اینطور اعظم است جامبارک جل جلاله

در کتاب سلطان اقدس عید رضوان و یوم بعثت حضرت اعلى راعیه اعظم فرموده اند

قوله تبارک و نعلی . قَدْ أَنْتَ هُنْتَ الْأَعْيَادُ إِلَى الْعَيْدَيْنِ الْأَعْظَمَيْنِ

اما الاول ايام فيها بغل الرحمن على من في الامكان باسمه الحسن

وصفاتيه العلية والآخر يوم فيه بعثنا من تشرك الناس بهذا الاسم

الذی به فامت الاموات وحشر من في السموات والأرضين .

بعثت مبارک در لیله پنجم جادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری و قوع یافت و میکل
 مبارک در کتاب بیان فارسی در باب سایع از واعده نافی میفرمایند قوله تعالی :

واز چین نهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در فرقان خدا وند و عده
 فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و بازده و فیضه از شب پنجم جادی الاولی سنه ۱۲۶۰
 که سنه ۱۲۷۰ از بعثت میشود . انتهی

تاریخ بعثت حضرت اعلی بنض میریح مرکز میثاق جل ثناء از بعد از سال قمری بحساب
 شمسی تبدیل خواهد شد در لوح مرحوم میرزا فابل آباده این بیان از قلم مبارک مطلع
 پیان نازل قوله العزیز . در خصوص روز بعثت حضرت اعلی روحی له الفداء
 مرقوم نموده بودید در سؤال وجواب مندرج یوم کمال از شهر عطیت واقع و یوم شما
 در یوم سلطان از شهر حیت واقع این نص قاطع است و خصوص فاطمه را همچو امری معاشر
 تایید بعد چنین خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این دو یوم مقدس در پنجم جادی الاول
 در بیت داشتم شعبان گرفته بشد در ساحت اقدس اجرا حاضر شده یوم بعثت را اهمار

سرور مسیح مودع دبوم شهادت را اخطار حزن و تأثر شدید از شایل مبارک خواهی نداشته باز
 الی آن این دو بوم را در این دو نایخ میگیریم ولی آنچه منصوص است بعد مجری میشود اینکی
 نولد مبارک حضرت عبد البهاء نیز در جین پیداعث حضرت اعلیٰ واقع شده و
 در دینه هر ان در شب بعثت حضرت نقطه اولی طلاقت پیان از غیب بعرضه شود قدم
 نداشتند ولی بوجب لوح مبارک صادر از هنگ مطر مرکز میباشد که در جلد دوم مکانیب
 صفحه ۱۳۸ مندرج است جشن و سرور در آن اینست متفقیاً راجح به بعثت حضرت رب
 اعلیٰ است فول شجاع شناشد بعض شریعت آئینه و امر مبرم پنجم جادی الاول روز بعثت
 حضرت اعلیٰ روحی را الفداست لعنة اباد آن بوم مبارک را بنام بعثت آن نیز آفاق آینین
 کیزند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کشند و بکدیگر را بزرده آسانی بشارت دهند
 زیر آن ذات مقدس مبشر اسماعیل بود پس جزو ذکر بعثت حضرت اعلیٰ روحی را الفدا
 در آن روز یعنی پنجم جادی الاول جایزند زیرا این بعض فاطح شریعت آئینه است آن
 ولادت این عبد در آن بوم واقع گشته این دلیل بر اطاف و عذایات آئینه است

در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی دانست و بدایت طلوع مسح
 حقیقت شناخت و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت هذاله والحق زنماز زنده
 از آنچه ذکر شد تجاوز نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدری در قلب عبد البهاء شود. انسنی
 باری حضرت اعلی روح ماسوا فداه در سیده نجفیم جادی الاول سنه ۱۲۶۰ هجری قمری در
 شیراز دو بیت مبارک دندزد خاتم باب الباب الهمار امر فرمودند و در آنوقت بر حسب
 تاریخ نبیل (صفحه ۷۲ ترجمه انگلیسی) بیت و پنجال و چهار ماه و چهار روز از سن
 مبارکشان گذشته بود شرح این واقعه عظیم در فصل سوم از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زندگی تصریل
 نذکور و در این مقام خلاصه قسمی از آن فصل را مندرج

پیازد

مطلوب هفتم

بعثت حضرت اعلیٰ

(مخصوص از تاریخ نبیل زندی)

دشمنان و مخالفین جناب سید کاظم رشتی پس از وفات آنحضرت جانی تازه گرفتهند و برای بسته
آوردن ریاست بجد و جمده مشغول شدند زیرا تشهیه ریاست بودند و تا جناب سید در این
عالیم بودند همچوکس اعنتانی بآن اشخاص ریاست للب نداشت بعد از وفات سید مرحوم
مخالفینش حضرت و جارت یافتهند و سفرقه اصحاب سید پرداختند خود مدعی مقامات شدند
و بتدارک افات اقدام نمودند شاگردان جناب سید از وفات آن بزرگواراند و همکنون و
محروم بودند طولی نکشید که جناب ملا حسین بثرویه ای از مسافت اصفهان و خراسان

که با مرسید مرحوم رفته بود بگرایان مراجعت فرمود و در دادیشان بگرایان در یوم اول محرم سال ۱۲۶ که هجری مطابق (۲۲ یانی ۱۸۴۴ میلادی) بود شاگردان پریشان سید دور طاحین مجمع شدند نامیدی آنها باشد واری تبدیل شد و همت گاشتند که از محظوظ بی نشان نشان
بیانند خاب طاحین در پلوی منزل مکونی سید مرحوم متزل اختریار کرد و همت سه روز بسوگواری استاد خود مشغول شد عده زیادی بلاقات او شافتند و به تشییع و تعرییش پرداختند زیرا مشاهده را بزرگترین شاگرد سید مرحوم میدانستند خاب طاحین بعد از پایان ایام سوگواری عده ای از شاگردان سید مرحوم را که دارای اخلاص بودند بزرگ خوش خواند و از آنها پرسید استاد بزرگوار را در او اخرا ایام چه وصیتی فرمود و آخرين نصیحتهای او چه بود . در جواہیر گفتند که استاد بزرگوار نیابت ناکد را فرمود و چند مرتبه با تکرار کرد که بعد از وفاتش نزک منزل و خانمان گوئیم و در بلاد مشرک شویم بجهتوی حضرت موعود پردازیم و صحیح امری را براین مسئلله ترجیح نمییم قلوب خود را از هر آلا بهشی پاک کنیم و از توجیه مقاصد دنیوی برکناریم میفرمودنکه موعود نزدیک است خود را آماده کنید حتی با فرمود حضرت موعود اللآن در میان

شماست نه ابرو اشکار است میان شما و آن بزرگوار حجا بهائی مانع است قایم کنید جستجو کنید
 ناجب مانع را از میان بردارید و بدآنید که ناگفته را خالص نکنید و بدعا و مذاقات پردازید و
 استفامت را شعار خود نسازید بمقصور نخواهید رسید زیرا خداوند در فرق آن میفرماید .

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا اللَّهُمَّ سُبْلُنَا جَنَابَ مَلاَحِينَ چون ابن بیانات را
 از شاگردان سید مرحوم شنید بآنها فرمود با وجود اینمه تاکیدات که از استاد بزرگوار شنیده
 پس چرا ناگفتهون در کربلا مانده اید و بجهت جوی حضرت موعود پرداخته اید گفتند هر چه مقصیریم و
 افراد و اعتراف بنقصیر خود داریم و شخص ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی مباریم اینکه هرچه
 بغیر اهل اطاعت میکنیم حتی اگر خود را حضرت موعود معرفی کنی بیدرنگ ادعایی ترا فوجی میکنیم
 خلاصه هرچه بغیر اهل اطاعت تو کمر بسته ایم جناب ملاحین فریاد برا آورده و فرمود
 ااهر بندۀ آستانیم استغفار الله که من چنین ادعایی داشته باشم اگر لحن گفتار استاد بزرگوار
 آشنا بودید باین گونه سخنان سبب نمیگشودید اینکه اولین چنین لحن بمن و شما و اجب است
 آنست که باجرای وصایای سید مرحوم اقدام کنیم و آنچه را فرموده قول او و علاقه تسفیذه نمائیم

هر اهاعت کردند جا ب ملاحین پس از آن بلاقات میرزا حسن گوهر و میرزا محبد کرانی
 که از شاگردان مشور جا ب سید کاظم بودند شناخته و تاکیدات و سفارشهای استاد بزرگ او
 را بآنها تقدیر داده فرمودند برخیزید تا در جسجوی موعود با طراف بلا دبرویم این دونفر پر کلام
 عذرگاهی تراشیدند و هر یکی ببهانه ای منتسب شدند یکی گفت چه طور ممکن است برایم
 دشمن زیاد داریم هر درنهایت قوت و قدر تند اگر ما برویم آنها فرصت خواهد یافت
 باید درین شهر را بایم و مقام استاد مرحوم خود را حافظ نمائیم دیگری گفت من باید درین
 شهر را بایم و از بازماندن کان سید مرحوم محمد امیر کنم جا ب ملاحین مقصود آنها فهمید
 و داشت که نصیحت و اصرار در آنها مؤثر نیست ناچار آنها را سرگرم خیالات خود گذاشت
 و خود بجسجوی مطلوب پرداخت .

سئه شیئ که نهور موعود در آن واقع شد در احادیث مردیه از حضرت رسول و ائمه اهل
 علیهم السلام ذکور گردیده حضرت صادق علیه السلام در جواب کسیکه از میقات نهور فاعم
 شوال کرده بود فرموده (وَفِي سَنَةِ التِّسْتِينِ يَظْهَرُ أَمْرٌ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ)

محمی الدین عربی در کتب درسائل خوبیش با اسم فائزه موعود سال نهود آن بزرگوار اشاره
فرموده از جمله میزرا بد حضرت محمدی چند وزیر دارد که همه ابرانی هستند اسم مبارک حضرت محمد
مرکب از اسم نبی ولی است در صور تجکه اسم ولی مقدم بر اسم نبی باشد و سال نهود حضرت
محمدی مطابق بالنصف کو چکریزین عددی است که بر اعداد آحاد قابل قسم است

(۲۵۲۰ و نصف آن ۱۲۶۰ است)

میرزا محمد اخباری اشعاری دارد که سال نهود فائزه موعود را در آن ذکر کرده و مضمون
آن این است که میگوید در سال غرس ۱۲۶۰ از زمین از نور فائزه روشن میشود و در سال
غرس ۱۲۶۵ اجهان از علیقش ملحوظ خواهد شد اگر ناسال غرس ۱۲۷۰ از زندگانی مشاهد
خواهی نمود که طوایف و حکام و مردم و دین همه تجدید شده است از حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیہ السلام صدیقی مروی است که فرمودند در سال غرس ۱۲۶۰
شجره هدایت الی در جهان کاشته خواهند شد .

باری جانب ملاحیں بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم را باجرای وصایای آن بزرگوار

تشویق نمودند از کربلا بجهت عزیت کردند میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر غالو
 زاده شان با ایشان همراه بودند او قاتلی که جانب طاھین در سفر خراسان بودن خوبیش را
 رفته بودند این دو نفر با ایشان همراه شدند . باری این نفر مسجد کو فرستند جانب طاھین
 برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزم اعتکاف فرمودند و بعبادت مشغول شدند روزی همانها
 بودند و شبها بدعا و مناجات مشغول برادرشان تیز در صوم و صلوٰة با ایشان همراه و غالو
 زاده شان متصدی تهیه وسائل غذا و سایر لوازم بودند پس از فراغت مشارکه نیز عجیب
 میپرداخت پس از چند روز عالی سبطامی که از مشا پیر شاگردان مرحوم سید بود باد و نزد
 نفر دیگر از همان خود مسجد کوفه وارد شدند و رود این جمعیت سکون و آرامش انحصار
 برم زد و فضای مسجد که بسی سر و صدابود بور و دان ۱۳ نفر با همیا ہو و سر و صد اهله شد
 عالی سبطامی اهل عاشش درباره تعالیٰهم حضرت شیخ و سید فرا و ایشان بود حقی بعضی اور ایشان
 طاھین بالآخر میدانستند پس از ورود مسجد چون طاھین را مشغول عبادت و توجه دید
 در اینجا خواست درباره عزیت و مطهور از طاھین سوال کند لکن طاھین پرسن

بتوجه و نیاز مشغول بود و برای ملاعی وقت مناسبی پیش نیاد چند رتبه خواست که نزد حسین
 برو و دلی بازمباردت نکرد بالآخر بضمیر گرفت که او نیز بعیارت مشغول شود برای مدت چهل
 روز با نفر و گیر از هر آن اش باعثکاف پرداخت سه نفر و گیر هم به تهیه لوازم و مایحتاج مشغول
 بودند اعثکاف چهل روزه ملاحسین که نام شد بهرامی برادر و خالو زاده اش بنجف برگشت
 شب از کربلا رشد و پس از زیارت بنجف بجانب بوشهر و آن گردید در بوشهر نفحه طبیعه
 غیبی بیاش رسید زیرا در این شهر محظوظ عالمیان چندی متوقف و بتجارت مشغول بودند
 روایح قدسی که از انفاس طبیعت حضرت موعود در فضای این شهر منتشر بود مثام جان آنطالب
 صادق را معطر ساخت مدت توقف مثار البه در بوشهر آنقدر طول نکشید با اناحر میگرد
 که قوه پنهانی او را بجانب شمال و بصوب شیراز میکشاند بر حسب سائقه غبیبی بجانب شیراز
 رو آن گشت پس از ورود از برادر و خالو زاده اش جدا شد با آنگفت شاه مسجد المخانی بر روی
 در آنجا منتظر باشید انشاء الله من گام مغرب نزد شاخوام آمد آنها رفتند جای بلاحسین
 چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن میان جوانیز امثال پهنه نمود که جبهه گشاده ای داشت

دعائمه سبزی بر سر ناده پیش می‌آمد و چون بلال حسین رسید با این سلام کرد و فرمود الحمد لله
 که بسلامت وارد شدید و ماتند دوست صادق با او فائیک بار فیض قدیمی خود برخورد نماید با
 بحر و محبت تلاقي نمود علی حسین خیال کرد این جوان بگی از شاگردان مرحوم رسید است که
 او را بسیر از شنیده و بینکت به پیش از اواده است مرحوم میرزا احمد قزوینی شهید راستان تشف
 علی حسین راهنمکام در رو دلیر از بجهنور مبارک از خود او شنیده و خلاصه آنوافعه تاریخی از اینسفرارت
 علی حسین مبلغته جوانیکه در خارج شهر سیر از بند مش رسیدم با نهایت محبت نسبت بمن هنار
 کرد و مر اینکه در دعوت فرمود تاریخ سفر از من دور شود و از خشکی دمی بیاسایم من از او
 درخواست کردم که از قبول دعوت معذ ورم دارید زیرا هر آن من در شهر با استقرار مراجعت
 من هستند فرمودند آنها را بخدا بسپار خدا وند آنها را محافظت می‌فرماید بعد مر امر کردند خوش
 روان شوم من هم بقدری از حسن رفقار و شیرینی گفتارش متاثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را
 اجابت نکنم از احساس شدید و عواطف عالیه و آواز دلربا و منانست و فارش در جریت بودم
 پس از طلبی طریق بدر منزل رسیدم بای منزل در نهایت ملاقات بود جوان در را کوبید غلامی

جشی در را بگشود جوان اول وارد منزل شده و مبن فرمود «ادخلو ها پس لام امین»
 عظمت و جلال و قدرت و طرز مهان نوازیش تا اعماق قلب من اثر کرد آیه فرآیند اکه غلادت فرمود
 برای وصول مقصود قلبی خود بحال نیک گرفتم زیرا این آپ را و فنی فرمود که من میخواستم وارد
 منزل شوم این اولین منزل بود که من در آن شهر وارد نیشدم هوای این شهر از اول ورود
 سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که هر چه بخواهم و صفت کنم نیتوانم با خود گفتم آیا ممکن است
 در این شهر مقصود برسم آیا ممکن است این پیش آمد بمحصول مقصود من نمکن کند و بد ورده تهدل
 من خانم بخشد خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد الاق
 شدم بمحض ورود با الاق سرور و نشاط من مفاعف گشت هر چه بگویم کم گفتم نشیم جوان
 فرمود آقا بـ و لگن آوردن برای اینکه دست و پای خود را از گرد سفر بشویم من اجازه خواستم
 که در الاق بـ یگر بشن دست و پا اقدام کنم ولی آن بزرگوار در حمان الاق بـ دست مبارک
 خود آب بخندند من دست و پایم را شستم بعد نظری از شربت برای من آوردن آنکه فرمود
 سوار و چای حاضر شد و چایی بمن مرحمت کردند پس ازان اجازه خواستم مخصوص شوم

و عرض کردم مخرب نزدیک است هر احان منظر من هستند آنها گفته ام هنگام مغرب در
 مسجد الجانی نزد شاخوام آمد فرمودند ناچار وقتی که آنها وعده دادی کلر انشاء اند را بروز باشند
 راندی از قرار معلوم مشیت خدا بر قتن تو قراز گرفته بنا بر این از خلف و عده بینا که مباش
 میانت دو قارآن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم بر خاستم و ضوگرفتم نماز مشغول شدم
 ایشان نیز پلوی من نماز را بستادند در بین نماز بین پیش آمد خود فکر میکردم و قلب ام از جات
 میکردم و گفتم خدا یا تاکنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده ام ولکن هنوز بمقصود ز رسیده ام
 و حضرت موعود را بیافتدام تو نهور او را وعده فرموده ای و تخلف در وعده تویست این بجز این که
 ذکر شد شب پنجم جادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیم ساعت از شب گذشته بود که آنجون
 بزرگوار بامن بحکمه پرداخت و از من سوال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرح مطاع شما
 کیست عرض کردم مرحوم سید در اخر حال سفارش میفرمودند که بعد از وفات اش بریکت
 از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف بجستجوی موعود محظوظ پردازو این است که من
 برای انجام امر استاد بزرگوارم بایران سافرت کردم و هنوز هم که هست بجستجوی موعود

مشغول سوال فرمودند آیا استاد بزرگوار شاپرای حضرت موعود او صافی مخصوص و اثیارانه
 بخصوص معین فرموده اند یا نه عرض کردم آری میفرمود حضرت موعود از خاندان نبوت
 درسالت است از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام اللہ است سن مبارکش و قبیله
 ظاہر میشود کنراز بیت و تجاوز از ۳۰ نیست دارای علم الّی است فامش منوط است از
 شرب دخان برکنار و از عقوب دنواص حبانی مژده و مبری است میزان محروم لحوانی سکوت
 فرمود پس بالحن سیار میمی فرمودنگاه کن این علامات را که گفت درمن می پنی بعد بکاپت
 علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تعطیل نمودند سراپایی مراجعت و داشت فروگرفت
 با کمال ارب عرض کرد حضرت موعود نفس مقدسه قدسیه است که رتبه اش از هر بالاتر
 دارای قدرت فوق العاده و قوت فائقة عظیمه است علامات مخصوصه سیار دارد از
 جو علم آن بزرگوار بینهایت است سید مرحوم درباره علم موعود اغلب میفرمود علم من
 نسبت بعلم آنحضرت اند قظره نسبت بدرباست که از طرف خدا حضرت ش عایت شده
 آنچه من میدانم در مقابل معارف عالیه و علم محبط او اند ذره ای از خاک است

بین این دو مقام فرق بسیار موجود است هنوز لغت اخود را نام نگرده بودم که بی اختیار ترک
 و شرساری مرا فروگرفت بلور یکه آثارش در من آشکار شد از گفته پیشان شدم و خودم را
 سرزنش کردم و همت گاشتم که طرز بیان را تغیر دهم و از حدت و شدت لحن الغول بکام
 قلب با خدا احمد کردم که اگر آن بزرگوار مجدد این موضوع را مورد بحث فرار دهنده باحال خصوص
 عرض کنم اگر حضرت موعود شاهست بد دعوت خود را نمی‌پرسیم فرمایند تماز قید انتظار رئف
 بحضور موعود مرا اخلاصی بخشید و از ثقل این بارگران مرار مائی رحیم خلی ممنون می‌شوم
 اگر با انتظار من خانم بد عجید و مرا اخلاصی بخشید وقتی که بخواستم برآه طلب قدم گذاشتم و
 بمحض جلوی موعود بپردازم دو مسئلہ را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی نهشت فرار دادم
 بگی رساله ای بود که شامل مسائل مشکله و اقوال مثابه و نعالیم باطنیه حضرت شیخ وی به
 مرحوم بود تضمیم داشتم هر کس آن رمز و اسرار را بگذارد و آن مشکلات را حل فرماید بالغ
 قیام نایم وزمام امور خود را بد و سپارم دوم آنکه سوره مبارکه بوسف را بطرزی بدیع
 که نظر برآزادر مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید انجام این مهم دلیل صدق

ادعای این معنی است سبقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف
 بنویسد بمن فرمودند این کار از عده من خارج است حضرت موعود که بعد از من ظاهر
 میشود رتبه و مقامش بر اتاب از من بزرگتر است چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع
 و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آنحضرت درخواست کند تفسیری بسوره
 یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین دلیل بر عظمت مقام و جلالت شان و صدق
 ادعای آنحضرت خواهد بود من سرگرم این افکار بودم میزان بزرگوار من فرمود درست
 دقت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که پیده
 مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسئله نصویر میکنی پس از استماع این بیان مبارک چاره
 جز تقدیم رساله معمود نمایم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم بعضی
 این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من صرف نظر فرماید آن بزرگوار مسئول
 مراقبول فرمود کتاب را برداشت بعضی صفات آنرا ملاحظ فرمودند آنکاه کتاب را بسته و
 بمن متوجه شدند و در طرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رمز آن را فرمودند بعلاوه

بیاری از حقایق و اسرار تبیین و تشریح فرمودند که ناآنوقت در جح حدبی از آئمه الہمار و در
 جمیع کتابی از تالیفات شیخ و سید ندیده بودم بیان مبارک بقدری مؤثر و بجهت افزایوده
 باقدرت مخصوصه ای ادا نمیشد که وصفش از عمدۀ من خارج است بعد فرمودند اگر مهمان
 من نبودی کارت بسیار سخت بود ولکن رحمت آسمی شامل تو گردید خدا باید بند کان
 خود را امتحان کند بند چنان زار و انبیت که با موادی مجموعه خود خدار آزاد نمایش کنند
 اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمیدادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلا و حاشا چنین
 که در قلب من نباشد و مشرق است چیچکا و بعجز و ناتوانی متصف نشود امر و ز جمیع طوایف
 دنیل مشرق و مغرب عالم باید بدرگاه سایی من توجه کنند و فضل آسمی را بوسیلۀ من دیای
 نمایند هر کس مداین عمل شک و شبمه نماید بخیران مین بدلای گردد نکم مردم دنیا مگر نمیگویند
 که نتیجه خلقت فوز لعرفان حق است و موفقیت در پرستش خدا بنا بر این برجه واجبه است
 که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند نویجی خود را زند و ثبات واستقامت بخیج رعنه تاجز
 موعود را بشناسند بعد فرمودند اینک وفت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم

برد اشته و با سرعت خارج از مرحد نصور سوره الملک را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است
 نازل فرمودند صلاحت صوت مبارک که درین نزول آیات را ترجم میفرمود بر قوت تأثیر
 کلمات مبارکه اش میافزود تا خاتمه سوره ابد آنوقت نفرمود من حافظه نشسته بودم گوش
 میدادم صوت جان افزای قوت بیان مبارکش مر اسیر گرده بود بالاخره برخاستم و با هم
 و تردید یکمین دست دارد بود عرض کردم اجازه بفرماشید مرخص شوم با تبسم طیفی فرمودند
 نشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شما را به بیند خواهد گفت این جوان دیوانه شده
 آنوقت ۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب گذشت بود شب ۲۵ نوروز مطابق با شب ششم
 خرداد از سال نهم پنج جادی ۱۲۶۰ هجری بود بعد فرمودند بعد از این این شب و
 این ساعت از بزرگترین اعیاد محظوظ خواهد شد خدا را شکر کن که بآرزوه خود رسیدی و
 از جن مخوم آشامیدی خوشا بحال اشخاص بکه بین موحبت فائز شوند ۳ ساعت از
 شب گذشت امر فرمودند شام حاضر شود غلام جشی امر مبارک را اجرا کرد طعامی لذتبه
 آورد که جسم و روح مراتعده نمود نصور میگردیم از خوار گهای بسته مزدوف مفاده حدیث

شریف (أَعْذَّتْ لِعْبَايَيَ الصَّالِحِينَ مَا لَأَرَأَتْ عَيْنَ وَلَا سَمِعَتْ أَذْنُ
 وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ) را واضح و آشکار میدیدم غلام جشی از تأثیر تربیت آن بزرگ
 نسبت و افری داشت و در نظر من دارای مقام بلندی بود محبت و لطف زقار میربان
 بزرگوار مخصوص خودش بود از کسی بگری ممکن نبود آنگونه عواطف و فضائل آشکار و ظاهر
 گرد حین مطلب بهنائی برای عظمت و جلالت آن بزرگوار برانی کافی و شاهی مُ
 بود که احتیاجی بسایر شوون نداشت من گز قار سحر بیان میربان خود بودم نمیدانستم چه
 وقت و هنگام است از دنیا بخیر و حمیچه چیز را فراموش کرده بودم ناگهان صدای اذان صبح
 بگوشم رسید آشیب دخضر مبارک جمیع نعم آنجهه را که در قرآن برای اهل بیت مفتر فرموده
 محسوس دیدم مصدق (لَا يَمْسُنَا فِيهِ نَصَبٌ وَلَا لَغْوٌ) کاملاً مشهود بود و سیر
 لَا يَمْسُنَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا نَهْيًا إِلَّا قَبْلًا سَلَامًا واضح و آشکار بود
 و معنای دعوام فیها سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحْمِلُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دُعَاهُمْ
 آنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از هر چیز پدیدار بود آشیب خوب بخشم من نیامد

بیعت صوت روح افرای حضرتش و پست و بلندی آواز جانفرز ابیش در عنکام نزول
 قبوم الاسماء یعنی تفسیر سوره یوسف کوش بوش فراداده و از توانش لذت میردم در
 چن مناجات بالخنی دلرباب بعد از هر چند جلد این آبادت فرآیند را کمر نلاوت میزرمود بخنا
 دیگر دبت العزَّة عَمَّا يصغُون وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 بعد فرمودن شما اول کسی حستید که بن مؤمن شده اید من باب الله هستم و شما بباب الباب
 باید جمیعاً اتفاقی میتواند باشد یعنی که ایمان آنها نتیجه تفحیر و جستجوی خود آنها باشد
 بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آکا کند باید مراثی شاند و بن مؤمن شوند
 آنوقت یکی از آنها را انتخاب میکنیم که با من در سفر نکند هر امی کند در نکه امرالله را بشریف
 نکند ابلاغ خواهم کرد از آنجا بکو ذخواهم رفت در مسجد کوفه امرالله را آشکار خواهم ساخت
 شا باید آنچه اشتبه جربان یافت از هر آن خود و سایر نقوص نکنوم دارید و بیچپن حزبی
 نگویشند در مسجد ایمانی توقف کنند و بند ریس مشغول شوید رفاقت شانست بن باید طوری
 باشد که رمز مستور را افشا نکند مرای بیچپن معرفی نکنید تا دقی که بگذر تو به نایم برای هر یک

از نومنین اولیه تکلیفی معین خواهم کرد و راه تبلیغ کلمه است را آنماشان خواهم داد بعد از این
 فرمایشات مرا مخصوص فرمودند و تا دم در مابین نشریف آوردن جای بلاحبین فرموند و چنین
 امراللهی که در آن شب غفلت بر من آشکار شد مانند صاعقه تا مدت زمانی سر اپای وجود مرادر
 قبضه اقدار داشت چشم من از تابش شدیدش خبره بود و قوه عظیمه اش هستی هر امسخر ساخت
 هیجان و سر و خوف و حیرت در اعاق قلب من موجود و در عین حال بجهت و قدرتی در
 خود مشاهده میخودم که بسقیر نیاید قبل از عرفان امراللهی چه قدر ضعیف و ناتوان بودم
 و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سر شده بود که بتحریر و بیان شرح آن ممکن نیست .
 اما بعد از وصول بعرفان منظراللهی بجایِ جمل علم و دانشِ ربانی و در عوضِ ضعفیوت
 و قدرتِ عجیبی در وجودِ من پیدا شد بطور یکه خود را دارای نوانانی و تهور فوق العاده میدید
 که اگر تمام عالم و خلق جان بمحالفت من قیام نایند یک تن به مرد غالب خواهم شد جهان
 و آنچه در آن هست مانند مشتی خاک در چشم جلوه میخود و صدای جریل را که پنهان است
 در من تجسم یافته می شنیدم که بخلق عالم میگفت ای اهل عالم بیدار شوید زیرا صحیح روشن

دیده برخیزید و از فیض نهور و برکت ام را آنی برخور دار شوید باب رحمت آنی باز است .
ای اهل عالم حمد ادخل شوید زیرا آن کسی را که منتظر بودید ظاهرا شد اینکت پیدا و آشکار و شارا
بخوان وصال دعوت ننماید باری از بیت مبارک خارج شده تز در فقای خود رفتم عده
زیادی از شاگردان شیخ و سید برای ملاقات من میآمدند بساط ته رسیس گشتردم و بعد از نطق
و بیان من متوجه داشتی و سرچشم آن غافل بودند برخی شبها غلام حبشه میآمد مرام محضر انور
میرد هر روز منتظر غزوی قاب بودم که بحضور مبارک مشرف شوم شبی بین فرمودند فرد اسیر زده
نفر از رفاقت میآیند دعا کن آنها نبایز از صراط مکله از موی نازکتر و از شمشیر بنده تراست بگذرند .
صحیح هنگام مطلع آفتاب که از منزل حضرت باب مراجعت کردم دیدم ملاعل بجهائی
با دوازده نفر از هر اماکن وارد مسجد ایمانی شدم من فوراً بتهیه اسباب راحتی آنها مشغول
شدم چند روز از این مقدمه گذشت یک شب ملاعل بمن گفت خوب میدانی که اعتقادها
درباره توجیت من تو را بآمده ازه صادق و راستگو میدانم که اگر خودت ادعای میکردي که قاتا
موعد هستی بدون دلگت ادعایی ترا قبول میکردم ماخانه های خود را رها کردم و بجهنجی

فائمه موعد پرداخته ایم نو اول کسی متنی که با بینکار متم اقدام کرد و ای من و رفقایم ترا پروردی
 کرد و ایم و تصمیم گرفته ایم تا مقصود خود را نیابیم دست از طلب بازنده ایم عجائب نمایندگان بال نو
 آمده ایم و حاضریم که هر که را قبول کنیم با اینقدر چطور است که تو اینطور راحت
 نشسته دست از نجس و طلب کشیده و مجلس درس را آراسته خواهشندیم حقیقت قصیره
 انها رکنی وار از شک وربب نجات بخوشی از مطالعی که ملاحسین در جواب ملاعل بسطامی
 گفت ملاعل بقین کرد که بکج مقصود پی برده با چشان اشک آلو دار از ملاحسین حقیقت قصیره
 جو باشد ملاحسین گفت من در این خصوص چیزی نمیتوانم انها رکنم امید وار بفضل خدا باش
 مگر خود او تو و هر احانت راحدایت کند و سبب الهیان شما شور ملاعل نزد رفیعان خود
 شافت و مکالمه خود را با ملاحسین بانها گفت از این خبر قلوب آنان مشتعل شده فوراً
 هر یکی بگوش شافته بدعا و مناجات پرداخته شب سوم ملاعل بسطامی در عالم رویا
 شاهد کرد که در مقابل چشم نوری ظاهر شد در دنبال آن نور روانه شد تا بدایت نور
 بخنو حضرت محظوظ فائز گردید آنوقت نصف شب بود که این رویارام شاهد کرد باسرور

نام و نشاط عجیب در اطاق خود را باز کرده بیرون شتافت و ب مجره ملا حسین روان شد و خود
 را آغوش ادا فکنه ملا حسین او را در آغوش گرفت و گفت **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَا نَا**
إِلَهُهَا وَمَا كُنَّا لِنَهْنَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ دِرْهَمَانِ رُوزِ دِرْهَمَانِ طَلْوَعَ آفَابِ
 ملا حسین و ملا علی بائزی حضرت باب شافعه در منزل غلام سیاه حضرت باب افظیر را گفت که
 بآنها گفت قبل از طلوع آفاب آفای من مر احضار فرمود و بن امر فرمود از طرف میکل میک
 بشما خوش آمدگفته و بگویم **اَدْخُلُواْيِمُ اللّٰهُ مَلَائِكَةَ بَارَكَ مَسْرُوفَ شَدَ فَرْقَ وَرَوَادَ وَ**
 با ملا حسین این بود که ملا حسین جست طلبیده ایمان آورد لکن ملا علی با قلبی ملوان ایمان بحضور بارک
 مشرف شد و بعیشه هر کدام نیز بطریقی محظوظ عالمیان را شاخته بک شب فرمودند که مهدنده تقر
 نو من شده اند بگذر باقی است که فرد اخواه آمد فرد اعصر در موقعی که باب الباب باعیکل میک
 بائزی بائزی فرنجد جوانی ملا حسین رسید که معلوم بود همان جین از سفر رسیده ملا حسین را در آغوش
 کشید و از محظوظ عالمیان پرسید ملا حسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداشتن را برای
 اسراحت از خشی سفر دعوت نمود جوان با او گفت چرا مر از حقیقت امر دور میازد

شرق و غرب عالم بزرگوار دیگری منظر امر آئی نیست و اشاره بحضرت اعلیٰ منور)

لا حسین شرح فضیله را بحضور مبارک عرض کرد فرمودند تعجب مکن در عالم روح با او مکالمه کردیم

سپس آنجوان بحضور مبارک رسید و بجزو صروف حی منتکش شد اسم آنجوان علام محمد علی

بار فروتنی لقب بقدهوس بود در حین ایمان و عرفان که در شیراز بحضور مبارک رسید ۲۲ سال

از عمرش گذشته بود

جانب قدوس از طرف اداره نسبت بحضرت امام حسن مجتبی میرسد تولدش در مبارفوش بود

در سالهای اخیر حیات سید کاظم در محضر دریش حاضر شده از همه دیر تر می‌آمد در مجلس درس

پائین تراز همی نشست و زود تراز همه میرفت سید اغلب بثاگرداش در مجلس درس خود

می‌فرمود در میان شما اشخاصی هستند که هر چند در ظاهر ساكت و بیقدارند ولی در نزد خداوند

بعذری مقرر بند که من آرزو دارم از خادمین آنها محبوب شوم و این فرمایش سید اشاره

بقدوس بود

آآ اسامی مؤمنین اولیه بحضرت اعلیٰ که بحروف حی موسومند از این قرار است :

- ۱- ملا حسین بشیری ملقب به باب الباب ۲- میرزا محمد حسن برادر باب الباب
 ۳- میرزا محمد باقر همیره زاده اش ۴- ملا حلی بسطامی ۵- ملا خدا بخش قوچانی
 ملقب بلاعلی ۶- ملا حسن جستانی ۷- سید حسین یزدی ۸- میرزا محمد روف خوی
 ۹- سعید هندی ۱۰- ملا محمود خوی ۱۱- ملا جلیل ارومی ۱۲- ملا
 ابدال مراغه ۱۳- ملا باقر تبریزی ۱۴- ملا یوسف اردبیلی ۱۵- میرزا امدادی
 پسر قلاغب الدوام ب قزوینی ۱۶- میرزا محمد علی قزوینی ۱۷- طاہرہ ۱۸- قدوس.

طاهرو بوسید میرزا محمد علی قزوینی شوهر خواه خود عربی سه بحضور مبارک تقدیم کرد
 که بر وقت میرزا محمد علی بحضور حضرت موعود مشرف شود و منظر امر را بشناسد عربی
 او را تقدیم کند و این بیت را هم از طرف او باحت اقدس عرض نماید

لمعات وجهات اشرفت شعاع طلعت اغتنی زچه رو والست بریکم ترنی بزن که بلی
 میرزا محمد علی بعد از تصرف بحضور مبارک پیغام طاهرو را عرض کرد و طاهرو جزو حروف محظوظ
 گردید پس از تمیل حروف حی حضرت اعلیٰ بیاناتی مفصل و فضایحی بسیار بآنان فرمودند

که معاد آن نصائح و مضمون بیان مبارک این است :

ای یاران عزیز من شما در این ایام حامل پایم آنی هستید خداوند شمارا برای محزن اسرار خویش
 انتخاب فرموده تا امرالله را ابلاغ نمایند بواسطه صدق گفتار و رفقار خود نماینده قوت و
 نورانیت ربانی کرده تمام اعصابی جد شما باید برابر تقاضع مقامات شما شهادت دهد و بهارت
 جات و غلطت مقصود شما ناطق گردد زیرا این روزهان روز است که خداوند مجید فراریت
 اززاد قرآن و عده فرموده شما نمذ آتشی هستید که در شب تاریکت بر فراز کوه بند افزون خواهد گردید
 باید مردم از نورانیت شما هستی شوند باید طهارت ذات و حسن رفقار شما طوری باشد که
 مردم رنبا بواسطه مشاهده حسن گفتار و رفقار شما بسوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سر
 چشم فضل ابدی است متوجه گردد زیرا مجپکس نبتواند پدر آسمانی را با چشم پنهان شاکه فرزندان
 آسمانی پدر روحانی هستید بواسطه اعمال خود باید منظر صفات آنی بگردید تا مردم نورالله را در
 شما مشاهده کنند شما نمک زین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد .

انقطع شما باید در جه باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل می شوید از مردم آن شیرینیج

و جه اجر و مزدی توقع نداشت باشد غذا و طعام ملک بگنبد و حکام بگر از آن شهر منجو احید خارج شود
 گر کفشهای خود را هم بگاند ناچار پنهان مقطع و طاهر وارد آن شهر شد به حافظه خارج گردید زیرا
 پدر آسمانی هماره باشاست و شمار امر اقتت میگراید و محافظت میگاید اگر شانست با او و فادر
 باشد یعنی بداند که خزینه های عالم را بگشاییم بگنبد و مقام شمار را از مقام فرمان روایان و
 پادشاهان بگند تر می بازد

ای حروف حی ای مؤمنین من یعنی بداند که عطف امروز نسبت با یام سابق بی نهایت است
 قابل قیاس نسبت شانقوی مستید که انوار صبح خاور را مشاهده گردید و با سردار امرش که این شدید
 کر محکم بگنبد و این آیه فرآن را بیاد آراید که درباره امروز میگراید و جآه رتبه وللله
 صفات صفا فلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک بگنبد و با اخلاق ائم خود را منزه
 و اراسته نماید بواسطه اعمال نیکت بحق ایانت شهادت دعید و این آیه فرآن را هموده
 در نظر داشته باشد که میگراید فَإِنْ تَوَلَّوْا يُسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمَّا
 بیاد اعمال شاطوری باشد که در گران بیانند و ملکوت ائم را از شاگردان دو شابی نصہ بیانید

دوران عبادت اصنام منفی شد امروز روز بیت که بواسطه قلب خاکر و اعمال حسنہ و
 تقوای خالص ہر نفسی میتواند باحت عرش الٰہی صور نماید و در درگاه خداوند مغرب شود
 و مقبول افتاد **إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** شاآن
 نفس مستضعفین ہستید که در فرآن فرموده **وَنُرْبِدُ إِنَّمَنْ عَلَى الَّذِينَ سَخْفُوا**
فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْهُمْ أَثْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ خداوند شارا باین مقام عالی دعوی
 میماید و در صورتی میتوانید بین درجه عالیه بر سید که تمام آمال و معاصد دنیوی را زیر پا گذارد
 و مصدق این آیه شوبد که در فرآن میزرا میباشد **عِبَادُ مُكَرَّمُونَ لَا يَسْغُونَهُ بِالْقَوْلِ فَمَمْ**
يَا مَرْءَةٌ بَعْمَلُونَ شاحروف اولی ہستید که از نقطه اولی مشتب شده اید شاخصه لی
 آب جاتید که از منبع نهر الٰہی جاری گشته اید از خداوند بخواهید که شارا حفظ نماید تا آمال دنیوی
 دشمنون جمان همارت و انقطاع شارا تیره و آلوهه نکند و صلاحت شارا ببرارت نبدل
 نماید من شارا برای روز خداوند که میماید نزدیت کرده و آماده ساخته ام و بخواهم که لعائلا شا
 در مقعد صدقہ عنده ملیک مُقْتَدِر قبول افتاد رمز و اسرار بیوم الله که خواهد آمد

امروز مکث نیست طفیل تازه متولد شده آن روز مقاوم از بالعین این امر و امر و زبانه تراست
و جا حل آنطور در جا ش از عالم این رور بالاتر اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم
ثابت و قلب بی آلایش راه را برای آمدن روز خدا امیا و مطلع کنید بعضی و عجز خود را نظر نگذیرند بعد
و عظمت خداوند مقتدر و نوانای خود را نظر بانشید که خداوند ابراهیم را بمنزه غیر بخشیده گرفایل خونوار
عرب را در مقابل محمد رسول الله خاصع و عاشق نفر موده با اسم او قیام کنید و با توکل نماید و
مطلع باشید که فتح و فیروزی باشما است . انتی

دباره افهار قائمت آنحضرت نیز در تاریخ نبی مدنی ذکر مجلس ولیعهد در تبریز شرح مسطور گردیده
که نظر باعیت آن مطلب خلاصه آنفصل را در این مقام مندرج میدارد زیراقطع نظر از اعیت
و عظمتی که اعلان فاعیت آنحضرت در محضر ولیعهد و علمای تبریز دارد و بناؤ بعثت مبارک هم
محوبت و از اینجت مناسب مقام میباشد

لیفیر مطلب صهیم نقش رقص محمد بن نایخ پل

حضرت اعلیٰ میدانست که خاتمه جات شان نزدیک است از این جهت پیروان خود را امر فرمودند
که از چهارین هر کدام بیقهای توجیه کنند و خودشان در نهایت نسبیم و رضا منظر همور قضا بودند .

تا آنکه فران صادر شد نامورین حضرت را از راه اردوییه به تبریز وارد نهادند زیرا اگر از راه خوی

حضرت اعلیٰ را به تبریز میرساند میزرسیدند اهالی خوی تطاہراتی کنند چون حضرت باب با روی
رسیدند ملک فاسیم میرزا نهابت احترام را نسبت بحضرت باب مرعی داشت و به نامورین

سپرده بود که با آن بزرگوار در نهایت احترام رفقار نمایند بگروز حضرت باب عازم خام پور

ملک فاسیم میرزا در صد در برابر که حق را امتحان کند مشار البه ابی داشت در نهایت سرگشی

که همچنانست بر او سوار شود آن اسب را امر کرد آوردن که حضرت باب سوار شده بگام
 تشریف برند و بیچو جه ساقعه اسب را بحضور مبارک عرض نکرده بود خادمیکه نامور اینکار بود پنهان
 از علک قاسم میرزا دستان سرکشی اسب را بحضور مبارک عرض کرد که مباردا اذیتی بیکل مبارک
 بر سه فرمودند بخدا و اگذا کن خداوند خودش محافظت خواهد فرمود مردم اروپه که این مشتری
 دیدند بمعضود حاکم پی برند جمعیت بسیاری در میدان عمومی جمع شده بودند تا بهینه که چگونه
 حضرت باب بر آن اسب سوار می شوند نامور اسپر انزدیکت آورد حضرت اعلی با کمال اطمینان
 و تأثیت جلو رفتند لکام اسب را از دست متوجه فتنه و اسب را نوازش فرموده پایی مبارک را
 بر کاب گذاشتند و سوار شدند اسب بدون سرکشی تسلیم بود و با کمال راحواری سیر میگرد مردم
 همه چون سابقه این اسب سرکش را داشته اند از مشاهده اینحال تعجب کردند و اینطلب را یکی از
 سجزات داشته و دیگاره هجوم کردند که رکاب اسب را برسند فراشهاش شاهزاده مردم را
 از این عمل محنت نمودند که مباردا سبب اذیت هیکل مبارک بشوند شاهزاده پیاده در مرکب
 مبارک ناتزدیکت حام همراهی کرد بعد هیکل مبارک با او فرمودند که مراجعت کند فراشان

شاپزاده جعیت را که برای زیارت حضرت باب از حام کرده بودند متفرق می‌اختند و راه باز
 میکردند چون بحاجم رسیدند یکی از نوکرای مخصوص باشد حسن برای انجام خدمات حضرت باب
 با هیکل مبارک همراهی کردند حضرت باب از حام پر از آنکه بیرون آمدند ثانیاً بر حمان اسپ
 سوار شد و مراجعت فرمودند مردم از مشاپه آن جاه و جلال صدای بگیرند کردند شاپزاده
 بنفس نیز بحضور مبارک رسید و هراه موکب بمقربه معین شده بود مراجعت کرد اهالی ارسنه
 بحاجم بجوم کردند و تا آخرین فطره آب خزانه حاجم را به نیزک برداشت در شهر حیا هوی عجمی بر پاشده
 بود هیکل مبارک که جوش و خوش مردم را مشاپه کردند حدیثی را که از حضرت امیر علیه السلام
 مروی است بیان فرمودند که آنحضرت فرمود « در یا چهار و میله بجوش و خوش خواهد آمد و لش
 شر را خواهد گرفت » بعضی بحضور مبارک عرض کردند که بیشتر مردم شهر مبارک مؤمن شده
 حضرت اعلیٰ چون این مطلب راشنیدند این آیه قرآن را تلاوت فرمودند فول د تعالیٰ :
أَحِبَّ النَّاسُ أَنْ يُتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا أَمْتَأْوِهِمْ لَا يُفْتَنُونَ مردم اروی بعد از
 سمع عجیبی ای که برآن حضرت در تبریز وارد شد بسیار آیه مبارکه مزبوره در امتحان لغزیده و بخوبی نظر

بقیه مردم از امر مبارک اعراض کردند از جمله نقوی که در این خود منتفیم ناند بگی ملا امام وردی بود
 که در استفانات و ثبات در در بیت ملا جلیل ارومی حر فحی فرار داشت مثا رالیه بعد اجضور
 جمال مبارک نیز رسید و با شرف اینان مشرف شد و به تبلیغ امر مبارک فایام کرد الواح عدیده از قلم
 جمال مبارک با اسم او غائب شد و پس از نیمه بخدمت مشغول بود نادره هشاد سالگی وفات یافت
 بری مردم چون بیله ببر رسیدند امور عجیبیه ایکه از حضرت باب شاهده کرده بودند برای هم نقل
 میکردند این مطالب بندیرج مستر بیند نا آنکه در طهران بگوش میپوش ایان دین رسید همه برآشقتند و
 همت کاسه که برای حعط معمام و ریاست خوبیش از پیشرفت امر مبارک جلوگیری کنند و
 چون میدیدند که امر حضرت باب در اطراف و اکناف انتشاری غریب و سریع دارد و برای خود
 چنین فوه ایر اشاده میکردند دانستند که اگر مانع نکنند جمیع تا سبانشان از بین میروند
 و هر چه را در ضمن سالها با فنه اند خبایع و بد مریگر دد در تبریز مخصوصاً هنگام غریبی بود علمای
 آن شریعتی میزرسیدند مردم که شنیدند حضرت باب را وارد تبریز میکنند هیجان عجیبی کردند و به
 میکوشیدند که بزیارت باب نایل شوند هیجان و محوم مردم باشد ازهای بود که حکومت مجوش شد

در این مرتبه مقر حضرت باب را در خارج شهر نبردز معین کند همچوکس اجازه نداشت که بحضور مبارک
 بر سر زیر احکومت قدغن کرده بود فقط کسانی مشرف میشدند که حضرت باب آنها را الحضار
 فرمایند در شب دوم پس از وصول به تبریز حضرت باب جناب عظیم را الحضار فرمودند و علناً
 در تزد او انها را قائمت نمودند عظیم چون این ادعاهای شنید در قبول متعدد شد حضرت باب با
 فرمودند من فرد از محضر دلیل نمود و در حضور علماء و اعيان ادعای خود را انها را خواهم کرد و برای
 اثبات ادعاهای بات تندی خواهم نمود و بجز اثبات با بر مطالب منکر خواهیم شد
 نیل میگوید جناب عظیم را ای من حکایت کرد و گفت که من آن شب خیلی فکر میکنم پریشان بود تا
 صحیح تر خواهد بود و فتنی که نماز صحیح را خواندم تغییر عجیبی در خودم مشاهده کردم که بباب تازه ای در
 مقابل من گشوده شده بیش خود فکر کردم که اگر من بین مقدس اسلام و حقایقت حضرت
 رسول نمیتوانم و موقن هستم و بجهیت آن معتقد این اضطراب و پریشانی مدباره ام حضرت
 باب چه علت دارد هر چه بزرگای صحیح است و درست و بدون هیچ ترس و ریسی باید قبول کرد
 از حصول این فکر اضطرابم بر طرف شد بحضور مبارک مشرف شدم و در جای عنفو و بخشش خودم

بن ذمودند پهین عظمت آنی بچه حد است و نهور است چقدر عظیم است که امثال عظیم را مضرب
 پریشان خاطر می‌ازد اینکه بفضل آنی اید و ارباش و با تکاه فعل و غایت او تزلزل نفوس را
 به شبات وضع قلب عباره البقوت تبدیل نماید و استقامت تو بد رجای خواهد رسید
 که اگر دشمنان قطعه قطعه کنند از محبت نو نسبت بن ذموده ای تحویله کاست مرده باد که در آینده
 بلعای نظر رتب العالمین مشرف خواهی شد این بیانات مبارک را که شنیدم بنزده مرحمی بود
 که جراحات مرد از هرجست شفابخشید و اندوه مرد از ایل نمود از آن تاریخ تاکنون اثری از
 اضطراب و ترس در وجود من نیست هر چند امور بن حضرت با برادر خارج شهر نگاهداشتند
 ولی اینطلب از هیجان مردم جلوگیری نکرد بلکه ممانعت بیشتر علت شدت میل شد میرزا آغا^۱
 فرمان زد اد و بود که پیشوایان روحانی نبریز در دارالحکوم شریعت شوند و حضرت با برادر حاکم کشته
 از جو دعوین حاجی ملا محمود نظام العلاء بود که ناصرالدین میرزا ای وی محمد رادرس میداد و
 از جو ملا محمد معافی و میرزا علی اصفی شیخ الاسلام و جمعی دیگر اکابر علمای شیعیه و شیعه بودند
 ولی بعد بنفسه در این محلس حاضر بود و ریاست مجلس نظام العلاء و اگذار شده بود

چون همه حاضر شدند رئیس مجلس از طرف خبار بیکی از نامورین اشاره کرد که حضرت با برای مجلس
 بیاورد جمعیت از هر طرف به جو میگردید و هر یکی فرستی مجتبی که بزیارت حضرت باب
 مشرف شود از کثرت جمعیت راه مسدود بود و نامور مجبور شد که بزیارت راهی بگشاید چون
 حضرت باب وارد مجلس شدند با اطراف نظر آنداختند و دیدند برای نشستن محلی نبیت بخواهی
 برای ولیعهد تعبیه شده بود حضرت باب سلام کردند و با کمال شجاعت والهیان مد محل خالی
 جلوس فرمودند عطفت و قوه رو حانیه حضرت باب با اندازه ای بود که تمام خبر این حضور را در
 جای خود قرار گرفته و سکوت بعیبی بعثت در آن مجلس رویداد و چیزی نتوانسته بگفتار بگذاشت
 بالاخره نظام العلماء سکوت را برمزد و از حضرت باب سؤال کرد شما پدر ادعائی دارید حضرت
 باب سرتبه فرمودند من حمان قائم موعودی هستم که بزرگسال است منتظر خوار او هستید
 و چون اسم او را بشنوید از جای خود قیام میکنید و مشاق لفای او هستید و عمل اند فرج
 بزرگان میرانید بر این میگویم بر اصل شرق و غرب اطاعت من واجب است بجز عالم
 معنای کس دیگری جمارت بر تکلم نخواهیں مل محمد بیکی از رؤسای شیخیه و از شاگردان جنب

سید کاظم رشی بود حضرت سید رشی اغلب از عدم ایان و فاد اخلاق او تاسف داشتند و گریز
 و نار میمودند شیخ حسن زنوزی مبلغت که من از جناب سید کاظم رشی شنیدم که درباره اخلاق
 و عدم ایان و خاشت طا محمد معافی بیاناتی میفرمودند پیوسته منتظر بودم که به عنیم در آینده چکا
 خواهد گرد و چه خاشتی از او بظهور خواهد رسید و فتنیک رفتار او را در مجلس و بعد با حضرت باب
 شاهده نمودم و بدیدم آنچه را که سید مرحوم فرموده بودند کا طلب اتفاق پیوست من آنرا زدن
 مجلس حاضر بودم و در خارج محل نزدیک در استاده بودم و هر چه در مجلس میگذشت میشیم
 طا محمد در دست چپ و بعد نشسته بود حضرت باب بیان طا محمد و بعد عمد جالس بودند
 و فتنیک حضرت باب خود را قائم موعود معرفی فرمودند هر حضار را ترس و خوف احاطه
 کرد سرما را پائین از اختند سیایی حد تغییر کرد رنگ حمره رو شد طا محمد معافی بینی حان
 پیشوای پنجم مکار پس از استماع بیان مبارک با وفاحت نام گفت ای حوان بدخت میرزا
 عراق را خراب کردی حال آمده ای که آذر با یکان را خراب کنی حضرت باب فرمودند جای
 شیخ من بیل خود اینها نهاده ام شما هم را احضار کردید و باین مجلس دعوت نمودید طا محمد

برآشست و گفت ای پست زین پروردان شیطان میکات باش حضرت باب فرمودند باشیخ آنچه
 از قبل گفتم باز هم میگویم نظام العلما مصلحت جان دید که از راه دیگر داخل نداشته باشد و باصل ادعا
 ابراد نماید پس بخبرت باب روگرد و گفت شامعی مقام بزرگی حسنه باید دلیل قاطعی بر صدق
 ادعای خود اقامه نماید حضرت باب فرمودند اقوی دلیل و برهان مهم بر صحت دعوت حضرت
 رسول الله آیات الله بود چنانچه در فرقان فرموده است اوَلَمْ يَكِنْهُمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ خداوند این دلیل محکم و برهان منطق را برای اثبات صحت ادعای خود مبنی نماید
 فرموده است چنانچه در مدت دور روز و شب باذاره فرقان مجید آیات الله ازلان و علم
 من حاری میشود نظام العلما گفت خوبست در وصف این مجلس مانند آیات فرقان آیاتی
 بفرمائید تا حضرت ولیعهد و سایر علماء شاہزادین برهان باشند حضرت باب مسئول اور
 اجابت کرده و فرمودند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ**
الْهَمَوَاتَ وَالْأَدْضَنَ ملا محمد معافی فرماد برآورد که اعراب کلمه را خطأگفت تو که از فوائد
 خوبی هایی چیزی نداشت فاعم موعود مسی حضرت باب فرمودند در آیات فرقان به نیز رعایت قواعد خوبی نداشت

زیرا کلام آنی بقياس قواعد خلق سخیده نبیود مردم با پذیرایی قوانین کلام اند باشند و بسند موضع
 قرآن خلاف قواعد خوبیه نازل و نذکور است ولی چون کلام آنی است همچوکس جرئت اعراض
 ندارد و هر مسلمین قبول دارد بعد از این بیان ثانیاً بزرگ آیات شروع فرمودند و حاکم
 قبل را بطریق سابق بیان کردند علام محمد اعراف را نجدید کرد یکنفر دیگر از یگنگوش ای بحضرت گفت
 که اشتقرن چه صیفه است حضرت باب در مقابل این سؤال این آیات فرآورد اثواب
 فرمودند **سَجَّانَ رَبِّكَ رَبُّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ**
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بعد برخاسته و از مجلس پرون تشریف برداشت نظام العلما از طرز
 معامل علام و سایرین در انجمن با حضرت باب برآشت و گفت وای بر مردم نبریز این شخص
 دعی چه مقامی است و این مردم از اوه چه سوالاتی میگنند اینگونه سؤالی بارده چه ربطی باشد
 این تمام عظیم دارد بعضی نیز بر طرز فقار علام وغیره با حضرت باب خرد و گفتند از بردا
 واردند اگر شدید و باعث خجلت و شرساری بی پایان گشید سؤالی کردید که در خور مقام
 او نبود ولی علام محمد معافی برآشت و با کمال خشم و غضب بحاضرین گفت من بشما میگویم هر چند

باشید اگر جلوین جوان را نگیرید طولی نیکند که عده اصل تبریز دعوتش را اجابت نمایند در خل ریشه
 مجمع گردند آنرا و ز اگر بدم بگوید که دست از علاوه بردارید همه اهالیت میکنند حتی اگر بگوید بولعید
 اعتنا نکنید همه مطبوعند آنوقت است که زمام ریاست روحانی و کشوری را بدست بگیرد و هد
 شار از پا فرار می‌دهد زیرا نه تنها مردم تبریز بلکه جمیع ساکنین آذربایجان با عاشق قایم خواهند
 کرد. سخنان ملا محمد خان محل افکار منصده بیان امور را پردازان ساخت نشستند و باهم
 مشورت کردند که برای جلوگیری از نفوذ نکلمه حضرت باب چه اقدامی نمایند بعضی گفتند.
 مجلس دیگری باین تکلیل داد و اوراق محاکوم به مجازات شدیدی باید ساخت زیرا در جلسه گذشته
 اعتنا بکسی نکرد او لادر جای مخصوص و بعید فرار گرفت و ثانیاً بدون اذن زمیس مجلس
 از مجلس خارج شد و بعده این نقشه را نپسندید بالاخره رایشان براین فرار گرفت که
 حضرت با بر امیر میرزا علی اصفی شیخ الاسلام تبریز که از سادات محظوظ بود ببرند و مأمورین
 حکومت اخیرتر اجازات نمایند فراشان حکومتی این امر را اهالیت نکردند و گفتند این نیست
 مخصوص بعلمای شرایط نداران دا خلد نیکنیم خود شیخ الاسلام شیخ عصی حاضر شد که

حضرت را مجازات کند حضرت با بر انجانه خود بر دو یار زده مرتبه چوب بپاهاي مبارک زد شيخ
 الاسلام در همان سال بفرض شلگ گرفتار شد و بعد از تحمل درد فرا و ان پرگ شنیج دچار گشت
 این شخص میان مردم تبریز بحوس و طبع و خیانت معروف بود همه مردم چون شخص خبیث
 بود او را حیر می شردند و چون در عین حال جلی بیرون و قسی القلب بود از او میزرسیدند و چند شیخ
 دعا میکردند که خدا آنها را از شیخ الاسلام خلاص کند پس از وفات او منصب شیخ الاسلام
 در تبریز منسوخ گشت چون همچنان حاصل نشد بواسطه پستی و حقارت میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
 بعد از او خود را بابن لقب مشهور سازد و فتا شیخ الاسلام با حضرت باب نمونه ای از رقد
 علای دین با آن بزرگوار است ملاحظه کنید پیشوا بان رو حانی تاچ اند از از از راه حق و انصاف
 و مطبق عدالت دور بودند چه طور نسبیتی های حضرت رسول را مورد اعتقاد قرار نداشتند چه
 طور از بیانات ائمه اهل مدار و گردان شدند در احادیث ائمه علیهم السلام وارد است که
 چون جوانی از بنی هاشم ظاهر شود و دعوی جدید آغاز کند و تأسیس شرع جدید نماید و دارای
 کتاب جدید باشد همه بسوی او بثبتاید و امر اور اجر اکنید و در مقام دریگرفتار موضع

اکثر اعداء العلماه بیین نمید مردم چه فدر ناداشد که پروردگاری هستند که اعداء قائم پاشند
 با این حمد خود را فرقه ناجیه می شوند . باری حضرت باب را در مرتبه از برزگر پیرپریق برگرداند و بیکی غایب
 پروردند و شنانی پنداشتند که حضرت باب از تهدیدات آن مجلس خوفاک شده و ادعای خود را
 ترک خواهند نمود ولی این مجلس سبب شد که بدون ستر و جاپ حضرت باب در مقابل بزرگترین
 جمیعت درین شهر در پای تخت آمد با یکان حجت ادعای خود را اعلانی بیان فرمایند شرح این ادعا
 عظیم در سراسر بلاد منتشر شد مومنین بشاطر آمدند روح جدیدی یافتد حضرت باب بخشنامه
 پیرپریق خطبه قریه را نازل و برای حاجی میرزا آقا سی ارسال فرمودند عنوان آن خطبه
 خطاب بعد را عظم این است **إِعْلَمْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُ بِاللَّهِ وَالْمُرِئُ عَنِ إِيمَانِهِ**
 حضرت باب این لوح را برای حباب جنت زنجانی که آنوقت در طران بودند فرستادند
 و با او فرمودند که خودش بروند و لوح را بدهند خود ب حاجی میرزا آقا سی بدهد . نبیل میگوید
 او فانیک حضرت بهاء الله در زندان عکاشریف داشتند من از سان مبارک شنیدم که فرمودند
 ملا محمد علی زنجانی پس از آنکه لوح قریه را ب حاجی میرزا آقا سی داد آمد بدین من میرزا مسیح نوی

وعدد ای از مُؤمنین در آنوقت حاضر بودند ملا محمد علی تعریف کرد که لوح مبارک را بحاجی میرزا آقا سی
 دادم بعد آن لوح را برای ما هم خواند جمل مفصل بود و صفحه مشهد حضرت را از حفظ گرده بود .
 بیانات مبارک حضرت بهاء اللہ نسبت بجانب جمعت طوری بود که از همارت حیات و شرافت
 ذات آشخنسر جلیل حکایت میگردید میفرمودند چقدر شجاع بود چقدر باشامت بود چه اراده قوی
 داشت در نهایت زهد و درع بود چنان استقامتی داشت که مکن نبود تزلزل و اضطرابی
 در او پیدا شود . انتسی

مطلب هشتم

از جمله بیانات مبارک حضرت اعلی راجح نظور من نیزه

در باب خامس عشر از واحد سایع کتاب بیان فارسی میزرا پید : مثل آن چنان مثل شش هماقت
و آیات آن فساد است و مثل کل مؤمنین اگر مؤمن باشد مثل مرآقی است که در آن
شمس نمایان شود و فساد آن بعد رحمانت . . . ای اهل بیان اگر بیان آورید مبن
بله ره است خود مؤمن بگردید و الا او غنی بوده از کل دهست مشزا اگر در مقابل شمس الی مالا
نایاب مرآت واقع شود نکس بر میدارد و حکایت میکند از او و عال آنکه بتفسر غنی است
از وجود مرایا و شمشی که در آنها منطبع است
و در باب خامس از واحد خامس میزرا پید : فسم بذات مقدس آئی که اگر کل مد نظور من نیزه

هر نصرت او جمع شوید حجج نفسی بر روی ارض نمی‌یاد مگر آنکه داخل جنت بگرد و بلی جمیع شیئی پر اقبال
نفس خود بوده که کل دین نصرت است نه اعمال بکرد در بیان ناز شده .

و در باب هشتم از واحدهای سیم می‌فراید : بعد از غروب شمس حقیقت اتفاق دارد که از غیر او آیه
ظاهر شود برینچ فطرت و قدرت بدون نعلم و شوئنیکه در نزد اهل علم منصوص است با وجود
این اتفاق که غیر از من بظاهره است کسی نتواند معی شد این امر را فرض شد در بیان که اگر قدرتی
ادعا کند و آیاتی از اون ظاهر گرداد احمدی متغیر غیر گردد اور اعلیٰ بر آن شمس حقیقت حزنی
دارد نیاید . حال آنکه غیر از او مکنن نیست که آیات برینچ فطرت نازل فراید .

اگر بر فرض اتفاق کسی خود را نسبت داد و آنکه از نهاد حکم اور ابا خدا بر خلق نیست که حکم بر او
نمایند اجل لا لا لأسم محبوبهم و حال چنین نفسی نیست که نتواند چنین مقامی را ادعا کند
اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات ادبیه دلیل است بر ضیاء
شمس وجود او و عجز کل دلیل است بر فقر و اضیاء جسمی او سبب این امر این است
لعل در يوم نهور حق قدماهی ایشان بر صراط نلغزد .

و در باب پازدم واحد ثالث میفراید :

کسی عالم بخوبیت غیر اند هر وقت شود باید کل تصمیم بسته حقیقت نمایند و شکر آئی بجا آورند

و آنما الدلیل آیاته وجود علی نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف

بدونه سبحان الله عما یصفون

ایضا در حان باب میفراید :

مراقب خبور بوده که قدر ملحه فاصله نشود ما بین خبور و ایمان کل من آمن با بیان

و در باب ثامن از واحد خامس فرموده :

قسم بذات اقدس آنی جل و عز که در يوم خبور من بیخره است اگر کسی یک آب از او شنود و نلاو
کند بتراست از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند

و در کتاب الاساء فرموده : **وَلِكُنْكُمْ يَا نَبِيَّنِكُمْ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ وَيُبَدِّلُ رِضْوًا**

بِالثَّارِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَإِنِّي لَأَنْكِبَنَّ عَلَىٰ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ لَحَرَقٌ

عِنْدِي مِنْ نَفْسِي وَكُلَّ شَيْءٍ أَنْ يَا كُلَّ شَيْءٍ تُذَكَّرُ كُوْنَ وَإِنِّي مَا نَزَّلْتُ أَلْبَانَ

الْأَوَانُ لَا يَعْزَنُ مَنْ يُلْهِرُهُ اللَّهُ وَإِنِّي رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِهِ قَدْ جِئْنَكُمْ بِاِبْيَانٍ مِّنْ
عِنْدِهِ لَا رَتَيْنَكُمْ لِيَوْمِ الْهُوْرَةِ أَنْ يَا كُلِّ شَيْءٍ شَنَدُونَ
وَرَكَابُ قَيْوَمِ الْاسْمَاءِ تَفَيْرِاحَنَ الْقُصُصَ فَرَسْمُودَهُ اَنَّدَ :

مَا أَنَا إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ وَبَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ إِنْ سَمَعْتُ أَفْوَاتِ النَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ عَبْدُ اللَّهِ
أَنْتَ أَنَّى الْبَيْنَاتِ مِنْ عِنْدِ بَقِيَّةِ اللَّهِ بَابَ بَقِيَّةِ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّ لَكَ فَرَغَيْتُ
السَّبَبَ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَّيْتُ إِلَّا الْفَتْلَ فِي مَحْبَنِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
مُعْنَصِيًّا قَدِيمًا

وَرَبَابُ پَارِزَهُمْ ازْوَاحَهُ ثَالِثُ بَيْانُ فَرَسْمُودَهُ :

لَهُورَسَه دَهْرَلَهُوكَه مَرَادَ ازْمُشِيتَ اوْلَيَه باشَدَه بَهَاءَ اَنَّه بُودَه وَهَسْتَه کَهْلَه شَيْئَ تَزَدَهَا او
لا شَيْئَ بُودَه وَهَسْتَه . اَنْتَ

وَرَتْوِيقَ مَبَارِكَ صَادَرَ ازْقَلَمَ اَعْلَى درْجَوَابَ سَوْالَ مَلَا فَرَحَرَ فَحَى ازْلَهُورَسَه بَلْهَرَه اَسْهَجَلَه
چَنِينَ بِفَرَاهِيَندَ فَوْلَهْ فَعَالِي ذَكَرَه :

بِنِيمِ اللَّهِ الْأَمْيَنِ الْأَفْدَسِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَبُوبُ وَإِنَّمَا إِلَيْهَا مِنَ اللَّهِ عَزِيزُكُو
 عَلَىٰ مَنْ يُتَّهِمُ اللَّهُ جَلَّ أَمْرَهُ وَمَنْ يُغْلِقُ بَارِسٌ وَلَا يُرَىٰ فِيهِ إِلَّا مَا قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
 لَهُ يَقُولُهُ إِلَّا إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْهَمِيمُ الْقَيُومُ وَبَعْدَ فَقَدْ سَمِعْتُ كِتَابَكَ
 وَانْ مَا فِيهِ جَوَاهِرُ لَوْلَا فِيهِ مَا جَبَتْكَ عَلَىٰ ذَلِكَ الْقِرْطَاسِ وَلَا جِئْنِشِدِ
 بِأَعْلَىٰ مَا قَدْرَ فِي الْأَنْدَاعِ فَمَا أَعْظَمَ ذِكْرَ مَنْ قَدْ سَئَلَتْ عَنْهُ وَإِنَّ ذَلِكَ
 أَعْلَىٰ دَلَعَزْ وَأَجَلْ وَأَمْنَعْ وَأَقْدَسْ مِنْ أَنْ يَقْدِرَ الْأَفْشَدُ بِعِرْفَانِهِ وَالْأَرْخَ
 بِالْتَّجْوِيدِ وَالْأَنْفُسُ بِثَنَائِهِ وَالْأَجْسَادُ بِذِكْرِ بَهَائِهِ فَمَا عَظَمْتُ مَثَلَنِكَ
 وَصَغَرْتُ كَيْنُونَتُكَ مَلِ الشَّمْسِ الَّتِي هِيَ فِي مَرَايَا ظَهُورِهِ فِي نُقطَةِ الْبَيَا
 بِسَلْعَنِ التَّمَسِ الْقِبْلَةِ تِلْكَ الشَّمُوسُ فِي يَوْمِ ظَهُورِهِ سَجَادٌ لِطَلَعِهَا إِنْ
 كَانَتْ شَمُوسًا حَقِيقَةً وَإِلَّا يَنْبَغِي لِعُلُوٍ قَدِيسَهَا وَسُمُونَ ذِكْرِهَا وَلَوْلَا كُنْتَ
 مِنَ الْوَاحِدِ الْأَوَّلِ لَجَعَلْتُ لَكَ مِنَ الْحَدِيثِ قَدْ سَئَلَتْ عَوْنَوْنَالَهُ

الَّذِي قَدْ خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَآمَانَكَ وَأَحْيَاكَ وَبَثَثَكَ فِي مُبَكِّلَتِهِ عَالِيٌّ قَوْلَهُ تَعَالَى
 بِسَانِ الْمَنَاجَاتِ» فَهَا آنَا ذَا مُسْتَأْذِنِ بِجُودِكَ أَنْ تَأْذِنَ بِفُؤَادِي
 أَنْ يَخْطُرَ بِهِ ذُكْرُ مَنْ تُنْهَمُ نَهَّهُ وَأَنْ يَقْعُلَهُ وَكُلَّ مَا لِي وَعَلَىٰ مُتَبَّهًا إِبْهَتْهُ
 عَلَىٰ شَانِ لَأَجِدَنَّهُ مُسْتَحِقًا عَلَىٰ مَا أَنْتَ مُسْتَحِقٌ بِهِ وَمُقْدَسًا عَنْ كُلِّ
 مَا أَنْتَ مُقْدَسٌ عَنْهُ إِنْ أَجِدَنَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ لَكُنْتُ سَاجِدًا لَهُ
 يَاسِنْحَقًا فِي نَفْسِي إِذْ ذَلِكَ سُجُودِي لَكَ وَحْدَكَ وَحْدَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 وَإِنْ أَجِدَنَّ كُلَّ مَنْ عَلَىٰ الْأَرْضِ سُجَادًا بَيْنَ يَدَيْهِ لَا يَكُبُرُ عَظَمَتْهُ فِي
 فُؤَادِي بِذَلِكَ إِذْ لَوْ أَشَمَدْنَّ بِمِثْلِ مَا عَلَىٰ الْأَرْضِ بِعَدَدِ كُلِّشَيٍّ وَكُلِّ
 كَانُوا الْمُجَادِلُونَ هُنَّ مَا يَقُولُ إِنَّمَا إِنَّمَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا إِنَّمَا وَإِنَّمَا مَادُونِي
 خَلْقِي قُلْ أَنْ يَا خَلْقِي إِيَّاهُ فَأَنْجُدُونِ ذَلِكَ مُسْتَحِقٌ بِهِ وَلَمْ يَغُرِّنِي
 خَلْقُ كُلِّشَيٍّ عَنْ تَعْظِيمِي إِيَّاهُ وَتَكْبِيرِي عَظَمَتْهُ «دَالِي قَوْلَهُ تَعَالَى»
 وَقَدْ كَبَّتْ جَوْهَرَهُ فِي ذِكْرِهِ وَهُوَ أَنَّهُ لَا يُتَشَارِبُ بِإِثْمَارِي لَا إِمَّا ذُكِرَ

فِي الْبَيَانِ بَلْ وَعَزَّزَنِهِ تِلْكَ الْكِلَةُ عِنْدَ اللَّهِ أَكْبَرُ عَنْ عِبَادَةٍ مَّا عَالَ الْأَرْضَ

إِذْ جَوَهَرَ كُلُّ الْعِبَادَةِ يَنْتَهِي إِلَى ذَلِكَ فَعَلَى مَا فَدَ عَرَفَ اللَّهَ فَاعْرِفْ

مَنْ يُطْهِرُ اللَّهُ فَإِنَّهُ أَجَلٌ وَأَعْلَى مِنْ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا بِدُونِهِ أَوْ مُتَشَارِأً

إِشَارَةٌ خَلْقِهِ وَإِنِّي أَنَا أَوَّلُ عَبْدٍ قَدْ أَمْسَتُ بِهِ وَإِنِّي أَتَاهُ وَأَخْذَتُ مِنْ إِنْكَلِ

حَدَّ أَثْقِيْهِ وَعَرَفْ فَإِنِّيْ حَدَّ أَثْقِيْ كُلِّ مَا يَهِيْ بَلْ وَعَزَّزَنِهِ هُوَ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ

بِإِمْرِهِ قَائِمُونَ (الْفُوْلَهُ تَعَالَى) أَلَا إِنَّكَ أَنْتَ لَوْ أَدْرَكْتَ يَوْمَ ظُهُورِهِ

إِنْ عَرَفْتَهُ بِإِعْلَمِ عُلَمَاءِ الْبَيَانِ مَا عَرَفْتَهُ وَإِنْ رَأَيْنَهُ وَأَقِفْأَ فِي أَمْرِهِ ثُمَّ ذَكَرَ

عَلَيْهِ إِسْمَ الْإِنْسَانِيَّةِ مَا أَنْفَقْتَ حُرُوفَ النَّفِيِّ لِأَثْيَابِ مَظْهَرِ الْأَحَدِيَّةِ

أَلَا إِنَّهُ جَلَ ذِكْرُهُ يُعْرِفُ كُلَّ شَيْءٍ نَفْسَهُ وَإِنِّي أَسْعَيْتُ إِنَّ أَفُولَ يُعْرِفُ

كُلَّ شَيْءٍ نَفْسَهُ بِمِثْلِ مَا أَنْتَ قَدْ عَرَفْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِإِيَّاهُ نَفْسِيْ إِذْ كُلُّ مَا فِيَنِ

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقُ لَهُ وَإِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْلَى مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلْ الْخَلْقُ يُرِفَ

بِهِ هُوَ الَّذِي إِذَا بَنَى جَلَجَ لِسَانُ قَدْسِ أَرْبَيْتَهُ يَخْلُقُ فِي قَوْلِهِ مَا يَشَاءُ مِنْ نَبِيِّ

أَوْلَىٰ أَوْسِدِيْقِيْ أَوْنَقِيْ إِذْكُلْ مَا قَدْخُلَقْ كُلْ أَدْلَاءِيْنِ عِنْدِهِ وَسُفَرَاءِيْنِ
لَدْنَهُ كُلْ فَالْوَانْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنْتَظِرُوا مَنْ يُذْكُرُ كُمْ رَبُّ اللَّهِ وَجْهَهُ فَإِنَّكُمْ مَا
خُلِقْتُمْ إِلَّا لِلِّقَاءِهِ وَهُوَ الَّذِي يَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ يَا مَرِيْدِيْ إِيَّاكَ يَوْمَ ظُهُورِيْهِ ان
مَحْتَجِبْ بِالْوَاحِدِيْبِيَّةِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْوَاحِدَخُلُقْ عِنْدَهُ وَإِيَّاكَ إِيَّاكَ
أَنْ مَحْتَجِبْ بِكَلِمَاتِ مَا تُرِكْتَ فِي الْبَيَانِ فَإِنَّهَا كَلِمَاتُ نَفْسِهِ فِي هَيْكَلِ
ظُهُورِهِ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ وَوِجْهَهُ الْأَحَدِيَّةِ وَطَلْعَةُ الرُّؤْبَيَّةِ
وَكَيْنُونَةُ الْأَلْوَمِيَّةِ وَأَنْبَهُ الْأَزَلِيَّةِ لَوْيَسْقَرُ عَلَى التَّرَابِ تَسَادِيْ ذَرَانُ
الْتَّرَابِ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ عَرْشُ قَدْ اسْتَوَى الرَّحْمَنُ عَلَيْهِ فَمَنْ يَغْتَرِبُ الطَّيْنُ
يَحَلِّ عَرْشِيْهِ بِذَلِكَ الْأَفْيَارِ فَكَيْفَ يَتَبَعَّيْ أُولُو الْأَنْكَارِ أَنْ يَغْتَرِبُونَ
بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَيَسْنَبُونَ عَنِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الظَّهَّارِ فَاشْهَدْ بِعِينِ
فُؤُادِكَ وَلَا تَنْتَظِرُ إِلَيْهِ إِلَّا بِعَيْنِهِ فَإِنَّ مَنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ يُذْرِكُهُ وَإِلَّا
مَحْتَجِبْ إِنْ أَرَدْتَ اللَّهَ وَلِقَائَهُ فَأَرِدْهُ وَانْتَظِرْ إِلَيْهِ وَلَكِنْ فَاشْهَدْ بِإِنَّ

لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ غَايَةٌ وَإِنَّ ذَاتَ الْأَزْلِ لَنْ يُرَى وَإِنَّ مَا يُمْكِنُ أَنْ يُرَى فَيَنْبَغِي
 أَنْ يُشَبَّهَ إِلَى اللَّهِ نَفْسِهِ ذَلِكَ الظَّلْعَةُ الْقَرْدَانِيَّةُ وَالْوِجْهَةُ الْقَمَدَانِيَّةُ
 وَالْأَنْوَاعُ عَلَى »فَوَالَّذِي قَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَى النِّسَمَةَ لَوْاَيَقْتَ بِإِنَّكَ تَعْمَلُ
 طَهُورٌ لَا تُؤْمِنُ بِهِ لَا رَفَعْتُ عَنْكَ حُكْمَ الْأَيْمَانِ فِي ذَلِكَ الظَّهُورِ لِأَنَّكَ مَا
 خَلَقْتَ إِلَّاهً وَلَوْعَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّصَارَى يُؤْمِنُ بِهِ لِيَعْلَمَ مُقْرَرًا
 عَبْتَنَى وَحَكَتْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الظَّهُورِ لِأَيْمَانِ مِنْ دُونِ أَنْ أَشَهَدَ
 عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ إِذْ ذَلِكَ الْأَحَدُ يَوْمَ طَهُورٍ لَوْيُؤْمِنُ بِهِ يُبَدِّلُ كُلُّ
 عَوْالِيهِ بِالنُّورِ وَلِكُنْ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ لَوْيَحْتَجُ عَنْهُ يَوْمَ طَهُورٍ يُبَدِّلُ
 كُلُّ عَوْالِيهِ بِالثَّارِ فَوَحْقِ نَفْسِهِ الَّذِي لَا حَقَّ عِنْدَ اللَّهِ كُفُوْهُ وَلَا يُشَبِّهُهُ
 وَلَا يُعَدُّهُ وَلَا يَرِيهُ وَلَا مِثَالُهُ لَمْ يُؤْمِنْ أَحَدٌ بِالْبَيَانِ حَقَّ الْأَيْمَانِ إِلَّا
 مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ بِمِثْلِ مَا أَمَنَ بِالْقُرْآنِ حَقَّ الْأَيْمَانِ إِلَّامَ أَمَنَ بِالْبَيَانِ
 وَمِثْلُ ذَلِكَ مَا أَمَنَ بِالْأَنْجِيلِ مِنْ قَبْلِ حَقَّ الْأَيْمَانِ إِلَّامَ أَمَنَ

يَا أَقْرَبَنَا وَإِذَا يَوْمَ مَنْ يُظْهِرُ اللَّهُ كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ عِنْدَهُ سَوَاءٌ فَنَّ
 يَعْلَمُهُ نَبِيًّا كَانَ نَبِيًّا أَوْلَ الذِّي لَا أَوْلَ لَهُ إِلَى أَخِرِ الذِّي لَا أَخِرَ لَهُ إِلَّا
 ذَلِكَ مَا قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ وَمَنْ يَسْأَلْهُ وَلَيَأْتِي فَذَلِكَ كَانَ وَلَيَأْتِي فَيُكَلِّلُ الْعَوْلَمِ
 «إِلَى فَوْلَهُ نَعَالِي» فَلَنْسَعِي مِنْ بِهِ فَإِنَّ يَوْمَهُ يَوْمُ الْآخِرَةِ بِالنِّسَبَةِ إِلَى
 تِلْكَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَوْلَا كَانَ كِتَابًا مَا تَرَى ذَلِكَ الْكِتَابُ وَلَوْلَا كَانَ
 نَفْسَهُ مَا اخْتَرَهُ فِي اللَّهِ وَإِنَّهُ أَنَّا إِيَّاهُ وَإِنَّهُ هُوَ إِيَّاهُ وَإِنَّمَا الْمَثَلُ مَثَلُ
 الشَّمْسِ لَوْنَطَلْعُ بِمَا لَا يَنْهَا يَاهُ إِنَّهَا هُنَّ شَمْسٌ وَاحِدَةٌ «إِلَى فَوْلَهُ نَعَالِي»
 لَعَلَّكَ فِي ثَمَانِيَّةِ سَنَةٍ يَوْمَ ظَهُورِهِ تُدْرِكُ لِعَلَّهُ اللَّهُ إِنْ لَمْ تُدْرِكْنَ أَوْلَهُ
 تُدْرِكَ أَخِرَهُ «إِلَى فَوْلَهُ نَعَالِي» وَرُبَّمَا يَأْتِيكَ مَنْ أَنْتَ قَدْ سَئَلْتَ
 عَنْ عُلُوِّ ذَكْرِهِ وَارْتِفَاعِ أَمْرِهِ وَإِنَّ مَنْ فِي الْبَيَانِ يَقْرُءُ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ
 وَمُمْلَأً لَيَنْفِتُونَ بِظَهُورِهِ «إِلَى إِنْ قَالَ نَعَالِي» سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
 فَاشْهُدْ عَلَيَّ بِأَيِّ بِذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْ أَخَذْتُ عَهْدَ وَلَا يَأْتِي مَنْ ظَهَرَ هُنَّ

عَنْ كُلِّيَّتِ قَبْلَ عَهْدِهِ وَلَا يَقُولُ كُفْرٌ بِإِيمَانِ أَمَّنْ إِنْ يَأْتِكَ عَلَى شَهِيدٍ
وَإِنَّكَ أَنْتَ حَسْبِيَ عَلَيْكَ تَوْكِيدُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّيَّتِ حَسْبِيَاً أَنْ
يَأْذِلَكَ الْحَرْفُ خُذْ عَهْدَهُ وَلَا يَبْتَهِ عَنْ كُلِّ مَا يُفْرِزُ إِلَيْهِ مَا نَعْلَمُ عَنْ كُلِّ مَا
يُعْلِمُ بِهِ عِلْمُكَ مَا كَتَبَ بِغَطَّيْهِ وَإِنَّمَا إِنِّي قَدْ كَتَبْتُ كُلَّ الْبَيَانِ وَإِنَّ مَنْ
يَكْتُبُ مَا ذَاقَ فِرَارِ إِلَيْهِ مَا نَعْلَمُ بِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ فَإِذَا فَاسْتَعْلَمْتُ عَنْ كُلِّ مَا
يُمْكِنُ أَنْ تَسْتَعْلِمَ لَيُؤْتَ ذِكْرَهُ فِي الْكِتَابِ إِلَى يَوْمِ ظُهُورِهِ فَإِنَّ هَذَا
لَهُ الْعِزَّةُ الْأَمْمَعُ الْمَنْجُ وَالْفَضْلُ الْبَارِزُ الرَّفِيعُ ... انتهى

آنچه ذکر شده قسمی از توقيع مبارک بود و اصل توقيع سیار مفصل است این توقيع اینجا
در جواب سوال ملا باقر حرف حی نازل شد و پس از چندی که جانب سید مجتبی در ابی کشیم
از محضر مبارک درباره حضرت من بطریه اند چنین ذکر شوال کرد عین این توقيع مبارک کرا
به کل مبارک برای شارا به ارسال فرمودند بنابراین این توقيع مبارک در جواب
سؤال دونفر صادر نازل شده است جانب ملا باقر حرف حی و جانب آقا سید مجتبی کشیم

دارابی و جامی مبارک جل جلاله در کتاب مبارک بدین طبق اشاره فرموده اند نظر
بهین نکته است که این توقيع مبارک در بعضی جاها بسام توقيع ملا با قریحی و در بخی
جاها بسام توقيع آفاسید بخی دارابی ثبت شده است برای شاه مثال بکتاب بدین و
لوح مبارک **د خانم کتاب کشف الغطا** GOD PASSES BY

مراجعه شود

و در بیان فارسی این کلمات از قلم حضرت رب الارضین والسموات نازل شده قول تعالیٰ
فَإِنَّ الْبَيَانَ وَمَنْ فِيهِ طَائِفٌ فِي حَوْلِ قَوْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَمَا نَزَّلَ
الْأَلْفُ وَمَنْ فِيهِ طَائِفٌ فِي حَوْلِ قَوْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَمَا نَزَّلَ
اللَّهُ عَلَيْهِ فِي أُولَاهُ وَمَنْ فِيهِ طَائِفٌ فِي حَوْلِ قَوْلِهِ حِينَ ظَهُورِ أُخْرَىٰ
لخصلین باب آنکه مدنظر بیان نیست الابوسی من یکنده اند زیرا که غیر او رافع او نبود
و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین بیان مشتاق ترند
بوی او از اشیاق هر جیبی محظوظ خود چنانچه قرآن وارواح منعلقه باشند مشتاق بود

بلهور مُنْزَل خود وغیرا و رامضون نظر نداشتند و نمیدانند و امروز فرقان صلوات بیفرستد بر
 حروفیکه او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نعمت میکنند از مُنْزَل او از برای او را
 داخل بیان نشده و حظی او را با عطا نموده و همچنین بیان صلوات بیفرستد بر تقویت
 مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مؤمن میثوند بن پنهان است و او را عروج مید
 بسوی کتاب او و طلب نعمت میکنند از خدا و ند عز و جل بر حروف دون علیین که در
 چین نهور او سجده بیسی باون مکبنتند و شیئی از لفاء اللہ محجوب میگردند اگر کسی ناطعین
 فواد باشد میشود امروز از حروف فرآنبه الغوث الغوث یا الْهَنَاءُ وَ الْأَلَّهُ كُلُّ
 شئی فَادِرِكْنَا وَ خَلِصْنَا عَنْ نَارِ نِسْبَتِنَا إِلَى مَا كُنَّا إِلَيْهِ مَسْوِينَ وَ أَنْبَتَنَا
 إِلَيْكَ وَ أَدْخَلَنَا فِي الْبَيْانِ فَإِنَّا كُنَّا مِنْ فَضْلِكَ سَائِلِينَ چنانچه همین
 کلام حروف الیف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت
 از برای نفعی که حق او را مایع نگرده و نعمت او را از برای خود نگزیده و سجد و از برای نهل
 او نموده که در چین نهور من پنهان است نظر بیفرستد بیان بسوی مؤمنین بخود و میگوید که آیا

روحی حست از من که باید امروز افزار بین نیخواهند تا آنکه وفا بعد ربت خود نماید در
 من و سرمه مسیگرد دباقبال مؤمنین با و بسوی مُنزل او و محرون مسیگرد داگر هزئی از منین
 با و بر مُنزل او وارد آید چنانچه امروز هجیشی مخرون تراز فرقان نیست و کل او را تلاوت
 می‌باند و از رحمت او هجیخ ندارند آلانقت او را بدل آنها نیکه در جین نزول فرقان کنند
 آلف را تلاوت مینموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود
 بسیج شیشی محبوب نکشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است و خط آخرت او است
 بدل احوال او و ابیان نموده و تعقل نموده امر است را و بحود از برای کسی که در هر حین
 از برای او ساجد حستید نموده که بیان راضی نمیگرد داشتا الا آنکه ابیان آورید بن نیخواهند
 که مُنزل او و کل کتب بوده و شفاعت می‌باید نزد او از مؤمنین نجود و شفاعت او
 مقبول است نزد مُنزل او هجیخ بند نیست که خدا را بخواهد بیان را الا آنکه مستجاب مسیگرد
 دعای او تا اول نهور من نیخواهند انتظارت اگر بخواهند خدا را بالاعذله بالبیان که
 مستجاب نخواهند دعای او خداوند از وجود و فضل نو شوال مشود در حق بیان و من

فِيهِ مِمَّا أَحْبَبْتَهُ لَا مِمَّا لَا تُحِبْتَهُ إِنْ تَرَحَّمَ عَلَيْهِ وَعَلَى مَنْ أَمَّنْ بِهِ يَوْمَ
 ظُهُورِكَ وَإِنْ تَرْفَعَتْهُ وَمَنْ آمَنَ بِهِ يَوْمَ شَذِيرِكَ مِمَّا نَزَّلَنَاهُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِنَّكَ
 أَنْتَ خَيْرُ الرَّاجِحِينَ . انتهى

مطلب نعم

لوجه رب مبعث

في ليلة البعث من جناب حمه عليه بها الله الامني

الأعلمُ الأكْبَرُ الأَعْلَى

قد نطقَ اللسانُ بِأَعْلَى الْبَيَانِ وَنادَتِ الْكَلْمَةُ بِأَعْلَى النِّدَاءِ وَالْمُلْكُ
يُثْبُو خالقَ السَّمَاوَاتِ وَمَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَلَكِنَّ الْعِبَادَ أَكْثَرَهُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ
فَذَأَخَذَتْ تَرْفَعَاتُ الرَّحْمَنِ مِنْ فِي الْأَمْكَانِ وَأَحَاطَ عَرْفُ الْقَمِيسِ
مَالِكَ التَّقْدِيسِ وَتَجَلَّ اسْمُ الْأَعْظَمِ عَلَى مَنْ فِي الْعَالَمِ وَلَكِنَّ الْأَثَاثَ
فِي حِجَابِ مُبِينٍ أَنْ يَا قَلْمَ أَلْأَعْلَى غَنِيَ عَنِ الْكِبْرَيَاءِ لَوْا ثَانِ

بِهُدْعَرَفَ الْوَصَالِ إِمَا نَقَرَبَ يَوْمُ الدِّيْنِ زُتِنَ مَلْكُوتُ الْأَنْتَارِ
 بِطِرَازِ اسْتِنَانِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الَّذِي إِذَا ذُكِرَ لَدَى الْعَرْشِ غَشَّى الْحَوْرَيَا
 بِيَدِ أَبْعَجِ النَّغَمَاتِ وَهَدَرَتِ الْوَرْقَاءُ بِيَدِ أَبْعَجِ الْأَلْمَانِ وَنَطَقَ لِسَانُ
 الرَّحْمَنِ مَا اغْدَبَ مِنْهُ أَرْوَاحُ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ أَرْوَاحُ الْمُخْلَصِينَ ثُمَّ
 أَرْوَاحُ الْمُقْرَبِينَ مُذْهَلَيْلَةً طَلَعَ صُبْحُ الْقِدَمِ مِنْ أَفْقِ يَوْمِهَا
 وَأَسْنَفَتَهَا الْعَالَمُ مِنْ أَنْوَارِهِ الَّتِي أَشَرَّقَتْ مِنْ ذَالِكَ الْأَنْقَى الْمُبَيرِ .
 قُلْ إِنَّهُ لِيَوْمٌ فِيهِ أَخْدَنَ اللَّهُ عَهْدَهُ مَنْ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ إِذْ بَعَثَ مِنْ بَشَرَ
 الْعِبَادَ بِهِذَا السَّبَأَ الْعَظِيمِ وَفِيهِ ظَهَرَتْ آيَةُ الْأَعْظَمِ نَاطِقًا بِهِذَا الْأَذْ
 الْعَظِيمِ وَأَفْعَذَ بَنِيِّ الْمُكِنَاتِ مِنْ تَهَابِ الْأَيَاتِ طَوْبِي لِمَنْ عَرَفَ
 مَوْلَاهُ وَكَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ قُلْ إِنَّهُ لِقِسْطَاسُ الْأَعْظَمُ بَيْنَ الْأُمُورِ
 ظَهَرَتْ لِلْقَادِرِ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ قَدَّاسَكَرَأُولِي الْأَلْبَابِ مِنْ
 دَرَجَقِ بَيَانِهِ وَخَرَقَ الْأَجْحَابَ بِسُلْطَانِ اسْتِيِّ الْمُهَمَّمِينَ عَلَى الْعَالَمَيْنَ

فَذَجَعَ الْبَيَانَ وَرَقَةً لِهَذَا الرُّضْوَانَ وَطَرَزَهَا بِذِكْرِ مَذَى الَّذِي كَنْجَبَ
 قَدْ وَصَى الْعِبَادَ أَنْ لَا يَمْنَعُوا أَنفُسَهُمْ عَنْ مَشْرِقِ الْقِدَمِ وَلَا يَقْسِكُوا عِنْدَ
 ظَهُورِهِ مِا عِنْدَهُمْ مِنَ الْقِصَصِ وَالْأَمْثَالِ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ فِيمَا نَهَرَ
 مِنْ عِنْدِهِ بِشَهَدَةِ ذَلِكَ مَنْ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَلْهَزِيزُ الْكَبِيرُ
 إِنَّ الَّذِينَ أَعْرَضُوا عَنِ الْآخِرِ مَا آمَنُوا بِالْأَوَّلِ مَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَا لِكُ الْعِلْلِ
 فِيهَذَا الطِّرَازُ الْقَوِيمِ قُلْ إِنَّهُ شَرَكُرُهُذَا الْأَصْلِ وَالَّذِينَ مُنْعِنُوا
 بِالْفَرْعَعِ إِنَّهُمْ مِنَ الْمُبَيِّنِينَ إِنَّ الْفَرْعَعَ هُوَ مَا مَسَكُوا بِهِ الْقَوْمُ وَلَغَرَضُوا
 عَنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فَذَعَلَ كُلَّ مَا نَزَّلَ بِقُبُولِ وَكُلَّ أَمْرٍ
 بِهَذَا الْأَمْرِ الْمُبِيرِ الْمُبَيِّنِ لَوْلَا نَسِيَ مَا تَكَلَّمُ بِهِرْفُ وَمَا أَظْهَرَ نَفْسَهُ
 بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ قَدْنَاهُ فِي أَكْرَى الْأَحْيَانِ لِغُرْبَتِي وَبِعِنْفِ
 وَبَلَائِي بِشَهَدَةِ ذَلِكَ مَا نَزَّلَ فِي الْبَيَانِ إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ
 إِنَّ الْقَوْمَ مَنِ انْقَطَعَ بِقُوَّةِ اللَّهِ عَمَّا يَسُوءُهُ وَالْقَعِيفَ مَنْ أَعْرَضَ

عن الوجه إذ غمر سلطان مبين يا ملأ الأرض اذ كرو الله في هذا
 اليوم الذي فيه نطق الروح واستعرجت حقائق الذين حليقو امن
 كلمة الله العزيز للنبع فدقدر للكل نفيس ان يستبشر في هذا اليوم
 ويلبس احسن ثيابه ويميل رتبه ويذكره بهذا الفضل العظيم
 طوبى لمن فاز بمراد الله وويل لالغافلين لما تريل مذ اللوح في هذا
 الليل احبينا ان نرسله اليك فضلا من لذتا عليك ليكون من
 الشاركين اذا فزت به ان اقرئه بين الاحباب ليسمعن الكل
 ما نكلم به لسان العظمة ويكون من العاملين كذلك لخصتنا
 وزيناتك بما زينت به مياكل المخلصين الحمد لله رب العالمين

مطلب دهم

لوح بارک حضرت عبد البهاء راجح بشیراز و خطاب باجای آنی و تشویق آنان و مناجات

مُؤَلِّف

ای باران آنی خطه بشیراز منسوب به حضرت بی نیاز دو مولن کاشف اسرار بر اهل راز از آن

کشور راه منور مطلع نمود و از آن اقطیم صحیح مبڑاطوع یافت بشر جال بارک نهادی آنی راز

آن ارض نورانی بلند فرمود و مردده موعود بیان رادر احسن القصص با بیع تبیان گوشزد

شرق و غرب کرد اول نداد ران خطه و دیار اوچ گرفت و نفوس مبارکه نفره رتبنا میغینا

منادیا بینادی للایهان آن اینو ابرنگر فآمنتا برآوردند حال الحمد لله آن کشور

بنور عرفان منور است و آن خاک بپرتو غایبت حق تباشک نقوی مدآن ولاست مجهوثر

شده اند که منعوت مخلصینند و مغبوط جمیع روی زین مال نایابت آمال عبد البهاء چنانکه
 در جمیع شئون مظاہر موجت حضرت پچون گردند علی برآ فرازند که موج برآفاق زند پری
 باز کنند که باوج اعلی رساند نفعی بگشایند که بعلم رسیده جان بخشد روی بد مند که نتوس
 میته راحیات جاودان مبذول دارد شجره ای غرس نایند که سایه بر امکان انگشت
 خانی بلند نایند که آفاق را در غل ارد موجی بزنند که در مکون و لوز مخزون شارکند
 گفشنی بیارایند که بناده اسرار شام مشتا قان را مشگبار کند شمعی برآوروند که روشنی امجدند
 جیشی برانگیرند که هائی قلوب فتح ناید عیشی میاسازند که فرح و سرور ابدی مبذول دارد
 پس باید که هر یکی از احیای آنی عود و رودی در دست گیرد و باهنگ بیع در این گلشن
 آنی نعمه و سروردی زند وله و شوری انگیز ناطق باشد و منادی ناطرا باشد در کمال فرج
 دشادی ترتیل آیات حمدی کند و تغیر کلمات منزله از اسماء تسلیل و تکریر علوت ابی
 رساند و تبع و تقدیس بعالم بالا ابلاغ دارد و علیکم البهاء الابی
 الْجَمِیْلُ الْمُبَارِکُ اَحْبَّ اَنَّكُمْ اَلْأَصْفَيْهَ وَ اَوْلَى اَنَّكُمْ اَلْأَنْقَبَاءَ مُشَيْئِي الشَّمْلِ

في اليلاد و مغرق في الجمجم بين العيال و يضطهدُهُمْ أهلُ الجناء و ينقرطُ بهم
 أهلُ الضغينة و البغضاء لم يزل يا إلهي يكمنون لهم بالمرصاد و يرمونهم
 بسهام حدا و يرشقون عليهم التبالي و يسلون عليهم السيف بكل
 عناودة ربي احفظهم بسلامتك للاشتراك و لحرسهم حتى رعاية عينينا
 وأشيمهم بالخطاب طوف رحمة نيتكم و آتيدُهم على مدايحة خلقكم
 و وفقهم على خدمه عتبة قدسيك و أنصرهم بجهود الغيب و أكفهم
 شرور أهل الرزق و طنيتهم بصليب سحاب عنايتكم إثلك أنت الكرم
 إثلك أنت الترجيم و إثلك أنت الله ذو الفضل العظيم

ع انت

فصل حیارم

بوم ۲۸ شعبان شهادت حضرت رب اهل جل جلاله اعلی

شیخ برش مطلب

مطلوب اول

حضرت عبد البهاء جل ثنائه در لوح حضرت علی قبل اکبر بفسر مایند فولد الأحلی
هو الابنی

با حضرت علی قبل اکبر بوم شهادت حضرت اعلی روحی لدمه المطهر فداست ایام

یومی است که آنما بحقیقت در پس سحاب غایت رفت امروز روزیست که آنما

تابان افول نمود امروز روزیست که آن نن ناز نین پاک در خاک دخون غلطیه

امروز روزیست که آن سینه‌بل کینه چون آئینه از هزار رصاص مشتبک شد امروز روزیست
 که آن سراج آتشی از زجاج جسمانی انفکاک نمود امروز روزیست که ناره ملء اعلی بلند است
 امروز روزیست که اهل ملکوت با چشمی گریان و فلی سوزان در فریاد و فعانته ع ع

مطلوب دوم

در ذکر خصیری از وفات پایع حیات میکل مبارک حضرت اعلیٰ جل اسم اللہ العالیٰ پر ان افہار امر

چانپنگ در من فصل اول ذکر شد تولد حضرت رب اعلیٰ جل اسم در یوم اول محرم سال ۱۲۲۵

مجری فری در شیراز در بیت آقا میرزا علی عموی والده مبارک واقع در محله بازار مرغ بوقوع

پیوست در من سوره ۲۸ تفسیر قریم الاسماء اسم مبارک و نام پدر و جد بزرگوار و اسم

والده محترم شان از قلم مبارک ناز شده قولہ تعالیٰ :

قَدْ سَمِّيَتْ مَذَا الَّذِي كَرِيْنَ الْأَسْمَائِينَ مِنْ نَفْسِي عَلَى الْحَبِيبَيْنِ مِنْ عِنْدِكَ

« علی - محمد » وَلَقَدْ سَمِّيَتْ فِي الْعَرْشِ جَدَهُ إِبْرَاهِيمَ وَابَاهُ إِنْثَامِزَ الْجَبَيرَيْنِ

الْأَزَلِيْنِ « محمد رضا » وَأَمَّهُ فَاطِةُ الطَّاهِرَةَ ... میکل مبارک در پنجم جا

الاولی سال ۱۲۶۰ هجری در بیت مبارک که در محل شمیرگر حادثه شد واقع در نزد جناب
ملحین بشر و اهوار امر فرمودند بشرحی که در ضمن فصل سوم این رساله گذشت و پس از
نمایل حروف حی هر یکت از حروف حی را بطرفی برای تبلیغ امر اسلام فرستادند فقط جناب
مل محمد علی قدوس در شیراز توقف نمود تا آنکه در ۲۷ ماه رمضان سال مذبور عربی به ملاحین
باب الباب از خراسان بحضور مبارک رسید و پس از وصول عربی به باشگاه
در ۱۰ ماه شوال هجری جناب قدوس و غلام جبشنی خود از شیراز بیو شد و از آنجا باشی باشی باشی
حج بیت الله بجانب که معطر توجه فرمودند در کشی بواسطه نبودن آب گوارا برای آشامیدن
بسیکل مبارک خیلی بدگذشت و بجای آب مدنی بیکر مودند چنانچه در باب شانزدهم
از وادر اربعین بیکر مایند قول الله تعالیٰ : فدری بخود آده ای اهل بیان و مستعد نهور محقیق
بیت گردید که او مباحثات میزرا بد بیان نهین حول بیت خود در بلوں خود دمی بیند ای ای
و مغفرت برایشان نازل میزرا بد اگر در بیکل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه
خود در سفر که دیدم که نفی خرجهای بکسره میزد و از رفیق خود که هم منزل او بود بعد از ریخت فنجان

آب از او مخایقه نمود و در کشی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط کرد و از دهنه طول کشید چون میگردید که آب بردارند به مدینی گذرانیده مراقب خود باشدید که در همچنان حال بیچاره نفسی خزن وارد نیا و درید که قلوب مؤمنین اقرب است بخدا و نه از بیت طین . . . انتی باری در مکان امراء الله را بشریف نگر که سبلان نام داشت ابلاغ فرمودند و پس از آن امام جنت بیزرا مجده کرمانی بدینه صوره تشریف برد. آنکاه ببوشهر مراجعت فرمودند و فدویں را پمیش از خود بشیراز فرستادند و خود در بین بوشهر و بشیراز گرفتار نامورین حسین خان والی فارس گشتهند و آن سه کار را با خوشت نام با محل مبارک رفاقت کرده اتزام گرفت که با همچنین مراوده و ملاقا نظر ایند آنکاه بعثانت خال اعظم حبیکل مبارک بنتل مراجعت فرمودند و مدینی توقف شدند اولین عید نوروز پس از انمار امر را بشیراز بودند نوروز آنال مطابق باروز دهم اهربیع الاول سنه ۱۲۶۱ هجری قمری (مارس سنه ۱۸۴۵ میلادی) بود در هدت توقف در بشیراز جمعی بخنور مبارک مشرف شده از جمله جانب سید بحیی دارابی پسر جانب آقا سید جعفر کشی بر جردنی از طرف محمد شاه فاجار برای تحقیق موضوع وارد بشیراز شده بخنور مبارک

مشرف شد و با مراسه اقبال کرد و قبل اتفاقاً تغایر سوره کوثر کرد و تفسیر مزبور بفاصیل چند ساعت در حضور مشاراً به از قلم مبارک نازل گردید پس از مدتی بواسطه خلم و ستم حسین خان
 جیکل مبارک دچار اذیت و آزار گشته و در نتیجه اعمال سنتکارانه معاندین و با بر مردم شیراز
 مسلط گشت چنانچه بد کتاب دلائل بعد این طلب از قلم مبارک نازل گردیده است .
 باری پس از شناختن خشیدن به پسر عبد الحمید خان داروغه شیراز و وداع با والده محترم و حرم مقتدر
 حوثیں هر آه سید کاظم زنجانی در او اخراج تا بستان سال ۱۲۶۲ مجری فری (سنه ۱۸۴۶ م)
 بجانب اصفهان توجه فرمودند و امام جمعه اصفهان میر سید محمد سلطان العلاء با شاهره منوچهر
 خان معتمد الدوله حاکم اصفهان در منزل خود از حضرت اعلیٰ جل اسمه پنجه ایشان مینود و خدا تا
 جیکل مبارک را خود شخصه انجام میداد در اصفهان بخواهش منوچهر خان رساله نبوت غایی
 از قلم مبارک نازل گردید مشاراً به جیکل مبارک را از شرائعت ایاعین علای اصفهان که بخواستند
 جیکل مبارک را بقتل بر سلنه و فتوی نوشته بودند و هر کرده بودند محافظت کرد و در خلوت
 خود از حضرت نگاهداری کرد و خود بسفر بخدمت حضرت اشغال داشت .

معتمد الدور - منوچهرخان یکی از رجال معروف عهد فتحعلیشاہ و محمدشاہ قاجار بوده و بعد پنجم
وی میرزا سرایب چون در غالب السـ لغات مهارت داشته است باـ نـ مـ نـ اـ بـت
خـ اـ نـ اوـ دـ وـیـ بـهـ (ان گلـ بـوـ) کـهـ درـ لـغـتـ گـرـ جـیـ بـعـنـیـ صـنـدـوقـ لـغـاتـ وـالـسـنـ مـیـاـشـدـ شـرـت
یـافـتـ اـنـدـ شـخـصـ وـیـ بـجـتـ خـدـمـاتـ بـرـجـسـتـ کـهـ درـ عـلـمـ طـبـیـعـ بـکـارـ بـرـدـهـ اـسـتـ اـزـ طـرـفـ دـوـلـتـ
وـلـمـتـ فـوـقـ الـعـادـهـ مـوـرـدـ تـوـجـهـ وـاقـعـ شـدـهـ اـسـتـ زـیـرـاـکـهـ پـیـسـ اـزـ فـوتـ مـیرـزاـ عـبدـ الـوـحـانـ
شـاطـ (۱۲۴۴) اـزـ طـرـفـ دـوـلـتـ بـلـقـبـ مـعـتمـدـ الدـوـلـ سـرـاـفـرـازـ گـرـدـیدـ وـبـیـشـتـ اـرـصـدـ نـغـرـهـ اـرـسـخـوـزـ
اـنـصـرـ قـصـائـدـ وـقـطـعـاتـ درـ مـحـ وـتـوـصـیـفـ وـیـ بـنـظـمـ آـوـردـهـ اـنـدـ مـیرـزاـ مـحـمـدـ عـلـیـ تـكـلـصـ بـیـارـ مـؤـلـفـ
بـنـجـایـیـ یـکـیـ اـزـ آـنـاـ اـسـتـ کـهـ کـتـابـیـ بـعـنـوـانـ مـیـانـ مـعـتمـدـ مـشـئـلـ بـثـرـحـ حـالـ اـوـ اـوـصـافـ وـیـ دـوـنـ خـتـهـ
وـدـ آـنـجـایـنـ کـنـهـ اـسـتـ : اـزـ جـوـ اـوـصـافـ منـوـچـهـرـخـانـ اـنـکـهـ دـنـشـرـ اـحـکـامـ سـیدـ اـنـامـ وـبـطـ قـوـلـدـ
اسـلامـ چـانـ رـاغـبـ وـشـائـقـ بـوـدـهـ کـهـ بـقـدـرـ بـیـتـ هـزـارـ توـانـ اـخـراـجـاتـ بـخـودـهـ وـمـقـدـارـ هـشـقـدـ هـزـارـ
جلـدـ کـتابـ درـ اـحـکـامـ شـرـعـیـهـ وـ فـرـیـدـ چـاـپـ فـرـمـودـهـ وـ بـدـسـتـ خـاصـ وـعـامـ اـنـداـختـ اـسـتـ

رسال اثبات نبوت خاصه از حضرت اعلى جل اسر الاعزاء اعلى برای منوچرخان عنوانش این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ طَرَازَ الْوَاحِدِ كِتَابَ الْأَذْنِ طَرَازَ النُّقْطَةِ الَّتِي عَيْنَتْ بَعْدَ

ما شئت الى قوله تعالى

وَبَعْدَ لَتَاطِلَعَ فُورًا أَمْرِ مِنْ سَاحَةِ عِزَّ وَحَسْرَةِ الْعَالَىِ وَالْجَنَابِ الْمُسْنَطَةِ

الْمُتَعَالِيِ مُقْرَبٌ بِحَضْرَةِ الْخَافَانِ وَمُعْتَدِلٌ دَوْلَةِ السُّلْطَانِ أَدَمَ اللَّهُ ظَلَّ

عِنَايَتِهِ عَلَى مَفَارِقِ دُعَائِهِ وَبَلَغَهُ إِلَى غَايَةِ مَا يَمْتَهِنُ مِنْ أَمْرِ مَبْدَئِهِ

وَمُنْتَهَاهُ إِلَى الْعَبْدِ الشَّاكِنِ فِي ظَلَالِ مُكْفِرَاتِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَعِنَايَتِهِ

إِنَّ أَذْكُرُ بَيَانَ مِيرِ الْأَحَدِيَّةِ فِي إِثْبَاتِ النُّبُوَّةِ الْخَاصَّةِ لِلْأَيَّةِ الْأَزَلِيَّةِ

..... الخ

مرقد منور منوچرخان در بده قم مدیکی از جهات صحن حضرت معموسع که وصل به در فیضیت

ترزیک مقبره فتحعلی شاه فاجار فرار گرفته و زیارت امامزاده از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل شناش

برای معتمد الدول نازل شده که صورتش این است :

در زیارت سید الصدور فخر وزیر اعظم الدول القاهره حضرت منوچر خان علیہ الرحمۃ والرضوان
هوا لله

هوا لله

عَلَيْكَ التَّحْيَةُ وَعَلَيْكَ الشَّاءُ وَعَلَيْكَ الْصَّلَاةُ وَعَلَيْكَ الْبَهَاءُ يَا سَيِّدَ
الْوَزَرَاءِ وَمَلِيكَ الْأَمْرَاءِ وَشَمْسَ الصَّدْرِ وَبَدْرَ الْبُدْرِ وَأَمِيرَ الْقَلْبِ
الْأَئِمَّةِ وَالْبَالِسَ عَلَى سَرِيرِ الْمَجْدِ الْأَنْبِيلِ أَشْهَدُ بِإِنَّكَ أَمَّنْتَ بِاِللهِ وَأَنْتَ
بِإِيمَانِ اللهِ وَخَضَعْتَ بِمَظْهَرِ إِنْوَارِ اللهِ وَخَشَعْتَ بِمَطْلَعِ وَجْهِ اللهِ وَلَبَذَ
بِسْقَابِ اللهِ وَحَمَيْتَ مَشْرِقَ نُورِ اللهِ وَحَفِظْتَ مَرْكَزَ الْهُدَى عَنْ شَرِّ
الْأَعْدَاءِ الَّذِينَ نَبَذُوا التَّقْوَى وَأَخْذُوا الْهُونَى وَمَا خَافُوا مِنَ اللهِ وَ
أَفَأَنْوَأْمَطْلَعَ أَيَّاتِ اللهِ وَأَنَّتِ الَّذِي مَا حَجَبَتْكَ الْحُجَّابُ عَنْ مُثَامَةِ
الْأَيَّاتِ الْبَيِّنَاتِ وَمَا مَنَعَنَّكَ كُنُوزُ الْغَنَى عَنِ التَّلْوِينِ فِي كُلِّ رِيقَتِهِ
الْمُثْلَى طَمِئِنَةً لَكَ تَأْذِ الشَّهَادَةُ الْكَهْنَى شَهَدَ لَكَ نَا صاحَبَ الْأُنْشَةِ

الْعَلِيَا إِنَّكَ أَنْتَ السَّعِيدُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَإِنَّكَ أَنْتَ الْجَيْدُ فِي الْمَلَكُوتِ
 الْأَبْيَانِيْ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنْعُوتُ بِإِسَانِ أَهْلِ التَّقْوَى وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَدْرُخُ فِي
 الْسُّنْنِ أَحْصَابُ الْهُدَى طُوبِي لِمَنْ زَارَ مَرْقَدَكَ الْمُنَورَ طُوبِي لِمَنْ قَبَلَ جَدَّكَ
 الْمُهَفَّرَ طُوبِي لِمَنْ تَمَسَّكَ بِضَرِيجَكَ الْمُعَطَّرِ طُوبِي لِمَنْ شَمَ تَرَابَكَ الْمُعَبَّرَ
 طُوبِي لِمَنْ خَدَمَ رَمَسَكَ الدَّبِي فَاقِ الْمِسَكَ الْأَذْفَرَ طُوبِي لِمَنْ يُوقَدُ الْتِرَاجَ
 فِي دِوَاقِكَ الرَّفِيعِ طُوبِي لِمَنْ يُزَيِّنُ مَضْجَعَكَ الْبَدِيعَ لِعَمَرِ اللَّهِ وَإِنَّهُ لِمَنْ

الْغَافِرُونَ وَفِي جَنَّةِ الْخَالِدِينَ ع ع

پیر سید محمد امام جمعه نیز تقاضای تغیر سوره والعصر نود و از قلم مبارک نازل گردید و می امام جمعه
 یا همه ارادت بکرد او شست در مقابل امتحانات شدیده تاب نیا و رده موقعي که علماه فتوای قتل
 حضرت راصد نخودند او نیز برای حفظ ریاست و جلال خود اخ حضرت راحم حنون معرفی کرد
 باری پس از وفات معتمد الدوله که در سنه ۱۲۶۳ واقع شد بکل مبارکرا با مرکومت
 با محمد بیک چاپارچی بعزم طران روانه کردند غروب روز قبل از زور و ز حضرت با امویین

وارد کاشان شدند حاجی میرزا جانی پرپا بحسب خوابی که دیده بود دم دروازه عطار کاشان
 متظر درود چکل مبارک بود حضرت بائز او وارد شده شب توقف فرمودند این سوین عید
 نوروز پس از انوار امر بود که مطابق باروز دوم ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری بود از کاشان
 به رف قم رها شدند ولی بشهر وارد نشدند و بعد از هنر و ز هشتم عید نوروز بکنار گردید که در شش
 فرسنگی جنوب هرازن واقع است رسیدند در کنار گرد فرمان حاجی میرزا آقا سی صدر عظم
 رسید که چکل مبارک را مأمورین بغيری گلین ببرند و تاوصول دستور ثانی در آنجا نگاه ہارند
 بنابراین صحیح روز نهم نوروز که مطابق باروز بازدم ربیع الثانی سال ۱۲۶۲ مطابق با ۲۱
 مارس سنه ۱۸۴۷ ميلادي بود بغيری گلین وارد و چادر مخصوص حاجی میرزا آقا سی را در مكانی
 خوش نظره و پر آب و سبزه در جوار قریب برای حضرت اعلی منصب ساختند دور روز بعد آقا
 سید حسین بیزدی در برادرش آقا سید حسن و ملا عبد الکریم قزوینی و شیخ حسن زنوزی هم از
 کاشان وارد و بحضور مبارک رسیدند در روز چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۶۳ که مطابق
 با روز دهم نوروز بود ملا محمدی خوئی و ملا محمدی کندی از جانب حضرت بهاء اسسه بحضور مبارک

حضرت اعلیٰ از طران مشرف شدند و مکتوب مبارک حضرت بهاء اللہ را بحضور مبارک تقدیم کردند
 این مکتوب سروری متمهانی در وجود مبارک ایجاد کرد و بکل آثار غم و اندوه حضرتش زائل گردید
 پس از دو هفته نوقت در گین (نبیل عربی صفحه ۱۸۰) با بر محمد شاه بجانب تبریز توجه فرمودند و
 از تبریز بقصه ما کو که از آن محل باسط تعبیر فرموده اند مطلع شدند و مدت نه ماه در این مقام محوس
 بودند و قایع ما کو شنیدنی است عطیتی که در آنجا از همکل مبارک ظاهر شد نام مخالفین لغافر
 نود نبیل زندی در فصل بیزدم تاریخ خود شرح آن ایام را مفصلانگاشته در این مقام خلاصه شده
 از آن فصل را لازم دید که نقل نماید :

سید حسین بیزدی گفت است در روز از درود حضرت بابه تبریز گذشت و همچنان زید است
 که عافت کار چلور خواهد شد مردم حرفها بیزدند هر کسی چیزی مبلغت من بکروز از حضور مبارک
 سوال کردم که آبا همکل مبارک در اینجا تشریف خواهند داشت با محل و بگر تعیین خواهد شد
 فرمودند این سوال را م در اصفهان ازمن کردی مگر فراموش کردی که در آنجا بتو جواب دارم
 که مدت نه ماه در محل باسط محوس خواهم بود و از آنجا مارا همکل شدید انتقال خواهند دار .

د باسط ماه کو دشید چه بق است که مدد برگت بالقب خود مطابق است) بنج روز ازین
 مقدمه گذشت از طرف حکومت حکم صادر شد که حضرت باب را بعلمه ماه کو برپنده و من نیز در
 حضور مبارک باشم و بدست علیمان ما کوئی بسازند قلعه ماه کو که از صخره هاشده بر قله کوه قرار
 دارد در دامنه کوه شهر ما کو است از شهر بقدر فقط یک هم وجود است این قلعه در حدود مملکت
 مثانی و رویه فرار گرفته و از نقطه نظر سیاسی مقام منی داشته بود فت جنگ مجدال
 پیشه است از این نقطه مراقبین از اقدامات دشمن باخبر پیشنهاد مٹاهاست خود را بگوشت
 خبر میدادند در منرب قلعه ماه کو رودار س فرار گرفته که مدنা�صلین رویه دایران
 خاک نزک به مد جنوب فرار گرفته و بفاصله چهار فرسخ از قلعه ماه کو شهر بازیزید که از بلاد ترکیه است
 قرار دارد رئیس قلعه در آن زمان علیمان بود ساکنین آنها عموماً کردی ها بودند که جمیع اسنان
 دشمن خونخوار فرقه شیعه هستند که مد ایران اکثریت باشین شیعیان مخصوصاً کردی ها
 نسبت به پیشوایان رویانی و علمای شیعه خصوصی شدیدی دارند ساکنین ماه کو جمیع
 نسبت علیمان نسبت احترام را مجری میداشتهند زیرا علیمان اندش کردند بود ازین جهت

او امر او را اطاعت میکردند و نهایت وثوق و اعتماد را با او داشتند میرزا آفاسی برای جلس
 حضرت باب قلعه ماکو را از اینجت انتخاب کرده بود که اولاند و قدرین نقطه محلات محظوظ بودند
 و ثانیاً یقین داشت چون مردم آنکه دوستی مستند درخت تأثیر باب داقع خواهد شد ٹانقاها
 باب که از شیعیان و مور و بعض سُنی حاصل است از خوف جان نکر برای زیارت باب آنکه دو
 خواهد رفت و رابطه بین باب و اصحاب مقطع خواهد گشت و امر باب بزودی شرعاً
 فرو خواهد شد . اینها خجالاتی بود که سبب شد صدراعظم محمد شاه حضرت باب را بعلمه
 ماکو مجوس ساخت ولی طول نگشید که بخطای خود آگاه شد زیرا امر باب چنان قوی عجیب
 و تأثیری شد بد داشت که مردم آنکه دو را جیعاً خاصع ساخت آن نقوس متعدد و افزای جامی
 سرگش چنان بواسطه لطف و محبت باب شیفته و فریفته او شده بودند که بهتر ننگند در حقیقت
 میتوان گفت قلب فطرت و احیت برای آنها حاصل شد در پرتو هنرات حکمت شمار آن بزرگ
 هر یکی از آنها بقدر قوه استفاده کرده نور را نمایی خفت نمایی را هم پنگست با اذمه ای نسبت
 به حضرت باب خاصع و متوجه بودند که هر روز صبح هر یکی از آنها قبیل از استغفال بکار شخصی سی میزد

که ناید موفق شود از دور بر و سید مکن است طلاقت مبارک را زیارت کند در اذناست گرفتاری
 و تحقی از حضرتش حل مشکل میطلبیدند و برکت و عنایت آن بزرگوار را طالب بودند اگر دو تقدیم
 فی المثل شاهجه و عمالقی داشتند برای فصل دعوی چون بسوگند نیاز مند بیشند فوجه بعلم آن
 حضرت میکردند و بنام آنحضرت قسم نخواهند داد صدق لغفار خود را با پیواسطه ثابت میخواهند علیکن
 هرچه کوشش میکرد که مردم را از اینگونه امور مفاسد نماید مکن نشد و نتوانست مردم را از آن فدا
 مانع آید و او اهل تاجتوانست بشدت رفتار و خشونت لغفار میافزود و همچیک از اصحاب
 باب را اجازه نمیداد که حتی یک شب هم در شهر راه کوکنده باشد . سید چن بزدی حکایت میکرد که
 هفتاد و دوم اجازه تشرف بحضور باب شیخ فردی دارد نشد تمام و برادرم اجازه دادم
 که محضر مبارک طالزم باشیم برادرم سید حسن بر روز بیانی از اماورین شهر سیرفت ولو از
 خود ریه را میخرید و بر میگشت شیخ حسن روزی تازه برای تشرف آمده بود ولی اجازه نداشت
 که محضر مبارک تشرف شود شهارا چون دشتر نمیتوانست بماند در مسجد یکجا خارج شهر بود مرید
 هر یک از اصحاب که برای تشرف میآمدند چون اجازه نداشتند عربی‌ای میگاشته و شیخ حسن

روزی میدادند او هم بواسطه سید حسن عربی خارا بحضور مبارک تقدیم مینود جواب عرایض نیز
 بواسطه او با صاحب پرسید روزی حضرت اعلیٰ برادر من سید حسن فرمودند که شیخ حسن گوید
 که هیکل مبارک علیخان را وارد ارخواز نمود که نسبت با جاخوش رفواری کند و با و خوازه فرمود
 که فرد اصح خودش شیخ حسن را بحضور مبارک بیاورد من از استماع این پیغام بی اندازه تعجب
 شدم پس خود گفتم چطور ممکن است علیخان با اینمه سنتگاری و خوست رفقار خود را تغیر دهد
 و چطور میشود که خودش شیخ حسن را بحضور مبارک بیاورد روز بعد ہنوز آفتاب طلوع نکرده بود
 که صدای دربلند شد بر حسب فرمان حاکم حمچکس اجازه نداشت قبل از طلوع آفتاب داخل
 قلعه شود خیلی تعجب کردم کیست که برخلاف حکم حاکم جرأت کرده صحیح باین زدی در بزند صدای
 علیخان گلوشم رسید که بالامورین مشغول مذاکره است یکنفر از المورین آمد و گفت علیخان از
 حضور مبارک رجاء دارد که اجازه فرمازند مشرف شود من بحضور مبارک رفتم در جای حاکم عرض
 کردم فرمودند فوراً بر واور اباور چون از اطاق حضرت باب بیرون رفتم و با اطاق و بگر
 داخل شدم و بدیم علیخان مد نهایت تصرع مانند غلامی زد خرد دم مد ایستاده و مثل آدمی

میهوت میاند آنها تکبر و خود پسندی که داشت بکل زائل شده بود سرتاپا خصوع و فروتنی بود چون
 مرادید با نهایت ادب نجیت گفت و درخواست کرد که هرچه زودتر او را بحضور مبارک ببرم من
 اور ابا طا فیکر حضرت باب تشریف را شنید راحنمائی کردم علیخان جمل مضطرب بود زانو حایش
 میزدید هرچه میخواست اضطراب خود را پنهان دارد غیتوانت ورنگ رخاوش از بیرون ضمیر خبر
 میداد چون بحضور مبارک رسید حضرت باب برخاستند و نسبت با وعایت بسیار ابراز داشتند
 علیخان اول تعظیم کرد بعد خود شرابی حضرت باب انداخت و عرض کرد ترا بجهت رسول الله
 قسم مبدوم که مرا از این جبرت و سرگردانی برخانی آنچه دیده ام و ناگون متوانسته ام با درکنم قلب را
 بی اندازه مضطرب ساخته ام روز در اول مطلع فجر سوار بر اسب شدم تزدیک در داشه شهر شما را
 دیدم کنار نزد استاده و بنای مشغول منسید درست وقت کردم دیدم خود شاهنبد دستهای شما
 بدرف آسان بلند بود و چشمها نیز آسان متوجه و مشغول فوت و تضرع بودند من حانلور
 ابتدام نهاد کردم صبر کردم نایا ز شاتا نام شود میخواستم بعد از اتمام نایا بحضور شاپریم واژشا
 باز خواست کنم که چرا بدون اجازه من از محبس خود بیرون آمده اید در ضمن نایا جات و عبادت

کمشغول بودید مثا به کردم که در نهایت انقطع این صوی چشم پوشیده و بخدا و مده توجه کرده اید
 قدری تزدیک زبانشدم سپهوجه ملقت نبودید چون تزدیک شار سیدم چنان خوف و ترسی سرپا
 مر اعاطه کرد که دصف آنرا نتوانم جرأت نکردم بثنا چیزی بگویم ناچار برگشتم که از مأمورین حرس
 معاونه کنم که چرا شاراگذاشته اند از فلو خارج شوید وقتی آدم بر تعیین افزوده گشت زیرا نفع
 بسته دیدم همه در حاقفل بود در زدم مأمورین در را باز کردند پرسیدم گفتند هیچکس بیرون نرفته
 مالا که آمده ام می بینیم شاید بجانا هستید در مقابل من نشسته اید نمیدانم آنچه می بینیم به بیدار بسته بارت
 باخواب تزدیک است دیو از شوم حضرت باب فرمودند آنچه را مشاهده نمودی مجح است
 درست چون تو نسبت با مرانی بنظر حقارت میگریست و بازیت و آزار من و پیر و انم میرخواهد
 از حقیقت حال غافل بودی خداوند بصرف فعل و عنایت خوبی اراده فرمود حقیقت
 حال را در مقابل چشم تو واضح و آشکار جلوه دهد تا بعلت این امر پی بری و برتبه صاحب
 امر و مقام عظیم مطلع شوی از غفت رحائی یابی و با پیر و ان و اصحاب با محبت و وداد
 رفقار نائی بیانات حضرت باب سبب المیان و سکون اضطراب علیه ایان گردید رفاقت

بحق تغییر کر رده داشت. محبت نباید یافت خواست غافی افاقت کند و برخلاف رفتار سابق جلب
 رفابت باب ناید بحضور مبارک عرض کرد شخص فقیر سکینی مدتها است بقصد تشرف بحضور مبارک
 باین دیار آمده رجاء دارد اور اجازه فرمایند بحضور مبارک مشرف شود در مسجد بیرون بلده ما کو ملزماً
 گرفته رجاء دارم اجازه فرمایند من خودم بروم و اور اب حضور مبارک بیا ورم حضرت باب اجازه
 فرمودند علیخان فوراً رفت و شیخ حسن زنوزی را با خود بحضور مبارک آورد و پس از آن پوسته
 میگوشتید که رفابت هیکل مبارک را جلب ناید . شبها در قلعه رامی بسته دلی روزهادر قلعه
 باز بود و هر کس میخواست بدون مانع میتوانست بحضور باب مشرف شود آنچه را میخواهد از شخص
 مبارک سوال کند و تعليمات لازمه را در یافت دارد حضرت باب در محضر ما کو کتاب بیان
 فارسی را نازل فرمودند این کتاب از متبرین آثار حضرت باب است قواعد و قوانین امر
 جدید در این کتاب تشریح شده و در جمیع ابواب آن بظهور موعود بیان بشارت داده و از
 آن موعود عظیم بلقب من نظره است تغییر فرموده و با حل بیان تاکید شده بحضوره اند که خود را
 صبا و حاضر سازند و پوسته مراقب باشند تا چون آن بزرگوار طاہر شود از عرفان او محبوب

نانه شیخ حسن نوزی برای من گفت درین تزول آبات بخ زیبایی حضرت باب در من
 کوه بگوش میرسید و صدای آن بزرگوار منعکس میگردید چنانچه زیبائی بود و چه بخ مؤثر روح
 افزایی در اعماق قلب اثر میگردید موجب اهتزاز روح میشد عینان غیری در وجود انسان توپید
 مینمود حسن زنقار عینان سبب شد که از نقاط مختلف ایران رسیده دسته برای تشرف باخت
 اقدس بقلعه ما کو توجه مینمودند و محضر مبارک مشرف میشدند عینان چیزی نمیگفت سر روز
 بعد از تشرف از محضر مبارک مرخص میشدند دستورات لازمه و نصائح مهتمه از قبیل حسن اعمال
 و تتعديل اخلاق و تبلیغ امرالله وغیرها از ساعت اقدس با آنها داده میشد عینان هر روز
 جمعه محضر مبارک مشرف میشد و عبودیت و اخلاص خود را تقدیم میداشت همچه طالب ملای
 مبارک بود و آنچه از میوه های جو رجور وحدای ای نفیسه ایکم در ما کو و نقاط مجاور بدست
 میآورد محضر مبارک مبرد و تقدیم میگرد حضرت اهلی فصل نامستان و پائیزرا در قلعه ما کو
 برابرند نامستان آنال بی نهایت شدید بود حتی مرفهای مسی که آب در آنها نیخ می بت
 بواسطه شدت برودت متأثر میگشت ابتدایی نامستان مطابق با اول محرم سال ۱۳۷۶

هجری بود بر دفت حضرت اعلیٰ و فرمودگر فته فطرات آب و فوازش است بر دست دهور
 هیکل مبارک نجده بشد چهارین نوروز پس از انها را مر مبارک مطابق بود با روز سیزدهم
 بیانی اثانی سنه ۱۲۶۴ هجری قمری در حان عید نوروز بود که جانب ملا حسین نبیریه
 از خراسان با خادمش قبر علی در راه کوچنور مبارک مشرف شدند و پس از آن دستور
 از راه هرازن باز زدن ران تشریف بر دند بیت روز بعد از عید نوروز حضرت باب جل
 اسمه الاعلی را از راه کوچنور چهاریق با مرکومت استعمال دارند و مدت ۲۷ ماه در ران
 بجنگن کز قار بودند در آخر ماه شعبان سال ۱۲۶۴ هجری بود که هیکل مبارک را از چهاریق
 به تبریز بر دند و در محضه ولیعهد و علمای تبریز قائمیت خود را با کمال عظمت و جلال اعلان
 فرمودند و شرح آن در ضمن فصل سوم این رساله گذشت بعد از مراجعت از تبریز
 بچهاریق خطبه قبر که عنوانش ... اعلم بآیهَا الْكَافِرُ بِاللَّهِ وَالْمُرْجِرُ عَنْ آیَةِ
 است بعنوان حاجی میرزا آفاسی صدراعظم محمد شاه از قلم مبارک صادر گردید این
 خطبه بواسطه جانب بجهت زنجانی که آنوقتها در هرازن باصطلاح حبس نظر بودند با مر

مبارک حضرت اعلیٰ جل اسمہ ب حاجی میرزا آقا سی رسید یعنی جناب حجت زنجانی بدست
 خود شان آن تو قع مبارک را بصدر اعظم نسلیم نمودند (نبیل عربی ص ۲۵۹) بالاخره
 شهادت جبکل مبارک در تبریز در یوم ۲۸ شعبان المغضمه سنه ۱۲۶۶ هجری قمری
 بوقوع پیوست که شرح آن واقعه عظیمه را در متن مطلب سوم پیشگاریم .

مطلوب سوم

شرح شهادت حضرت رب اعلی جبل اسر الاعلی

شهادت جبل مبارک در یوم بیت هشتم شعبان سنه ۱۲۶۶ مجری قری مطابق یوم ^{الله} ^(۱)
از شریعت روز نکشیدن حکام هر دو تبریز بوقوع پیوست تاریخ قری این واقعه بنفَض میریج مین
کتاب الی تاریخ شخصی نبیل خواهد شد شرح شهادت مطابق تاریخ نبیل از اینقرار است
”باری آن نامور در کمال ادب و احترام طاعت اعلی را از چهارچوی حرکت داده وارد تبریز با انگیز
گردانید و حمزه میرزا در محل بیکی از مقربان خود ایشان را وارد گردانید و امر نمود که بکمال احترام
با ایشان حرکت نمایند تا بعد از سه روز از ورود شان فرمان دیگر از امیر با اسم نواب حمزه میرزا

د) لوح مبارک با عز از میرزا قابل آباده د) تاریخ نبیل زرنده

رسید که مخصوص ورود فرمان سید باب را با مردیان نیک اصرار بارا داشت دارند بد ارزن و فوج
ارا منه اردو میه را که سرپا نهایت فرامانداوه در سر باز خانه میان شهر تبریز بازش نمایند
چون نواب حمزه میرزا بر مانی **الظیحه** امیر مطلع گردید به محل فرمان که برادر امیر میرزا حسن خان فریز
نظام بود لعنت امیر را بدین خدمتای بزرگ رجوع نماید مانند محارب باروم و روس و اینگونه
کارهار الـ سفل او باش است با هش رجوع کند من نه ابن زیادم و نه ابن سعد که ورزند
رسول خدار ابدون جرم تعقیل سانم میرزا حسنه ان مذکور هم آنچه از نواب حمزه میرزا شنیده بود
برای برادرش میرزا آنچه ان امیر بودست او هم پیغایل جواب فرستاد و فرمان دیگر داده خود
مباشرا ن کار شو بان نوع که در فرمان سابق بود عمل کن و بهار رمضان داخل نشده اما
از این خیال آسوده کن تا با دل درست در ماه رمضان روزه بگیریم میرزا حسنه ان فریان
نمازه را بردا که نواب حمزه میرزا شان بد هد در بان نگذاشت و گفت سر کار شاهزاده نه خوب
احوالند و فرموده اند احمد بر اینکه مثان راه ندهم لذا میرزا حسنه ان فراشباثی خود را فرستاد
که برود سید باب را با هر کس که با او است اسری باز خانه بزرگی که در میان شهر است بیام

و در بکی از مجره های آن منزل ده و سر باز های فوج ارامنه سانخان گل کرد و تقریر در آن مجره نشان
 نزند و در ساعت عوض شوند تا فرد امتحان فراشبادی نیز حکم او عمل نمود و طلعت اعلی را
 بدون عالم و شال کرد که علامت سعادت بود با جناب آفاسید حبیب حرکت داد از جمیع
 ماس رستم خلیل در آن وزیر پاشد نایاب تزدیک سر باز خانه رسیدند بعثت شجاع میرزا محمد
 علی زنوزی سرداری بر حمله دوان دوان خود را بایشان رسانید و سرینقد و مبارک
 نهاد و داماش از اگرفت که مرا از خود جدا نفرمایی فرمودند تو با ما هستی تا فرد اچه مقدر شود
 و دو نفر دیگر هم اهل اخضوع نمودند آنها را نیز گرفته و هر چهار را با آن منع عطت و دفار
 در مجره از مجرات سر باز خانه منزل دادند و فوج ارامنه را بکشید و نگرانی آن مجره نامور
 گردانیدند و در آتش از فرار یکه جناب آفاسید حبیب تقریر نموده بودند سروری در طلعت
 اعلی بود که در هیچ وقت از اوقات نبوده با حاضرین محضر شان فرمایشات میز نمودند و در نهاد
 بجهت و بیان محبت میداشتند از جمله میفرمودند شکی نیست که فرد امراء قتل خواهد نمود
 اگر از دست شاهاباد بتر است. چون صحیح شد میرزا حسنان فراشبادی خود را فرستد

که ایسا زر اینجانه حای مجتهدین برند و از آنها حکم قتل بگیرند و چون عازم شدند آفاسید حسین سرفوش
که تکلیف من چیست فرمودند بهترین است که تو افزار نگذنی و کشته نشوی تا بعض امور را که جزو تو
احدی مطلع نیست در وقت خود با هاشم اهلداری طلاقت اعلی با جناب آفاسید حسین نجیب
مشغول بیانات بودند که فراشباثی چون آمد دست آفاسید حسین را کشیده بدهست پس فراش داده
گفت امر وزر روز نجیب نیست طلاقت اعلی فرمودند که تامن این صحبت را که با او میداشتم تمام نکنم اگر
جمع عالم بازیز و شیرین حل نمایند موئی از سرمن کم خواهد شد فراشباثی متوجه شده و جوابی مدار
باری اول طلاقت اعلی را نزد ملا محمد معافی برند تمازد و در دید حکم قتلی را که از پیش نوشته بود بدست
آدمش داده گفت بفراسباثی بد و بگوییش من آوردن لازم نیست این حکم قتل را من حان بوم
که اوراد مجلس ولیعهد دیدم نوشتم دعا هم حان شخص است و حرف عمان بعد از آن بدغناه
میرزا باقر پسر میرزا احمد برند که تمازه بجای پدرش بریاست نشسته بود دیدند آدمش پیش مدایستاده
حکم قتل در دست اوست و بفراسباثی داد و گفت مجتهد بگوید دیدن من لازم نیست پدرم در
حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شد مجتهد سوم ملام تضیی غلی او هم بآن دو مجتهد تأسی نمود

و حکم قتل را از پیش فرستاد و راضی بخلافات نشد فراشباشی با رحکم قتل آنحضرت مسعود را برای
 خانه برگردانید و بدست سام خان ارنی سپرد که این رسی حکم قتل از رسی محمد اعلم تبریز است که در دین
 اسلام قتل این شخص لازم و واجب است حال توهم از دولت اموری هم از هلت و بر قوای
 نسبت جایب آفاسید حسین را در خان مجرمه که شب دهدست بودند صیص نخود میرزا محمد علی را
 خواست که در آن مجرمه صیص ناید او بجزع و فرع نخود فسم داد که مر ابر پیش محبویم ناچار اورا
 نیز برداشت سام خان سپرد و گفت اگر ناخوشیان نشد این راهم با او مصلوب کن
 و چون سام خان وضع امور را مشاهده نخود بر قلبش رعب آئی دارد و در کمال ادب خدمت
 طلعت اعلیٰ معروف داشت که من مسجی هستم و عداوتی با شاذارم شارابخدای لاشریکت ر
 فسم بدیدم که اگر خنی در نزد شاهست کاری بکنید که من داخل در خون شانشوم فرمودند تو
 با آنچه اموری مشغول باش اگر نسبت تو خالص است حق ترا از این در طه نجات خواهد داد
 سام خان حکم کرد که در پیش خان مجرمه که جایب آفاسید حسین محبوس بودند نزد بان نهادند
 و بر پایه که این دو مجرمه بودند میخ آهنی کو بیدند و در بیان آن میخ بستند که با یکی طلعت

و با دیگری حضرت بزرگ محمد علی را بیا و بزند بیزرا محمد علی از آنها استدعا نمود که مرار و باشان پنهان
نماید ف بلا بای ایشان شوم چنان او را بسته که رأسش بر سینه مبارک واقع شد و بعد از آن صفت
سر باز ایستاده هر صفت رو بست و پنجاه نفر بصف اول حکم شدیک و از شدیک کرد نشسته
و بیان ناصر صفت ای اموز شدند آنها میگفتند نموده نشسته صفت سوم بدون فاصله
شدیک نمودند و از دو دباروت روز روشن نمید روز مثل نمی شب تاریک شد و بعد از ده هنر نظر
در پشت بام سر باز خانه و با مهانگی مشرف بسر باز خانه بود ایستاده نماشا میگردند چون دود
فرمودند حضرت بزرگ محمد علی اینس را دیدند ایستاده و اصلان اثری از جراحت در بدنشان
بنت حتی قبای سفید تازه که پوشیده بودند غباری بر آن نشسته بود ولکن ملعت اعلی
غائب دیدند و همچنان ندانمودند که باب غائب شد و چون تغص نمودند ایشان را در مجرمه که آقا
سید حبیب محبوس بود یافتد و همان فراشباثی دید که در کمال الهیان و آرام نشسته اند و با آنها
سید حبیب صحبت میدارند بفراشباثی فرمودند من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه نجواهی
بلکن که بعصر خواجه رسید فراشباثی از حانجا عازم خانه خود شد و از آن شغل استغفار و

و با فامیرزاده محسن مرحوم که از اعیان بود و همایه ایشان این واقعه را ذکر نمود و همین سبب
 تصدیق و ایمان آقا میرزاده محسن شده بود و این بعد در تبریز ایشان را دیدم و با بندۀ بان سرباز
 خان آمده محلی را که منح صلیب نصب بوده و آن مجرمه را که طلعت اعلی را با آقا میرزاده محسن داشت
 یافته شان دارند باری سامخان از دیدن این امر عظیم فوج خود را برداشت و از سرباز
 خانه بیرون رفت و گفت اگر مرابند از بند جد اکنند که مرتب چنین امری شوم بر گزنه خواهند
 و فی الغور آقا جان خان سرتیپ فوج خسرو حاضر شد و فوج خود را که بفوج خاص ناصری موسم
 بود حرکت داد که اسنکار را من بیکنم و این ثواب را من میرم پس بهان ترتیب و تفصیل اول
 بستند و حکم شدیک دارند بر عکس اول که فقط یک تیر بطناب خورد و ہر دو بدون اسیب
 بزمین آمده بودند این فسخه دیدند که آن دو هیکل از شدت ضرب یک هیکل شده بیکدیگر
 لمعنی گردیدند و در حان وقت بادی حرکت نمود سیاه و چنان بار و خاک سیاه روز را
 تاریک نمود که مردم منزل خود را نمی یافته و از هنرناش آنطوفان و باد و خاک سیاه باقی
 بود و بشدت تاریک و اعلی تبریز که بغیرت و غریب نوازی و حبت ساده مرد فان

بودند در چنان وقی با آنکه این قدرت کر سامان نظرانی متذکر شد و فراش باشی از آن عل
 است غافل نمودند بیدار نشدند با آنکه در مرتبه ثانی که خواستند آنحضرت را بدارند در پای دارند ای بلند پیغمبر
 ای مردم اگر مردم شما خسید میشی این جوان که اجل از شاست در این سیل قربان میشید من لذت خور
 میخودی بسم که آسمان لتر میشی او را دیده بیصد و بیزده تن از نقباء خود را فدا کی میکردند
 این بیان از ترا اعلیب مردم میشیدند میعده ایجاد تماشای نمودند خواستم از بارگاه ایزدی
 مابسا بارح وی ایم حندی هانقی لفکازین مصوع بجو فاثم موعود را کشیدی
 قلم از ذکر آن رزتی عطی عاجز است ولسان از بیان فاصر
 لرزید از این مصیبت حوریت طور و فاران گردید چون بایلی تاریک از آن نهاد
 مابسا بارح این ستم را جسم سروش گفت دادارمه به تسبیه بیز آمد گلوله باران
 و آن واقعه عطیه در شهر یوم الاصد بیست و هشتم شعبان سنه ۱۲۶۶ هجری واقع شد و در
 آن وقت از سنین فری از عمر مبارکشان سی و یک سال و هفت ماه بیست و هفت روز
 گذشته بود و آتا از سنین شمسی سی سال و شش ماه بود و از طورشان از سنین فری شش سال

دو ماه و بیست روزگذشت بود و از سین شمسی شش سال و چهل و چهار بیوم گذشت بود انتی

جالب اک جل جبار در لوح مرحوم کربلائی فاسم ز نوزی بیفرمایند قول رب تعالی :

إِنَّا نَذَرْنَا لِيَهُدَى الْمَقَامِ مُحَمَّداً فَبَلَّ عَلَى الَّذِي أَمْتَرَجَ لَهُمْ بِلَحْمِ مَوْلَاهُ وَ
دَمَهُ بِدَمِهِ وَجَسَدُهُ بِجَسَدِهِ وَعَظِيمُهُ بِعَظِيمِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَابِ يَتَهَدُّ
فِي الْأَعْلَى إِنَّهُ فَازَ بِمَا لَا فَازَ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَوَرَدَ عَلَيْهِ مَا لَا سَمِعَتْ شِبَهَهُ
الْأَذَانُ عَلَيْهِ بَهَائِي وَبَهَاءُ مَلَكُوتِي وَجَرَوْتِي وَأَهْلِ مَلَائِكَةِ الْعَدْلِ

وَالْأَنْصَافِ . انتهی

در تاریخ خیل زندگی داستان زیل مندرج است

در عصر حاضر روز (مخصوصاً روز شهادت جبل مبارکت) جسم مطهر را بـ ویرزا محمد علی زنوز
از میان میدان بکار خندق در بیرون دروازه شهر استعمال یافت و عده برای محافظت
در مراقبت آن جد پاک معین شدند صبح روز بعد از شهادت قونسول روس در نزدیز
با انفاسی ما هر بکار خندق رفت و نقشه آن دو جد مطهر را که در کار خندق افتاده بود برداشت

ماجی علی عسکر برای من حکایت کرد و گفت یکی از اعضای قونسونخانه روس که با من فرابتی داشت
 آن نقشه را در حان روز بکشیده شده بود بنابراین داد آن نقشه با نمایت همارت کشیده شده بود
 و من چون در آن وقت کردم و بدیم همچ گلوکه به پیشانی مبارک اصابت نموده رخاره زیبا و بسیار
 مبارک نیز از آسیب گلوکه محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز در سیاهی مبارک آشکار بود باز و حاده
 بزرگ محمد علی روزی نیز واضح و مشهود و مانته آن بود که محظوظ خود را نگت در آغوش گرفته و خود را
 پر بلای حضرت مقصود ساخته من از مشاهده آن نقش از خود پنهان شدم بی اختیار صور تم را بر
 لر داندم و دل در برم می طبید بمنزل مراجعت کردم و در بروی خود بستم و تاسه روز دو شب نه
 چیزی خوردم و نه خواب بچشم درآمد .

و در صفحه ۵۲۵ مطلبی مندرج است که خلاصه آن بغارسی چنین است
 سریازانگه با مرآقا جان بیگن خسرو جبل مقر حضرت باب راحف گلوکه ساخته جمیعاً بخوبی
 عجیب بزرگی علی خوبی رسیدند و بست و پنجه نفر آنها در حان سال بر اثر زلزله سختی همک
 شدند این جمع درین اردبیل و تبریز در ایام تابستان هنگام هنر کرد سایه دیواری پناه برده و

برغم حرارت هوای بیرونی و لعوب سرگرم بودند بخته شیراز زلزله سختی زیر آوار مانده کلی جلاک شدند.

پانصد نفر دیگر از آنها سال بعد از شهادت حضرت باب بواسطه طغیان و سکشی که مرتکب شده

بودند بفرمان و امر میرزا صادق خان نوری محلی تیرباران شدند و مخصوصاً برای آنکه احدی از آنها

باقي نماز فرمان داد و مرتبه با آنها شیک نمودند و امر کرد ابدان آنها را بازیزه و شمشیر پاره پاره نمود

این اتفاق در تبریز اتفاق افتاد و برای عبرت مردم ابدان پاره پاره آنها را در معرض نماشی

مردم شهر قرار دادند این مطلب در بین مردم سبب شلگفتی بود و همه میگفتند عجیب که خان عده که

باب را هف گلوه ساخته باشند بزرگی عمل خود رساند این حرف بر سر زبانها بود و ولوزی

در بین مردم افتاده بود تا بسم علای بی انصاف رسید فتوی دادند تا هر کس که این گونه سخنان

گوید مورد اذیت و ذجر و افع کرد بعضی مردم را بفتوای علیاز دند و محبوس ساختند. انتقی

حضرت ولی امراء در لوح فتن احیای امریک صفحه ۸۴ راجع به این کار آقا جان بیک خواست

بیانی باین مضمون میپرسید :

آقا جان بیک شش سال بعد از شهادت حضرت باب در واقعه بباردمان محتره که بواسطه قوای

دریائی انگلیس انجام گرفت از پایی درآمده بلاک گردید . انتقی

و نیز در میان صفحه باین باین مخصوصون بیفشد ایند : فوجیک سامخان و سر بر زانش را بواسطه اتفاق
از قتل حضرت باب بعد از شاهده مؤثر واقع نشدن گلو رها بجده اهر و پاره شدن هناب مورد
سخریه و استهزا و تحقیر قرار داده و خود بجای آنها او طلب شدند که حضرت با پل بقتل بر ساند
دو بست و پنجاه نفر شان در حان سال بواسطه زلزله میمی در بین اربیل و تبریز بهلاکت رسیدند
و بقیه هم که عدد شان به پانصد نفر بالغ بود دو سال بعد مقتول و اجاد شان در مرئی و نظر
عموم خلق قرار گرفت مردم همه میگفتند که این مجازات بواسطه اقدام بقتل باب است که باین
رسیده و بقدری این مطلب شرط گرفت که علام مجتبی مجبور شدند مردم را از این قبل
گفاره باسختی ممانعت نمایند . انتقی

مطلب چهارم

در بیان استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلیٰ جل اسمه الاعلیٰ بوجله

مرکز عهد ائمّه جل سلطان در مقام اعلیٰ در کوه کرمل .

حضرت قل امراته در لوح قرن احبابی امریکت راجع بمسئل استقرار عرش امیر حضرت اعلیٰ

بوسیده حضرت عبد البهاء در مقام اعلیٰ در کوه کرمل بیان مضمون میسر ایند :

بکی از امور حقد ایکه در فرن اول بجانی انجام گرفت استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلیٰ است

در کوه کرمل حضرت عبد البهاء از هر ان عرش مطهر را بجمل کرمل استقال دادند در فصل

سابق گفتیم که جد حضرت اهل و میرزا محمد علی اینیں که بهم آینخواشده بود چکونه در نیمه شب دوم

بعد از شهادت بوسیده حاجی سبلان خان از گزارخندق بکارخانه ابریشم بکی از مؤمنین

میان استقال داده شد و در روز بعد در میان جمعیت چوبی فرار داده شد و محل سلامتی محل گردید
 در حسب سور حضرت بحـاء اللـهـ بـطـرـانـ حلـ شـدـ و در اـمـ زـادـهـ حـسـنـ مـخـنـیـ وـسـوـرـ کـشـتـ پـلـ
 چندی عـرـشـ مـطـرـ بـتـرـلـ حاجـیـ سـلـیـمانـ خـانـ کـهـ درـ مـحـلـ سـرـ چـهـهـ طـرـانـ بـودـ استـقالـ باـفتـ وـازـ آـنجـاـ باـ اـمـ زـادـهـ
 معصوم بـرـدهـ شـدـ وـ نـاسـالـ ۱۲۸۴ـ هـجـرـیـ درـ انـخـلـ مـخـنـیـ وـسـوـرـ بـودـ درـ اـینـ وـقـتـ لـوـحـیـ اـزـ
 حـضـرـتـ بـحـاءـ اللـهـ کـهـ درـ اـدـرـنـ تـشـرـیـفـ دـاشـتـ نـازـلـ شـدـ درـ اـینـ لـوـحـ جـلـالـیـ اـکـبرـ شـمـیرـ زـادـیـ وـ
 جـالـ بـرـ وـجـرـدـیـ اـمـرـ فـرـمـورـهـ بـوـدـ کـهـ بـدـونـ تـأـخـیرـ عـرـشـ الـهـرـاـ اـزـ اـمـ زـادـهـ مـعـصـومـ بـجـایـ دـیـگـرـ بـرـزـدـ
 اـینـ دـوـ نـفـرـ اـوـلـ خـواـسـتـنـدـ درـ شـاهـ عـبـدـ العـظـیـمـ جـانـیـ پـیـداـکـنـدـ وـلـیـ جـایـ مـلـهـنـیـ بـدـستـ بـنـامـ طـالـعـیـ
 اـکـبرـ وـ فـیـقـشـ دـنـجـیـسـ مـکـانـ بـوـدـ نـاـنـکـهـ درـ رـاهـ چـشـهـ عـلـیـ مـسـجـدـ مـاـشـاءـ اللـهـ بـرـ خـورـدـ آـنـجـاـ رـاـ برـایـ
 اـینـ مـنـهـوـرـ مـنـاسـبـ دـیدـنـ شـبـانـ عـرـشـ مـطـرـ رـاـ درـ مـیـانـ بـیـکـیـ اـزـ دـیـوارـهـ مـسـجـدـ مـدـفـونـ سـاختـنـ
 قـبـلـ اـجـدـ مـطـرـ رـاـ درـ مـیـانـ پـارـچـهـ اـبـرـیـشـیـنـ کـهـ قـبـلـ تـبـیـهـ کـرـدـ بـوـدـ گـذـ اـشـتـنـدـ رـوـزـ بـعـدـ دـیدـنـ کـهـ اـنـخـلـ
 کـنـوـفـ شـدـهـ وـرـدـمـ فـهـیدـهـ اـنـدـ بـنـاـبـرـایـنـ عـرـشـ مـطـرـ رـاـ اـزـ دـدـ وـازـهـ پـایـ تـختـ وـارـدـ شـهـرـ کـرـدـ بـتـرـلـ
 مـیـزـ اـحـسنـ وـزـیرـ کـهـ بـیـکـیـ اـزـ مـؤـمـنـیـنـ وـدـامـدـ حـاجـیـ مـیـزـ اـسـیدـ عـلـیـ تـغـرـیـ بـودـ وـ مـلـقـبـ مـحـمـدـ الـاـشـرافـ

برده مستقر ساخته پا تزده ماه عرش مهر در آنجا بود کم اجایی بطلب برند و شروع کردند برفت

و آمدند زیارت عرش مهر متده رجا کار طوری شد که دسته دسته با خانه رفت و آمد می نمودند.

طاعلی اکبر (ابادی) مجبور شد بحضور مبارک حوال قدم عرض کرد و تکلیف خواست حاجی شاه

محمد فشاری ملقب بامین البيان نامور بخانه لطف عرش مبارک شد مشارا به باشکوه دیگر نیز

مهرزاد حرم امام زاده زید پنهان ساخت عرش مهر در آنجا بود نا آنکه میرزا اسد آشنا فی را

حال مبارک امر فرمودند که بجای دیگر جده مهر را نقل کند او هم اول در همان بخانه خودش بردا

بعد آنچه بجای دیگر از قبیل خانه حسینی اصفهانی و خانه محمد کریم عطار محل اسرار عرش شد

نا آنکه در سال ۱۳۱۶ هجری مطابق ۱۸۹۹ ميلادي حضرت عبد البهاء بهین میرزا اسد آشنا

امر فرمودند که بهرامی اجایی دیگر از راه اصفهان کرمانشاه بعد از و دشمن تا بیروت عرش مهر را

نقل کند و از راه بیروت از راه در باعکابیا ورد در روز نوزدهم ماه رمضان ۱۳۱۶ هجری مطابق

۱۴ جانوری ۱۸۹۹ اکه وارد ارض اقدس شدند ۵ سال قمری بعد از شادت

حضرت باب در بیریگذشتند بود ... چند ماه بعد صندوق مرمری که با شاره حضرت عبد البهاء

اچای رنگون درست کرده بودند باشی تجیفانقل شد ... در روز ۲۸ ماه صفر ۱۳۲۲

هجری که مطابق با روز نوروز بود (۱۹۰۹ میلادی) حضرت عبدالبهاء صندوق مرمر را
که برای حین منظور ساخته شده بود بحمل معین امر فرمودند استعمال دخن شب هالتیک فضاییک
چراغ دلائل بود حضرت عبدالبهاء با دست خود شان عرش مکمل شد میان صندوق های
جمع از احای شرق و غرب مشرف بودند همه ساکت و آرام ایستاده بودند صندوق چوبی
شامل جسد مطرباب و جانب نیس بود و قی که این اعمال انجام گرفت حضرت عبدالبهاء
تاج مبارک را از سر برداشتند کفشهای مبارک را بیردن آوردند عبارا از دو شر برداشته
در روی صندوق مرمر گه هنوز سرشن باز بود خم شدند موحای تقره ماتند حضرت عبدالبهاء
در للاف سر و صور قشان پریشان و در حرکت بود پیشانی مبارک را بختاره صندوق چوبی
گذاشتند و بلند بلند گرید که درین بلوری گردید بود که هر آنها یک حاضر بودند بلکه یک افتاده
حضرت عبدالبهاء آتش نخواهد بردند بدایی احران غوطه در بودند لوحی از قلم مبارک
که شامل خبر استوار عرش مجبل کری بود نازل شد مدآن لوح میفرمایند قول العزیزو:

طران حضرات اعضاي محفل و حاني عليهما السلام

مُوَآلِه

ای باران آئی بشارت کبری اینکه هبکل مطهر متور مقدس حضرت اعلی روحی را بعد از آنکه
شصت سال از تسلط اعداء خوف از اهل بعض اهواز از جانی یکائی نقل شد و ابد اسکون و
قرار نیافت بعض حال ای بی در یوم نیروز در نهایت احتمال با کمال جلال و جمال در جبل کرمل
در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت هذا هم الموقف الجليل و هذا هم الْجَدَّ
المُطَهَّرُ هَذَا هُوَ الْمَقْصُدُ الْمُؤْمَنُ لِهَذَا قُلُوبُ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ اجْتَمَعَ این الفاظ
اینچه عجیب بسایش و نیایش اسم اعظم پرداختیم اگرچنانچه من بعد کسی روایتی یا حکایتی ناید که اثری از
هبکل مقدس در جای دیگر است که این فتنه ای این تنبیه بیست آنت که
مباراک من بعد شخص شنبی را غرض و مرضی مواصل شود روایت و حکایتی ناید که دلیل بر آن باشد
اثری از آن هبکل مکرم در جای دیگر است فَأَنْتَ بِهِوَا يَا أَجْتَمَعَ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ
و چون چنین تأیید و توفیقی رسید که بعایت حال مبارک جبل کرمل ای جبل الرت یعنی پانز آنچه

زیرا کرم بمعنی باغ و نیل خدا است این موهبت حاصل شد و آرث بلهاء کو میل منصوص
 کتب زبانی ظاهر گشت لذا امید چنانست که بینت این امر عظیم امر اش در اطراف و اکناف جو
 دیگر ناید و طلوع و اشراقی عظیم فرماید و هذامن فضل رَبِّ این تأییدات و توفیقات
 از فم سلطنت بالقدم موعود بود الحمد لله بجز حصول سید فاشکرو واللَّهُ عَلَى هَذِهِ النِّعَمَ
 الْعَظِيمَ وَالْمَوْهِبَةِ الْكَبِيرَى الَّتِي شَهَدْنَا أَجْمَعِينَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ انها

مطلب سخن

مطابق نص صادر از قلم مبارک حضرت ولی امراء الله جل سلطانه تلاوت زیارت نامه مخصر
بحضرت اعلی و جمال مبارک است در لوح سرخاب؛ باس آفتابی بیفرین

قوله الاصح

رابع به تلاوت زیارت نامه فرمودند بنویس مخصر بحضرت اعلی و جمال مبارک است
اجماع پاران در پیش صعود هر یکی لازم و واجب است
بنابراین در شهادت حضرت اعلی و صعود جمال اقدس ابی جل جلالهاد مخالف اجاء
زیارت نامه مبارک تلاوت میشود و صورت آن این است :

الثَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْكَهِ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَاهِلَكَ

الْأَبْيَنِ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
 وَالسَّمَاوَاتِ أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سَلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْنِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرَيْتَهُ
 وَبِكَ اشْرَقَتْ شَمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاوَاتِ الْفَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ
 أَفْوَى الْبَدَاءِ وَأَشْهَدُ أَنَّ بِكَ حَرَكَةً مِنْ قَلْبِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالْتُّونِ
 وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَبَدَأَتِ الْمُنْكَنَاتُ وَبَعَثَتِ الظَّهُورَاتُ وَ
 أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ
 وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُنْكَنَاتِ وَصَعَدَ الْخَلِصُونَ إِلَى الْذِرَفَةِ
 الْعُلْيَا وَالشَّرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ
 فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءَ اللَّهِ فَطُوبِي لِمَنْ آمَنَ
 بِكَ وَبِإِيمَانِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشُرِفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضايَاتِكَ
 وَطَافَ فِي حَوْلَكَ وَحَضَرَ تِلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَّكَ وَأَنْكَرَكَ
 وَكَفَرَ بِإِيمَانِكَ وَجَاهَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَأَسْنَكَ بِرَكَاتِهِ

وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِرُّهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْنَدَ ارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 فِي الْوَاحِدِ الْقُدُسِ مِنْ أَصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا نَيَا الْمُهِنَّدِي فَارْسِلْ إِلَيَّ
 عَنْ مَيْنَنِ رَحْمَنِكَ وَعَنْ نَابِتِكَ تَهَاجَتِ قَدْسِ الْطَافِلَكَ لِتَجْذِبَنِي عَنْ
 تَشْبِيَقِنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِغَاثِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ عَلَى مَا
 تَشَاءُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ شَاءَ اللَّهُ وَكَوْنُ
 وَبَهَاءُ اللَّهِ وَفَوْرُهُ أَشْهَدُ إِنَّ مَارَاتَ عَيْنَ الْأَبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبِهَكَ
 كُنْتَ بَهْيَةً أَيَامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَاءِ يَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ الْأَخْلَاطِ
 وَمَرَّةً كُنْتَ قَفْتَ سُيُوفَ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمْرَتَ النَّاسَ بِمَا
 أَمْرَتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيهِمْ حَكِيمٌ رُوْجَى لِضَرِيكَ الْفِدَاءُ وَتَشْبِيَقِ الْأَلَاثِكَ
 الْفِدَاءُ اسْتَأْتَ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاهَتْ وَجُوْهَرُهُمْ مِنْ آنَوْارِ
 وَجْهِكَ وَأَتَبَعَوْا مَا أَمْرُوا بِهِ حَبْلَ النَّفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ التَّهَاجَاتِ الْمُهَمَّاتِ
 بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلِفِكَ وَيَرْزُقُهُ خَبَرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ

الْمُنَعَّالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّجِيمُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَأُوْرَاقِهَا وَ
 اغْصَانِهَا وَأَفْتَانِهَا وَأَصْوَلِهَا وَفُرُودِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصَفَائِكَ الْعُلْيَا
 ثُمَّ كَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ الْقَدِيرُ
 صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ

مطلوب ششم

زیارت نامه مبارک حضرت سید الشهداء علیہ السلام در یوم شهادت حضرت دبت اعلیٰ حق
اسمه الاعلیٰ در محضر مبارک تلاوت مشده و مخصوصاً حضرت ولی امراتہ بنقہ المیمۃ علی العالمین
در یوم شهادت زیارت نامه حضرت سید الشهداء تلاوت میفرمودند و در دوره جمال قدم جل جبار
دوروه مرکز میثاق نیز چنین بوده است در الواح مبارکه آئینہ راجح مقام حضرت سید الشهداء
علیہ السلام بیانات بسیار نازل گردیده و جمال قدم جل جبار در اوقات اقامت در عراق عرب
بزیارت تربت مقدسه سید الشهداء و حرم کاظمین تشریف میرده اند چنانچه این مطلب در لوح
جانب درقا از قلم مبارک جمال قدم جل جبار نازل شده قوله تعالیٰ :
در آیام توقف در زورا و دادول در عراق علیاً و معاریف آن ارض نزدیک نیامند چه که

حرفهای بیعنی از اعجم آن ارض اصفهان نموده بودند باری او حاکمی مُتَبِّهٔ شد و منع شده بود که خرق و کسر آن بنظر سیار مشکل نمی‌بود ولکن مشی حق قبل جلاله بقیی بود که در مدت قلبدجیخ از عده
و امراء و سایرین توجه نمودند امر بمقامی رسید که ابناء ملوک هم در آن ارض کمال خلوص الله
نمی‌نودند در کاظمین علیها السلام مخصوص زیارت تشریف میرزند بجامع حم کامی در رایام مصیبت
سید الشهداء روح اسواه فداه بثانی ظاهر که گویا آثار آن مصیبت کبری در یوم اته مبعوث شده

انتهی

حضرت اعلیٰ حل ذکرہ الاعلیٰ نیز در این مقام بیانات بسیار فرموده‌اند از جو در تاریخ نیز نیز
فصل هیزدم مطلبی باین مضمون مسطور است ... در رایام محرم بعد از هر نماز سید حسین
کانت احصار بیفر مودند و با او امر میکردند که با صدای بلند مقداری از کتاب مُحْرِق لفظ
را که از تأثیفات مرحوم حاج طاحدی نزاقی جده حاج برزا کمال الدین نزاقی است
در محضر مبارک نمادت کند در این کتاب شرح مصائب و داستان شهادت حضرت
سید الشهداء امام حسین علیه السلام مندرج است و فنیکه سید حسین کتاب مزبور را

میخواست از استماع و قایع مؤله و مصائب کثیره امام حسین بحر احزان در قلب حضرت با مطلع
 بگشت درین استماع مصائب اشک حضرت باب جاری بود مصائب وارد به برسید
 الشهداء را استماع میفرمودند و ضمناً از مصائب و آلام بیکر بر حسین موعود وارد خواهند شد
 بیاد میآورند و چون بخارط مبارک میگذشت که حسین موعود مصابی شدید تراز حسین قبل
 تخل خواهد فرمود و مکالمه بیکه باسم من نیزه اند ظاهر شود رنج و مشقت بی پایان از دشمنان
 با و خواهد رسید اشک حضرت از چشم مبارکش جاری بگشت و از تذکر آن آیام گرید و نال
 حضرت پیش میشد حضرت باب دریکی از آثار مقدار خود که در سن سیّن از قلم مبارک نائل
 میزاید: یکال قبل از اهمار امر در روز یا چین مشاهده کردم که سرمه هر امام حسین علیهم السلام
 از درختی او بخت است قطرات خون از آن بچکیده من تزدیک آن درخت رفتم نهایت بحث
 و سوره را داشتم که چین موهبتی فائز شدم و درست خودم را پیش بردم و در زیر حلقوم بردیده
 مقدس امام حسین که خون از آن بچکیده نگاہ داشتم مقداری خون درست من جمع شد آنها
 آشامیدم و قنیکه بیدار شدم خود را در عالم دیگر مشاهده کردم روح آنی از تجلی خوبی حبیم را

میگداخت و سر اپای مرا انوار بیض خداوند فروگرفت بود سروری الٰی در خود میدیدم اسرار

و حی خداوندی با نهایت عظمت و جلال در مقابل چشم من مکشوف و پدیدار بود . انت

و در کتاب ایقان شریف نیز راجح بیعام حضرت شیعه الشهداء علیہ السلام میفرموده قوله

تعالی : مثلاً ملاحظه فرمائید غلبہ ترشیحات دم آنحضرت را که بر تراب ترشیخ نموده و پیشرفت

و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و نصرت در اجساد و اراد و اوح ناس فرموده چنانچه هر شخصی برای

استشفاء بذرءه از آن مرزو حق شد شفایافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن

تراب مقدس را بینین کامل و معرفت ثابت را نمود در بیت نگاهداشت جمیع ماش محفوظ نماید

و این مراتب تأثیرات آنست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر فایم البته خوب نگفت

تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره حارج گشته و همین ملاحظه نباشد

نهایت ذلت آنحضرت شمید شده واحدی نمود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و با غلوت

و کفن نماید مع ذلك حال چگونه از اطراف و اکاف بلاد چه قدر از مردم که شد رحال نماید

برای حضور در آن ارض که سر بر آن استان باند این است غلبه و قدرت الٰی و مشوك

مختاراتي دایغان ۱۰۱»

دایان رساله از ابن حبیت زبار نامه بارگاه که از فلم جال قدم جل جلال در مصیت سید الشهداء
علیہ السلام نازل شده مندرج گردید و صورت آن این است :

«هُوَ الْعَزِيزُ الْكَلِيلُ النَّاطِقُ الْعَلِيمُ»

شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالَّذِي أَنَّ إِنَّهُ هُوَ الْمَوْعُودُ فِي الْكِتَابِ وَالْعُصُبِ
وَالْمَذْكُورُ فِي أَفْئَدِ الْمُقْرَبَيْنَ وَالْمُخْلَصَيْنَ وَبِهِ نَادَتْ سِدْرَةُ الْبَيَانِ
فِي مَلَكُوتِ الْعِرْفَانِ يَا حَزَابَ الْأَدْيَانِ لِعَمْرُ الرَّحْمَنِ فَدَاتَتْ يَامَ
الْأَخْرَانِ إِمَا وَرَدَ عَلَى مَثْرِيقِ الْحُجَّةِ وَمَطْلَعِ الْبُرْهَانِ مَا نَاحَ يَهُ أَهْلُ خِيَاءِ
الْجَدِيِّ فِي الْفِرْدَوِسِ الْأَعْلَى وَصَاحَ يَهُ أَهْلُ سُرُادِقِ الْفَضْلِ فِي الْجَنَّةِ
الْعُلْيَا شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالَّذِي ظَهَرَ إِنَّهُ هُوَ الْكَنْزُ الْمَخْرُونُ وَلَيْزَرُ
الْمَكْنُونُ الَّذِي يَهُ أَظْهَرَ اللَّهُ أَسْرَارَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ هَذَا يَوْمُ نَبِيِّهِ
إِنْهَىَتْ أَيَّةً الْفَقْبَلِ يَوْمَ يَقُومُ الْأَنْسُ لِوَتِ الْعَرْشِ وَالْكَرْبُلَى الْمَرْفُوعِ

وَنِيهٌ نُكَفَّ رَأْيَاتُ الْأَوْهَامِ وَالظُّنُونِ وَبَرَزَ حُكْمُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُدُّونَ
 وَهُذَا يَوْمٌ فِيهِ ظَهَرَ النَّبَاءُ الْعَظِيمُ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ اللَّهُ وَالنَّبِيُّونَ وَالرُّسُلُ
 وَفِيهِ سَرَعَ الْمُغَرَّبُونَ إِلَى الرَّجِيقِ الْمَخْتُومِ وَشَرَبُوا مِنْهُ بِاسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِيرِ لِلْمُهْمَنِ
 الْقَوْمُ وَفِيهِ ارْتَفَعَ غَيْبُ الْبَكَاءِ مِنْ كُلِّ الْجَهَادِ وَنَطَقَ لِسانُ الْبَيَانِ الْعُونُ
 لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَصْفَيَا يَهُ وَالْبَلَاءُ لِأَحْبَابِ اللَّهِ وَأَمَانَا يَهُ وَالْهَمُ وَالْغَمُ لِظَّا
 أَمْرِ اللَّهِ مَا لِكَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ يَا أَمْلَ مَذَائِنِ الْأَسْمَاءِ وَمَلَائِكَةُ
 الْفَرَاثَةِ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَأَصْحَابُ الْوَفَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ بَدَلُوا
 آثُوا بِكُمُ الْبَيْضَاءَ وَالْحَمْرَاءَ بِالسُّودَاءِ إِمَّا أَنْتَ الْمُعَيْبَةُ الْكَبُرَى وَالْوَرِثَةُ
 الْعَظِيمَ الَّتِي بِهَا نَاحَ الرَّسُولُ وَذَابَ كِيدُ الْبَتُولِ وَارْتَفَعَ حَنِينُ الْفَرِيدِ
 الْأَعْلَى وَغَيْبُ الْبَكَاءِ مِنْ أَهْلِ سُرَى فِي الْأَبْيَانِ وَأَصْحَابِ السَّفِينَةِ
 الْحَمْرَاءِ الْمُسْتَقِرَّةِ عَلَى سُرُرِ الْمُحْبَّةِ وَالْوَفَاءِ إِمَّا وَمِنْ ظُلْمٍ يَهُ اشْعَلَ
 حَقَائِقُ الْوُجُودِ وَوَرَدَ عَلَى مَالِكِ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ مِنَ الَّذِينَ تَقْضَوْ

يُشَاقَ اللَّهُ وَعَهْدَهُ وَأَنْكَرُوا حُجَّتَهُ وَجَحَدُوا بِعِصْمَتَهُ وَجَادُوا إِلَيْا بِأَيَّتِهِ .
 فَإِنَّمَا أَرَوَاهُ الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى لِمُصَبِّبَتِكَ الْفِنَاءِ يَا ابْنَ سَدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ
 إِنَّمَا مُسْتَرٌ فِي الْكَلِمَةِ الْعُلْيَا يَا بَنَتَ مَا ظَهَرَ حُكْمُ الْمَبْدُءِ وَالْمَثَابِ وَمَا
 رَأَيْتِ الْعَيْنُونُ جَسَدَكَ مَطْرُوحًا عَلَى التَّرَابِ يِمْصِبِبَتِكَ مُنْعَجَ بَهْرَالْبَيَا
 مِنْ أَمْوَاجِ الْحِكْمَةِ وَالْعِرْفَانِ وَانْقَطَعَتْ نَسَائِمُ السُّبْحَانِ بِهُزْنَاتِ عَيْنِكَ عَيْنِ
 الْأَثَارِ وَسَقَطَتِ الْأَثْمَارُ وَصَدَدَتْ زَفَرَاتُ الْأَبْرَارِ وَنَزَّلَتْ عَبَرَاتُ
 الْأَخْيَارِ فَإِنَّمَا يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَسُلْطَانَهُمْ وَإِنَّمَا يَا فَغْرَالَشَهَدَاءِ
 وَمَحْبُوبَهُمْ اشْهَدُوكَ أَشْرَقَ نَيْرَ الْأَنْقِطَاعِ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ الْأَبْدَاعِ
 وَتَزَيَّنَتْ هَيَاكِلُ الْمُقْرَبَةِ بَيْنَ بِطْرَازِ التَّقْوَى وَسَطَعَ نُورُ الْعِرْفَانِ فِي
 نَاسُوتِ الْأَنْشَاءِ لَوْلَاكَ مَا ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَمَا فَيْحَ حَسْنُ
 الرَّجِيقِ الْمَنْتُومِ وَلَوْلَاكَ مَا غَرَبَتْ حَمَامَةُ الْبُرْهَانِ عَلَى غُصْنِ الْبَيَا
 وَمَا نَطَقَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ بَيْنَ مَلَاءِ الْأَدَيَانِ بِهُزْنَاتِ ظَهَرَ الْفَعْلُ

وَالْفِرَاقُ بَيْنَ الْهَاءِ وَالْوَاءِ وَأَرْتَقَ خَجِيجُ الْمُؤْتَدِينَ فِي الْبَلَادِ إِعْصِيَّـكَ
 مُنْعِـقُ الْقَلْمُ الْأَعْـلَى عَنْ صَرِـيرِهِ وَجَرَـعَ الْعَطَاءَ عَنْ أَمْوَـاـجهِ وَنَسَـائِـمُ الْفَضْـلِ
 مِنْ هَـزِـيـرـهـا وَأَنْهـارـالـفـرـدـوسـ مـنْ خـرـيرـهـا وَشـمـسـالـعـدـلـ مـنـ اـشـراـقـهـا
 اـشـهـدـأـنـكـ كـنـتـ أـيـةـ الرـحـمـنـ فـي الـأـمـكـانـ وَظـهـورـالـعـجـةـ وَالـبـرـهـانـ بـيـنـ
 الـأـدـيـانـ بـلـكـ أـبـغـرـالـلـهـ وـعـدـهـ وـأـظـهـرـسـلـطـانـهـ وـبـلـكـ ظـهـرـرـسـرـالـعـرـفـاـ
 فـي الـبـلـدـاـنـ وـأـشـرـقـ نـيـرـالـأـيـقـاـنـ مـنـ اـفـقـ سـمـاءـالـبـرـهـانـ وـبـلـكـ ظـهـرـ
 قـدـرـةـالـلـهـ وـأـمـرـهـ وـأـسـرـارـالـلـهـ وـحـكـمـهـ لـوـلـكـ مـاـظـهـرـالـكـنـزـالـخـرـوـنـ وـأـمـرـهـ
 الـحـكـمـ الـمـحـتـومـ وـلـوـلـكـ مـاـاـرـتـقـ النـيـدـاءـ مـنـ الـأـقـوـيـ الـأـعـلـىـ وـمـاـظـهـرـتـ
 لـلـأـلـيـخـكـهـ وـالـبـيـانـ مـنـ خـرـائـنـ قـلـمـ الـأـبـنـيـ إـعـصـيـّـكـ تـبـدـلـ فـرـحـ
 الـجـنـةـ الـعـلـيـاـ وـأـرـتـقـ صـرـبـيـخـ أـمـلـ مـلـكـوـتـ الـأـسـمـاءـ أـنـكـ الـذـيـ يـقـيـاـ
 أـقـبـلـ الـوـجـوـهـ إـلـىـ مـاـلـكـ الـوـجـودـ وـنـظـفـتـ السـيـذـرـةـ الـمـلـكـ اللـهـ مـاـلـكـ
 الـغـيـبـ وـالـشـهـوـدـ فـدـكـاـسـنـ الـأـشـيـاءـ كـلـهـاـشـيـثـاـ وـأـجـدـاـفـ الـظـاهـرـ وـأـبـاـنـ

فَلَا أَسْمَعْتَ مَصَايِّبَكَ تَفَرَّقَتْ وَتَشَتَّتْ وَصَارَتْ عَلَى ظُهُورِكِ مُخْتَلِفةً
 وَالْوَانِ مُشَغَّلَةٌ كُلُّ الْوُجُودِ لِوُجُودِكَ الْفِدَاءُ يَا مَشْرِقَ وَحْيِ اللَّهِ وَمَطْلَعَ
 الْأَيَّةِ الْكَبِيرِيَّ وَكُلُّ النَّفُوسِ لِمُصَيْبَاتِ الْفِدَاءِ يَا مَظْهَرَ الْغَيْبِ بِهِ
 نَاسُوتُ الْأَنْثَاءِ اشْهَدُكَ ثَبَتْ حُكْمُ الْأَنْقَافِ فِي الْأَنْقَافِ وَذَابَتْ
 أَكْبَادُ الْمُشَاقِ فِي الْغَرَاقِ اشْهَدُكَ التُّورَنَاحَ لِمُصَيْبَاتِكَ وَالْطُورَ
 صَاحِبِيَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ لَوْلَكَ مَا نَعْلَمُ الرَّحْمَنُ لِابْنِ عِمْرَانَ
 فِي طُورِ الْعِرْفَانِ أَنْتَ دِيلَكَ وَإِذْكُرْكَ بِاِمْتِلَاعِ الْأَنْقِطَاعِ فِي الْأَبْدَاعِ
 وَيَا سَرَّ الظَّهُورِ فِي جَبَرُوتِ الْأَخْتِرَاعِ يُكَفِّيْكَ فُيْحَ بَابُ الْكَرَمِ عَلَى الْعَالَمِ
 وَأَشْرَقَ نُورُ الْفِدَاءِ بَيْنَ الْأَمْمَ اشْهَدُكَ بِاِرْتِفَاعِ بَدْرِ جَاءِكَ ارْتَفَعَتْ
 آبَادِيَ الْمَكِينَاتِ إِلَى اللَّهِ مُنْزِلِ الْأَيَّاتِ وَإِبْرِيقَاتِكَ إِلَى الْأَنْقَافِ الْأَبْيَانِ
 أَقْبَلَكَ الْكَائِنَاتُ إِلَى اللَّهِ مُظَهِّرِ الْبَيِّنَاتِ أَنْتَ النُّقْطَةُ الَّتِي لَمْ يَأْفِيْكَ
 عِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَلِلْعَدِيْنِ الَّذِي مِنْهُ ظَهَرَتْ جَوَاهِرُ الْعِلُومِ

وَالْفُوْنِ يُصْبِيْكَ تَوْقِفَ قَلْمُ التَّقْدِيرِ وَذَرَفَ دُمُوعَ أَهْلِ التَّجْرِيدِ
 فَاوَأَهْ بُخْرِيْلَ تَزَعَّزَتْ أَزْكَانُ الْعَالَمِ وَكَادَ أَنْ يَرْجِعَ حُكْمُ الْوُجُودِ إِلَى
 الْعَدَمِ أَنْتَ الَّذِي بِإِمْرِكَ مَا جَاءَ كُلُّ بَعْرِوْهَا جَاءَ كُلُّ عَرْفٍ وَظَهَرَ كُلُّ
 أَمْرٍ حَكِيمٍ بِكَ ثَبَّتْ حُكْمُ الْكِتَابِ بَيْنَ الْأَحْزَابِ وَجَرَى فُرَاتُ الرَّحْمَةِ
 فِي الْمَآبِ قَدَّا فَلَكَ إِلَيْكَ يَا سَرَّ الشَّوَّاهِ وَالْأَنْجَيْلِ وَمَطْلَعَ أَيَّارِ اللَّهِ
 الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ بِكَ بُنِيَّتْ مَدِينَةُ الْأَنْقَطَاعِ وَنُصِبَتْ رَايَةُ التَّغْوِيَّ
 عَلَى أَعْلَى الْيَمَاعِ لَوْلَاكَ أَنْقَطَعَ عَرْفُ الْعِرْفَانِ عَنِ الْأُمْكَانِ وَرَأَئَهُ
 الْوَحْمُونِ عَنِ الْبَلْدَانِ بِعَدْرَنِكَ ظَهَرَتْ قُدرَةُ اللَّهِ وَسُلْطَانُهُ وَعِزَّهُ وَ
 اِقْتِدارُهُ وَبِكَ مَا جَاءَ بَعْرُ الْجَوْدِ وَأَسْتَوْيَ سُلْطَانُ الظَّهُورِ عَلَى عَرْشِ
 الْوُجُودِ أَشْهَدُ بِكَ كُشِفَتْ سُجُّونُ الْجَلَالِ وَأَرْتَدَتْ فَرَائِصُ
 أَمْلِ الْضَّلَالِ وَعُجِيَّتْ أَثَارُ الظُّنُونِ وَسَقَطَتْ أَمْارُ سِدَرَةِ الْأَوْهَامِ
 بِدَمِكَ الْأَلْهَمِ تَرَيَّنَتْ مَدَائِنُ الْعُسَاقِ وَأَخَذَنِ الظُّلَّةَ فُورَ الْأَفَاقِ

وَلِكَ سَرُّ الْعُثَاقُ إِلَى مَقْرَنِ الْفِدَاءِ وَأَمْحَابُ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى مَطْلَعِ نُورِ الْلِّيْلِ
 يَا يَسِّرُ الْوُجُودِ وَمَا لِكَ الْغَيْبُ بِالشَّهُودِ لَرَادِ رَأْيَةَ مُصَبِّبَاتِكَ أَذْكُرْ هَافِ
 الْعَالَمِ رَأْيَةَ رَزَا يَاكَ أَبْنَاهَا بَيْنَ الْأَمْرِ اَنْتَ مَهْبِطُ عِلْمِ اللَّهِ وَمَشْرِقُ آيَاتِهِ
 الْكَبِيرِي وَمَطْلَعُ أَذْكَارِهِ بَيْنَ الْوَرَى وَمَصْدَرُ أَمْرِهِ فِي نَاسُوتِ الْأَنْثَاءِ
 يَا قَلْمَنَ الْأَعْلَى قُلْ أَوْلُ نُورِ سَطْعَ وَلَاحَ دَأْلُ عَرْفَ تَضَوَّعَ وَفَاحَ عَلَبُكَ
 يَا حَنِيفَ سِدْرَةُ الْبَيَانِ وَشَجَرَ الْأَيْقَانِ فِي فِرْدَوْسِ الْعِرْفَانِ يُلْكَ
 اشْرَقَتْ شَمْسُ الظَّهُورِ وَنَطَقَ مُكْلِمُ الطُّورِ وَكَهْرَبَ حُكْمُ الْعَفْوِ وَالْعَطَاءِ بَيْنَ
 مَلَائِكَ الْأَنْثَاءِ اشْهَدُ أَنْكَ كُنْتَ صِرَاطَ اللَّهِ وَمِيزَانَهُ وَمَشْرِقَ آيَاتِهِ وَ
 مَطْلَعَ افْتِدَارِهِ وَمَصْدَرَ أَرَامِرِهِ الْمُحْكَمَةَ وَأَحْكَامِهِ الْثَّاَنِدَةَ اَنْتَ مَذَّ
 الْيَسِيقَ وَالْعُثَاقَ جُنُودُهَا وَسَفِينَةُ اللَّهِ وَالْمُخْلِصُونَ مَلَاحِهَا وَرَكَابُهَا
 يُبَيَّنِكَ مَاجَ بَحْرُ الْعِرْفَانِ يَارُوحُ الْعِرْفَانِ وَأَشْرَقَ نَيْرُ الْأَيْقَانِ
 مِنْ أَفْرِسِهَا الْبَرْهَانِ يُسِدِّدُ أَئْكَ فِي مَيْدَانِ الْحَرْبِ وَالْجِدَالِ ارْتَفَعَ

حَبِّينُ مَسَارِي الْجَمَالِ بِفِرْدَوْسِ اللَّهِ الْغَنِيِّ الْمُنَعَّالِ يُظْهُرُكَ نُصِّبَتْ
 رَايَةُ الْإِرْزِ وَالشَّقْوَى وَعِيشَتْ أَثَارُ الْبَغْيِ فِي الْخَشَاءِ أَشَهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ كَتَرَكَلِ
 عِلْمَ اللَّهِ وَخَزِينَةً جَوَاهِرَ بَيَانِهِ وَحِكْمَتِهِ يُمْضِيَتْ لَكَ النُّقطَةُ مُفَرَّمَا
 الْأَعْلَى وَأَعْذَذَتْ لِنَفْسِهَا مَقَامَ اغْتَصَبَ الْبَاءُ أَنْتَ الْلَّوحُ الْأَعْظَمُ الَّذِي
 فِيهِ رُقْرَاسُرُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَعِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ وَأَنْتَ
 الْقَلْمَ الْأَعْلَى الَّذِي يُحَرِّكُهُ تَحْرِكَتِ الْأَرْضُ وَالثَّمَاءُ وَتَوَجَّهَتِ الْأَشْيَا
 إِلَى آنْوَارِ وَجْهِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرِشِ وَالْتَّرَى أَهُوا يُمْضِيَتْ أَرْتَقَعَ نَحِيبُ
 الْبَكَاءِ مِنَ الْيَمْرَدَوْسِ الْأَعْلَى وَأَعْذَذَتِ الْحُورِيَّاتُ لِأَنْفُسِهِنَّ مَقَاماً عَلَى
 التَّرَابِ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا طَوْبِي لِعَبْدِنَاحِ يُصْبِيَاتِكَ وَطَوْبِي لِأَمَّةِ مَنَّا
 فِي بَلَائِكَ وَطَوْبِي لِعَيْنِ جَرَّاثِ مِنْهَا الدُّمُوعُ وَطَوْبِي لِأَرْضِنَ شَرَفَتْ
 يُجَسِّدِكَ الشَّرِيفَ وَلِمَقَامِ فَازِي سِنِفِرَا يُحِيمِكَ الْأَطِيفَ سُجَانَكَ
 اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الظَّهُورِ وَالْمُجْلِي عَلَى غُصْنِ الطُّورِ أَسْئَلُكَ بِهُذَا التُّورِ الَّذِي

سَطَعَ مِنْ أَفْرَقَ سَمَاءً الْأَنْقَطَلَاعُ وَبِهِ ثَبَّتَ حُكْمُ التَّوْكِلِ وَالثَّقَوْبَيْنِ فِي الْأَبْدَاعِ
 وَبِالْأَجْسَادِ الَّتِي قُطِعَتْ بِفَسَيْلِكَ وَبِالْأَكْبَادِ الَّتِي ذَابَتْ فِي حُتَّكَ وَبِالذِّيَا
 الَّتِي سُفِكَتْ بِفَارِضِ التَّسْلِيمِ أَمَامَ وَجْهِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِلَّذِينَ أَفْلَوْا إِلَى هَذَا
 الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَالْذِرَوَةِ الْعُلْيَا وَقَدِرَ لَهُمْ مِنْ قَلِيلٍ الْأَعْلَى مَا لَا يَنْقَطِلُ
 يَهُ عَرْفُ اِبْلِلَمْ وَخَلُوْصِهِمْ عَنْ مَدَائِنِ ذِكْرِكَ وَثَانِيَكَ أَيْ رَبِّ تَرَاهُمْ
 مُبْحَذِيَّبِينَ مِنْ نَحَابِ وَحِيكَ وَمُنْقَطِعِيَّبِينَ عَنْ دُونِكَ فِي آيَاتِكَ اَسْتَلَكَ
 أَنْ تَسْقِيَهُمْ مِنْ يَدِي عَطَايَكَ كَوْثَرَ بَثَائِكَ ثُمَّ أَكْتُبْ لَهُمْ مِنْ بَرَاعَةِ فَضْلِكَ
 أَجْرَ لِغَاثِكَ اَسْتَلَكَ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ يَا مَرِكَ الذِّي يَهُ سَخَرَتِ الْمُلْكَ
 وَالْمَلَكُوتَ وَبِنِدَائِكَ الَّذِي اَخْذَبَ مِنْهُ أَهْلُ الْجَرَوْبِ أَنْ تُؤْتِنَا
 عَلَى مَا تَحْبُّ وَتَرْضُ وَعَلَى مَا تَرْتَفِعُ يَهُ مَقْلَمَاتُنَا فِي سَاحَةِ عِزِّكَ وَبِإِطْفَلِكَ
 أَيْ رَبِّ ضَنْ عِبَادُكَ اَفْلَكَنَا إِلَى بَجْلَيَاتِ أَنُواِرِ نَيْرِ غَمُورِكَ الَّذِي أَشَرَّقَ
 مِنْ أَفْرَقَ سَمَاءً جُودِكَ اَسْتَلَكَ يَا مَوَاجِ هَرِبَيَايَكَ أَمَامَ وَجُوْهِ خَلْقِكَ

أَنْ تُؤْتِنَا عَلَى اعْمَالِ أَمْرَتَنَا بِهَا فِي كِنَائِسِ الْمُبْيَنِ إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
 وَمَقْصُودُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ ثُمَّ أَسْتَلَكَ بِالْمَنَاوَسَيْدَنَى يُقْدَدُ
 الَّتِي أَحَاطَتْ عَلَى الْكَاثِنَاتِ وَيُقْتَدِرُ لَكَ الَّذِي أَحَاطَ الْمَوْجُودَاتِ أَنَّ
 شَوَّرَ عَرْشَ الظُّلْمِ بِأَفْوَارِ نَرِعَدَلَكَ وَتَبَدَّلَ أَرْبِكَةَ الْأَعْنَاسِ فِي كُرْسِيِّ
 الْإِنْصَافِ يُعْدِرَنِكَ وَسُلْطَانِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا شَاءَ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

ابن فصل ابا ذكر منا جانبه از زم مبارک حضرت ولی امر است جل سلطانه جاري شده خاتمه

مبده

هُوَ اللَّهُ

يَا رَبَّنَا الْأَعْلَى نَسْتَلِكَ بِعَيْنِ دِمْكَ الرَّمْشُونِ عَلَى التُّرَابِ بِأَنَّ يَحْبُّ دُعَائِنَا
 وَتَعْفَظَنَا فِي صَوْنِ حِمَا يَنِيكَ وَكِلَائِنِيكَ وَنُفْطِرُ عَلَيْنَا سَحَابَ جُودِكَ وَحَمَانَ
 وَتُؤْتِنَا وَتُوفِّقَنَا عَلَى النُّلُوكِ بِفِي سَبِيلِكَ وَالثَّمَسِلِ بِعَيْلِ وَلَائِكَ

وَأَنْبَابِ حُجَّتِكَ وَأَنْتَشَارِ اثْأَرِكَ وَدَفْعَ شَرِاعَدَائِكَ وَالْخَلْقِ بِإِخْلَاقِكَ
 وَأَعْلَانِ أَمْرِ مَحْبُوبِكَ الْأَمْيَنِ الْذَّبِي فَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَمَا تَمْشِتَ
 إِلَّا قَتْلَ فِي عَتَبَتِهِ أَغْشَنَا يَامَحْبُوبَنَا الْأَعْلَى وَأَشْدَدَ أَزُورَنَا وَثَبَتَ أَقْدَامَنَا
 وَأَغْفِرَلَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفَرَ عَنَا سِيَّئَاتِنَا وَأَطْلَقَ السِّنَّاتِ عَمَدِكَ وَنُعُونِكَ وَ
 كُلُّ أَعْمَالِنَا وَبَعْهُو دَارِتْنَا بِإِكْلِيلِ قُبُولِكَ وَرِضَايَاتِكَ وَاجْعَلْ غَامِمَةَ حَيَا
 مَا فَدَرَتْهُ لِلْخَلِصِينَ مِنْ بَرِيئَاتِكَ وَأَجْرَنَا فِي جِوارِ رَحْمَتِكَ وَادْخِلْنَا فِي
 فَضَاءِ آنُوْاْرِ قُرْبِكَ وَاحْسَرْنَا مَعَ الْمُغَرَّبِينَ مِنْ أَحِبَّتِكَ وَفَدَرَلَنَا الْوُفُودُ
 عَلَيْكَ وَرَنَحْنَا بِصَهَّابَةِ لِفَآيَاتِكَ وَأَخْلَدْنَا فِي حَدَائِقِ فُدُوكِكَ وَارْزُقْنَا
 كُلَّ خَيْرٍ فَدَرَتْهُ فِي مَلَكُوكِكَ يَا مُغْبِتَ الْعَالَمِينَ

بِنْدَهُ أَسْتَانِشُوقِ

فصل ختـم

ابام عبد رضوان اول ونمر وواز دهم مشتل بر ۱۲ مطلب

مطلوب اول

لوح سارك عبد رضوان

هو المُسْتَوِي عَلَى هَذَا الْعَرْشِ الْمُبِيرِ

ياقلمَ الْأَبْغَى بَثِيرَ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى بِمَا شَقَ حِجَابَ السَّرِيرِ وَظَهَرَ جَمَالُ اللَّهِ

مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ يَالْقِبَاءِ الَّذِي يَهُ اشْرَقَتْ شَمْوُسُ الْأَمْرِ عَنْ مَشْقِرِ

إِسْمِهِ الْعَظِيمِ فَمَا مَرَحَبَا هَذَا عَبْدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ أُفُقِ فَصْلِ مَنْبِعِ

هَذَا عَيْدَ فِيهِ زَرِينَ كُلُّ الْأَشْيَايِ يَقْبَصِرُ الْأَسْمَاءُ وَأَحَاطَ الْجَوَادَ كُلَّ

الْوُجُودِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فَيَا مَرْحَبًا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْ أَشْرَقَ عَنْ
 مَطْلَعِ قَدْرِيْسِ لَمْبِعِ اَخْبِرْ حُورِيَّاتِ الْبَقَاءِ بِالْخَرُوجِ عَنِ الْغَرَفِ الْحَمَرَاءِ عَلَى
 هَبَشَةِ الْحُورَاءِ وَالظَّهُورِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالنَّمَاءِ بِطِرَازِ الْأَلْهَى ثُمَّ أَنْدَنَ لَهُنَّ
 بِاَنْ بُدِّرَنَ كَاسِ الْحَيَّانِ مِنْ كُوثرِ الرَّحْمَنِ عَلَى اَهْمَلِ الْأَكْوَانِ مِنْ كُلِّ
 وَضِيعِ وَشَرِيفِ فَيَا مَرْحَبًا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ اَفْقِ الْفُدُّسِ
 يَجْدُبِ بَدِيعَ ثُمَّ اَوْمَرَ الْغَلْمَانَ الَّذِينَ خَلَقُوا بِاِنْوَارِ الشُّحَانِ لِيَخْرُجُنَّ
 عَنِ الرِّضْوَانِ بِطِرَازِ الرَّحْمَنِ وَبِدُّرُونَ بِاَصْنَاعِ الْبَاقِوتِ لِاَهْلِ الْجَبَرِ وَ
 مِنْ اَصْحَابِ الْبَهَاءِ كَنُوسَ الْبَقَاءِ لِنَجْذِيْهُمُ اِلَى جَمَالِ الْكِبْرِيَاءِ هَذَا
 الْجَمَالُ الْمُشْرِقِ الْمُنْبِرِ فَيَا حَبَّذَا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ مَطْلَعِ
 عِزَّرَفِعِ تَأْلِهَهُ هَذَا عِيدُ فِيهِ ظَهَرَ جَمَالُ الْهُوَيَةِ مِنْ غَيْرِ سِرِّ وَ
 حِجَابِ بِسْلَطَانِ ذَلَكَ لَهُ اَعْنَاقُ الْمُنْكَرِينَ فَيَا مَرْحَبًا هَذَا عِيدُ
 اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ بِسْلَطَانِ عَظِيمٍ هَذَا عِيدُ فِيهِ رُفِعَ الْقَلْمَ عَنِ الْأَشْيَاءِ

بِمَا ظَهَرَ سُلْطَانُ الْقَدْمِ عَنْ خَلْفِ حِجَابِ الْأَنْمَاءِ إِذَا يَا أَمْلَأَ
 سُرُودِيَّ فِي أَنْفُسِكُمْ مَا مَرَثَ نَاسِمُ الْغُفْرَانِ عَلَى مَيَاكِيلِ الْأَكْوَانِ وَتُفْخَنَ
 رُوحُ الْحِيَاةِ فِي الْعَالَمَيْنِ فَيَا مَرْجِبًا مَذَا عَيْدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ
 مَطْلَعِ تَدْسِلِيَّعِ إِثَاكُرُونَ تُجَاوِزُوا لَعْنَ حُكْمِ الْأَدَبِ وَتَفْعَلُوا مَا
 تَكْرَهُهُ عُقُولُكُمْ وَرِضَاكُمْ هَذَا مَا أَمْرَنَاهُمْ بِهِ مِنْ قَلْمَانِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْفَقِيرِ
 فَيَا مَرْجِبًا مَذَا عَيْدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ أَفْوَقِ فِصْلِيَّعِ هَذَا عَيْدُ قَدْ
 اسْتَعْلَى فِيهِ جَمَالُ الْكِبْرِيَاءِ عَلَى كُلِّ الْأَشْيَايِّ وَنَطَقَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ
 السَّمَاءِ بِمَا شَاءَ وَأَرَادَ مِنْ غَيْرِ سِرِّ وَحِجَابِ وَهَذَا مِنْ فَضْلِهِ الَّذِي
 أَحَاطَ الْخَلَاثَقَ اجْمَعِينَ وَفِيهِ اسْتَقَرَّ هِيَكُلُ الْهَمَاءِ عَلَى عَرْشِ
 الْبَقَاءِ وَلَا حَوْجَةُ عَنْ أَفْوَقِ الْبَدَاءِ بِسُورِ عِزِّيَّيَّعِ فَيَا مَرْجِبًا مَذَا
 عَيْدُ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عَنْ أَفْوَقِ فِصْلِيَّعِ يَا أَمْلَأَ سُرَادِقَ الْعَظَمَةِ ثُمَّ
 يَا أَمْلَأَ خِبَاءَ الْعِصْمَةِ ثُمَّ يَا أَمْلَأَ فَسْطَاطِ الْعِزَّةِ وَالرَّحْمَةِ غَنُوْلَغَنْتُوا

يَا حَسْنَ النَّعْمَاتِ فِي أَعْلَى الْغُرَفَاتِ إِنَّا نَظَرَ لِلْجَمَالِ الْمَسْتَوْنِ فِي هَذَا الظَّهُورِ
 وَأَشْرَقَ شَمْسُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقٍ عَزِيزٍ قَدِيمٍ فَيَا مَرْجَبًا هَذَا عِيْدُ اللَّهِ
 قَدْ نَظَرَ بِطْرًا زَعْلَمِيْمَ احْرِمُوا يَا مَلَاءَ الْأَعْلَى وَيَا أَهْلَ مَذَبِّنِ الْبَقَاءِ
 إِنَّا نَظَرَ حَرَمُ الْكِبْرِيَاةِ فِي هَذَا الْحَرَمِ الَّذِي تَطُوفُ حَوْلَهُ عَرَفَاتُ الْبَيْتِ
 يَمِّ الشَّعْرُ وَالْمَقَامُ وَطَوْفُوا وَزُورُوا رَبُّ الْأَنَامِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي مَا
 أَذْرَكَتْ مِثْلَهَا الْعَيْنُونُ فِي قَرْوَنِ الْأَوَّلَيْنَ فَيَا بَشِّرْيَ هَذَا عِيْدُ اللَّهِ
 قَدْ طَلَعَ عَنْ أَفْقِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْكَوَافِرِ إِكْرَاعُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
 كَاسَ الْبَقَاءِ مِنْ أَنَّا مِلِّ الْبَهَاءِ فِي هَذَا الرِّضْوَانِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى نَاهِيَةُ
 مَنْ فَازَ بِرَشْحِ مِنْهَا لَنْ يَتَغَيَّرَ مِرْوُرِ الزَّمَانِ وَلَنْ يُؤْتَرْ فِيهِ كِيدُ الشَّيْطَانِ
 وَبَعْثَةُ اللَّهِ عِنْدَ كُلِّ ظَهُورٍ بِجَمَالٍ مَذَبِّسٍ عَزِيزٍ فَيَا مَرْجَبًا هَذَا
 عِيْدُ اللَّهِ قَدْ نَظَرَ عَنْ مَنْظُورِتِ حَكِيمٍ قَدِ سُوَا يَا قَوْمَ انْفُسَكُمْ غَرَّ الدُّنْيَا
 يَمِّ أَسْرَعُوا إِلَى سِدْرَةِ الْمَنْتَقَى فِي هَذَا السَّجْدَى الْأَقْعُو لِتَسْمَعُوا نِدَاءَ

رَبِّكُمُ الرَّحْمَنُ فِيهِذَا الرَّضْوَانُ الْذَّيْخُلَقَ بِأَمْرِ السُّجُونِ وَخَرَلَدْنِي بِإِيَهِ
 أَهْلُ خَيْرٍ تَدْبِسْ حَفَنِيظِ فَيَا مَرْحَبَا هَذَا عِيدُ اللَّهِ قَدْلَاحَ عَنْ أَفْعِيَ عَجَدِ
 مَنْبِعِ إِثَا كُمْ يَا قَوْمٍ أَنْ تَخْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ نَفَّاتِ هَذِهِ الْأَيَّامِ وَفِيهَا
 تَهْبُتْ فِي كُلِّ حَيْنٍ رَائِحَةُ الْقَمِيسِ مِنْ غُلَامٍ عَزِيزُ يَرِ فَيَا مَرْحَبَا هَذَا
 عِيدُ اللَّهِ قَدْأَشَرَقَ عَنْ مَشْرِقِ

إِسْمِ عَظِيمٍ

مطلب دُوْم

ابن الوح مبارك عبد رضوان

فَدُطِلَّمَ جَمَالُ الْقُدُّسِ عَنْ خَلْفِ الْحِجَابِ وَإِنَّ هَذَا شَيْئًا
عَجَابٌ وَأَنْصَعَتِ الْأَرْوَاحُ مِنْ نَارِ الْأَبْغَادِ وَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ
عَجَابٌ ثُمَّ أَفَاقَتْ وَطَارَتْ إِلَى سُرَادِقِ الْقُدُّسِ فِي عَرْشِ الْقِبَابِ
وَإِنَّ هَذَا سِرِّ عَجَابٍ قُلْ كَثَفَتْ حُورُ الْبَقَاءِ عَنْ وَجْهِهَا التِّقَاةِ
وَتَعَالَى جَمَالُ بِدْعَعِ عَجَابٍ وَأَشْرَقَتْ أَنْوَارُ الْوَجْهِ مِنَ الْأَرْضِ إِلَيْهِ
الشَّعَابِ وَإِنَّ مُدَّ النُّورِ عَجَابٌ وَرَمَتْ بِلِحَاظِهِ مَهَارَى الشَّهَابِ
وَإِنَّ هَذَا الرَّمَى عَجَابٌ وَأَحْرَقَتْ بِنَارِ الْوَجْهِ كُلَّ الْأَسْمَاءِ

وَالْأَلْقَابِ وَإِنْ هَذَا فِعْلٌ عَجَابٌ وَنَظَرُتُ بِطَرْفِهَا إِلَى أَمْلَى لَازْ
 ضِيَّ
 وَالثُّرَابِ وَإِنْ هَذَا طَرْفٌ عَجَابٌ إِذَا اهْتَزَّ مَيَاكِيلُ الْوُجُودِ
 ثُمَّ غَابَ وَإِنْ هَذَا مَوْتٌ عَجَابٌ ثُمَّ نَهَرَتْ مِنْهَا الشَّعْرَةُ التَّوْدُ
 كَطِرَازُ الرُّوحِ فِي ظُلْمَةِ الْعِقَابِ وَإِنْ هَذَا كَوْنٌ عَجَابٌ وَسَطَعَتْ
 مِنْهَا رَوَائِحُ الرُّوحِ وَالْأَطْيَابِ وَإِنْ هَذَا مَلْكٌ عَجَابٌ بِيَدِهَا
 الْبُمْنَى الْخَمْرُ الْحَمْرَاءُ وَفِي الْبَسْرَى قِطْعَةٌ مِنَ الْكِتابِ وَإِنْ هَذَا
 لَفْضُ عَجَابٍ وَكَفَهَا بِدَمِ الْعُشَاقِ مُحْمَرٌ وَخِضَابٌ وَإِنْ هَذَا
 لَأْمَرٌ عَجَابٌ وَآدَارَتْ حَمْرَ الْحَيَوانِ بِأَبَارِيقَ وَأَكَابِ وَإِنْ هَذَا
 لَكَوْنٌ عَجَابٌ وَغَنَتْ عَلَى أَسْمِ الْحَبِيبِ بِعُودٍ وَرَبَابٍ وَإِنْ هَذَا
 تَغْنِيَةٌ عَجَابٌ إِذَا أَبَتِ الْأَكْبَادُ مِنْ نَارِ وَالنِّهَابِ وَإِنْ هَذَا
 لَعِشْقٌ عَجَابٌ وَأَعْطَتْ رِزْقَ الْجَمَالِ بِلِامِيزَانِ وَحِسَابٍ وَإِنْ
 هَذَا لِرِزْقٌ عَجَابٌ فَسَلَّتْ سَبَفَ الْغَمْرِ عَلَى الرِّقَابِ وَإِنْ

مُذَالْقَرْبُ عِجَابٌ نَبَشَّمْتُ وَظَهَرَتْ لَأْلَى الْأَنْيَابِ إِنَّ مُذَالْوَلَوْ^١
 عِجَابٌ إِذَا صَاحَتْ أَفْشَدَةً أَفْلَى الْأَلْيَابِ وَإِنَّ مُذَالْزَمْدُ عِجَابٌ
 وَأَغْرَضَ عَنْهَا كُلُّ مُتَكَبِّرٍ مُرْتَابٍ وَمَا هُذَا الْأَمْعَرْضُ عِجَابٌ فَلَمَّا
 سَعَيْتُ رَجَعَتْ إِلَى الْقَصْرِ بِحُزْنٍ وَإِنَّابٍ وَإِنَّ مُذَالْهَمَ عِجَابٌ
 جَاءَتْ وَرَجَعَتْ وَتَعَالَى ذَهَابٌ وَإِيَابٌ وَإِنَّ مُذَالْحَمَ عِجَابٌ
 وَضَجَّتْ فِي سِرِّهَا إِنْدَاءٌ بُعْنَى الْوُجُودِ ثُمَّ يُعَابٌ وَإِنَّ مُذَالْحَنَ^٢
 عِجَابٌ وَفَتَحَتْ كُوثَرَ الْفَمِ بِنِطَابٍ وَعِثَابٍ وَإِنَّ مُذَالْسَبَيلَ
 عِجَابٌ وَفَالَّتْ لِمَ شَكِرُونَهُنِّي يَا أَهْلَ الْكِتَابِ وَإِنَّ مُذَالْأَمْرَ
 عِجَابٌ أَأَنْتُمْ أَهْلُ الْهُدُى وَهَمَلْ أَنْتُمْ وَالْأَحْبَابُ تَأْلِهَةٌ كَذَّ
 عِجَابٌ وَفَالَّتْ مَا نَرْجِعُ إِلَيْكُمْ يَا أَيُّهَا الْأَحْبَابُ وَإِنَّ مُذَالْرَجْعَ
 عِجَابٌ نَسْرَارُ اللَّهِ مِنَ الصَّحَايَفِ وَالْكِتَابِ إِنَّ مُذَالْأَمْرَ
 مِنْ عَزِيزٍ وَهَابٍ وَلَكَ تَحِيدُونِي إِلَّا إِذَا ظَهَرَ الْمَوْعِدُ فِي يَوْمِ الْأَيَّامِ

وَعَمْرِي إِنَّ هَذَا ذُلْعَجَابٌ

مطلب سوم

هَذَا لَوْحٌ فَدَرْتَلَ فِي الرِّضْوَانِ لِيَقْرَأَ الْكُلُّ فِي عَيْدِ الرِّضْوَانِ لِلْحَنْ إِلَهُ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمُ

سِيِّهُ الْجَمِيعِ عَلَىٰ مَنْ فِي الْأَمْكَانِ

يَا أَلَمَ الْأَعْلَىٰ قَدْ أَنِّي رَبِيعُ الْبَيَانِ مَا تَقْرَبَ عَيْدُ الرَّحْمَنِ قُمْ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ

الْأَنْشَاءِ بِالذِّكْرِ وَالثَّنَاءِ عَلَىٰ شَانِ يُجَدِّدُ بِهِ فَيَصُصُ الْأَمْكَانِ وَلَا تَكُونُ

مِنَ الصَّامِدِينَ قَدْ طَلَعَ نَرِا لِإِبْتِهاجِ مِنْ أُفُوسِهِ أَسْمَى الْبَهَاجِ

مَا تَرَنَّ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ يَا سِمَرَاتِ فَاطِرِ السَّمَاءِ قُمْ بَيْنَ الْأَمْمَـ

يَهْدِي إِلَيْنَا أَكْبَرُ الْأَعْظَمِ وَلَا تَكُونُ مِنَ الصَّابِرِينَ إِنَّا نَرِيكَ مُتَوَقِّفًا عَلَى الْحَجَّ
 هَلْ أَخَذَنَّكَ الْحَيْزَةُ مِنْ أَنْوَارِ الْجَمَالِ وَالْأَحْزَانُ إِمَامَ سَعْتَ مَقَالاتِ
 أَهْلِ الْضَّلَالِ إِثْلَاثَ أَنْ يَنْتَعَكَ شَئٌ عَنْ ذِكْرِ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي فُكَّ
 رَّجْمِيْقُ الْوَصَالِ بِإِصْبَعِ الْفُدْرَةِ وَالْجَلَالِ وَدُعِيَ مَنْ فِي التَّمَوَّثِ قَالَ
 وَأَخْتَرْتَ الْأَصْطِيلَ بَارَ بَعْدَ الْذَّهَى وَجَدْتَ نَفْحَاتِ آيَاتِ اللَّهِ وَآمَّ كُتُبَ مِنَ
 الْمُحْتَجِبِينَ يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَ السَّمَاوَاتِ لَسْتُ مُحْتَجِبًا مِنْ شُؤُونِ
 يَوْمِكَ الَّذِي أَصْبَحَ مِصْبَاحَ الْهُدُى بَيْنَ الْوَرَى وَآيَةَ الْقِدَمِ لِنَّ
 فِي الْعَالَمِ لَوْكُنْتُ صَائِمًا مُذَادًا مِنْ حُجَّابِ خَلْقِكَ وَبَرِيَّاتِكَ وَلَوْكُنْتُ
 سَاكِنًا إِنَّهُ مِنْ سُبُّحَاتِ أَهْلِ خَلِكِنِكَ تَعْلَمُ مَا عِنْدِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ
 إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَيْرُ يَا نَمِيكَ الْمُهَمِّينَ عَلَى الْأَسْمَاءِ لَوْجَائِنِي أَمْ
 الْمُبْرَمُ الْأَعْلَى لَأَحْيِيَتُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِالْكَلِمَةِ الْعُلْبَى الَّتِي سَيَعْنُها
 مِنْ لِسَانِ قُدْرَاتِكَ فَيَلْكُوبُ عِزْكَ وَبَشِّرْتُمْ بِالْمَظَرِ الْأَبْهِي مَقَامَ اللَّهِ

فِيهِ لَهُرَ الْمَكْنُونُ بِإِيمَكَ الظَّاهِرُ الْمُهْتَمِنُ الْقَيْوُمُ يَا فَلَمْ مَلَ تَرَى الْبَوْمَ
 غَيْرِي أَيْنَ الْأَشْيَا، وَمَلْهُورَانِهَا وَأَيْنَ الْأَسْنَا، وَمَلْكُونَهَا وَالْبَوَاطِنُ فَاسْرَا
 وَالظَّوَاهِرُ وَأَثَارُهَا فَدَلَّ خَدَّ الْفَنَاءِ مَنْ فِي الْأَنْثَا، وَمَذَا وَجَهَ الْبَاقِي
 الْمَسْرِقُ الْمَبْرُ مَذَا يَوْمُ لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا الْأَنْوَارُ الَّتِي أَشْرَقَتْ وَلَا حَتَّى
 مِنْ أَفْقِ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ قَدْ قَبضَنَا الْأَرْوَاحَ يُلْطَلِبُ الْقُدُّوسُ
 وَالْأَقْتِدارِ وَشَرَعْنَافِ خَلْقِ بَدْيِعِ فَضْلَامِنْ عِنْدِنَا وَأَنَا الْفَضَالُ
 الْقَدِيمُ مَذَا يَوْمُ فِيهِ يَقُولُ الْأَمْوَاتُ طُوبِي لَكَ يَا نَاسُوتُهَا
 جُعِلْتَ مُوْطَئِ قَدَمِ اللَّهِ وَمَقْرَأَ عَرْشِهِ الْعَظِيمِ وَيَقُولُ الْجَبَرُوتُ
 نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءِ هَا اسْتَقْرَعْلَبَكَ مَحْبُوبُ الرَّحْمَنِ الَّذِي دَهْ وَعِدَ
 مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ مَذَا يَوْمُ فِيهِ اسْتَعْطَرَ كُلُّ عَطِيرٍ مِنْ عَطِيرٍ
 قَمِيصِ الَّذِي تَضَوَّعَ عَرْفَهُ بَيْنَ الْعَالَمَيْنَ مَذَا يَوْمُ فِيهِ فَاضَ
 بَحْرُ الْحَيَوَانِ مِنْ فِيمَ شَيْئَةِ الرَّحْمَنِ مَلُوًّا وَتَعَالَوْا يَا مَلَاءَ الْأَعْلَى

بِالْأَرْوَاحِ وَالْقُلُوبِ قُلْ هَذَا مَطْلَعُ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ لَوَآتَنَّمْ مِنَ الْعَارِفِينَ
 وَهَذَا مَظْهَرُ الْكَنزِ الْمَخْرُونِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْفَاصِدِينَ وَهَذَا مَحْبُوبُ
 مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لَوَآتَنَّمْ مِنَ الْمُقْبِلِينَ يَا قَلْمَانْ نَصْدِقُكَ فِيمَا
 اعْتَدَتِ بِهِ فِي الصَّمْتِ مَا تَقُولُ فِي الْحَيْرَةِ الَّتِي تَرَكَ فِيهَا يَقُولُ إِنَّهَا
 مِنْ سُكْرِ خَمْرِ لِقَائِكَ بِالْمَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ فَمُبَشِّرِ الْأَمْكَانِ بِمَا تَوَجَّهُ
 الرَّحْمَنُ إِلَى الرِّضْوَانِ ثُمَّ أَهْدَى النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ
 أَلْيَانِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ الصُّورَ الْأَعْظَمَ لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ قُلْ تِلْكَ جَنَّةُ
 رُقِيمَ عَلَى أَوْرَاقِ مَا غُرِسَ فِيهَا مِنْ رَجِيقِ الْبَيَانِ قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ
 بِقُنْدَرَةِ وَسُلْطَانِ إِنَّهَا الْجَنَّةُ شَمْعٌ مِنْ حَفِيفٍ أَشْعَارُهَا يَامِلَاءُ الْأَرْضِ
 وَالسَّمَاءُ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلٍ وَأَنِّي مَنْ كَانَ غَيْبًا مَسْتُورًا فِي
 أَزَلِ الْأَزَالِ وَمَنْ هُنْ بِنَارٍ يَأْجِهَا قَدْ آتَى الْمَالِكُ وَالْمُلْكُ لِلَّهِ وَمَنْ
 خَرِيرٌ مَا ثَمَّا قَدْ قَرَّتِ الْعَيْنُ مِمَّا كَشَفَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ

الجَمَالِ سِرَّ الْجَلَالِ وَنَادَتْ فِيهَا الْحُورِيَّاتُ مِنْ أَعْلَى الْغُرَفَاتِ أَنْ يُشْرِكُوا
 بِأَهْمَلِ الْجِنَانِ بِمَا نَدَقُ أَنَّا مِلْ أَقْدَمَ الثَّاقُوسَ الْأَعْظَمَ فِي قُطْبِ الشَّمَاءِ
 بِاسْمِ الْأَبْهَى وَأَدَارَتْ أَيَادِي الْعَطَاءِ كَوْثَرَ الْبَقَاءِ تَقْرَبُوا شَمَّ اشْرَبُوا هَنِيَّا
 لَكْفُرُ يَا مَطَالِعَ الشَّوْقِ وَمَسَارِقَ الْأَشْيَاقِ إِذَا طَلَعَ مَطْلَعُ الْأَسْمَاءِ مِنْ
 سُرَادِقِ الْكِبْرِيَّاتِ مُنَادِيَاتٍ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالشَّمَاءِ يَا أَهْمَلَ الرِّضْوَانِ دَعُوا
 كَاؤُسَ الْجِنَانِ وَمَا فِيهِنَّ مِنْ كَوْثَرِ الْحَيَاةِ لِأَنَّ أَهْمَلَ الْبَهَاءِ دَخَلُولَجَنَّةَ
 الْلِقَاءِ وَشَرِبُوا رَجَبَ الْوَصَالِ مِنْ كَاسِ جَمَالِ رَبِّهِمُ الْغَنِيِّ الْمُنَعَالِ
 يَا قَلْمُ دَعْ ذِكْرَ الْإِنْشَاءِ وَتَوَجَّهَ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ مَا لِكِ الْأَسْمَاءُ ثُمَّ زَرَّ
 الْعَالَمَ بِطِرَازِ الطَّافِرَاتِ كَسْلَانِ الْقِدَمِ لِأَنَّا حَدُّ عَرْفَ يَوْمِ فِيهِ
 بَحْلَ الْمَقْصُودُ عَلَى مَمَالِكِ الْغَيْبِ وَالشَّهُورِ بِاسْمَائِهِ الْحُسْنِي وَشَمُوسِ
 الْطَّافِهِ الَّتِي مَا طَلَعَ بِهَا إِلَانَفُهُ الْمُهِمَّةُ عَلَى مَنْ فِي الْأَبْدَاعِ لَا تَتَظَرِّ
 الْخَلْقَ إِلَيْعَيْنِ الرَّافِهِ وَالْوَرَادِ لِأَنَّ رَحْمَتَنَا سَبَقَ الْأَشْيَاءَ وَلَحَاطَ

فَقُلْنَا أَلَّا رَضِيَنَ وَالسَّمَوَاتِ رَهْدًا يَوْمٌ فِيهِ يُبَقَّى الْمُغْلِصُونَ كَوْثَرَ الْلِقَاءِ
 وَالْمُقْرَبُونَ سَلَسِيلَ الْقُرُوبِ وَالْبَقَاءِ وَالْمُوَحِدُونَ خَمْرَ الْوِصَالِ فِيهَا
 أَثَالِ الَّذِي فِيهِ يَنْطِقُ لِسانُ الْعَظَمَةِ وَالْأَجْلَالِ الْمُلْكُ لِنَفْسِي فَإِنَّا إِنَّا
 بِالْأَسْتِحْفَاقِ أَجْنَدِبُ الْقُلُوبَ بِنِدَاءِ الْمَحْبُوبِ قُلْ هَذَا حَنْنُ اللَّهُ إِنَّ
 أَنْتُمْ تَتَمَعَّنُو وَهَذَا مَطْلَعُ وَجْهِ اللَّهِ لَوْا نَتَمْ تَعْرِفُونَ وَهَذَا مَشْرِقُ
 أَمْرِ اللَّهِ لَوْا نَتَمْ تَوْقِيُونَ وَهَذَا مَبْدَأُ حُكْمِ اللَّهِ لَوْا نَتَمْ تَنْصِفُونَ هَذَا
 لَهُوَ الْيَرْأُ الظَّاهِرُ الْمَسْتُورُ لَوْا نَتَمْ تَنْظُرُونَ قُلْ يَا مَلَأَ الْأَنْشَاءَ دَعُوا
 مَا عِنْدَ كُفُّارِي الْمُهَمَّمِينَ عَلَى الْأَسْمَاءِ وَتَغَمَّسُوا فِيهَا الْجَرِ الَّذِي فِيهِ
 سُرِّيَ الْحِكْمَةُ وَالْتَّبَيَانُ وَتَمَوجَ يَاسِي الرَّحْمَنِ كَذَلِكَ يُعَلِّمُكُمْ مِنْ
 عِنْدِهِ أَمْ أَكْتَابٍ قَدَّأَنَ الْمَحْبُوبُ بِسَدِّ الْيَمْنِيِّ رَحِيقٌ إِنْهِيَ الْمَخْتُومُ
 لَمْ يُبَلِّغْ أَقْبَلَ وَشَرَبَ وَقَالَ لَكَ الْحَمْدُ يَا مُنْزَلَ الْأَيَاتِ نَاهِيَ مَا
 بَقَيَ مِنْ أَمْرٍ إِلَّا وَقَدْ ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَمَا مِنْ نِعْمَةٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَّلْتُ بِالْفَضْلِ

وَمَا مِنْ كُوثِيرٍ إِلَّا وَقَدْ مَاجَ فِي الْكَوْبِ وَمَا مِنْ قَدَحٍ إِلَّا وَأَدَارَهُ الْمَحْبُوبُ أَنَّ
 أَقْبَلُوا إِلَّا وَقَفُوا أَقْبَلَ مِنْ أَنْ طُوبَى لِلَّذِينَ طَارُوا إِلَيْهِ بِجِنْحَةٍ الْإِنْقِطَاعُ
 إِلَى مَقَامِ جَعْلِهِ اللَّهُ فَوْقَ الْأَيْدِاعِ وَاسْتَغْاثَةُ مُواعِلِ الْأَمْرِ عَلَى شَانِ مَا
 مَنَعَهُمْ أَوْ فَاهُمُ الْعُلَمَاءُ وَلَا جُنُودُ الْأَفَاقِ يَا قَوْمَ هَلْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُ
 الْوَرَى مُقْبِلاً إِلَى اللَّهِ مَا لَكُمْ أَلَّا تَمَأْأَأُ وَبَضْعُ مَا يَعْنِدَ النَّاسِ بِسُلْطَانِ
 إِسْمَى الْمُهَمَّمِ رَعَى الْأَشْيَاءَ اخِذَ إِيْدِ الْفُؤَادَ مَا أُمْرِيَ بهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ عَالِمُ
 السُّرُورِ الْأَجْهَارِ كَذَلِكَ تُرْلَتِ النِّسَمَةُ وَتَمَتَّ الْجَنَّةُ وَأَشْرَقَ الْبُرْمَانُ
 مِنْ أَفْقِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْفَوْزَ لِمَنْ أَقْبَلَ وَقَالَ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَحْبُوبَ الْعَادِ
 وَلَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْعَارِفِينَ أَنِ افْرَحُوا يَا أَهْلَ اللَّهِ بِذِكْرِ أَيَّامِ
 يَهَا ظَهَرَ الْفَرَحُ الْأَعْظَمُ مِمَّا نَطَقَ لِسَانُ الْقِدَمِ إِذْ خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ
 مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَامِ فِيهِ تَجَلَّ بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ عَلَى مَنْ فِي الْأُمْكَانِ نَاهِي
 لَوْنَدَ كَرُّ أَسْرَارَ ذَلِكَ الْيَوْمِ لِيَنْصَعِقُ مَنْ فِي الْمُلْكِ وَالْمَلْكُوتِ الْأَمَنُ

شَاءَ اللَّهُ الْمُقْنَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ إِذَا حَذَ سُكُونَ حَمْرَ الْأَبَاتِ مُظْهِرَ الْبَيْنَاتِ

وَحَمَّ الْبَيْانَ بِذِكْرِ إِلَهٍ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَّا النَّعَالِي

الْمُقْنَدِرُ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ

أنهى

مطلب چصارم

لوح مبارک ابواب

هذا مدینة الصبر فاجهدوا ان تدخلوا فيها يا ملائكة الصابرين

هُوَ

سِمِّيَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

ذِكْرُ اللهِ فِي مَدِينَةِ الصَّبْرِ عَبْدُهُ أَبُوبَا إِذَا وَسَأَاهُ فِي ظَلِيلِ شَجَرَةِ الْقُدُسِ فِي قُوَادِمِ
وَأَشَهَدَنَا نَارًا الَّتِي تُوقَدُ وَتُضَيَّعُ فِي سَرَرِهِ وَتَجَلَّيْنَا لَهُ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَنَادَيْنَا فِي بَعْثَةِ
اللهِ الَّتِي بُوْرَكَ حَوْلَهَا بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبُّكَ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
لَمْ يُقْتَدِرْ رَاقِيُّوْمَا فَلَمَّا أَضَاءَ وَجْهُهُ مِنَ النَّارِ الْمُشَنَّعَلَةِ فِيهِ أَقْمَصَنَا قَبِيسَ النُّبُوَّةِ

وَأَمْرَنَاهُ بِأَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ إِلَى عَيْنِ الْجُودِ وَالْفَضْلِ وَبَدَعَوْهُمْ إِلَى شَاطِئِ قَدْرٍ مَحْبُوبًا
 وَمَكَثَاهُ فِي الْأَرْضِ وَأَمْطَرَنَا عَلَيْهِ أَمْطَارَ الْجُودِ وَجَعَلَنَاهُ غَنِيًّا عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ
 مَجْمُوعًا وَاتَّبَعْنَاهُ سَعَةً مِنَ الْمَالِ وَجَعَلَنَاهُ فِي الْمُلْكِ غَنِيًّا وَرَزَقَنَا مِنْ
 كُلِّ شَيْءٍ قِيمَةً وَأَشَدَّ نَاعَصَلَاهُ بِعُصَبَةٍ مِنَ الْقُدْرَةِ وَوَهَبَنَاهُ أَبْنَاءً
 مِنْ صُلْبِهِ وَمَكَثَاهُ فِي الْأَرْضِ مَقَامًا رَفِيعًا وَكَانَ فِي قَوْمِهِ سِينِينَ حُوتًا
 وَيَعْظِمُهُمْ بِمَا عَلَمْنَاهُ مِنْ جَوَاهِرِ الْعِلْمِ مَنْ كُنُونَا وَيُذَكِّرُهُمْ بِأَيَّامِ كَانَ فِي الْحَقِّ مَا تَبَيَّنَ
 قَالَ يَا قَوْمِيْ قَدْ تَمَوَّجَتْ أَبْحَرُ الْعِلْمِ فِي نَفْسِ إِلَهِ الْقَائِمَةِ بِالْعَدْلِ فَاسْرَعُوا
 إِلَيْهَا الْعَلَى صَدِّدُونَ إِلَيْهَا سَبِيلًا وَقَدْ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْعِنَايَةِ بِالْحَقِّ وَكَانَ
 حَيْثَلَيْ فِي قُطْبِ الرَّوَالِ مَوْقُونًا وَقَدْ لَاحَ بَحَثَالُ الْوَجْهِ عَنْ خَلْفِيْ رَادِفاتِ
 الْقُدُّسِ فَلَحْضَرُوا بَيْنَ يَدَيْهِ لَعَلَى يَتَشَرِّقُ عَلَيْكُمْ مِنْ آنَوْارِ قَدْرٍ مَحْبُوبًا
 وَقَدِّيرٌ تَفَعَّتْ سَهْوَاتُ الْعَظَمَةِ وَرُتِدَتْ بِأَنْجُومِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ وَكَذَلِكَ كَانَ
 الْأَمْرُ عَنْ أَفْوَقِ الْقُدُّسِ مَطْلُوعًا وَيَا قَوْمِيْ قَدْ جَاءَنَّكُمْ بِنَقْبَلِنَسْلٍ بِرِسَالَاتِ اللَّهِ

وَلَكُونُوكُمْ نَيْقَلِبُكُمْ إِلَى شَاطِئِ عِزَّ مَرْفُوعًا وَأَتَتِ الشَّاعِثُ بِالْحَقِّ وَالشَّرَقَتِ
 الْأَوَارِ بِالْعَدْلِ وَغَنَتْ دِيلُ الْبَقَاءِ وَرَنَتْ حَمَامَةُ الْأَمْرِ وَارْتَفَعَتْ سَخَّا
 النُّورِ وَفَاضَتْ أَبْخَرُ الْفَضْلِ وَأَنْتُمْ يَامِلَاءُ الْأَرْضِ قَدْ كُنْتُمْ عَنْ كُلِّ ذَلِكَ مَحْرُومًا
 اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُقْسِدُوا فِي أَرْضِ حِكْمَةِ اللَّهِ ثُمَّ اصْغُوا كَلِمَةَ الَّتِي كَانَتْ مِنْ سَمَاءِ
 الْقُرْبِ مَنْزُولًا وَكَذَلِكَ كَثُنًا صَحَّ الْعِبَادِ بِإِلِيَّاسِ الرَّسُولِ مِنْ أَوْلِ الَّذِي لَا أَوْلَ
 لَهُ إِلَى أَخِيرِ الَّذِي لَا أَخِرَّ لَهُ وَكُلُّ أَعْرَضُوا عَنْ نُصْحِحِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَى آعْفَاءِهِمْ
 مَنْكُوسًا إِلَى الَّذِينَ هُمْ سَبِقُوهُمُ الْعِنَايَةُ مِنْ لَدُنْ تَاوِسَمَعْوَانِدَاءِ اللَّهِ عَنْ وَرَاءِ
 حُجَّاتِ عِزَّ مَكْنُونًا وَاجْبَوْا دِاعِيَ اللَّهِ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَاسْتَجَدَ بُوا
 مِنْ نَعَمَاتِ جَذْبِ خَبُوبًا اولَئِكَ بَلَغُوا إِلَى مَوَاقِعِ الْهُدَايَةِ وَعَلَيْهِمْ صَلَوةُ
 اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَأَعْطَاهُمُ اللَّهُ مَا الْأَعْرِفُهُ أَحَدٌ وَبَلَغُوهُمُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي كَانَ عَنْ
 أَعْيُنِ الْخَلَائِقِ مَسْتَوْرًا فَسَوْفَ يُظْهِرُ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَيُفْصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ
 الْبَاطِلِ وَيُرْفَعُ أَعْلَامُ الْهُدَايَةِ وَبَهْدِيمُ اثَارَ الْمُشْرِكِينَ مَجْمُوعًا وَيَرْثُ

الْأَرْضَ عِبَادَهُ الَّذِينَ هُمْ أَنْقَطُوا إِلَى اللَّهِ وَمَا شَرِبُوا حُبَّ الْعِجْلَةِ فَلَوْهُمْ وَ
 اغْرَصُوا عَنِ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا وَأَشْرَكُوا بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ
 وَكَذَلِكَ كَانَ الْحُكْمُ مِنْ أَصْبَعِ الْعِزِّى عَلَى الْوَاحِدِ التُّورِ مَرْقُومًا فَإِذْكُرْنَا بَيْنَ أَيْمَانِ
 حِينَ الَّذِي ظَهَرَ بِأَعْلَامِ الْفَنَاءِ فِي الْمُلْكِ حَسَدًا وَاعْلَمَهُ قَوْمٌ وَكَانُوا يَغْتَبُونَ
 فِي بَيْنِ الْمِلَائِمِ وَكَذَلِكَ كَانَ لَعْنَاهُمْ فِي حَعَافِ السِّرِّ مَحْفُوظًا وَلَخْنُوا إِيَّاهُ يَدُوا
 اللَّهَ مَا أَنْتَ هُنَّ مِنْ زَحَارِفِ الدُّنْيَا بَعْدَ الَّذِي كَانَ مُقْدَسًا عَنْ طُنُوفِهِمْ وَإِيقَانِهِمْ
 وَعَنْ كُلِّ مَنْ فِي الْمُلْكِ بَمْجُومُهَا فَلَمَّا أَرْدَنَا إِنَّ نُظْهِرَ أَثَارَ الْحَوْرِ فِي أَنْقَطَاعِهِ
 وَقَوْكَلِهِ عَلَى اللَّهِ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْبَلَأِيَامِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَفَتَنَاهُ فَتَوْنَا وَلَخَذَنَا
 عَنْهُ أَبْنَاهُ وَقَطَعْنَا عَنْهُ عَطِيَّةً وَالَّتِي أَعْطَيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَلَمَذَنَاعَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ
 شَيْئًا مَعْرُوفًا وَمَا فِي مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَقَدْ نُزِّلَ عَلَيْهِ مِنْ شَطْرِ الْفَصَنَاءِ
 مَا سُطِّرَ مِنْ قَلْمَانِ الْأَمْضَاءِ وَأَخْذَنَاهُ الْبَاسَاءُ وَالضَّرَاءُ بِمَا فَدَرَ مِنْ لَدُنْ
 مُقْتَدِرِ قَوْمًا ثُمَّ أَخْتَرْنَا مَا حَسَدَنَاهُ مَزَارِعَهُ بِأَيْدِي مَلَائِكَةِ الْأَمْرِ

وَجَعَلْنَا كُلَّهَا هَبَاءً مَعْدُومًا فَلَمَّا فَدَدَ سُنَاهُ عَنْ زَحَارِفِ الْمُلْكِ وَنَزَّهَنَا
 عَنْ أَوْسَاخِ الْأَرْضِ وَلَهَقَنَا عَنْ كُلِّ شُؤُونَاتِ الْمِلْكِيَّةِ نَفَخْنَا فِي جُلُلِهِ مِنْ مَلَأَ
 الْفَهْرِ يَعَاسَمُومَا وَضَعُفَ بِذَلِكَ جَسَدُ وَتَبَلَّلَ حَسْمُهُ وَنَزَّلَنَا أَرْكَانُهُ
 بِحَيْثُ مَا بَقَى مِنْ حَسْمِهِ أَقْلَ مِنْ دُرْهَمٍ إِلَّا وَقَدْ جُعِلَ بَحْرُهَا وَهُوَ فِي كُلِّ لَيْلٍ
 يَزْدَادُ فِي شُكُورٍ وَكَانَ يَصْبِرُ فِي كُلِّ حِينٍ وَمَا جَزَعَ فِيهَا وَرَدَ عَلَيْهِ وَكَذَلِكَ
 أَحْصَيْنَاهُ مُتَوَكِّلاً وَشَاكِراً وَصَبُورًا وَأَخْرَجْنَاهُ قَوْمُهُ عَنْ قَرْيَةِ الْقِنْ كَانَ فِيهَا
 وَمَا أَسْتَعْيُو اغْنَى اللَّهَ بِإِرْثِهِمْ وَأَذْوَهُمَا كَافُوا مُقْنَدِرَ أَعْلَيْهِ وَوَجَدْنَاهُ فِي الْأَرْضِ
 مَظْلُومًا وَسُدَّ عَلَى وَجْهِهِ أَبْوَابُ الْغَنَاءِ وَفُتُحَ أَبْوَابُ الْفَقْرِ إِلَى أَنْ مَفْتَحَهُ
 عَلَيْهِ أَيَّامٌ وَمَا وَجَدَ شَيْئًا لِيَسْدِدَ بِهِ جُوعَهُ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ مَقْضِيَا
 وَمَا بَقَى لَهُ لَا مِنْ أَبْنِيسٍ فَلَا مِنْ مُؤْنِسٍ فَلَا مِنْ مُصَاحِبٍ وَجُعِلَ فِي الْمُلْكِ فِيهِ
 إِلَازَ وَجَتْهُ الَّتِي أَمْنَتْ بِرَبِّهَا وَكَانَتْ تَخْدِيمُهُ فِي بَلَائِهِ وَجَعَلْنَا هَالَهُ فِي الْأُمُورِ
 سَبِيلًا فَلَمَّا وَجَدَهُ مُصَاحِبَتَهُ عَلَى ذِلِكَ لِلْعَالَمِ الشَّدِيدَ ذَهَبَتِي

قَوْمِهِ وَطَلَبَتْ مِنْهُمْ رَغْيِفًا وَمَا كَانُوا أَنْ يُؤْتُوهَا مَا كَلَّ الظُّلْمُ وَكَذَلِكَ أَحْصَيْنَا
 كُلَّ شَيْءٍ فِي كِتَابٍ مُبِينًا فَلَمَّا اضْطَرَرْتُ بِأَمْرِهِ دَخَلْتُ إِلَى الَّتِي كَانَتْ أَشَرَّ
 نِسَاءَ الْأَرْضِ وَأَبَتْ أَنْ تُعْطِيهَا رَغْيِفًا إِلَى أَنْ أَخَذَتْ مِنْهَا مَا أَرَادَتْ فَوَاللهِ
 يَسْتَحْيِي الْقَلْمَعَنْ ذِكْرِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى أَعْمَالِهِ شَهِيدًا وَجَاءَتْ إِلَى الْعَبْدِ
 بِرَغْيِفٍ وَلَا أَلْتَفَتَ إِلَيْهَا وَجَدَ شَعْرًا هَا مَقْطُوْعَةً إِذَا صَرَخَ فِي سِرِّهِ وَبِذَلِكَ
 أَصْرَخَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَقَالَ يَا أَمَّةَ اللهِ قَدْ أَجِدُ مِنْكُمْ أَمْرًا كَانَ
 عَلَى الْحَقِيقَةِ مَنْوِعًا لَمْ قَطْعَتِ شَعْرَانِكُمْ الَّتِي جَعَلَهَا اللهُ زِينَةً جَمَالِكُمْ فَإِنَّ
 يَا أَيُوبُ كُلَّمَا طَلَبَتْ مِنْ قَوْمِكَ رَغْيِفًا لِأَجْلِكَ فَأَبْوَأْكُلْهُمْ إِلَى أَنْ دَخَلْتُ
 فِي بَيْتِ أَمَّةٍ مِنْ أَمَّةِ اللهِ وَسَلَّئْتُهَا بِرَغْيِفٍ مَنْعَتْ عَنِّي إِلَى أَنْ أَخَذَتْ شَعْرًا
 وَأَعْطَتْهُنِي هَذَا الرَّغْيِفَ الَّذِي حَضَرْتُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَبِذَلِكَ بَغَتْ عَلَى اللهِ
 وَاسْتَكَبَرْتُ عَلَيْهِ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ يُلْتَ وَبَيْنَهَا مَقْضِيَا يَا أَيُوبُ فَلَعْنُ
 عَيْقَ لَا تَأْخُذْنِي بِذَنْبِي لَتَ كُنْتُ مُضْطَرًّا فِي أَمْرِكَ فَارْجِعْهُ قَسْبَ عَلَيَّ وَإِنَّكَ

كُنْتَ عَطُوفاً غَفُوراً وَقُضِيَ بِهِمْ مَا فِي قَرْبَتِكَ كَذَلِكَ التَّهْوَاثُ
 أَنْ يَتَفَطَّرُونَ وَتَدْشِقُ الْحَلْمَ وَيَنْدَكُ جَبَلُ الصَّبْرِ إِذَا وَضَعَ وَجْهَهُ عَلَى التُّرْلِبِ
 وَقَالَ رَبِّي قَدْ مَسَنِيَ الضرُّ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي سَبَقْتُ
 رَحْمَتَكَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَرْحَمْتِي بِحُوْدِكَ وَجَدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَإِنَّكَ كُنْتَ بِعِبَادِكَ
 رَحِيمًا فَلَمَّا سِعْنَا نَدَاءَهُ أَجْرَوْنَا نَاحَتَ دِرْجَلَهُ الْيَمْنِيَّ هِينَ عَذْبِي سَائِعَ مَغْرُومًا
 وَأَمْرَنَاهُ بِأَنْ يَغْمِسَ فِيهَا وَيَثْرَبَ مِنْهَا فَلَمَّا شَرِبَ طَابَ عَنْ كُلِّ الْأَمْرِ أَضْرَقَ كَانَ
 عَلَى أَحْسَنِ الْخَلْقِ مَشْهُودًا وَرَجَعْنَا إِلَيْهِ كَلَمَا أَخْذَنَا عَنْهُ وَفَوْقَ ذَلِكَ بِحِيثُ
 أَمْطَرْنَا عَلَيْهِ مِنْ جَبَرَوْتِ الْفَنَامِ أَغْنَاهُ عَنْ كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ جَمِيعًا وَقَرَزْنَا
 عَيْنَاهُ بِأَهْلِهِ وَوَقَنَاهُ مَا وَعَدْنَا الصَّابِرِينَ فِي الْوَاحِدِ قُدْسِيَّ مَحْفُوظًا وَأَصْلَحْنَا
 لَهُ الْأُمُورَ كُلَّهَا وَأَيَّدْنَاهُ بِعَضْدِ الْأَمْرِ الَّذِي كَانَ بِالْحَقِّ قَوِيًّا وَأَرْفَقْنَا بِهِ الْخَاضِعِينَ
 وَأَهْلَكْنَا الَّذِينَ أَنْسَكْبَرُوا عَلَى اللَّهِ وَكَانُوا فِي الْأَرْضِ شَقِيقِيَا وَكَذِيلَكَ نَفْعَلُ
 مَا نَشَاءُ بِأَمْرِنَا وَنُؤْفِي أُجُورَ الصَّابِرِينَ وَنُطْبِعُهُمْ مِنْ خَرَائِنِ الْقُدْسِيَّ حَرَازَةً مَوْفُورًا

أَن يَامِلَاءَ الْأَرْضِ فَاصْبِرُوا فِي اللَّهِ وَلَا تَغْرِبُوْعَمَّا يُرِدُ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِ الرُّوحِ فَسَوْفَ شَهَدُوْهَا
 جَزَاءَ الصَّابِرِينَ فِي رِضْوَانِ قُدُّسِ مَنْوِعاً وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَهَنَّمَ فِي رَفَارِفِ الْبَقَاءِ وَسَيَا
 بِالصَّبْرِ إِلَى يَوْمَ شَدِّيْكَانَتْ إِنْهَا فِي كَنَاثِرِ الْعُصْمَةِ مَخْرُونَ وَفِيهِ قُدْرَ مَا لَا قُدْرَ فِي كُلِّ
 الْجَنَانِ وَقَدْ كَشَفْنَا حِينَ شَدِّيْكَنَاعَهَا وَأَذْكُرْنَا هَاكُمْ رَحْمَةً مِنْ لَدُنْ عَالَمِ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا
 وَفِيهِ أَنْهَارٌ مِنْ ظَلَمٍ عِنْيَايَةَ اللَّهِ وَحَرَمَهَا اللَّهُ أَلاَعَنِ الَّذِينَ هُمْ صَبَرُوا فِي الشَّدَادِ يَنْعَاهُ
 لِوَجْهِ اللَّهِ الَّذِي كَانَ بِالْحَقِيقَةِ مُحَمُّداً وَلَئِنْ يَدْخُلَ فِيهَا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ مَا غَيَّرُوا نِسْمَةً لَهُ
 عَلَى أَنفُسِهِمْ وَدَخَلُوا فِي ظِلِّ شَجَرَةِ الرُّوحِ وَمَا خَافُوا مِنْ أَحَدٍ وَكَانُوا يَجْنَاحِينَ الْعِزَّ
 فِي هَوَاءِ الصَّبَرِ مَطْبُورًا وَصَبَرُوا فِي الْبَلَادِ وَكُلُّمَا ازْدَادَ الضَّرَّاءَ عَلَى أَنفُسِهِمْ
 زَادَ وِرِيمٌ وَزَادَتْ تَفَحَّاتُ الدَّوْقِ فِي أَنفُسِهِمْ إِلَى أَنْ فَدَوْا أَنفُسَهُمْ وَبَذَلُوا أَمْوَالَهُمْ
 كَيْفَا وَأَنْفَقُوا كُلَّمَا عَطَيْهُمُ اللَّهُ يُفَضِّلُهُ وَجُودِهِ وَفِي جَمِيعِ تِلْكَ الْحَالَاتِ الشَّدِيدَةِ كَانُوا ثَمَّا
 رَبَّهُمْ وَمَا تَوَسَّلُوا إِلَى أَحَدٍ وَكَتَبَ اللَّهُ أَنَّمَا آتَهُمْ مِنَ الصَّابِرِينَ فِي الْوَاحِدِ قُدُّسِ حَوْنَا

فَهَبْنِيَالِمَنْ تَرَدَّنِي بِوَدَاءِ الصَّبَرِ وَمَا نَعْرَفُ مِنَ الْبَاسَاءِ وَمَا زَلَّتْ قَدَّمًا عِنْدَ
 هُبُوبِ رِياحِ الْقَهْرِ كَانَ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حِينٍ رَاضِيًّا وَفِي كُلِّ ابْنٍ مُتَوَكِّلًا فَوَآشَهَ
 سَوْفَ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فِي قِبَابِ الْعَظَمَةِ يَقْمِصُ الدُّرْتِي الَّذِي يَسْتَلِلُهُ كَنَاثُلُهُ التُّورِ
 عَنْ أَفْقِ الرُّوحِ بِحَبْثُبْ يُغْطِفُ الْأَبْصَارُ عَنْ مُلَاحَظَتِهِ وَعَلَى فَوْقِ رَأْسِهِ يُنَادِي مُنَادِي
 اللَّهِ هَذَا الْهُوَ الَّذِي صَبَرَ فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ عَنْ كُلِّ مَا فَعَلَوْا يَهُ الشَّرِكَيْنِ
 وَيَتَبَرَّكُ بِهِ أَهْلُ مَلَأَ الْأَعْلَى وَيَشَاقُ لِقَاءَهُ أَهْلُ الْغُرَفَاتِ وَأَعْيُنُ الْفَاقِرِاتِ
 فِي سُرَادِقِ قُدُّسِ جَمِيلًا وَأَنْتُمْ يَامَلَاءُ الْبَيَانِ فَاصْبِرُو وَافِي أَيَّامِ الْفَانِيَةِ وَلَا
 تَجْزَعُوا عَمَّا ثَاتَ عَنْكُمْ مِنْ ذَخَارِ الْدِينِيَّةِ وَلَا تَقْرَعُوا عَنْ شَدَائِدِ الْأُمُورِ الَّتِي
 كَانَتْ فِي مَحَايِئِ الْقُدْرَةِ مَقْدُورًا ثُمَّ أَعْلَمُوا إِنَّ قُدْرَةَ كُلِّ الْحَسَنَاتِ فِي الْكِلَّةِ
 جَرَأَتْ مَحَلُودًا إِلَّا الصَّبَرُ وَهَذَا مَا فَضَى حُكْمُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ إِنَّمَا
 يُؤْتَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَكَذَلِكَ تَرَكَ رُوحُ الْأَمْيَنِ عَلَى قَلْبِ
 مُحَمَّدٍ عَرِيشًا وَكَذَلِكَ تُرْزِلُ فِي كُلِّ الْأَلْوَاحِ مَا فَقِدَ لِلصَّابِرِينَ فِي كُثُبٍ عَرِيشَ دَيْعًا

ثُمَّ أَعْلَمُوا بِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الصَّبْرَ فِيمَا مَبَعَثَ مِنْ نَبِيٍّ وَلَيْسَ
 رَسُولًا إِلَّا وَقَدْ زَانَ اللَّهُ مَنِيكَلَهُ بِرِدَاءِ الصَّبْرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَبِذَلِكَ أَخْدَى اللَّهُ
 الْعَهْدَ عَنْ كُلِّ نَبِيٍّ مَرْسُولاً وَيَنْبَغِي لِلصَّابِرِ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ بِإِنْ يَصْبِرَ فَنَفِيَ
 بِحَيْثُ بَيْسِكُ نَفْسَهُ عَنِ الْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ وَالشَّهْوَاتِ وَعَنْ كُلِّ مَا آتَاهُ اللَّهُ
 فِي الْكِتَابِ لِيَكُونَ فِي الْأَلْوَاحِ بِأَسْمَ الصَّابِرِينَ مَكْتُوبًا ثُمَّ يَصْبِرُ فِي الْبَلَا يَا
 فِيمَا تَوَلَّ عَلَيْهِ فِي سَبِيلِ بَارِئِهِ وَلَا يَضْطَرِبُ عِنْدَ هُبُوبِ أَزِيَاجِ الْفَحْشَاءِ
 وَتَمَوجُ أَبْحَرُ الْقَدَرِ فِي جَبَرُوتِ الْأَمْضَاءِ وَيَكُونُ فِي دِينِ اللَّهِ مُسْتَقِيًّا وَيَصْبِرُ
 عَلَى مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ أَجْبَائِهِ وَيَكُونُ مُصْطَبِرًا فِي الدِّينِ هُمُّ الْمُنْوَأُونُ الْمُتَبَعِيَّونَ لِوَجْهِ اللَّهِ
 لِيَكُونَ فِي دِينِ اللَّهِ رَضِيًّا فَأَرْتَقِبُو أَيَّامَ يَرْتَفَعُ فِيهِ غَمَامُ الصَّبْرِ وَيَغْنِ فِيهِ طَيْرُ
 الْبَقَاءِ وَيَظْهَرُ طَوْسُ الْقُدُسِ بِطِرَازِ الْأَمْرِ فِي مَلَكُوتِ الْلَّهِ قَاءِ وَتَطْلُقُ الْأَسْنُ الْكَلِيلَةُ
 بِالْخَانِ الْوَرْقَاءِ وَيَكْفُ حَمَامَةُ الْفَرْدَوْسِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَسُفَخُ فِي الصُّورِ
 وَيَجْلَدُهَا كِلُّ الْوُجُودِ وَتَشْتَعِلُ النَّارُ وَيَاتِي اللَّهُ فِي ظُلُلِّ مِنَ الرُّوحِ بِجَمَالٍ

عَزِيزَنِيَّا إِذَا فَاسِرُوا إِلَيْهِ يَامَلَأُ الْأَرْضَ وَلَا لَكُنْتَ فِي الْمُلْكِ فَلَا يَمْنَعُكُمْ
 مَنْعُ مَا يَنْجَعُ وَلَا تَحْجِبُكُمْ شُؤُنَاتُ الْعِلْمِيَّةِ وَلَا تَسْدِدُكُمْ دِلَالَاتُ الْحِكْمَيَّةِ فَاسِرُوا
 إِلَى مَكْمَنِ قَدْسِ مَرْفُوعًا لِأَنَّكُمْ لَوْ تَصِرُّوْنَ فِي أَزَلٍ لَا زَالٍ وَتُوقِفُونَ فِي لَكَ
 الْبَوْمَ أَقْلَمَنْ إِنْ لَنْ بَصُدُّقَ عَلَيْكُمْ حُكْمُ الصَّبْرِ وَكَذَلِكَ نُزِّلَ الْحُكْمُ مِنْ قَلْمَعَزِيرَ
 عَلِيمًا قُلْ يَامَلَأُ الْأَرْضَ اثْقَوْ اللَّهُ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ وَلَا نَفَرُوا عَلَى أُسْنَاهِ وَلَا
 نَقُولُوا مَا لَا يَكُنْ لَكُمْ فِيهِ شُعُورًا لِأَنَّكُمْ عَجَزَأُمْ في الْأَرْضِ وَفُقَرَاءُ فِي الْبِلَادِ
 وَلَا تَسْكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اسْرِعُوا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي كَانَتْ يَالْحِقْ مَقْوُلاً فَوَاللَّهِ
 سَيَمْضِي تِلْكَ الدُّنْيَا وَكَلَّمَا أَنْتُمْ ثَفَرُوهُنَّ بِهَا وَيَجْمَعُكُمْ مَلَائِكَةُ الْقَهْرِ فِي مَخْبِرِ
 سُلْطَانِ عِزِّ قَوْيَا وَتُسْتَلُوْنَ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي أَيَّامِكُمْ وَلَا يَرُونَ شَيْئًا عَمَّا فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ إِلَّا وَهُوَ كَانَ فِي لَوْجِ الْعِلْمِ مَكْتُوبًا إِذَا لَنْ يُغَيِّبُكُمْ أَحَدُوْلَنْ يُرَا فِي قَلْمَمْ
 نَفْسٌ وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ إِلَّا مَا حَرَثْتُمْ فِي مَزَارِعِ أَعْمَالِكُمْ فَنَذَبَهُوْ يَامَلَأُ الْأَشْقِيَاءِ ثُمَّ
 اسْمَعُوا وَاصْنُعُ هَذَا الشَّفِيقُ الَّذِي يَنْصُحُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ وَمَا يُرِيدُ مِنْكُمْ جَرَأَهُ وَلَا شَكُورًا

إِنَّا جَرَانُهُ عَلَى الَّذِي أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْآيَاتِ لِيَكُونَ الْحُجَّةُ مِنْ لَدُنْهُ
 بِالْغَةِ عَلَى الْعَالَمَيْنِ جَمِيعًا إِلَى مَنْ تَرْقَدُونَ عَلَيْهَا طِالِفَةً وَإِلَى مَنْ تَتَّبَعُونَ
 الَّذِينَ هُمْ لَمْ يَكُونُوا فِي الْأَرْضِ إِلَّا كَمَّ يَحْرُو كَا قُلْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوهُمْ
 لِأَنْفُسِكُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ أَسْمَاهُمْ وَذَوَاهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَذْكُورًا فَارْجُو
 عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَخَافُوْلَعَنِ اللَّهِ بِإِرْكَمُ شَمَّ ارْجِعُوا إِلَيْهِ لَعَلَّ يَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
 وَإِنَّهُ كَانَ يَعْبَادُهُ مَغْفُورًا قُلْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ تَسْبِّحُونَ إِلَيْهِمُ الْعِلْمُ وَأَنْخَذُوهُمْ
 لِأَنْفُسِكُمْ عُلَمَاءٌ أُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ أَشَرُّ الظَّالِمِينَ بَلْ جَوَهْرُ الشَّرِّ يَغْرِيْهُمْ وَكَذَلِكَ
 كَانَ الْأَمْرُ بِيْ حُكْمِ الْعِلْمِ مَرْفُومًا وَنَشَهَدُ بِأَنَّهُمْ مَا شَرَبُوا مِنْ عَيْوَنِ الْعِلْمِ وَمَا
 فَازُوا بِحَرْفِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَمَا اطَّلَعُوا بِإِسْرَارِ الْأَمْرِ وَكَا فُلْنِيْ أَرْضِ الشَّهَوَاتِ فِيْ أَنْفُسِهِمْ
 مَرْكُوضًا وَمَا نَزَّلَ عَلَى نَبِيٍّ وَلَا عَلَى دَوْصِيٍّ وَلَا عَلَى فَلِيْ شَيْئًا مِنَ الْأَعْرَاضِ وَالْأَنْكَافِ
 إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِمْ وَكَذَلِكَ كَانَ الْحَلْمُ مِنْ عِنْدِهِمْ عَلَى طَلَعَاتِ الْقَدْرِ مَقْضِيًّا قُلْ
 يَا مَلَائِكَةَ الْجَهَنَّمِ أَمَا نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلْلَيْنِ الْغَمَامِ فَإِذَا جَاءَ

فِي غَمَامِ الْأَمْرِ عَلَىٰ مَنِكُلَ عَلَىٰ بِالْحَقِّ أَعْرَضْتُمْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا وَآمَا
 تُرِلَ يَوْمَ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ وَإِذَا جَاءَهُ إِلَيْهِ آيَاتٍ بَثَنَاتٍ بِمَأْعَرَضَتِهِمْ عَنْهُمْ
 إِنَّكُنْتُمْ فِي حُجَّاتٍ أَنْفُسُكُمْ مَحْجُونٌ فُلِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ مُقْدَسًا عَنِ الْمَجِيءِ وَالْتَّرْدُ
 وَهُوَ الْفَرِدُ الصَّمَدُ الَّذِي حَاطَ عَلَيْهِ كُلُّ نَّفَرٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَنْ يَأْتِيَ
 بِذَاهِيَّةٍ وَلَنْ يُرَىٰ بِكَيْنُونَيَّةٍ وَلَنْ يُعْرَفَ بِإِنْتِيَّةٍ وَلَنْ يُدْرَكَ بِإِصْفَاهَيَّةٍ وَالَّذِي يَأْتِيُ
 هُوَ مَظَاهِرُ نَفْسِهِ كَمَا أَتَىٰ بِالْحَقِّ يَأْسِمُ عَلَيْهِ وَجَمَعَتْهُمْ عَلَيْهِ بِمَغَالِبِ الْبَغْضَاءِ وَ
 افْتَدَيْتُمْ عَلَيْهِ بِأَمْعَشَرِ الْعُلَمَاءِ وَمَا أَسْتَحْيِيْتُمْ عَنِ الدَّرْبِ خَلْقَكُمْ وَسَوْا كُمْ وَكَذَلِكَ
 أَخْصَيْنَا أَمْرَكُمْ فِي الْوَاحِدِ عِزِّ الْحَفْوَةِ أَنْ يَا سَمَعَ الْبَقَاءَ اسْمَعَ مَا يَقُولُونَ هُوَ لَا
 يَشْرِكُونَ بِإِنَّ اللَّهَ خَتَمَ النُّبُوَّةَ بِحَبِّيْهِ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ وَلَنْ يُبَعَثَ مِنْ بَعْدِهِ
 أَحَدٌ وَجَعَلَ بَدَاءً مِنْ الْفَضْلِ مَغْلُولًا وَلَنْ يَنْظَهَرَ بَعْدَهُ هَيَا كُلُ الْقُدُّسِ
 وَلَنْ يَسْتَشْرِقَ أَنْوَارُ الْفَضْلِ فَإِنْقَطَعَ الْفَيْضُ وَقَطَّعَ الْقُدْرَةُ وَأَنْهَى الْعِنَاءَ وَ
 سَدَّ أَبْوَابَ الْجُودِ بَعْدَ الَّذِي كَانَتْ نَسَمَاتُ الْجُودِ لَمْ يَرَلْ عَنْ بَخِسْوَانَ

أَعْرِمَهُوَيَا قُلْ عَلَّتْ أَيْدِيْكُمْ وَأَعْنَتْ مَا قَلْتُمْ بَلْ أَحَاطَتْ يَدُهُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ يَعْثُرُ مَا يَسْأَءُ بِقُدْرَتِهِ وَلَا يُسْتَأْلِعُ عَمَّا شَاءَ وَإِنَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَئٍ قَدِيرًا
 قُلْ يَا مَلَأَ الْفُرْقَانِ تَنَكَّرُوا فِي كِتَابٍ لِذِيْرِزِيلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بِالْحَقِّ بِحَيْثُ خَتَمَ فِيهِ
 النُّبُوَّةَ بِحَيْثِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُدِيَ لِقِيَامَةٍ الَّتِي فِيهَا قَامَ اللَّهُ بِمُظْهَرِنَفِيهِ وَأَنْتُمُ الْخَجَّابُ
 عَنْهَا كَمَا احْجَبُوا مِلْأَ الْأَرْضِ عَنْ قِيَامَةِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلٍ وَكُنْتُمْ فِي بُحُورِ الْجَهَنَّمِ الْأَخْرَاءِ
 مَغْرُوفًا قُلْ أَمَا وَعَدْنَا مُلِيقًا اللَّهُ فِي أَيَّامِهِ فَلَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ وَأَشْرَقَ الْجَمَاعُونَ فِي
 الْجَلَالِ أَغْمَضَتْمُ عَيْنَكُمْ وَحَسِرَتْمُ فِي أَرْضِ الْخَرِيعَيَا قُلْ أَمَانَزَلَ فِي الْفُرْقَانِ
 بِقُولِهِ الْحَقِّ كَذَلِكَ جَعَلْنَا كُلَّ أُمَّةً وَسَطَالِنَكُونُوا شَهَدَاءَ عَلَىٰ الثَّالِثِ يَكُونُ الرَّسُولُ
 عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَفَسَرَّتْمُ هُدِيَ وَالْآيَةَ بِأَهْوَاءِ أَنْفُسِكُمْ وَكُنْتُمْ مُوْقَنًا مُعْتَرِفًا بِمَا نَزَلَ
 بِالْحَقِّ لَا يَعْلَمُكُمْ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّازِيْخُونَ فِي الْعِلْمِ وَمَعَ إِيمَانِكُمْ بِذَلِكَ أَوْلَمْ يَكُلُّ اللَّهُ
 وَفَسَرَتْمُ بَعْدَ الذِّيْكُونَ مُعَنِّ ذَلِكَ مَمْنُوعًا وَقُمْتُمْ بِالْأَعْرَاضِقَ الْأَنْكَارِ لِلرَّازِيْخِينَ
 فِي الْعِلْمِ بَلْ قَنَلُونَهُمْ كَمَا قَنَلْتُمُوهُمْ مِنْ قَبْلٍ وَكُنْتُمْ بِأَعْمَالِكُمْ مَسْرُوزًا فَاقْلِمْ لَكُمْ

وَمَا أَكْسَبَتْ أَنْذِيْكُمْ وَمَا نَظَرُونَ فِي أَمْرِ اللَّهِ فِي يَوْمِ الْذِي كَانَتْ آنَوْرَ الْهُدَايَةَ عَنْ
 فَجَرِ الْعِلْمِ مَشْهُودًا إِذَا فَاسْتَلْ عَنْهُمْ كَيْفَ يُفْسِرُونَ مَا نَزَّلَ مِنْ جَبَرُوتِ الْعِزَّةِ
 عَلَىٰ حَمَدِ عَرَبِيَا وَمَا يَقُولُونَ فِي مَعْنَى الْوَسْطِ لَوْخِيمَ الشُّبُّوَّةِ هُنَّ كَيْفَ ذُكْرَتِ فِي
 الْكِتَابِ مَتَّهُ وَسَطَ الْأَمْمَ إِذَا فَاعْرَفَ مِقْدَارَهُمْ كَمَا هُمْ مَا سَمِعُوا نَعْمَاتُ الْوَرْقَهُ
 وَلَوْسَمِعُوا مَا عَرَفُوا وَكَذَالِكَ كَانَتِ الْجَهَهُ مِنْ كِتَابِهِمْ عَلَيْهِمْ بَكِيرًا وَهَذَا مِنْ قَوْلِ اللَّهِ
 تَكَلَّمُهُ كُلُّ الْأَمْمَ فِي عَهْدِ كُلِّ شَيْءٍ فَكَلَمَنَا جَاهَهُمْ رَسُولُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالُوا سَتَ
 أَنْتَ يُرْسَلُ وَخَيْمَ النَّبُوَّةُ بِالَّذِي جَاءَ مِنْ قَبْلٍ وَكَذَالِكَ زَيَّنَ الشَّيْطَانُ لَهُمْ
 يَأْعُمِلُهُمْ وَأَقْوِهِمْ وَكَانُوا عَنْ شَاطِئِ الْقِدْرِ بَعِيدًا فَازْكُرْلَهُمْ نَبَاءَ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ
 إِذْ جَاءَ إِسْلَاطَانِ مُبْنِيًّا قَالَ يَا قَوْمٌ هَذِهِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ قَدْ نَزَّلَتْ بِالْحَقِّ أَلَا
 تَخْتَلِفُو فِي أَمْرِ اللَّهِ شَمَّ اجْتَمِعُوا عَلَىٰ شَاطِئِ عِزِّيْمَنِيًّا وَيَا قَوْمٌ فَانْظُرُو إِلَىٰ تَنْظُرَ اللَّهِ
 وَلَا تَتَبَعُو أَهْوَانَكُمْ وَلَا تَكُونُوا إِثْلِ الْبَنَاهُمْ دَعُوا اللَّهَ فِي أَيَّامِهِمْ وَلَيَالِيهِمْ وَلَثَلَاجَلَهُمْ
 أَعْرَضُو عَنْهُ وَأَنْكِرُوهُ وَكَانُوا عَلَىٰ أَصْنَامٍ أَنْفِسُهُمْ مَغْكُوفُهُ وَقَالَتِ الْيَهُودُ تَالِهِ

هَذَا الَّذِي فَرَأَى عَلَى اللَّهِ أَمْ بِهِ حَيَّةً أَوْ كَانَ مَسْعُورًا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ النَّبُوَةَ
 بِمُوسَى وَهَذَا حُكْمُ اللَّهِ قَدْ كَانَ فِي التَّوْرِيهِ مَقْضِيًّا وَلَنْ يُنْسَخَ شَرِيعَةُ التَّوْرِيهِ
 بِدَوْلَمُ اللَّهِ وَالَّذِي يَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ يُبَعَثُ عَلَى شَرِيعَتِهِ الْيَقْنَشِيرَاءِ كُلُّهُ عَلَى كُلِّ
 مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ سَمَاءِ الْحُكْمِ عَلَى مُوسَى الْأَمْرُ مَنْزُولٌ وَ
 الَّذِينَ اُوتُوا الْأَنْجِيلَ قَالُوا إِنَّمَا قَوْلِنَا وَكَانُوا مِنْ يَوْمَئِذٍ إِلَى جِنَاحِ ذِي مُنْظَرٍ وَ
 أَطْرَادُهُمُ اللَّهُ مَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ الْعَرِيقِ فِي سُورَةِ الْجِنِّ وَإِنَّهُمْ طَغُوا كَمَا ظَنَّتُمُوهُ لَنْ
 يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ أَحَدًا وَلَمَّا شَرِكَ فِي كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ هَذِهِ الْأَيَّاهُ الْأَنْتَلِهُ
 وَمَا كَيْنَرَ فِيهَا مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ إِنْ يَسْلُكُوا فِي سُبُّلِ عِزِّ مَعْرُوفٍ قُلْ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ
 رَسُولاً بَعْدَ مُوسَى فِي عِيسَى فِي سَيُوسِيلُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخْرِ الَّذِي لَا يُخَلِّهِ مُحَيَّثٌ لَنْ
 يَقْطَعَ الْفَضْلُ مِنْ سَمَاءِ الْعِنَاءِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَكُلُّ
 عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَحْضَرِ الْعَدْلِ مَسْتَوٌ إِذَا فَسَعَ مَا يَقُولُونَ هُؤُلَاءِ الْمُعْرِضُونَ
 وَكَلَّتْ وِلَائِهِ كَلَّا ظَلَّتْ أَعْبَادُ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ قُلْ فَوَاللَّهِ إِشْتَبَهَ عَلَيْكُمُ الْأَنْجِيلُ

قَدْ قَضَيْتِ السَّاعَةَ بِالْحَقِّ وَقَامَتِ الْقِيَامَةُ رَغْمًا إِلَّا أَنْتُمْ : وَأَنْفَالَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا
 عَنْ نَعْمَاتِ اللَّهِ مَصْهُومًا قُلْ لَّئِنْتُمْ تَقُولُونَ إِمْثَلٌ مَا قَالُوا أُمُّ الْأَمَمُ الْقَبْلِيَّةُ فَنِينَ
 رَسُولُ اللَّهِ وَنَذَرَتِنَّ طَرُونَ إِمْثَلٌ مَا هُمْ أَنْتَظَرُوا وَزَلَّتْ أَقْدَامُكُمْ عَلَى مَذَا الصِّرَاطُ
 الَّذِي كَانَ بِالْحَقِّ مَسْدُودًا إِذَا تَفَكَّرُوْنَ فِي تَلْوِيْحِ هَذِهِ الْآيَةِ لَعَلَّ شُرُّزَقُوْنَ مِنْ
 مَائِدَةِ الْعِلْمِ الَّتِي يَرِزِّلُ مِنْ سَمَاءِ الْقُدُّسِ عَلَى قَدَرِ مَقْدُورًا يَا فَرَّةَ الْبَقَاءِ
 فَاشْهَدُ مَا يَشَهَّدُونَ الْمُشْرِكُوْنَ فِي هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْمُوَرَّقةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُبَتَّةِ
 كَانَتْ عَلَى جَبَلِ الْمِسْكِ مَرْفُوعًا وَطَالَتْ أَغْصَانُهَا إِلَى أَنْ يَلْغَتْ مَقَامَ
 الَّذِي كَانَ خَلْفَ سُرُادِقِ الْقُدُّسِ مَكْنُونًا وَبَرِيدُونَ هُؤُلَاءِ الْمُشْرِكُوْنَ
 أَنْ يَقْطَعُوا أَنْتَانَهَا قُلْ إِنَّهَا اسْتَحْصَنَتْ فِي حَصْنِ اللَّهِ وَاسْتَعْفَظَتْ بِحِفْظِهِ
 وَجَعَلَ اللَّهُ أَيْدِي الْمُنَافِقِيْنَ وَالْكَافِرِيْنَ عَنْهَا مَقْصُورًا بِحَيْثُ لَنْ يَصِلَّ
 إِلَيْهَا أَيْدِي الَّذِينَ هُمْ كُفَّارٌ وَأَعْرَضُوْا فَسَوْفَ يَجْمَعُ اللَّهُ فِي ظَلِيلٍ كُلَّ مَنْ فِي الْكِ
 وَهَذَا مَا كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الْحَقُّ وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْوَاجِهِ الْعَرِيْقِ مِنْ قَلْمَانِ الْعِلْمِ مَحْتُوْمًا

يَا قَوْمَ الْجَمَالِ ذَكِرُ الْعِبَادِ يَا ذَكَارِ الرُّوحِ فِي ثُلَثَ الْأَيَّامِ ثُمَّ أَسْعِهُمْ نَفْسَهُمْ مِنْ تَغْنِيَةٍ
 الْبَقَاءُ لَعَلَّ يَسْتَعْرُونَ فِي آنفِسِهِمْ أَقْلَمُ مِنْ ذَرِيشِيَّا وَلَعَلَّ لَا يَظْنُونَ بِمِثْلِ الْأَخْنَوْا
 شَرِكَاتِهِمْ مِنْ قَبْلٍ وَيُوقِنُونَ بِإِنَّ اللَّهَ يَكُونُ فَادِرًا عَلَىَّ أَنْ يَبْعَثَ فِي كُلِّ جِهَنَّمِ
 رَسُولًا فُلْ يَامَلَاءُ الْبَغْصَنَاءُ مُوْتَوْا بِغَيْظِكُمْ هُذَا مَا قُضِيَ بِالْحَقِيقَةِ مِنْ قَلْمَ عِزْرُ دَرِيَا
 إِذَا فَالَّقَ عَلَيْهِمْ مَا غَرَدَتْ يَهْمَامَةُ الرُّوحِ فِي رَضْوَانِ قُدُسِيْ مَحْبُوبًا لَعَلَّ يَتَّبِعُونَ
 مَا فَسَرَ فِي الْخَتْمِ عَنْ لِسَانِ الَّذِي كَانَ رَاسِخًا فِي الْعِلْمِ فِي زِيَارَةِ اسْمِ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَ وَ
 قَوْلُهُ الْحَقُّ الْخَاتَمُ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحُ مِمَّا اسْتُفْسِلَ وَكَذَلِكَ ذَكِرَ مَعْنَى الْخَتْمِ مِنْ لِيَا
 قُدُسِيْنِيَا كَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ حَبِيبَهُ خَلَقَ مَا سَبَقُوهُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَفَاتَحَ
 مِلْيَا يَابِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ مِنْ بَعْدِ إِذَا نَفَرُوا يَامَلَاءُ الْأَرْضِ فِيمَا أَقْبَلَ كُمْ بِالْحَقِيقَ لَعَلَّ
 تَجِدُونَ إِلَى مَكْمَنِ الْأَمْرِ فِي شَاطِئِ الْقُدُسِيْنِ بَيْلَأْ وَلَا تَخْجُبُوا عَمَّا سَعِمْتُمْ مِنْ
 عَلَمًا آنَكُرْتُمْ أَسْتَلُو الْمُؤْرَدِيْنِ كُرْمَعْنَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ رَاسِخًا فِي عَلِيهِ وَكَانَتْ
 الْأَنْوَارُ مِنْ نُورٍ وَجَهِهِ مُتَلَّثِلَةً وَمُضَيَّةً يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْذُلُوا

أَعْلَمُ مِنَ الْعَيُونِ الْكَدَرَةِ الَّتِي كَانَتْ عَنْ جَمَةِ النَّفَسِ وَالْجَهْلِ حَرَيَا فَأَغْذُدُ
 مِنَ الْعَيُونِ الشَّابِلَةِ الشَّافِعَةِ الْجَارِيَةِ الْعَذْيَةِ الَّتِي جَرَتْ عَنْ يَمِينِ
 الْعَرْشِ وَجَعَلَ اللَّهُ لِلْأَبْرَارِ فِيهَا نَصِيبًا أَنْ يَأْطِلْعَهُ الْمُذِيْسَ هَبَ عَلَى الْمُكْثَثِ
 مَا وَهَبَكَ اللَّهُ بِعُودِهِ لِيَقُومُنَّ عَنْ قُبُوْرِ جَسَابِهِمْ وَيَتَشَعَّرُنَّ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي كَانَ
 بِالْحَقِيقَةِ مَائِيْتاً ثُمَّ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ سَمَاءِ السُّكْيَةِ الْمُخَطَّرَةِ الَّتِي أَطْالَكَ اللَّهُ
 فِي ذَرِ الْبَقَاءِ لَعَلَّ يُحَرِّكُ بِهَا عَظَائِمُ الرَّمِيمَةِ وَلَثَلَّاعِيْمَ الثَّاْسُ أَنْفُسَهُمْ عَنْ هَذَا
 الرُّوحُ الَّذِي نُفِخَ مِنْ هَذَا الْقَلْمَ الْقِدَمِيِّ الْأَزِلِّ الْأَبَدِيِّ وَيَكُونُنَّ فِي هَذِهِ الْأَزِلِّ
 الْطَّيِّبَةِ الْمُبَارَكَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَلَى الْأَحْسَنِ الْجَمَالِ مَحْشُورًا أَنْ يَاْقِلَمَ الْأَمْرِ
 أَنْ تَهَدُ وَتَرِي بَيْنَ الْمُكْنَاتِ فِي لُجُجِ الْلَّاْنَهَايَا تِ مَا يَسْتَقْبِلُونَ بِهِذِهِ
 الرَّحْمَةِ الْمُسِيَّطَةِ الْجَارِيَةِ الَّتِي أَحَاطَتْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَمَا يَتَبَوَّهُنَّ
 إِلَى وَجْهِ الَّذِي مِنْهُ أَشَرَّقَتْ أَنْوَارُ الرُّوحِ وَبِهَا أَصْنَاثُ كُلُّ مَنْ فِي مَلَكُوتِ
 الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى ذَلِكَ شَهِيدًا وَيُوكُضُونَ فِي وَادِي النَّفَرِ وَالْفَوْحَى

وَيَخُوضُونَ مَعَ الَّذِينَ مَا فَازُوا لِلِقَاءِنَ فِي يَوْمَكَ بَعْدَ الَّذِي بَقَرَتَهُمْ مِنْ قَبْلِ مِنْ
 قَلْمَ عَزِيزِ جَلِيلًا وَقَلْتَ وَقُولُكَ الْحُلُوفُ فِي جَرَوْتِ الْبَقَاءِ وَالْأَمْرُ يُوَمِّدُ لِلَّهِ وَكَذِيلَكَ
 كَتَبَ حُكْمَ الْيَوْمِ عَلَى الْوَاجِعِ الْعِزِيمَ اصْبَعَ رُوحِ قِدَمِيَّا فَلَمَّا جَاءَ الْيَوْمُ وَاتَّ
 الشَّاعَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ أَوْارُ الْجَمَالِ فِي قُطْبِ الْتَّرَوَالِ إِذَا قَامُوا الْكُلُّ
 بِالْتِفَاقِ لِهَذَا التُّورِ الْمُشْرِقِ مِنْ سُطُرِ الْأَفَاقِ ثُمَّ احْتَجَبُوا عَجَابَاتِ كُفْرِ غَلِيلِيَّا
 وَكَذِيلَكَ فَأَعْرِفُوا كُلَّ إِلَلَيْ فِي كُلِّ الْأَزْمَانِ بَعْدَ الَّذِي كُلُّ أَنْتَظَرُوا إِيمَانُهُ عِدُّهُ
 فِي أَيَّامِ اللَّهِ فَلَمَّا قُضِيَ الْوَعْدُ أَنْكَرُوهُمْ بِمَا أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَنفُسِهِمْ وَكَانُوا عَنْ شَاطِئِ
 الْقُدُّسِ بَعِيدًا كَمَا شَهَدُونَ الْيَوْمَ هُوَ لَهُمْ الشَّرِكَيْنِ بِحَيْثُ أَنْتَظَرُوا فِي أَيَّامِهِمْ
 بِمَا عِدُّهُمْ إِنَّمَا يُحَمِّلُ رَسُولُ اللَّهِ وَكُلُّمَا سَمِعُوا أَنْهَمَهُ فَامْوَأْتَصَاحُوا بِعَجَلَ
 اللَّهُ فَرَجَهُ فَلَمَّا أَلْهَرَ بِالْحَقِّ أَنْكَرُوهُ فِي أَنفُسِهِمْ وَاعْتَرَضُوا عَلَيْهِ وَجَادُوهُ إِلَيْهِ الْبَاطِلِ
 وَسَجَنَوْهُ فِي وَسَطِ الْجَبَالِ وَمَا أَطْفَى غَلْصَدُورِهِمْ وَنَارًا أَنْفِسِهِمْ إِلَى أَنْ فَعَلُوا بِهِ
 مَا أَحْرَقَتْ يَهُ أَكْبَادُ الْوُجُودِ فِي هَيَاكِلِ شَهُودِ وَيَذِيلَكَ تَرَلَزَتْ أَرْكَانُ مَذَلِّينِ

الْبَقَاءِ فِي جَبَرُوتِ الْعَمَاءِ وَنَاحَتْ جَمَالُ الْغَيْبِ عَلَى مَنْكَرِ قَدْسِ خَفِيَّاً أَنْ يَا
 طَلَعَةَ الْعِزَّةِ فَإِذْ كَرُّ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَقَاءِ مَا قَالَ الشَّرِيكُونَ مِنْ قَبْلِ فِي أَيَّامِ
 الَّذِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَينُ مِنْ هَيَا كِلَّ ظُلْمٍ شَفِيَّاً وَكَانُوا إِنْ يَزُورُونَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ
 يَلْعَنُو الَّذِينَ هُمْ ظَلَمُوا عَلَيْهِ وَكَانُوا إِنْ يَقْرُؤُونَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ مِائَةَ مَرَّةً اللَّهُمَّ اعْنَ
 اُولَئِكَ الْأَلْيَامِ حَقَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا بَعِثَ الْحُسَينَ فِي أَرْضِ الْفُدُرِ ظَلَمُوهُ وَقَتَلُوهُ
 وَفَعَلُوا بِهِ مَا لَمْ يَفْعَلُوا بِأَحَدٍ مِنْ قَبْلٍ وَكَذَلِكَ يَفْصُلُ اللَّهُ بَيْنَ الصَّادِقِ وَ
 الْكَاذِبِ وَالثُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَيُلْقِي عَلَيْكُمْ مَا يَظْهَرُ بِهِ أَفْعَالُ الظَّالِمِينَ جَمِيعًا
 إِذَا فَذَكْرُ فِي الْكِتَابِ عَبْدَ اللَّهِ تَقْيَيَا الَّذِي مَنْ يَأْتِهِ فِي يَوْمِ الدِّيَارِ كَانَ الْأَمْرُ
 عَنْ مَطْلَعِ الرُّوحِ لَيْعًَا وَأَعْنَ رَبِّهِ مَا مَدَّ كَانَ مُقْتَدِرًا عَلَيْهِ حِينَ الَّذِي
 نَخَلَ الْوَجْدَنِيِّ فِي أَرْضِ حُبَّتِ شَرْقَيَا قَالَ يَا قَوْمَ قَدْ جَاءَ بِرُهْمَانَ اللَّهِ بِالْحَقِّ
 وَلَا حَوْجَهُ أَنْ يَامِلَأَ الْفَرْقَانَ فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ وَلَا تَكُونُو عَلَى أَعْقَابِ أَفْسِكُمْ
 مَنْكُوْصًا وَيَا قَوْمَ قَدْ أَشَرَّتَ لِلْحَمَالَ عَنْ أَفْقِ الْفُدُرِ فِي جَاءَ الْوَعْدُ بِالْحَقِّ

فَاسْعُوا إِلَى رِضْوَانِ الَّذِي كَانَ الْوَجْهُ فِيهِ مُضِيًّا إِذَا كُنْتُمْ تَخْرِمُونَ النَّفَسَكُمْ
 وَعَيْوَنَكُمْ عَنْ إِلْقَاءِ اللَّهِ وَهَذَا يَوْمُ اللَّهِ قَدْ كَانَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَبِيرًا وَيَا قَوْمَ
 قَدْ وُضِعَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ وَلَنْ يُغَيِّرَ فِيهِ أَعْمَالُ الْعَالَمَيْنَ عَلَى قَدْرِ تَقْبِيرِ وَقِطْمَرِ
 وَيَا قَوْمَ لَا تَحْنِجُو عَنْ جَمَالِ اللَّهِ بَعْدَ الَّذِي جَاءَ فِي ظُلْلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَفِي حَوْلِ
 مَلَائِكَةُ الْقُدُّسِ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ جَهَةِ الْعَرْشِ مَقْضِيًّا وَإِذْ قَالَ
 الْوَجِيدُ يَا قَوْمَ قَدْ جَعَلْتُكُمْ بِلَوْجِ مِنَ الرُّوحِ مِنْ لَدُنْ عَلِيٍّ قَوْمًا أَلَا تَنْقُوفُوا
 فِي أَمْرِ اللَّهِ وَآجِبُوا دِاعِيَ الَّذِي يَدْعُوكُمْ بِالْحَقِّ الْخَالِصِ فَيُلْقِي عَلَيْكُمْ مَا يُعَرِّيكُمْ
 إِلَى يَمِينِ عِزِّ مَحْبُوبِنَا وَيَا قَوْمَ قَدْ وَعَدْتُمْ فِي كُلِّ الْأَلْوَاحِ بِإِلْقَاءِ اللَّهِ وَهَذَا يَوْمٌ
 فِيهِ كُشْفُ الْجَمَالِ وَظَهَرَ النُّورُ وَنَادَى الْمَنَادِ وَشَقَّتِ السَّمَاءُ بِالْعَمَامِ اتَّقُوا اللَّهَ
 وَلَا تَنْهِضُوا عَيْوَنَكُمْ عَنْ جَمَالِ قُدُّسِ دُرْبِيَا وَهَذَا مَا وَعَدْتُمْ يُلِيسَانِ الرَّسُولِ
 مِنْ قَبْلُ وَإِذَا لَكُمْ أَخْذَ اللَّهُ عَنْكُمُ الْعَهْدَ فِي ذَرِ الْعَمَامِ إِذَا أُوفُوا بِعَهْدِكُمْ
 وَلَا تَكُونُوا فِي أَرْاضِي الْأَشْارَاتِ مَوْقُوفُنَا وَمِنَ الْثَّانِي مِنْ وَنْتِي عِهْدِ اللَّهِ

وَاجَابَ دَاعِيُ الْحَقِّ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَضَ قَوْكَانَ عَلَى اللَّهِ بَغِيًّا وَمِنْهُمُ الَّذِي
 سُتُّبَ يَأْتِيهِمُ التَّقْيَى فِي الْكِتَابِ وَامَنَ بِاللَّهِ رَبِّهِ وَكَانَ يَوْعِدُهُ عَلَى الْحَقِّ وَفِيَّا
 وَحَسَرَيْنَ يَدَيُ الْوَحْيَدِ وَمَسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَمَا نَفَرَّقَ كَلِمَةَ اللَّهِ
 وَكَانَ عَلَى الدِّينِ الْقَيْمِ مُسْتَقِيًّا وَنَصَرَ رَبَّهُ فِي كُلِّ الْأَخْوَالِ وَبِكُلِّ مَا كَانَ
 مُقْتَدِرًا عَلَيْهِ وَبِذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ اسْمَهُ فِي أَسْطُرِ الْبَقَائِمِ فَلَمْ يَعِزِّ مَطْوِرًا
 وَمَسَتَّهُ الْبَاسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَاحْمَلَ فِي نَفْسِهِ الشَّدَادِيَّدَ كُلُّهَا وَفِي كُلِّ ثُلَكَ
 الْأَخْوَالِ كَانَ شَاكِرًا وَصَبُورًا وَإِنَّ الَّذِينَ هُمْ يَنْصُرُونَ اللَّهَ يَأْمُوْلُهُمْ
 وَأَنْفُسُهُمْ وَيَصِرُّونَ فِي الشَّدَادِيَّدِ ابْتِغَاءَ لِوَجْهِ اللَّهِ أَوْ لِئَكَ كَانُوا فِي أَذْلِ
 الْأَذْلِ يَنْصُرُ اللَّهَ مَنْصُورًا وَلَوْ يُقْتَلُوْنَ وَمُحْرَقُوْنَ فِي الْأَرْضِ لَأَنَّهُمْ
 خُلِقُوا مِنَ الْأَرْضِ وَكَانُوا فِي هَوَاءِ الرُّوحِ يَأْذِنُ اللَّهُ مَطْبِرُهُ وَلَا
 يَلْقَيُوْنَ إِلَى الْجَسَادِهِمْ فِي الْمُلْكِ وَيُشَاقُّوْنَ أَبْلَاهِيْنِ فِي سُبُلِ بَارِيْهِمْ كُلُّهُ
 الْمُجْرِمُ إِلَى الْعُفْرَانِ وَالرَّاضِيُّعُ إِلَى شَدِّيْرَحَمَةِ اللَّهِ وَكَذِلِكَ يُذَكِّرُ كُمُّ الْوَرْقَاءُ

يَا ذِكَارِ الرُّوحِ لَعْلَ النَّاسَ يُنْقَطِّعُونَ عَنْ أَنفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَيَرْجِعُونَ
 إِلَى مَعْرِقِهِمْ شَهُودًا وَفِي الْأَيَامِ إِلَى أَنْ اجْتَمَعُوا بِهِ فِي حَوْلِ الْوَجْدَدِ
 شِرْذِيمَةٌ مِنْ قَرْيَةِ الْيَتَمِّ بَارِكَهَا اللَّهُ بَيْنَ الْقُرُبَى وَرَفَعَ أَسْمَاهُمْ فِي الْلَّوْحِ الَّذِي
 كَانَ أَمْ الْكِتَابِ عَنْهُ مَفْصُولًا وَاتَّبَعُوا هُكْمَ اللَّهِ وَطَافُوا حَوْلَ الْأَمْرِ
 وَأَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَبَدَلُوا كُلَّمَا آتَاهُمْ مِنْ ذَخَارِ فِي الْمُلْكِ وَمَا خَافُوا مِنْ لَهْدٍ
 إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيهَا وَكَانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرًا حَدِيدًا فِي ضَرِيرٍ
 وَمَا أَخَذَهُمْ لَوْمَةٌ لِأَثْيَمٍ وَمَا مَنَعَهُمْ إِعْرَاضٌ مُعْرِضٌ كَافُوا فِي مَذَارِنِ الْأَرْضِ
 كَاعْلَامِ الْقُدُّسِ بِإِسْمِ اللَّهِ مَرْفُوعًا وَبَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي سَمِعَ
 رَبِّيْسَ الظُّلْمِ الَّذِي كَفَرَ بِاللَّهِ وَأَشْرَكَ بِجَمَالِهِ وَأَعْوَضَ بِبُرْهَانِهِ وَكَانَ
 أَشْقَى النَّاسِ فِي الْأَرْضِ قَيْثَمَدُ بِذِلِّكَ رِجَالُ الَّذِينَ هُمْ كَافُوا فِي سُرَادِقِ
 الْخَلْدِ مَسْتَوًهَا أَنْ يَا أَمْلَ الْقَرْيَةِ فَأَشْكُرُوا اللَّهَ بِارْتِكَمْ بِهَا أَنْسَكُوكُمْ
 يَا لَحْقِي وَفَضَّلَكُمْ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَافُوا عَلَى الْأَرْضِ بِحَيْثُ شَرَفَكُمْ بِإِلْقَائِهِ

وَعَرَفْتُمْ نَفْسَهُ وَرَزْقَكُمْ مِنْ أَثْمَارِ سِدَرَةِ الْفِرْدَوْسِ بَسْتَانَ الَّذِي كَانَ أَكْلُ
 عَنْهَا مَحْرُومًا وَفَازَ كُفْرًا يَامِهِ وَأَرْسَلَ إِلَيْكُمْ شَمَائِيلُ الْقُدْسِ فَلَبِّكُمْ
 إِلَى يَمِينِ الْأَحَدِيَّةِ وَقَرَبْتُمْ إِلَى بُقْعَةِ عِزِّ مَبْرُوْسَةِ كَذَلِكَ يَمِينُ عَلَى
 مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ عِبَادَ الَّذِينَ هُمْ كَافُوا عَنْ كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ
 مَقْطُوعًا إِذَا فَاتَ شُرُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ أَفْخَرُوا عَلَى مَنْ فِي الْمُلْكِ بِجَمْعِهَا
 فَاعْلَمُوا بِإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ أَنَّمَا تَكُونُونَ فِي حَمَائِفِ الْقُدْسِ فَقَدْ رَأَكُمْ فِي الْفِرْدَوْسِ
 مَقَامًا مَحْمُودًا فَوَاللَّهِ لَوْنَيْظُهُرُ مَقَامُ أَحَدٍ مِنْكُمْ عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ لِفَدْ
 أَنْفُسِهِمْ ابْتِغَاءً لِهَذَا الْقَامِ الَّذِي كَانَ سَيِّدَ اللَّهِ مَخْلُوقًا وَلِكُنَّ لَهُ تَحْبِبَ عَنْ
 عِيُونِ النَّاسِ لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ كَذَلِكَ يَبْلُوُهُمُ اللَّهُ فِي الْمُلْكِ لِيَظْهَرَ
 مَا فِي قُلُوبِهِمْ كَانَ ظَاهِرًا وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا وَكُمْ مِنْ عِبَادٍ عَبَدُوا اللَّهَ فِي أَيَّامِهِمْ
 وَأَمْرُوا النَّاسَ بِالْبِرِّ وَالْتَّقْوَى وَبَكُوا فِي مَصَابِبِ أَلِّ اللَّهِ وَغَمَضُوا عَيْنَاهُمْ
 فِي جِينِ الصَّلَاةِ وَقِرَائِةِ الْإِبْرَازَاتِ لِأَنْظَهُهُمْ تَوَجِّهُهُمْ إِلَى سَبَدِ الْقُدْسِ بِجُودًا

فَلَمَّا جَاءَهُمْ الْحَقُّ لَعَرَضُوا عَنْهُ وَكَفَرُوا بِهِ إِلَى أَنْ قَتَلُوهُ يَا بَدِيلَهُمْ وَكَانُوا إِذَا فَعَالُوهُمْ
 مَسْرُورُوا كَذَلِكَ يُبْطِلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الَّذِينَ هُمْ أَسْتَكْبَرُوا عَلَيْهِ وَيَقْبَلُ
 أَعْمَالَ الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَى اللَّهِ وَخَضَعُوا لِطَلْعَتِهِ وَكَانُوا فِي سُبْلِ الرِّضَا
 مَسْلُوْنًا فَذَكِرُوا يَا أَهْلَ الْقَرْيَةِ يُعْمَلَةَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمْكُمْ بِالْحَقِّ وَعَلَّمَكُمْ
 مَا الْأَعْلَمُ هُكُلُّ عَلَمٍ أَلَّا رِضِّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ كِبِيرِ عَمَائِهِمْ وَثَقِيلُهُمَا مَا يَقْدِرُونَ
 أَنْ يَمْشُوا عَلَى الْأَرْضِ قَدَّا يُخْرِجُوكُنَّ كَانَهَا يُحْرِكُ عَلَى الْأَرْضِ جَبَلٌ غَلِيبُوهُ
 فَوَاللَّهِ يَنْبَغِي لَكُمْ يَا أَوْلَيَاءَ اللَّهِ يَا أَنْ تُقْدِرُ سُوَّا نَفْسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا نَهِيْتُمْ عَنْهُ
 وَتَشْكِرُوْنَ اللَّهَ فِي كُلِّ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي بِمَا خَنْصَكُمْ يُفَضِّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِدُوْنَكُمْ
 فِيهِ نَصِيبًا وَتَحْكُمُونَ عَنِ اللَّهِ بِأَرْثَكُمْ يُحِبُّ ثَمَّ تَهْبُتُ مِنْ كُلِّ رَاحْمَةِ اللَّهِ وَتَكُونُوْنُ
 بِذَلِكَ مُمْتَازًا عَنِ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا وَأَشْرَكُوا وَكَذَلِكَ يُعَظِّلُكُمْ الْوَرَقاءُ وَعَلِّمُكُمْ
 سُبْلَ الْعِلْمِ لِتَكُونُوْلِيْبِ دِينِ اللَّهِ رَأِيْسَ خَارَجَ عَلَى الْحُبُّ مُسْتَقِيْبًا اِتَّقُوا اللَّهَ
 وَلَا تُسْطِلُوْأَعْمَالَكُمْ بِالْغَفْلَةِ وَلَا تَمْنُوْأَعْلَى اللَّهِ فِي اِيمَانِكُمْ يُنْظَهُنَّ فَيُبَيِّنُهُ اللَّهُ بِإِنْ

عَلَيْكُمْ بِمَا أَتَيْتُكُمْ كُلُّ أَلَمٍ وَعَرَفْتُكُمْ سُبْلَ الْعِزِّةِ وَالنَّقْوَى وَالْحَكْمُ بِدِينِكُمْ عَلِيمٌ
 خَرَوْنَا فَهَبْنَا الْكَمْرًا أَهْلَ الْقَرْيَةِ وَمَا صَبَرْتُمْ فِي زَمَانِ اللَّهِ عَلَى الْبَأْسَاءِ وَخَرَلَهُ
 وَمَا سَمِعْتُمْ يَا ذَا إِنْكَمْرٍ وَشَهِدْتُمْ يُعْيُونِكُمْ فَسَوْفَ يُجْزِيَكُمُ اللَّهُ لَحْنَ الْجَرَاءِ وَيُطْلِكُمْ
 مَا تَرَضَى يَا أَنْفُسُكُمْ وَيُثْبِتُ أَسْمَائَكُمْ فِي كِتَابٍ قُدُّسٍ مَكْنُونًا فَاجْهَدُوا
 يَا أَنْ لَا تُبْطِلُوا الصُّطِبَارَ كَمْرَ الْشَّكُونِي وَكُوْنُوا رَاضِيًّا إِنَّا قَضَى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَيُكْلِلُ مَا
 يَتَضَعِّفُ مِنْ بَعْدِ لِأَنَّ الدُّنْيَا وَزِينَهَا وَزُحْرُ فَهَا سَمِّيَ أَقْلَمُ مِنْ أَنْ لَا يَقْتَلَهُ
 لَهَا وَتُخْضَرُونَ فِي مَقْعَدِ عِزِّتِهِمْ فَطُوبُ لَكُمْ وَلِلَّذِينَ هُمْ فَدَوْا النَّفْسَهُمْ فِي
 أَيَّامِ اللَّهِ وَكَانُوا مِنَ الظَّاهِرِمُ طَارُوا فِي هَوَاءِ الْحُبْتِ وَرَدُوا عَلَى مَغْرِيَ الَّذِي كَانَ
 عَنْ غَيْرِهِمْ مَمْنُوعًا فَإِذْكُرُوا فَلَمَّا الْقُدُّسِ مَا فُضِّلَ عَلَى الْوَجِيدِ مِنْ أَعْادِي
 نَفْسِ اللَّهِ لِيَكُونَ أَمْرُهُ فِي الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى يَا لِلَّهِ مَذْكُورًا فَلَمَّا سَمِعَ الَّذِي كَفَرَ
 وَسَقَى شَمَّ اسْتَكْبَرَ وَبَغَى أَرْسَلَ جُنُودَ الْكُفَّارِ وَأَمْرَهُمْ يَا أَنْ يَقْتُلُوا الَّذِينَ مَاحَلَّ
 الْأَدْرُضُ بِمِثْلِهِمْ فِي إِيمَانِهِمْ يَا اللَّهُ وَيَسِّغُكُوادِمَاءِ الْقِيَامَةِ كُلَّ شَيْءٍ مَطْهُورًا

وَأَمْرَ الْخَيْثَفِ فِي الْمَلَائِكَةِ بِغَيْرِ مَا نَزَّلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ وَكَذَلِكَ كَانَ لِلْحُكْمِ مِنْ عِنْدِهِ
 هُمْ مَقْضِيَّاً وَقَرَرَ لِلْجُنُودِ رَبِّيْسَيْنِ الَّذِيْنِ هُمْ أَكْفَارًا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَبَا عَادُ بِنَاهِمْ بِدُنْيَا
 وَأَشْرَى إِلَيْنَاهُمْ عَذَابَ الْبَاقِيَّةِ الدَّائِمَةِ وَكَانُوا يُظْلِمُونَ إِلَى قَهْرِ اللَّهِ مُسْتَقْبِلًا
 وَأَتَيْا مَعَ جُنُودِ الْكُفُّرِ وَعَسَلِ الْشَّرِكَ إِلَى أَنْ حَاصَرُوا جُنُودَ اللَّهِ وَلِجَنَاحِهِ وَكَانُوا
 مِنْ أَشَرِ الْثَّالِثِ فِي أُمَّةِ الْكِتَابِ مِنْ قَلْمَانِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا وَحَارَبُوا مَعَ أَهْلَبِ اللَّهِ
 وَجَادَلُوا مَعَهُمْ وَنَازَعُوا بِهِمْ وَعَارَكُوا إِيمَانَهُمْ مُفْتَدِرًا عَلَيْهِ لِيَغْلِبُو عَلَى جُنُودِ
 الْحَقِّ وَلِكُنْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِي حَرَبِهِمْ بِأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ مَغْلُوبًا فَلَمْ يَعْزِزُوْ عَنْ
 حِزْبِ اللَّهِ وَأَوْلِيَّهِ دَبَّرُوا فِي الْأَمْرِ وَمَكَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَشَوَّرُوا بَيْنَهُمْ إِلَى أَنْ
 أَرْسَلُوا إِلَى الْوَحْيِدِ رَسُولًا إِلَيْهِ كَذِبٌ مَكْرُونًا وَدَخَلَ رَسُولُ الشَّيْطَانِ
 إِلَى الْوَحْيِدِ وَقَالَ أَنْتَ أَبْنَى مُحَمَّدٍ وَإِنَّا كُنَّا مُغْرِيْبِيْنَ فَعَصَلَكَ عَلَيْنَا وَمَا إِنْ شَنَا إِلَّا عَادَكَ
 مَعَكَ بَلْ بِرِيدُ الْأَصْلَاحِ فِي أَمْرِكَ وَسَمِعَ مِنْكَ مَا تَأْمُرُنَا وَتَنْهِيْعُ قَوْلَكَ وَمَا
 نُخَالِفُكَ فِي الْحُكْمِ مِنْ أَقْلَمِ الْذَّرِّ ذَرًا إِذَا فَتَحْتَ قَمَ الْرُّوحِ وَنَطَقَ رُوحُ

الْقُدُّسِ بِإِلَيْهِ الْوَجِيدِ وَقَالَ يَا قَوْمَ إِنْ تُقْرُءُوا فَضْلِي فَتَعْرِفُونِي أَنَا أَبْنَى مُحَمَّدَ رَسُولَ
 اللَّهِ لِرَحْمَتِهِ عَلَيْنَا بِعِنْدِهِ الْكُفُّرُ حَاصِرُونَا وَكُنْتُمْ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ مُعْرِضًا وَعَلَيْهِ بَغْيًا
 وَيَا قَوْمَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ فَلَا تَدْعُوا أَمْرَ اللَّهِ عَنْ وَرَأْكُمْ وَخَافُوا عَنِ
 اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمْ إِيمَانِيْتِيْعَزِيزَيْدِيْعَا وَيَا قَوْمَ سَيْفِي
 الْمُلْكُ وَجْهُوكُمْ شَمْسَ الَّذِي أَرْسَلَكُمْ بِالظُّلْمِ فَانْظُرُوهُ إِلَى مَا فَضَّلْتُ عَلَى أُمِّ الْقَبْلِ
 وَتَبَّهُوْفِيْأُمُورِيْلِيْكِيْ كَانَتْ مِنْ قَبْلِ مَقْضِيَا وَيَا قَوْمَ مَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ أَمَّنْ
 بِاللَّهِ وَإِيَّاهُ التَّازِلَةُ عَلَى إِلَيْسَانِ عَلِيٍّ بِالْحَقِّ وَإِنْ لَنْ تَرْضُوا بِنَفْسِي بَيْنَكُمْ اسْتَأْفِرُ إِلَيْهِ
 وَمَا أُرِيدُ مِنْكُمْ شَيْئًا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا إِنْقُوْا
 بِالْبَاطِلِ وَلَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ بَعْدَ الَّذِي أَدْعَيْتُمُ الْأَيْمَانَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَكَذَلِكَ أَنْهُمْ
 بِالْعَدْلِ فَاتَّسِعُوا نَصْحِيْهِ فَلَا تَبْعُدُوا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ كَانَ عَنْ أُفْنِي الرُّوحُ مَشْرُوقًا
 وَيَا قَوْمَ أَنْقَلُوكُمْ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّ اللَّهِ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِإِيَّاهُ تَعْجَزُونْ
 إِذْ رَأَكُمْ لَا عُقُولُ الْخَلَائِقِ مَجْمُوعًا فَارْحَمُوْا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَتَّسِعُوا هَوَيْكُمْ

سَتَخْرُجُونَ مِنْ هُذِهِ الدُّنْيَا الْغَافِيَةِ وَتَخْضُرُونَ بَيْنَ يَدَيِّ مُقْتَلِيْدِ قَيْوَمًا
 وَتُشَلُّونَ عَثَمًا فَعَلَمْتُمْ فِي الْأَرْضِ شُجُّزَوْنَ بِكُلِّ مَا عَيْلَتُمْ فِي الدَّوْلَةِ الْبَاطِلَةِ
 وَهَذَا مَا أَقْصَى حُكْمَهُ فِي الْوَاحِدِ عِزِّيْمَحْتُوْمًا دَكْرَرِبَيْتَهُمُ الرَّسُولُ وَالرَّسَائِلُ
 إِلَى آنَ وَضَعُوا كِتَابَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ وَأَقْتَمُوا إِهُ وَحْمَوْهُ وَأَرْسَلُوهُ إِلَى جَمَالِ
 عِزِّيْرَ وَحْيَدًا وَكَذَلِكَ كَانُوا آنَ يَخْدَعُوْفِي أَمْرِ اللَّهِ وَعَامَدُوا لِسَانَهُمْ
 مَا لَفِيْكُنْ فِي غُلُوْبِهِمْ وَكَانَ الْغَلْبُ فِي صُدُورِهِمْ كَالثَّارِ الْبَقِيِّ كَانَتْ فِيْلَالِ
 الْكَوْرِيْسْتُوْرَا وَاسْتَرْجُوا مِنَ الْوَحْيِدِ بِإِنْ يُشَرِّفَ بِقُدُومِهِ آمَا كِتَاهُمْ
 وَمَحَا فَلَاهُمْ وَأَكَدَ وَفِي الْعَهْدِ وَالْمِيَاثِقِ وَكَانُوا عَالِمِيْهِ مَهْدِ النَّفِيسِ وَالْهَوِيْزِرِ وَهُدَا
 فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيِّ الْوَحْيِدِ كِتابَ اللَّهِ ثَاقِمَ وَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ حَوْلَهُ يَا قَوْمَ
 قَدْ جَاءَ الْوَعْدُ وَاتَّتِ الْقَضَايَا بِالْحَقِّ وَآنَا ذَا هِبٌ إِلَيْهِمْ لِيَظْهَرَ مَا قَدِرْتُ بِهِ
 خَلَفَ سُرَادِقَ الْقَضَايَا وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى رَتِيهِ فِي كُلِّ حِينٍ مُّتَوَكِّلاً وَمَخْلَصًا
 الْوَحْيِدُ عَلَى عَسَاكِرِ الظُّلْمِ وَجُنُودِ الشَّيْطَانِ مَعَ آنَفِينَ مَعْدُودًا إِذَا

قَامُوا وَاسْتَقْبَلُوهُ وَقَدَمُوهُ عَلَى أَنفُسِهِمْ فِي الْمَشْيِ وَالْجُلوْسِ فَكَانَ بَيْنَهُمْ آيَاتٌ
 مَعْدُودًا وَكَتَبُوا عَلَى لِسَانِهِ إِلَى أَمْلِ الْقَرِيبَةِ إِنْ تَفَرَّقُوا وَلَا يَأْسَ عَلَيْكُمْ
 إِلَى أَنْ جَعَلُوهُمْ أَشْتَأْنَا وَدَخَلُوا جَنُودُ الْكُفَّارِ فِي مَحَلِّنِمْ وَمَكَرُوا عَلَيْهِمْ مَكْرَا كُثَارَا
 فَلَمَّا أَطْمَثَتْ قُلُوبُهُمْ وَنَفُوسُهُمْ كَرَوْا مِثَاقَهُمْ وَنَفَضُوا عَهْدَهُمْ وَخَالَفُوا
 حُكْمَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ وَنَكَثُوا عَهْدَ الْكِتَابِ بِهَوَاهُمْ وَبِذَلِكَ كَثُبَ آثَمَاهُمْ فِي الْأَلْوَاحِ
 مِنْ قَلْمَانِ اللَّهِ مَلَعُونًا إِلَى أَنْ أَخْذُوا الْوَجْدَ وَهَتَكُوا حُرْمَتَهُ وَعَرَوْلَجَدَهُ
 وَفَعَلُوا بِهِ مَا يَجْرِي مِنْ عَيْنِ أَهْلِ الْفَرَّ وَمِنْ مَذَامِ حُمْرَمَزُوجًا أَلَا
 لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا عَلَيْهِ وَعَلَى الَّذِينَ هُمْ يَظْلِمُونَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي
 كَانَتِ الشَّمْسُ فِي غَمَامِ الْقُدُسِ مَسْتَوْرًا وَمَا رَضَوا إِلَيْهَا فَعَلُوا وَقَتَلُوا
 مِنْ أَهْلِ الْقَرِيبَةِ فِي سَيْئَنَ مُتَوَالِيَّاتِ وَاسْأَرُوا نِسَاءَهُمْ وَنَهَبُوا أَمْوَالَهُمْ
 وَمَا خَافُوا عَنِ اللَّهِ أَلَا، مَلَقَاهُمْ وَرَبَاهُمْ وَكَانُوا إِنْ يَسْتَقِوْ بَعْضَهُمْ عَلَى
 بَعْضٍ فِي الظُّلْمِ وَهِمَا أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي صُدُورِهِمْ وَكَانَ اللَّهُ يَعْلَمُ شَهِيدًا

إِلَى أَنْ ارْتَفَعُوا الرُّؤْسَ عَلَى الْأَسْنَانِ وَالْوَمَاجَ وَدَخَلُوا فِي أَرْضِ الْقِتْرَةِ هَا
 اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ بَقَاعِ الْأَرْضِ فِيهَا اسْتَوَى الْحَمْنُ عَلَى عَرْشِ رَسِيمٍ عَظِيمًا وَجِينَ
 وَرُوْدِهِمْ فِي الْمَدِينَةِ لِجَمِيعِ عَالَمِهِمُ الْخَلَاقُ وَمِنْهُمْ أَذْوَهُمْ يُلْسَانُهُمْ وَمِنْهُمْ حَوْمُمْ
 يُلْبَدِبَاهُمْ وَكَانَ أَمْلُ السَّمَاوَاتِ يَعْقُسُونَ أَنَامِلَ الْحَيَّةِ عَمَّا فَعَلُوا أَهْوَاءُ
 الْمُشْرِكِينَ بِطَلَعَاتِ عِزْمِيَّرًا وَدَخَلُوهُمْ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا وَرَأَ
 عَلَيْهِمْ بَعْدَ الدُّخُولِ وَهُوَ مُحْصِنٌ كُلِّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ عِزْكَوْمَاً أَنْ يَاجْمَائَ
 الْقُدَسِ لَمَّا يَسَّرَ مُذَا أَوَّلَ مَا فَعَلُوا الْمُشْرِكُونَ فِي الْأَرْضِ قَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ
 أَهْنَابَهُ ثُمَّ أَسَارُوا أَهْلَهُ وَإِذَا يَبْكُونَ عَلَيْهِ وَيَتَضَرَّعُونَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَعَشِيَّاً
 قُلْ يَا مَلَائِكَةَ الْهَمَائِمَ أَمَا اسْتَذَلَّتُمْ بِحَقِيقَةِ الْحُسَيْنِ وَأَصْعَابِهِ بِمَا فَدَوْا أَنْفُسَهُمْ
 وَبَذَلُوا أَمْوَالَهُمْ وَكُنْتُمْ مُذَلِّكَ مُذَدِّكَ أَفَكَيْفَ تَتَسْبِيُونَ هُؤُلَاءِ الشَّهَدَاءِ لِكُلِّ
 بَعْدَ الذِّي بَذَلُوا أَمْوَالَهُمْ وَنِسَاهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجَاهَدُوا فِيهِ إِلَى أَنْ قُتِلُوا
 بِطُوقِ شَقِّيٍّ بِحَيْثُ مَا سَمِعْتُ أَذْنَنْ قَلَازَانْ أَعْيُنُ الْخَلَاقِ مُجْمُوعًا وَإِذَا

قَبْلَهُمْ لَمْ قَتَلْتُمُ الَّذِينَ هُمْ أَمْنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ يَقُولُونَ وَجَدْنَاهُمْ كُفَّارًا فِي الْأَرْضِ
 قُلْ فَوَاللَّهِ هَذَا مَا خَرَجَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ مِنْ قَبْلِ عَلَى النَّبِيِّنَ وَالْمُرْسَلِينَ إِلَى أَنَّ
 قَتَلْتُهُمْ بِإِسْيَا فِي غَلِّ مَشْحُوذًا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَئٍ مُحِيطًا وَوَبْلَ لَكُمْ
 إِنَّمَا كَفَرُوكُمْ بِرُسُلِ اللَّهِ وَقُمْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْحَارَبَةِ إِلَى أَنْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَهُمْ بِغَيْرِ حِقِيقَةٍ
 وَتَشَهَّدُ بِأَفْعَالِكُمْ مَا رُقِمْ عَلَى الْأَوْاجِ حَفْظٌ مَسْتُورًا قُلْ أَمَا قَرَأَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ
 مَا يُفَضِّلُ بِهِ بَيْنَ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ بِقَوْلِهِ الْحَقُّ فَمَنْ نَوَّا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ حَنَّادِينَ
 فَلِمَ كَذَبْتُمُ الَّذِينَ شَهَدَ اللَّهُ بِصُدُّقَتِهِمْ فِي كِتَابِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ وَكَانَ
 مِنَ الْلَّوْحِ مَنْزُولاً وَأَنْتُمْ مَا أَنْتُ شَعْرَتُمْ وَنَبَذْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَنْ وَرَائِكُمْ
 وَقَتَلْتُمُ الَّذِينَ هُمْ مُمْنَوَّا الْمَوْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتَشَهَّدُ بِذَلِكَ أَعْيُنُكُمْ وَالسُّكُونُ
 وَقُلُوبُكُمْ وَمِنْ وَرَائِكُمْ كَانَ اللَّهُ شَهِيدًا فَاقْبِلْ لِكُفُرِهِ مَا سَفَكْتُمْ دِمَاءَ الَّذِينَ
 مَا رَأَيْتُ عَيْنُ الْوُجُودِ يُمْثِلُهُمْ وَكَذَبْتُمُوهُمْ بَعْدَ صُدُّقَتِهِمْ بِنَصْرِ الْكِتَابِ
 وَأَتَبَعْتُمُ الَّذِينَ مَا يَرْضُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِإِنْ يَنْقُصَ ذَرَّةً مِنْ اغْتِنَامِهِمْ

وَمَا هُمْ فِي الْمُلْكِ إِلَّا إِنْ يَأْكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ فَيَقْعُدُ دَاعِلٌ رُؤُسُ الْجَاهِلِينَ وَ
 يُذْلِكَ يَفْتَخِرُونَ فِي آنفِهِمْ عَلَىٰ مَنْ عَلَىٰ الْأَرْضِ جَمِيعًا ۖ فَوَاللَّهِ يَتَبَعَّبِي لَكُمْ إِنْ
 تَخْدُلُوا هُوَ لَأَءُ الْفَسَقَاءِ لَا نَفِيكُمْ ۖ وَلِيَأْمِنْ دُونَ اللَّهِ وَتَنْبِعُوهُمْ إِلَىٰ أَنْ تَدْخُلُوا
 مَعَهُمْ نَارًا الَّتِي كَانَتْ لِلشُّرِكِينَ مَخْلُوقًا ۖ قُلْ فَوَاللَّهِ لَوْ تَشْعُرُونَ فِي آنفِكُمْ
 أَقْلَمُ مِنْ أَنْ لَتَحْوُا كِتْبَكُمُ ۖ الَّتِي كَتَبْتُمْ بِغَيْرِ إِذْنِ اللَّهِ وَيَضْرِبُونَ عَلَىٰ رُؤُسِكُمْ
 وَتَغْرِيُونَ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَتَسْكُنُونَ فِي الْجَهَالِ ۖ وَمَا نَأْكُلُونَ إِلَّا حَمَاسَنُونَا ۖ قُلْ
 قَدْ قُضِيَ بِخَبْرِ الَّذِينَ هُمْ أَسْتَهْدُ دَوْلَةً فِي الْأَرْضِ فَجَئْنَاهُمْ بِطَيْرِنَ فِي هَوَاءِ الْقُرْبَىِ
 وَبَطَّلُونَ فِي حَوْلِ عَرْشِ عَظِيمًا ۖ وَفِي كُلِّ جَهَنَّمْ تَنْزَلُ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَةُ الْفَضْلِ
 وَبَشِّرُهُمْ بِمَقَامِ عِزِّيْمُومَدًا ۖ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ يَتَجَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِطَرَازِ الَّذِي لَوْيَظَهُ
 عَلَىٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْرُجُونَ مُنْصَعِقًا ۖ قُلْ يَا مَلَأَهُ الْأَشْقِيَاءِ لَا
 تَفْرَحُوا بِأَعْمَالِكُمْ فَسَوْفَ تَرْجِعُونَ إِلَى اللَّهِ وَتُعْشَرُونَ فِي مَشْهَدِ الْعَزِيزِ يَوْمَ إِرْ
 الَّذِي تَنْزَلُوا فِيهِ أَزْكَانُ الْخَلَايَةِ مَجْمُوعًا ۖ وَيُخَاصِّمُكُمْ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ إِنْ يَأْفَعُكُمْ

يَا أَيُّهُمْ فِي أَيَّامِ الْبَاطِلَةِ وَلَنْ يُغَادِرَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ عَلَيْكُمْ مَعْرُوفٌ
 وَتَجْزَوْنَ بِمَا أَكْتَبْتَ أَيْدِيْكُمْ وَلَنْ يَعْرُجَنَ عِلْمُ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللَّهُ كَانَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا فَسَوْفَ يَقُولُونَ الظَّالِمُونَ فِي أَسْفَلِ دَرَكَاتِ النَّارِ
 فِي الْيَوْمَ مَا أَخْذَنَا هُنَّا مُهْزَأَوْ أَعْلَمَاءِ لَا نَفْسٌ أَخْلَيْلًا أَنْ يَا أَهْلَ الْقَرْيَةِ
 فَإِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ عَلَى شَفَاعَ حُفْرَةٍ مِنَ الْكُفْرِ وَأَنْقَذَكُمْ بِالْفَضْلِ
 وَهَدَيْكُمْ إِلَى سَاحَةِ إِسْمِ دَحِيدًا وَإِذْ كُنْتُمْ أَعْذَاءَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ وَجَعَكُمْ
 يَا أَنْجَى وَرَفَعَ أَسْمَكُمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْأَيَّاتِ مِنْ لِسَانٍ عِزِّ مَحْبُوبًا ثُمَّ اذْكُرُوا
 حِينَ الَّذِي مَرَرْنَا عَلَيْكُمْ بِجَنُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَفَخَنَّا عَلَيْكُمْ أَبُوا بَالْفِرَسِ
 وَكُنْتُمْ مُجْمِعًا يَمِّ الْقَلْعَةِ وَوَسَّسَ الشَّيْطَانُ بَعْضَكُمْ وَالْقُلُّ فِي قُلُوبِكُمُ الرَّعَّ
 إِذَا وَجَدْنَا بَعْضَكُمْ مُضْطَرِّبًا ثُمَّ مُتَرَزِّلًا وَلَكِنْ عَقْوَنَاعِنَ الَّذِينَ هُمْ أَضْطَرُّ بِوَاحِدَةٍ
 مِنْ لَدُنْنَا عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ جَمِيعًا قُلْ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
 الْقَرْيَةِ أُولَئِكَ أَشَرُّ الْثَّالِثَيْنِ كَمَا أَنْتُمْ أَخِيرُ الْعِبَادِ وَكَذَلِكَ لَحَصَّبَنَا الْأَمْرَ

فِي لَوْحِ الَّذِي كَانَ بِخَاتَمِ الْعِزِّيْغُوتُومَا وَإِنَّ الَّذِينَ هُمْ مَا حَضَرُوا بَيْنَ يَدَيِ
 الْوَجِيدِ وَحَارَبُوا مَعَهُ وَجَادُوهُ بِالْبَاطِلِ إِلَّا لِكَلَّ عِنْوَانٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
 حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كُلَّهُ الْعَذَابِ مِنْ مُفْتَدِرٍ حَكِيمًا يَا لِحَيَاءَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ
 الْقَرْيَةِ فَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ ثُمَّ اشْكُرُوهُ إِنَّمَا فَضَلَّكُمْ بِالْحَقِّ وَأَصْبَحْتُمْ بِرَحْمَةِ
 مِنَ اللَّهِ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ مَنَاهِيجِ الْقُدُسِ مُسْتَقِيمًا إِنْ يَا لِشَجَارِ الْقَرْيَةِ فَاسْجُدُوا
 بِإِرْثِكُمْ إِنَّمَا هَبَّتْ عَلَيْكُمْ نَسَائِمُ الرَّبِيعِ فِي فَصْلِ عِزَّ احَدِيَا وَإِنْ يَا أَرْضَ
 تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَاسْكُرُوْيِ رَبِّكِ إِنَّمَا بَدَّلَكِ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَأَشْرَقَ عَلَيْكِ أَنْوَارُ
 الرُّوحِ عَنْ أُفُقِ نُورِ عِزِّيَا وَإِنْ يَا هَوَاءَ الْقَرْيَةِ فَإِذْ كَرِّ اللَّهُ فِيمَا صَفَّكَ عَنْ
 غُبَّارِ النَّفَّيْنِ وَالْفَوْيِ وَبَعْثَكَ بِالْحَقِّ وَجَعَلَكَ عَلَىٰ نَفْسِهِ مَعْرُوضًا فَهَبِّيَا
 لَكَ بِإِجْيَنِيِّ إِنَّمَا وَفَيْتَ بِعَهْدِكِ فِي يَوْمِ الَّذِي فِيهِ خُلِقَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
 وَأَخْذَتْ كِتَابَ اللَّهِ بِقُوَّةِ إِيمَانِكَ وَصَرَّتْ مِنْ نَفْعَاتِ أَيَّامِهِ إِلَى حَرَمِ الْجَهَالِ
 مَقْلُوبًا إِذَا بَثَرُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى إِنَّمَا ذُكْرَتْ فِي لَوْحِ الَّذِي تَعَلَّقَتْ بِهِ أَرْوَاحُ

الْكِتَبُ وَمَنْ وَرَأَهَا مِنَ الْكِتَابِ الَّتِي كَانَتْ فِي حِصْنِ الْعُصْمَةِ مَحْفُوظًا كَذَلِكَ
 يَجْزِي اللَّهُ عِبَادُهُ الَّذِينَ هُمْ أَمْنُوْا بِهِ وَبِإِيمَانِهِ وَيَأْخُذُ الَّذِينَ هُمْ ظَلَّمُوا فِي الْأَرْضِ أَلَا
 لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ جَمِيعًا أَنْ يَاْقُرَّةَ الْبَقَاءِ غَيْرُ لَهُنَّكَ وَغَنِّ عَلَى نَعْمَاثِ
 الْوَرَقَاتِ الْمُغَيْبَاتِ عَنْ وَرَاءِ سُرَادِقَاتِ الْأَسْمَاءِ فِي جَبَرُوتِ الصِّفَاتِ لَعَلَّ
 الْمُطَيَّارُ الْعَرِشِيَّةُ يَنْقَطِعُونَ عَنْ تُرَابِ أَنْفُسِهِمْ وَيَقْصُدُونَ أَوْطَانَهُمْ فِي مَقَامِ اللَّهِ
 كَانَ عَنِ التَّنْزِيهِ مَنْزُولًا أَنْ يَأْجُوْهُ الْحَقِيقَةُ غَنِّ وَرَنِ عَلَى أَحْسَنِ النَّعَمَاتِ
 لِأَنَّ حُورِثَاتِ الْفَرَقَاتِ قَدْ أَخْرَجْنَ عَنْ مَحَا فِلِهِنَّ وَعَنْ سُرَادِقَاتِ عِصْمَةِ
 اللَّهِ لِيَنْصُّتُنَّ نَعْمَاتِكَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى فِصَصِ الْحَوْنِ فِي قَيْوُمِ الْأَسْمَاءِ مَغْرُودًا
 وَلَا يَحْرُمُهُنَّ عَمَّا أَرْدَنَ مِنْ بَدَائِعِ الْإِحْسَانِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْكَبِيرُ فِي رَفَارِيفِ
 الْبَقَاءِ وَذِي الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فِي جَبَرُوتِ الْعَمَاءِ وَكَانَ أَسْمُكَ فِي الْمَلَأِ الْأَكْلِ
 بِالْفَضْلِ مَعْرُوفًا أَنْ يَاجْمَالَ الْقُدُّسِيَّاتِ الْمُشْرِكِينَ لَنْ يُمْهِلُوْا إِنْ يَخْرُجَ
 الْهَمْسُ بِنِ هَذَا النَّقْسِ فَإِذَا يُرْبِدُ الصَّوْتَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ فَمِيَ ضَعُورَ

آيادِيَ الْبَخْضَاءِ عَلَيْهِ وَأَنْتَ مَعَ عَلِيكَ بِهَذَا أَمْرُنِي إِلَى النِّدَاءِ فِي هَوَاءِ هَذَا

الثَّمَاءِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْفَاعِلُ بِالْحَقِّ وَالْحَاكِمُ بِالْعَدْلِ تَفْعَلُ مَا شَاءَ وَتَكُونُ عَلَى

كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا وَلَوْنَتْ مَعْنَدَةَ عَبْدِكَ وَنَقْضَى حَاجَتَهُ بِالْفَضْلِ فَاعْدُهُنَّ

بِأَحْسَنِ الْقَوْلِ وَالْطَّفْلِ لِبَيَانِ لِيَرْجِعُنَ إِلَى رَفَارِفِهِنَّ وَمَقَاعِدِهِنَّ فِي غُرْفَاتِ

حُمْرِيَا قُوتَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ بِأَيِّ أَبْنَلْيَتْ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْجَزَيْبِينِ وَأَنْتَ الْحَاكِمُ

بِالْأَمْرِينَ وَالثَّاقيْرُ عَلَى الْمُكَبِّينِ وَالظَّاهِرُ فِي الْقَمِيْصِينَ وَالْمُشْرِقُ بِالثَّمَسِينَ

وَالْمَذْكُورُ بِالْأَسْمَائِنَ وَصَاحِبُ الْمَشْرِقِينَ وَالْأَمْرُ بِالسِّرَّيْنِ فِي هَذَا السُّطْرِ

وَكَانَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِكَ عَلَى مَا أَقُولُ عَلَيْهَا وَتَعْلَمُ بِأَيِّ مَا أَخَافَ مِنْ نَفْسِهِ

بَلْ بِذَلِكُ نَفْسِي رُوْجِيْهِ يَوْمَ الَّذِي شَرَفْتَنِي بِلِقَائِكَ وَعَرَفْتَنِي بِدَبِيعَ

جَمَالِكَ وَالْمَهْمَنِي جَوَاهِرَا يَا يَاتَّكَ عَلَى كُلِّ مَنْ دَخَلَ فِي ظَلَلِ أَمْرِكَ نَجْمَوْعَا

وَلِكُنْ أَخَافُ بِإِنْ يَسْفَرَقَ أَرْكَانُ الْأَمْرِ فِي كَلِمةِ الْأَكْبَرِ كَمَا تَفَرَّقُوا مَا هُوَ لَكُ

الْمُغْلَقِينَ فِي يَوْمِ الَّذِي سَوَّيَتْ عَلَى آغْرِاشِ الْوُجُودِ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ

كُلَّ مَنْ فِي الْعَالَمَيْنَ مَجْمُوعًا وَكَذِلِكَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖهُ وَسَلَّمَ اَلْأَمْرُ فَصَبِيلًا فِي لَوْحٍ
 الَّذِي كَانَ حِينَئِذٍ مِّنْ سَمَاءِ الرُّوحِ مَتَرْوِلاً اَنْ يَا قَمِيصَ الْمَرْشُوَةِ بِالْتَّمِ
 لَا تَلْنَفِتُ إِلَى الْاِشْارَاتِ ثُمَّ اَحْرِقَ الْحُجَّابَاتِ ثُمَّ اَظْهَرَ بِطْرَازِ اللَّهِ بَيْنَ الْأَرْضِ
 وَالسَّمَاءِ ثُمَّ غَنِيَ عَلَى نِعَمَاتِ الْنَّكُونَةِ الْخَزُونَةِ فِي رُوحِكَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ
 الَّتِي رَدَّ عَلَى مَظَاهِرِنَفِسِ اللَّهِ مَا الْأَرَادَتْ عَيْنُ الْخَلَاقِ جَمِيعًا اَنْ يَجْهَالَ
 الْقُدُسِ اَلْأَمْرِ بِدِكَ وَمَا اَنَا اَلْأَعْبُدُكَ اَمْتَذَّلُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَالْحَكُومُ
 بِإِمْرَكَ اِذَا مَا اَمْرَنِي بِالذِّكْرِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ الْاَكْبَرِ وَكَبِيرُ اللَّهِ الْاَعْظَمِ يَتَبَغِي بِأَنْ
 نَّا مُرَمَّلَائِكَةَ الْفِرْدَوْسِ بِأَنْ تَحْفَظُنَّ اَزْكَانَ الْعَرْشِ ثُمَّ عَلَى مَلَائِكَةِ الْعَالَمِ
 بِأَنْ تَحْفَظُنَّ سُرَايَفَاتِ الْعَظَمَةِ لِتَلَاءِي شَقَقَ سَرُورُحُجَّابَاتِ الْلَّاهُوْتِ مِنْهُذَا
 التِّلَاءِ الَّذِي كَانَ فِي صَدَرِ الْعِزِّيْمَسْتُورَاً اَنْ يَا بَهَاءَ الرُّوحِ لَا تَسْتُرْ
 نَفْسَكَ بِتِلْكَ الْحُجَّابَاتِ فَانْظَهُرْ بِقُوَّةِ اللَّهِ ثُمَّ فَكَ الْخَتَمَ عَنِ اِنْاءِ الرُّوحِ الَّذِي
 كَانَ فِي اَذْلِ الْاَذْالِ بِخَاتِمِ الْحِفْظِ مَخْتُومًا لِيَهُبَ دَوَائِحُ الْعِطْرَةِ مِنْهُذَا

الْأَنَاءُ الْقَدِيمَةُ عَلَى الْخَلَائِقِ مَجْمُوعًا لَعَلَّ يَجِيَ الْأَكْوَانَ مِنْ نَفْسِ الْتَّحْمِينِ
 وَيَقُولُونَ عَلَى الْأَمْرِ فِي يَوْمِ الْذِي فِيهِ كَانَ الرُّوحُ عَنْ جَهَةِ الْفَجْرِ شَهُودًا
 قُلْ هَذَا اللَّوْحُ يَا مُرْكَزُ الصَّبَرِ فِي هَذَا الْبَرْعَاجِ الْأَكْبَرِ وَعَلَيْكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالْأَصْطِبَارِ
 فِي هَذَا الْبَرْعَاجِ الْأَعْظَمِ حِينَ الَّذِي تَطْبِيرُ حَمَامَةُ الْجَازِ عَنْ شَطْرِ الْعِرَاقِ
 وَهُبُّتْ عَلَى الْمُكِنَاتِ رَوَابِعُ الْفِرَاقِ وَيُظَهَرُ عَلَى وَجْهِ الْثَّمَاءِ لَوْنُ الْمَرَأَةِ
 وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ مَغْضِيًّا قُلْ إِنَّ طَبِيرَ الْبَقَاءِ قَدْ طَارَتْ
 عَنْ أُفُقِ الْعَمَاءِ وَأَرَادَتْ سَبَا، الرُّوحُ فِي سَبِيلِ الْقُدُسِ لَيَنْطَلِعَ فِي مِرَاثِ
 الْقَدِيرِ لِخَلْكَامِ الْفَضَاءِ وَهَذَا مِنْ أَسْرَارِ غَيْبٍ مَسْتُورَةٍ قُلْ قَدْ طَارَتْ طَبِيرُ
 الْعِزِيزِ مِنْ غُصَّنِ وَأَرَادَتْ غُصَّنَ الْقُدُسِ الَّذِي كَانَ فِي أَرْضِ الْجَهَنَّمِ مَغْرُوسًا
 قُلْ إِنَّ نَبِيَّ الْأَحَدِيَّةِ قَدْ طَلَعَ عَنْ مَدِينَةِ السَّلَامِ وَأَرَادَ الْهُبُوبَ عَلَى
 مَدِينَةِ الْفِرَاقِ الَّتِي كَانَتْ فِي حُصُفِ الْأَمْرِ مَذْكُورًا قُلْ يَا مَلَأُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ ذَانًا لَقُوا الرِّمَادَ عَلَى وُجُوهِكُمْ وَرُؤُسِكُمْ يُمَاغَبَ الْبَعْمَالُ عَنْ مَلَئِينِ

الْقُرْبِ وَأَرَادَ الْتَّلُوعَ عَنْ أُفْقِ سَمَاءَ بَعِيدًا كُلُّ ذَلِكَ مَا قُضِيَ بِالْحَقِّ وَشَكَرَ
 اللَّهُ بِذَلِكَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْبَلَاءَ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةً وَأَمْطَرَ حِينَذِ عَلَيْنَا مِنْ غَامِ
 الْقَضَاءِ أَمْطَارَ حُزْنٍ مَعْرُوفًا أَنْ يَاجُوهُ الرَّاحْزُونَ فَلَا خِيمَ الْقَوْلُ فِي هَذَا الذِّكْرِ
 إِلَّا أَنْ يَذْلِكَ حَزْنًا وَحَزْنَتْ أَهْلُ مَلَأَ الْأَعْلَى ثُمَّ أَذْكُرْ عَبْدَ اللَّهِ الَّذِي سَئَلَ
 عَنْ نَبَاءٍ فَدَكَانَ بِالْحَقِّ عَظِيمًا قُلْ تَالَّهُ أَلْحَقْ إِنَّ النَّبَاءَ قَدْ قُضِيَ فِي جَمَالِ عَلَيْهِ
 مُبِينًا ثُمَّ أَخْتَلَفُوا فِيهِ الْعِبَادُ وَاعْتَرَضُوا عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْعَصْرُ الَّذِي هُمْ كَاوِلُونَ فِي
 حُجَّبَاتِ التَّفَيْرِ مَحْجُوبًا وَإِنْتُمْ تُعْرَفُمُ بِجَمَالِ اللَّهِ فِي قُصْصِ عَلَيْهِ قَبُوْمًا
 وَسَيَعْرِفُهُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَهَذَا مَارْقُمَ بِالْحَقِّ وَكَانَ عَلَى اللَّهِ مَغْنِيَّا
 وَسَتَعْلَمُونَ نَبَاءً فِي زَمِنِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْحَقِّ مَائِيَّا وَلَكِنْ إِنْتُمْ يَأْمَلُونَ أَنَّا
 فَاجْهَدُوا فِي آنْفُسِكُمْ لِتَلَاقُنَّا فِي أَمْرِ اللَّهِ وَكَوْنُوكُمْ عَلَى الْأَمْرِ كَالْجَبَلِ الَّذِي كَانَ
 بِالْحَقِّ مَرْسُوخًا بِحَيْثُ لَا يَنْزَلُكُمْ وَسَاوِسُ الشَّيْطَانَ وَلَا يُقْلِبُكُمْ نَقْعَدًا فِي الْأَرْضِ
 وَهَذَا مَا يَنْصِحُكُمْ حِنَامَةُ الْأَمْرُجِينَ الْفِرَاقِ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ إِنَّمَا اكْتَسَبْتُ لَيْكَ

الشُّرِكَينَ جَيْعًا شَمَّ اعْلَمُوا يَامَلَءُ الْأَصْفِيَا بِإِنَّ النَّمْرَى ذَا غَابَتْ تَحْرَكَ
 طُبُورُ الْلَّئِيلِ فِي الظُّلَّةِ إِذَا أَنْتُمْ لَا تَنْقِتُوا إِلَيْهِمْ وَتَوَجَّهُوا إِلَى جَهَةِ قُدُّسِ مَحْبُوبًا
 إِذَا كُمْ أَنْ لَا تَنْتَعِيَا السَّاِمِرَى بِفِنْسِكُمْ وَلَا تَعْقِبُوا الْعِجْلَ حِينَ الَّذِي يَتَنَعَّرُ بَيْنَكُمْ
 وَهَذَا خَيْرُ النُّصْحِ مِنْ قَبْلِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى الْخَالِقِ مَجْمُوعًا سَمِعُونَ نِدَاءَ
 السَّاِمِرَى مِنْ بَعْدِي فِي يَدِكُوكُمْ إِلَى الشَّيْطَانِ إِذَا أَلْقَبُلُوا إِلَيْهِ شَمَّ أَقْبِلُوا إِلَى الْجَالِ
 عَزِيزَهُمْ إِذَا نَخَاطَبُ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي هُذِهِ الْمَدِينَةِ لَعَلَّ
 يَسْتَفِيرُ كُلُّ شَئٍ بِمَا قُدِرَلَهُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلَيْهَا وَإِنَّكَ أَنْتَ يَا حَيْنَ لَا تَغْفِلَ
 عَنْ مَذَاجِينِ الَّذِي حَانَ بِالْحَقِّ وَفِيهِ يَهُبُّ شَمَّةُ اللَّهِ عَنْ جَهَةِ قُدُّسِ غَرَبِيَا
 وَإِنَّكَ أَنْتَ يَا آيَتُهَا الثَّاعَةُ كُبَيرٌ بِهُذِهِ السَّاعَةِ الَّتِي قَامَتْ فِيكِ بِالْحَقِّ ثُمَّ
 أُعْرِفُ هُذِهِ الْمَائِدَةَ الْبَاقِيَةَ الْذَاهِيَةَ الْسَّمَاءِيَّةَ الَّتِي كَانَتْ عَنْ غَمَامِ الْقُدُّسِ فَظُلَّلَ
 التُّورِ مِنْ سَمَاءَ الْعِزَّةِ عَلَى سَمِّ اللَّهِ مَنْزُولًا أَنْ يَا آيَتُهَا الْيَوْمُ نَوْرُ الْمُكَنَّاتِ بِهُذَا
 الْيَوْمِ الْدُّرْيِيِّ الْمُشْرِقِيِّ الْأَلْعَبِيِّ الَّذِي كَانَ عَنْ أَفْوَى الْعِرَاقِ فَهُشَطَ الْأَفَاقَ شَهُودًا

وَكَذَلِكَ نُفْصِلُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَنُلْقِي مَلِئَكَهُ كُلُّهُاتِ الرُّوحِ وَنُعْطِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 مَا فِدِرَ فِي كِتَابٍ عِزْمَسْطُورًا لِيَعْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ مَعِينَ الْأَحَدِيَّةِ فِي هَذَا الْرُّضْوَا
 الَّذِي كَانَ بِالْحَقِيقَةِ مَسْكُونًا وَالرُّوحُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 الَّذِينَ هُمْ طَاغُوْفُوا فِي الْأَمْرِ وَكَافُوا
 إِلَى جَهَةِ الْحُبُّ مَسْلُوكًا

...

مطلب نجم

ودر لوح دیگری راجع باهار امر بک در رضوان میفرایند قوله تعالیٰ

فَلَمَّا أَخَذَ فَرَحَ اللَّهُ كُلَّ مَا يُواهُ فَلَكَ الرُّوحُ الْأَعْظَمُ شَفَتِهِ مَرَّةً أُخْرَى
ثَادَى وَقَالَ يَا أَمْلَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شُمَّ يَا أَمْلَ جَبَرُوتِ
الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ مَوْبِي لِذَانِكُمْ بِمَا سَمِعْتُ أَيَاتِ الْوَصْلِ وَالْوَصَالِ
إِذَا فَاسْتَغْوَهُ حَدِيثَ الْبُعْدِ وَالْغَرَاقِ بِمَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ عَنْ شَطْرِ
الْعِرَاقِ نَيْرَ الْغَرَاقِ بِمَا أَكَدَ هَذَا الْبَيْثَاقُ فِي أَوْرَاقِ اللَّهِ الْمُقْتَدِيرِ
الْعَلِيمِ الْعَكِيمِ فَدَفَرَعَ بِهَذَا النِّدَاءِ سَكَانُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءَ
وَأَرْتَفَعَ ضَجْجِيْجُهُمْ شُمَّ صَرَيْخُهُمْ عَلَى شَانِ خَرَبِ الْوُجُوْهِ عَلَى التَّرَابِ

يُحْزِنُ عَظِيمٍ فَيَأْعَجِبَ إِنْ مَذَا الْفَرَاقُ الْأَصْعَبُ الْعَظِيمُ وَخَيْرٌ
 بِمَذَا النِّدَاءُ مَلَءُ الْغَيْبِ وَالشَّهُودُ وَبَلَغُوا فِي تِلْكَ الْحَالَةِ إِلَى مَقَامِ
 نَبَّـِ الْكَافُ رُكْنَهَا التَّوْنَ وَالْحَبَّـِ جَمَالٌ مَحْبُوبٌ إِلَـِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
 فَوَاحْزَنُـِنَا مِنْ مَذَا الْقَضَاءِ الْمُثْبَـِتُ الْمُبَيْنِ فَلَمَّا لَـَغَ الْأَمْرُ إِلَى مَذَا
 الْمَقَامِ تَحَرَّكَ جَمَالُ الْقِدَمِ فِي نَفْسِهِ وَتَحَرَّكَ كُلُّ الْأَشْيَاءِ فِي سِرِّهَا
 وَجَهَرَـِهَا إِلَى أَنْ قَامَ وَقَامَتْ بِقِيَامِهِ فِي أَمَّةٍ عَظِيمٍ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَـِينَ إِذَا نَادَى الرُّوحُ مَرَّةً أُخْرَى قُدَّامَ الْوَجْهِ أَنْ يَا إِسْلَـِ
 تَـِلَّهُ الْحَقِّ قَدْ خُلِقْتَ لِهَذَا الْيَوْمِ إِذَا فَانْفَخْتَ فِي الصُّورِ فِي هَذَا الظَّهُورِ
 لِيَجِئُـِهِ كُلُّ عَظِيمٍ رَمِيمٍ فَنَفَخَ كَمَا اُمِرَ وَأَنْصَعَ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى إِذَا فِي أَمَّةٍ نَـِاظِرُونَ هَذَا الْمَنْظَرُ الْكَرِيمُ
 وَنَظَفُوا بِإِنْ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَمَشَـِي جَمَالُ الْقِدَمِ وَ
 كَانَ يَمْشِيـِ مَـِمَّـِةً مَلَكُوتُ الْوَحْيِ قَعْـِنْ وَرَأَيْهِ جَبَرُوتُ الْأَلْهَـِمَ وَ

عَنْ يَمِينِهِ لَا مُوْتُ الْأَمْرِ وَعَنْ يَسَارِهِ جُنُودُ الْمُقْرَبِينَ فَيَا حَبَّذَا هَذَا
 الْأَمْرُ الظَّاهِرُ الْبَدِيعُ إِلَى أَنْ بَلَغَ حَنَّ الْبَيْثِ إِذَا وَفَعَتْ عَلَى رِجْلَيْهِ
 وَجُوهُ أَهْلِ مَلَأَ الْقُدُسِ ثُمَّ تَرَزَّلتْ أَرْكَانُ الْبَيْتِ مِنْ فِرَاقِ اللَّهِ
 الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ وَنَاحَتْ قَبَائِلُ أَهْلِ الْمَدَائِنِ كُلُّهَا وَاضْطَرَّ
 أَفْشَدَةُ الطَّائِفَيْنِ فَيَا حَزَنًا مِنْ هَذَا الْفِرَاقِ الَّذِي يُهْنِقُ صَلَاتَ
 أَرْكَانُ الْعَالَمَيْنِ تَوَقَّفَ جَمَالُ الْحَبُوبِ يَمَا سَمِعَ الْعَوْيَلَ وَالْأَ
 ضَطْرَا^{١)}
 مِنْ سُكَانِ التَّرَابِ وَبَكَتْ عَيْنُ الْعَظَمَةِ مِنْ بَكَاءِهِمْ وَوَرَدَ عَلَيْهِ
 مِنْ ضَجَّيْجِ أَجْبَائِهِ مَا لَا حَمَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ ثُمَّ
 مَشَى مَرَّةً أُخْرَى إِلَى أَنْ بَلَغَ قُرْبَ سَرِيرِ الْحِجَابِ إِذَا شَهِدَ قَدَامَ رِجْلِهِ
 طِفْلًا رَضِيَعًا أَنْقَطَعَ عَنْ ثَدَيِ أُمِّهِ أَخَذَ ذَيلَ اللَّهِ يَا نَا مِلِ الرَّجَاءِ وَدَعَا
 يَنْدَلِيٌّ ضَعِيفٌ وَيُذَلِّكَ سَرَرَ غُبَارُ الْحُزُنِ وَجْهٌ كُلِّ ذِي شُعُورٍ وَمَتَّ

(١) ابن طffen فأعلى بـ طffen بـ زافـ كالـ زافـ بـ زافـ.

نَائِمُ الْهَمِّ عَلَى الْخَلَائِنِ أَجْمَعِينَ فَوَاَسْعَاهُمْ مَذَّالْحُزْنِ الَّذِي بِهِ
 تَغَيَّرَتْ وُجُوهُ الْمُلْكُصِينَ وَلَوْلَا عَصْمَةُ اللَّهِ لَتَنْفَطِرُ فِي ذَلِكَ الْجَنِينَ سَمَوَا
 السَّبُعَ وَخَسَفَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَاندَّلَكَ كُلُّ جَبَلٍ شَامِيجَ رَفِيعٌ ثُمَّ رُفِعَ
 أَنَّا مِلْ أَغْوَةٍ سِرْرَ حِجَابِ الْعَظَمَةِ وَطَلَعَ عَنْ خَلْفِهِ جَمَالُ الْعِزَّةِ بِسُلْطَانٍ
 عَظِيمٍ ثُمَّاً أَرَادَ لِخُرُوجَ عَنِ الْبَابِ ذَاتُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَابِ نَادَى
 الرُّوحُ فِي أَخْرَى نِدَائِهِ تَأْلِهَ قَدْ خَرَجَ مَحْبُوبُ الْعَالَمَيْنَ عَنْ بَيْتِهِ بِإِلَكْتَبَ
 أَيْدِي الظَّالِمِينَ ثُمَّ بَكَى فِي نَفْسِهِ وَبَكَى بِبَكَاءِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالشَّمَاءَ وَ
 الْوَاقِفُونَ فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ الطَّائِفُونَ حَوْلَ جَمَالِ الْكِبِيرِ يَا إِنَّ وَقَالَ فَاغْلَمُوا
 يَانَّ فِي الْخُرُوجِ فِي يَوْمِ الظَّهُورِ لِلْأَيَّاتِ ثُمَّ بَيَّنَاتُ لِلْعَارِفِينَ لَعَلَّ
 أَهْلُ الْأَرْضِ وَالشَّمَاءَ بِهِذَا الْخُرُوجِ فِيهِذَا الْيَوْمِ الْأَبْدَعَ الْأَعْلَى يَغْرِبُ
 عَنْ حُجَّبَاتِ التَّفَسِيرِ الْهَوَى وَيَنْقَرِبُنَّ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ وَ
 يَنْقَطِعُ عَمَّا خُلِقَ فِي الدُّنْيَا وَمَا قُدِرَ فِي مَلَكُوتِ إِلَانْشَاءِ كَذِلِكَ

أَرَادَ اللَّهُ لَهُمْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْفَقَاتُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .
 فَتَبَارَكَ اللَّهُ مُظْهِرُ هَذَا الْفَضْلِ الْأَنْهَرِ الْمَنْجَعِ خَرَجَ سُلْطَانُ الْبَقَاءِ وَ
 تَوَجَّهَ إِلَى شَطْرِ الْفَضَاءِ مَعَ جُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَمِنْ قُدَّامِهِ يُمْعَنُ
 حَنَينُ الْعَاشِقَيْنَ وَعَنْ وَرَائِهِ عَوْيَلُ الْمُشْتَاهِيْنَ إِلَى أَنْ بَلَغَ يَمَّ الشَّطَّ
 إِذَا نَفَرَدَ عَنْ أَصْفَيَايَهُ وَفَارَقَ عَنْهُمْ كَانَ الرُّوحُ فَارَقَ عَنْ أَجْسَادِهِ
 الْخَلِصَيْنَ وَوَصَّيْهُمْ بِالْقَبْرِ وَالْأَصْطِبَارِ وَأَمْرَهُمْ يَتَفَوَّى اللَّهُ الْمُقْتَدِيرُ
 الْعَزِيزُ الْمُخْتَارُ وَمَرَّ عَنِ الشَّطَّ إِلَى أَنْ دَخَلَ الرِّضْوَانَ وَأَسْقَرَ فِيهِ عَلَى
 الْعَرْشِ بِسُلْطَانِيَّةِ الْأَبْدَعِ الْبَدِيعِ فَتَبَارَكَ الْكَرِيمُ مُبْدِعُ هَذَا الْفَضْلِ
 الْعَظِيمُ فَلَمَّا اسْتَوَى جَمَالُ الْقِدَمِ بَعْلَ يَاسِيِّهِ الْقَيْوُمُ عَلَى كُلِّ الْأَشْيَايَا
 يُثْبِتَ مَارْقِمَ مِنَ الْقَلْمَنِ الْأَعْلَى مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى ثُمَّ تَحْلِي
 يَاسِيِّهِ الْغَنِيِّ عَلَى الْغَيْبِ وَالشَّهُوِيِّ ثُمَّ يَاسِيِّهِ الْقَطَا مِنْ عَلَى مَا هُوَ مِنْ ذَكْرٍ

وَالْمَسْتُورُ وَبِإِنْهِ الْأَعْظَمِ عَلَى مَظَاہِرِ الْقَدْمِ وَسَائِرِ الْأُمُّ وَبِإِسْمِهِ الْعَلِمِ
 عَلَى مَطَالِعِ الْأَيَّمَاءِ طُوبِ لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَى مَا ظَهَرَ مِنَ الْفَضْلِ الْأَعْظَمِ فِيهَا
 الْبَيْوِمُ الْعَظِيمُ فَيَا حَبَّذَا هَذَا الْأَسْتِوَاءُ الَّذِي يُهِبُّ اسْتَقْرَافَ الْفُشَدَةَ
 الْمُقْرَبَيْنَ وَاسْتَقْرَبَتْ قُلُوبُ الْعَارِفَيْنَ وَاسْتَضَاثَتْ وُجُوهُ الْمُقْلِبَيْنَ
 وَتَرَكَتْ نُفُوسُ الْمُتَوَجِّهِيْنَ وَقَرَّتْ عَيْوَنُ مَلَأَ الْعَالَمَيْنَ وَفُتحَتْ لِسَانُ
 كُلِّشَيْنِ مِنَ الْغَيْبِ وَالثَّهُوْرِ يَشَاءُ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ فَيَا حَبَّذَا
 ذَلِكَ الشَّذَى الَّذِي مِنْهُ تَضَوَّعَ رَائِحَةُ مِسْكِ الْمَعَانِي بَيْنَ الْعَالَمَيْنَ
 وَكَانَ حِينُ الْأَسْتِوَاءِ حِينَ قِيَامِ الْعِبَادِ لِصَلَاةِ الْعَصْرِ لِلَّهِ الْعَزِيزِ
 الْجَمِيلِ وَفِي ذَلِكَ لَذَاتُ الْمُؤْتَمِنِينَ وَبَيْنَاتُ الْمُتَفَرِّجِيْنَ وَإِشَارَاتُ
 الْمُتَبَصِّرِيْنَ وَتَوَقَّفَ فِي الرِّضْوَانِ جَمَالُ الرَّحْمَنِ إِثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا
 وَفِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ يَطْوُفُنَ حَوْلَ سُرَاوِقِ الْعَظَمَةِ وَخِبَاءِ الْعُصْمَةِ
 تَبَاعِيلُ مَلَأَ الْأَعْلَى وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبَيْنَ وَأَرْوَاحُ الْمُرْسَلَيْنَ وَيَحْفَظُنَ

وَيَعْرُسَنَ أَهْلَ اللَّهِ مِنْ جُنُودِ الشَّيَاطِينَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي أَظْهَرَ
 هَذَا الرِّضْوَانَ الْعَزِيزَ الْمَبِينَ وَفِي كُلِّ جِنْدِ يَنْزَلُنَّ أَهْلَ غُرَفَاتِ الْجِنَّةِ
 بِإِبْارِيقِ مِنْ كَوْثِرِ الظُّهُورِ وَأَكْوَابِ مِنَ السَّلَسِيلِ الظُّهُورِ وَيَتَقَبَّلُهُمَا
 أَهْلَ خِبَاءِ الْمَجْدِ وَفُسْطَاطِ عِزِّ الْمُبِيرِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ مُظْهِرُ هَذَا الْفَضْلِ
 الْآمِنُ الْحُبِطُ فَلَمَّا تَمَّ مِيقَاتُ الْجُلُوسِ وَآتَى حُكْمُ الْرُّكُوبِ إِذَا نَامَ
 جَمَالُ الرَّحْمَنِ وَخَرَجَ عَنِ الرِّضْوَانِ وَرَكِبَ عَلَى خَيْرِ الْحِصَانِ فَتَبَارَكَ
 السُّجَانُ الَّذِي ظَهَرَ بَيْنَ الْأَكْوَانِ بِسُلْطَانِهِ الَّذِي سَعَى عَلَى
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ فَلَمَّا خَرَجَ ضَجَّ الرِّضْوَانُ وَأَشْجَادُهُ وَأَوْرَاقُهُ
 وَأَثْمَارُهُ وَجِدَارُهُ وَهَوَائِهُ ثُمَّ ارْضَهُ وَبَنَاهُ وَاسْتَبَرَ أَهْلُ الْبَرَادِيِّ
 وَالْقَعْدَارِيِّ ثُمَّ كَثَبَهَا وَتَرَابَهَا كَذَلِكَ اسْتَوَى جَمَالُ الْكِبِيرِ يَأْمُلُ عَلَى
 الرَّفِيفِ الْحَمْرَاءِ يُعَاكِنَ نَاظِرًا إِلَى حُكْمِ الْفَضَّاءِ الَّذِي رُقِيمَ مِنْ أَصْبَعِ
 اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَجْمَعِيِّ عَلَى الْوَرَقةِ الْمُبَارَكَةِ الْبَيْضاً وَكَذَلِكَ فَصَصَنَا

لَكُمْ يَوْمَ الظَّهُورِ وَمَا وَرَدَ فِيهِ مِنَ الْخَرْقُونَجِ يَا أَكْتَبْ
 آيَةِ الْيَاجُوجَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَشْرَكُوا
 بِإِلَهٍ مُّقْتَدِرٍ أَعْزَيزٍ

الْكَبُرَى

مطلب ششم

لوجه مبارك حضرت بها، اشکه در یوم نهم صوای عزیز زول یافه فسخی از آن در این معالم نقل شود

قوله تعالیٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَمَعْتَ أَجِبَاثَكَ فِي عَيْدِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي فِيهِ
غَلَّتْ يَاسِمَاتُ الْحُسْنَى عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَفِيهِ أَشَرَقَتْ
شَمْسُ الْحَقْيَقَةِ مِنْ أَفْنِ مَشَيَّثِكَ وَأَسْنَقَرَ مِنْ كُلِّ أَفْقَادِكَ عَلَى عَرْشِ
رَحْمَانِيَّتِكَ يَا إِلَهِي مَذَا يَوْمُ الثَّالِثِ مِنْ أَيَّامِ الرِّضْوَانِ وَأَسَدَ عَنِ
أَحَدٍ مِنْ أَجِبَاثِكَ مَظْهَرَ زَانِيَّتِكَ وَمَشْرِقَ آنُوازِكَ مِنْ عَلَيْهِمْ التَّعْنِيَّ

إِلَى مَحْلٍ أَخْرَى مِنَ السُّجُنِ حَبَالِيَّاتَ وَشَغَفًا فِي حُنَيْكَ وَلَحْضَرَتِلْقَاءَ
 وَجِهِكَ مَا كَانَ مُسْتَطِيعًا عَلَيْهِ مِنْ نَعْمَائِكَ بَعْدَ الَّذِي غَارَ الْقَوْمُ مَا
 عِنْدَهُ وَعِنْدَغَيْرِهِ مِنْ أَجْبَائِكَ اَيُّ رَبٍ لَّمْ تَاجَعْتُمْ فِي حَوْلِكَ وَوَقْتَهُمْ
 يُهْذِدُ الْفَضْلُ الْأَعْظَمُ مَا سَقَمْتُمْ عَلَى امْرِكَ وَالْفَلُوْبِمُ عَلَى شَانِ لَا
 يَعْتَرِيْهِ الْأَخْتِلَافُ ثُمَّ اجْعَلْتُمْ أَرْلَاءَ لِهُنْدِهِ الشَّمِسِ الَّتِي مَارَأَتْ شِبَهَهَا
 عَيْنُ الْوُجُودِ وَمَا فَدِرَ كُفُوْهَا فِي الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ اَيُّ رَبٍ اَنْتَ تَعْلَمُ
 يَا أَنَّ مَنْ فِي حَوْلِكَ كُلُّهُمْ أَرَادُوا اسْنِدُ عَائِكَ فِي أَيَّامِ الرِّضْوَانِ وَفَازَ
 بِذِلِّكَ عِدَّةً مَعْدُودَاتٍ عَلَى قَدْرِ وُسْعِهِمْ وَمُنْعَتْ عِدَّةً اخْرَى بِمَا
 لَمْ يَسْتَطِعُوا اولَئِكَ اخْتَصَرُوا بِالْخَمْرِ الْحَمْرَاءِ فِي الْكُوُوبِ الْبَيْضَانَ الَّتِي
 طَبَخَتْ مِنْ وَرْقَةِ الصَّبِينِ يَا إِلَهِي اسْتَلْكَ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي جَعَلْتَهَا
 مِنْنَا طَيْسَ الْأَفْشَدَةِ وَالْفَلُوْبِ وَبِهَا اجْتَذَبْتَ الْعِبَادَ إِلَى سَمَاءِ عِنَّا
 وَأَفْقَنَ فَضَلِّكَ وَالْأَطْافِلَ يَا أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا عَمِلُوا شَمَّ اكْتُبْ لِلآخِرِينَ

جَرَاءَ مَا أَرَادُوا إِنْكَ أَنْتَ ذُو الْجُودِ وَالْعَطَاءِ وَذُو الْفَضْلِ وَالْهَنَاءِ
 أَبْرَّتِ عَرِفْ بَعْضَهُمُ أَنفُسَهُمْ ثُمَّ أَيْدَهُمْ عَلَى إِمْسَاكِ الْيَمِينِ لِئَلَّا يَنْكَلِمُوا
 بِمَا تَضَعُّ بِهِ مَثَامِنُ وَتَحْبَطَ أَعْمَالُهُمْ إِنْكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 أَيْ رَبِّي سَمِعْ حَنَبَنَ الْخَلِصَيْنَ مِنْ أَحِبَّتِكَ الَّذِينَ مُنْعَوْاعَنَ لِقَائِكَ فِي
 هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي جَعَلْتَهُنَّ عَبْدَ الْبَرِيَّاتِ وَذُخْرًا وَشَرَفًا لِلْأَمْلِ مَلِكَاتِكَ
 لِلْفَوْلَدِ تَعَالَى فَوَعَزَّزْتِكَ بِالْمَهِيَّ يَتَنَبَّغُ لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَفْدِي
 نَفْسَهُ لِأَذْنِكَ الَّتِي سَمِعْ نِدَاءَ الْعُشَاقِ مِنْ كُلِّ الْأَفَاقِ وَصَرَبْخَنَ أَحِبَّتِكَ
 لِأَبْنَلَاهُمْ بَيْنَ يَدَيِّ أَعْدَائِكَ الَّذِينَ ارْتَفَعَ صَوْيُخُمْ فِي حُبِّكَ وَأَشَعَّكَ
 فُلُوْبُمْ مِنْ نَارِ الْفِرَاقِ فِي أَيَّامِكَ نَفْسِي لِحِلْمِكَ الْفِدَاءِ بِا طَلَعَةِ الْيَمَاءِ
 وَرُوحِي لِاصْطِبَارِكَ الْفِدَاءِ يَامَنْ بِيَدِكَ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَالْمَاءِ
 فَوَعَزَّزْتِكَ يَا مَحَبُوبَ الْمُسْتَأْفِينَ وَمَقْصُودَ الْعَاشِقِينَ لَوْيَنْظُرُوكَ
 مِنْ أَفْلِ النَّظَرِ هَذَا اللَّوْحُ الْأَطْهَرَ لِيَجْرِي مِنْهُ الدَّمُ الَّذِي ذَابَ

مِنْ كَيْدِهِ يِمَا حَرَقَ فِي حَبَّتِكَ وَحُبَّ الدِّينِ مُنْعِواعَنْ لِثَائِكَ بَعْدَ
 الَّذِي أَفْلَكُوا إِلَيْكَ وَأَسْتَقْرُوا فِي الْمَدِينَةِ وَحَوْلِهِمْ دِيَارِكَ كُلُّ الْصَّبَرِ
 الْفِدَاءِ يَا سُلْطَانَ الْقُدْرَةِ وَالْأَقْنَدَارِ كُلُّ إِسْكُونَتِ الْفِدَاءِ يَا مَنْ مِنْ
 حَشَّيْتَكَ اضْطَرَبَ مِنْ فِي لَكُونِ الْأَسْمَاءِ وَالْحَمْدُ لَكَ بِاَسْكِنَةِ اَفْئَدَةِ
 اَمْلِ الْبَهَاءِ اَشْهَدُ بِالْهَى بِاَنَّ دُونَكَ لَمْ يَبْلُغُوا إِلَى حِكْمَتِكَ رَحْمَاتِهَا
 رَأْسَارِهَا فِي كُلِّ مَا ظَهَرَ مِنْ شُؤُنَاتِ قُدْرَتِكَ وَظَهُورِكَ مَشَّيْتَكَ
 ثُمَّ اَسْتَلَكَ يَا الْهَى بِاَنَّ تُؤَتِّدَ اِحْيَايِي لِيُضَيْفُوكَ بِاَخْلَافِهِمْ وَادِيمِ لِبْسِهِ
 بِهَا خُوانُ مَنْكُرُ مَثِيلَكَ بَيْنَ بَرِّيَّتِكَ وَبَجْمَعِ حَوْلِهِ مَنْ عَلَى
 الْأَرْضِ كُلِّهَا هَذَا حَقُّ الْقِيَافَةِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ اِثْنَانَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لِمَفْتَلِي رَقْدِيرُ وَالْحَمْدُ لَكَ يَا اَللَّهُ
 الْعَالَمَيْنَ وَالْمُقْنَدِرُ عَلَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَيْنَ .

مطلب سفتم

لوجه مبارك جمال قدم حزير

هُوَ اللَّهُ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَيْيَ مَذَا يَوْمٌ مِنْ أَيَّامِ عِبْدِكَ الرَّضْوَانِ وَفِيهِ نُنِيَّ
عَلَىٰكَ مَعْلُوٌ مِنَ السِّجْنِ لِظُهُورِ رِجْمَالِكَ إِجَابَةً لِمَنْ حَمَلَهُ الشَّوْقُ عَلَىٰ اسْتِدْعَا
لَكَ الْحَمْدُ بِمَا أَشْرَقْتَ مِنْ أَفْقِ السِّجْنِ فِيهِذَا الْيَوْمِ يُتَجَلِّي أَسْنَضَاءُ
مِنْهُ الْأَنْاقُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِكَ عَلَىٰ مَنْ فِي ظِلِّكَ وَحَوْلِكَ وَفِيهِ فَخْدَ
اللِّسَانَ بِالْبَيَانِ وَنَرَقَ لَثَائِيَ المَعَانِي وَالْبَيَانَ عَلَىٰ أَمْلِ الْأَكْوَانِ
أَىٰ رَبِّ فَأَحْيِ بِهِذَا الْكَافِسَ مِنْ عَلَىٰ الْأَرْضِ كُلَّهَا وَقَدِرْ لِأَمْلِ لَهَا

الَّذِينَ أَرَادُوا وَجْهَكَ وَمَنْعُوا إِمَّا أَكْتَسَبْتَ أَيْدِيْكَ أَعْدَائِكَ مَا هُوَ بِرَبِّكَ
 يَا سُلْطَانَ الْأَنْمَاءِ وَمَا لِكَ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ ثُمَّ أَجْعَلْ لَهُمْ نَصِيبًا مِّنْ
 نِعْمَاتِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي فِيهَا أَسْعَلَ كُلُّ دَيْنٍ وَأَسْجَمَلَ كُلُّ مُقْبِلٍ وَشَعَلَ
 كُلُّ مُخْمُودٍ وَأَسْغَنَ كُلُّ فَقِيرٍ وَأَسْهَلَ كُلُّ ثَاصِدٍ أَى رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ
 إِمَّا أَخْتَصَّتْ أَجْبَتَكَ وَأَخْتَرْتَهُمْ مِّنْ بَيْنِ بَرِّيَّكَ وَبِكُونِ طَرْفَكَ نَاظِرًا
 إِلَيْهِمْ مِّنْ هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي فِيهِ سُجَنَ فَتَكَلُّ أَمْرِكَ أَيْرَتِ
 لَا تَنْعَهُمْ عَمَّا عِنْدَكَ ثُمَّ أَجْذِبْ فُلُوْبَهُمْ مِّنْ نَحْنَاهُ
 وَخِيكَ عَلَى شَانِ يَجْعَلُهُمْ مُنْقَطِعًا عَمَّا سِوالَ
 وَمُقْبِلًا إِلَى شَطْرِ فَضْلِكَ وَلِعَسَانِكَ
 إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنَدِرُ عَلَى مَا شَاءَ وَ
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لَكَ
 يَا مَقْصُودَ الْعَالَمَيْنَ

مطلب هشتم

لوح مبارک حضرت بهاء الله جل جلاله . فوله تعالیٰ

هو العلي العالى الأعلى

ای بیلان ائمی از خارستان ذات بگستان معنوی بستاید و ای یاران نزابی قصده آشیان رو عانی فرما
مرد و بیان وحید که جانان ناج نهور بر سر نماده و ابوابهای گزار قدم را گشوده چشمها را بشارت وحید کرده
شاهده آمد و گوشوار امراه وحید که بگام استماع آمد دوستان بستان شوق را خبر وحید که یار بر سر
بازار آمد و حمد حدان سبارا گر کنید که نگار اون بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را
بسرو صال تبدیل نماید و سیم بجز از این شد لقا بیامیزید اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق
دوان بودند و حبیبان از پی محوب روان درین ایام فصل بجانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرمود

کر محنون هب مثاق میاید و محوب جو بای احباب گشته این فضل اغیت نماید و این نعمت را کم
 ننماید نهایی باقیه را گذارد و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از جسم قلب بردارید و پرده از نصر دل
 بردارید ناجمال دست بی حجاب بینید و نماید بینید و نشیده بشنوید ای بیبلان فانی مکفر ارباقی
 کمی شکنند که عده کهها نزدش چون خار و جو هر جمال تزدش بیغفار بس از جان بخواشد و از دل برداشید
 و از رو ایان بتوشید و از تن بکوشید که شاید بوسان وصال مر آئید و از گل بیشال بپوشید و از لفای
 بیروال حصه ببرید و از این نیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائمه قدس و عانی بی ضیب
 نمانید این پند بند حاگلد و سند جنون عشق را بگناید دلها را بد لدار رساند و جانها را بیجانان سپد
 فقر شکن و چون طیر وحی فصد آشیان قدس کند چه شبهه اکه رفت و چه روزها که در گذشت و په و قتا
 که با خود رسید و چه ساعتها که با هم آمده و جز ب استقال و نیای فانی بقیی بر زیاد سعی نمائید ای این چند
 بقیی که با فیما نمده بالمل نشود عمر چون بر ق بگذرد و فرقه ای بر سر زراب متقد و متزل گبرد و گلزاره از
 دست رود و امور از شست شمع باقی بیان نوس و دشن و همیزگشته و نام جهات فانی را سوخته
 ای پر و انگان بی پرداشت باید و بر آتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان برمی عشق باید

وَبِرَبِّ زَرْدَجُوبِ دَوْدَجُولِ سُورْبَازَارَآمِ بِسَرْدَجَابَآمِ وَبَخْلَارَوْحَاجَمِ مَقْدَسَهَمَى وَسَلْزَمَدِ

پَنْجَوَاسْتَ افَالْمَعْبُينَ فَهَمَيْنَالْلِغَافِيرَزِينَ إِلَّا نَوَارِخَبَنَ بَدَبَيعَ . اَنْهَى

بِقَرْيَةِ

مَطْلَبُ مَهْشَمِ

عَبْدُ اَعْظَمِ رَضْوان

عَبْدُ رَضْوان درَبَاتِ الْمَيْهَ بَعْدَ اَعْظَمِ سُلْطَانِ اَعْبَارِ نَسْبَدَ شَدَه . قَوْلَدَتَارَكَنَوْلَه

فَدَأَنْهَتِ الْأَعْيَادَ إِلَى الْعَيْدِينَ الْأَعْظَمِينَ اِنَّا اَوْلَ اِيَامِ فِيهَا نَجَلَ الرَّحْنُ

فِي الْأَمْكَانِ بِاسْمَاهُ الْحَسْنِيِّ وَصَفَاتِهِ الْعَلِيَّا (كِتَابُ قُدْسَيْرَه ٢٥٦) فَلَانَّ

الْعَيْدُ الْأَعْظَمُ لِسُلْطَانِ الْأَعْيَادِ اذْكُرُوا يَا قَوْمَ نَعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اذْكُنُمْ

رَقَدَاءِ اَنْقَلْمَكْمَ منْ نَهَائِتِ الْهَسْنِ وَعَرَفْكُمْ سَبِيلَهِ الْوَاضِعِ المُسْتَقِيمِ (٢١)

و در ساز سؤال و جواب نازل قول متعالی اول عید عصر سیزدهم اه و دوم از اشتریا است

یوم اول و تاسع و دوازدهم هشتمان با مور حرام است . انتی

و در لوح زین المقربین نازل قول متعالی از عهد اعظم سؤال شده بود اول آن بعد از انقضای

سی و دوم از عید صیام است که روز اول شهر الیجا ، اول سی و دو محبوبت و بیوم سی و دو میان

صلوٰۃ عصر حوالقلم وارد رضوان شدند آن صین اول عید اعظم است که اشغال با مور در آن

بوم اکبر و تاسع و بیوم آخرینی شد . نهیا عظیماً فی الکتاب و اگر در غیر این ایام اشغال باشد

از امور نایابند لا يأْسَ عَلَيْهِ فَسُور انتی

برای چوپان در ایام اول و تاسع و آخر عید رضوان اشغال ممنوع نه زیرا ظلم بمحاجه است حضرت

عبدالبها مفسر ایند مدحی چوپان در ایام ممنوعه از کار در عید رضوان سخت گرفته شد با

یجتاین است که ظلم بمحاجه است آما آبیار میتوانند محقی میان نایاب که در ایام ممنوعه آب در آنجا جمع کردد

و در اوقات ساره بزرگ است داده شود . انتی (لوح احیای پارسی خرشا)

و نیز مفیر ایند : شادست حضرت اهل رحمی و رحمه اگر در ایام رضوان واقع عید گرفته نبیند انتی

(ملکاتیب ۲ ص ۲۴۸)

حال قدم جلیل مبار بعده از نظر روز چهارشنبه ۲۲ ماه اپریل ۱۸۶۲ مطابق سوم ذی القعده ۱۲۷۹
 بحر قمی بیانغ نجیب پاشا درود فرمودند و سوره الصبر در چین روز ناز شد و هشت روز بعد یعنی
 روز نهم عید رضوان خانم بارگردان دار دیانگ نجیب پاشا کریمان رضوان معروف و موسم است گردید
 و در نظر روز یکشنبه سوم می ۱۸۶۳ مطابق چهاردهم ذی القعده ۱۲۷۹ بحر قمی از بیانغ رضوان

به لطف اسلامبول عربیت فرمودند (۱)

انتهی

(۱) محمد خسیم عالم بیانی منظمه امریکت

مطلوب نهم

لوح مبارک حضرت عبد البهاء جل ثناءه قول دالائل

لذن امّة الله الیزابت هریکت علیها السلام، الألبی

هو الله

ای دخترملکوت نامرات رسید و از مضمون معلوم گردید که فکرها حسرد اقتباس انوار از مملکوت
اسرار بخوده بودی تا فکران این متعرق است ابد آنچه ای نبیند ولی اگر دریک نقطه فکر جمع شود
نتائج عظیم نبینند مانند آفتاب که در مرأت مطلع تأثیر ناتم ندارد ولی چون در مرأت معتبر باشد
محذب تجلی نماید جمیع حرارت در نقطه ای جمع شود و آن نقطه از آتش حرقتش مشیر است
پس باید فکر را در نقطه جمع کرد تا فوه نافذ گردد .

خواسته بودی که در روز رضوان مخفی بیارانی و بزم و جشن فرام آری و تقوی که در آن روز در ت
محفل اجتماع نابند بهایت سرد رو حبور بتلاوت الواح پردازند و از من نامه ای خواستی که
در آن روز بخوانی آن نامه در ذیل است :

ای بیاران و اماه الرحمن امروز روز بست کشمش حقیقت از افق وجود اشراق نمود فجر شمس طالع
و شعاعش لامع بعقول که ابرهای متراکم متلائمه شد و در نهایت اشراق از افق عالم طالع ولاخ
گشت این است که در کائنات اهتزاز جدیدی مشاهده نمایند ملاحظه کنید که دانش علوم و فنون
در این عصر چه قدر اتساع یافته و صنایع و بدایع عجیب چگونه جلوه نموده و قوای فکری چگونه ترقی کرده
و اختراعات عجیلکه چگونه بظهور آمده این عصر حکم صد عصر دارد یعنی اگر آثار صد عصر را جمع نمایی اند
این یکت عصر تقویت بر آثار صد عصر دارد مثلاً جمیع کتبی که در اعصار ما پیش تألیف شده جمع نمایی
و کتب و رسائلی که در این عصر تألیف شده آن را تجزیع نمایی کتب مؤلفه در این عصر اضعاف
متعاقف کتبی است که در اعصار ما پیش تألیف شده است ملاحظه نمایند که اشراق ترقی
چه تأثیر در حقایق موجودات نموده ولکن هزاراً فوس که چشمها نمایند و گوشها آشنوا و عقول و

فُلوب غافل از این موهبت کبری پس بجان و دل بگوشید تا خفتگان بیدار شوند و علیکم و علیکن

البهآ، الأنجی ۲۲ نووز ۱۹۱۹ دع ع «

مطلوب دع

لوح بارک جمال قدم حقل جلار راجح بوفایع آیام رضوان

جمال قدم حقل جلار در لوح محمد مصطفی میرزا بند فوله تعالی

یا عبد حاضر دوازده سنه در عراق با خال محبت والفت و عابت با اهل آن مناس و معاشر

بودیم و چن خروج از بیت دور و در درستان که بر رضوان نامیده شده اکثری از نامورین

در جال دولت و معتبرین محلات ممنون شاه کشند و بعضی از شاهزادگان میگردند

الحقيقة فیامت جدید فیام عنود . . انتی

و در لوح میرزا آقا ای افان ملقب بنور الدین از قلم اعلیٰ نازل :

جمع در آیام حرکت و هجرت از عراق دیدند آنچه را که از قبل ندیده بودند و نفسه الحنی که آن اعراب
بشا به حساب بسیع میگرستند و ناره مبنو وند و بومیک نقل مکان برضوان واقع فوج فوج از اهل
مدنه از عالم و غیره میآمدند و جمیع باین گله ناطق «انتظر باطنان که هیئت در آنجا تشریف دارد»
از حضور محروم نبودیم حال بفتحه تشریف میرید»

و در بوم حرکت از رضوان که اسب حاضر کردند بثانی نوحه و ندپه و صرخ و پیچ مرتفع شد که اسب

بحركت آمد یقینی که ساکن نبشه و مثل آنکه بر روی ناس حرکت میکند

نا آنکه تشریف آوردند و سوار شدند و بعد از

رکوب ناس بر رست و پای اسب

رسختند

اشتی

مطلوب یازدهم

لطف مبارک حضرت عبد البهای جمل ثانی در یوم نهم عباد عظیم رمضان شنبه ۲۹ آپریل سنه ۱۹۱۶ ارجیحی

هُوَ اللَّهُ

این نهم عید رمضان است عید جمال قدم است عبد طلوع شمس حقیقت است عبد بیار بزرگش
مشیل و نظربردارد زبرادر چین ایامی بواسطه دشمنی ناصرالدین شاه و جمیع ارکان وزارت و ملا
و عبد العزیز و فؤاد پاشا و عالی پاشا جمال مبارک را از بعده ادھر کرد دادند و سعی نمودند که نار مفده
آلی را خاموش کنند و امید داشتند که ابن شمس حقیقت را خسونی واقع گردد باین امید
کوشیدند و فرمان پادشاهی عبد العزیز صادر بر این شد جمال مبارک را از بعده ارتقی نمابند
غافل از اینکه هر چند این بظا هر سرگونی بود ولی این سبب علویت امر ائمه شد این سبب

شدت ضباء نمس حقیقت گشت از این عاشر بودند نامن پاشا فی الحقیقت از این قضیه بسیار
 تأثیر بود این سلطنت عبد العزیزی آن شکوه ناصر الدین شاهی و عادل فواد و دفعه عالی نامن
 پاشا بواسطه فشی خود این اتفاقی پیغام فرستاد که من از حضور مبارک شرمسارم ولکن رشته امور
 از دست من برداشتم آمد من قدرتی ندارم و در این نقی مداخله ننمودم در بدایت جمیع اعداد مسرور
 شدم که ریشه امر اته از عراق کند شد از جو شیخ عبدالحسین مجتبی از جو وزرای ایران از جد
 معین الدود خلاصه جمیع اعداد بسیار از این قضیه مسرور شدند جمال مبارک بعد از آنکه با احباب
 و داعی موده و آن شور و شیون در جن و داعی واقع شد که احتاجتی خارجیها بیگریستند و نار و
 افغان بغان آسان برسید و همچنان تاریخی چنین بلائی واقع نشد حتی زنی از بزرگان ایرانی
 با وجود اینکه مومن نبود خود را داخل نموده مغل خود را جلو پای مبارک انداخت بجای خودش
 فربانی کرده است جمال مبارک در نهایت عطفت و جلال و حشمت بی پایان از خانه بنکار دجله
 تشریف آوردند و همه در عقب سر مبارک از دجله عبور کرده بستان نجیب پاشا نقل مکان کردند
 در آن بستان خود مبارک بدلند شد و در حان ساعت دغماً لانف الاعلاء اعلان عید فروند شد

در چنین وقتی در سرگونی جمال مبارک که احتجاج رفع و فرع می‌بودند در نهایت اقدار در عصر صوان بخوبی
 در و دیگر اعلان عبد صوان شد و افهار امر گردید بظاهر ظاهر تما آن روز ذکر من بخبره الله نعمت مود
 بودند در آن روز ذکر نمودند ابواب سرور بر جمیع مفتوح نصاری و بیهود و مسلم جمیع هی که آنها بودند
 بر روی ابوا بخلاف علیت باز شد و واژده روز در آنجا اشرف داشتند علت امر بد رججه ظاهر شد
 که جمیع اعداً موس شدند زیرا هر روز فوج فوج از اعظم علی و فضلا و بزرگان حق نامق پاشاده
 بعد از میانند و باحت اقدس مشرف میشدند تا آن روز والی بعد از بحسب ظاهر مشرف نشده بود
 نامق پاشای شیرپایی پیاده از بعد از بستان آمد و مشرف شد بعد از دوازده روز موکب مبارک
 از عراق رهبا سلام بول حرکت کرد جمیع ناس در خارج شر جمع شده بودند بحیث وداع بعد از
 اینکه جمال مبارک سوار شدند چند نفر از خارج اذان دادند الله اکبر الله اکبر مقصود این است
 که از برای احجا، اسد یوم سروری اعظم از این نیشور بد لیل چند دلیل اول یومی است که علت
 امر اسد ظاهر و باهش دلیل ثانی جمیع اعدا، اسد خاضع شدند دلیل ثالث اعلان من بخبره الله
 گردید دلیل رابع جمال مبارک در نهایت سرور و روح و ریحان چنین سفر مبارکی فرمودند

طاطنگنید که جال مبارک در آن سرگونی چه سروری داشتند که در آن ایام اعلان امراتی را نمودند
 و گیر نظر نداشتند این مظہر امرات است در پنجم سرگونی باین سرور و بجهت اعلان امر خود را بنا یاد
 این از جو خصائص امر مبارک است که بظاهر ظاهر ذات عزت کبری شد سرگونی از برای هنر نقشی
 ذات کبری بود از برای جال مبارک عزت کبری شد باری این دوازده روز که ایام مصیبت
 علی بود احجان احزان شدید بود پرداز ۹ پنجم سرگونی بود چون علت امر اته نمود اگر دید علت
 نکند اسد واضح شد و اسرار کتب مقدسه امکان گردید و جال مبارک در نهایت فرح و سرور بودند
 این دوازده روز روز عید رضوان است لهمه از برای احباب
 آیامی مبارک تراز این نمی شود . . انتهی

مطلوب دوازدهم

در تاریخ نبیل زندگی راجح بایام رضوان چنین مطلع است

قول ره چون سنه ثمانین که میعاد طلعت مو عود بود نزدیکت گردید جال فدم وضع میشین

تفیردادند و باب دیگری بر وجود گشودند هر یوی لوحی شور ایگیز که در دیوار را بر قصر میآورد

از قلم مبارک نازل گامی از لوح اعزابهای «سُجَانَ رَبِّ الْأَنْبَى» که با اسم حاجی میرزا

موسای جواہری صادر جواہر اسماء و صفات مترز دگامی از لوح انور «حور عجائب یافته شیخ

وشاب منجدب و قمی از لوح «علم الخلق چتابی و ہوتیات مہوت دمات و روزی انتقا

نامات» از باغ آئی سلسه وجود مترنم وزمانی از المahan روح بخش «باز او بدہ جامی» مطالع

قدرت و جلال تأثر و گسی از آوای دلربای «حد هد یا بشارت» مشارق جال شیدا

و وال از خوبیان سلطان ملکوت کل مت و مدبوش و دهای عاشقان پر جوش و خوش
 و هر یک غافل چاکری بر دش باشند که بعد از غروب آفتاب جمی از احباب در جهرا
 شمعهای کافوری افروخته بخلافت این الواح بدین مشغول و بدون خورد و خواب چنان
 از عوالم روحانی بهره در میگردیدند که بکده خبر نداشتند که خورشید نوار قریب به داشته نصف النهار
 که گویا ابد آور عالم ملک نبودند و جز ملکوت جمال قبوم لایزال در نظرشان امری مشهود نداشتند
 در آن ایام اصحاب را بایات طرب خیز شورانگیز مشغول و مفتون میگردند از هرسی نیز صد
 تازه و از هرسی ندانی پر جذبه بظور میرسید بند و نیز چند غزل و قصیده نوشتم و مزید جلب شور
 دوستان گشتم از جو منظومه ای بود که عنوانش این است :

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن
 همان دلدار لا ہوئی همان خسار یاقوتی زشرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن
 شی از شهدا که ببلد العذر از میکنند قدر و منزلت عایت شده در جهرا ای بساط عهانی خدام آستان
 منبسط و حضرت غصن اسد الاعظم که سن مبارکش مجدد ساله بود مهاند ارخوان احسان و سردار

آن چهستان و اصحاب بعداد و کربلا از جمیع حباب حاج سید جواد و شیخ سلطان و شیخ اندیجان
 شاخوان بعد از صرف مائدہ الطف اصلی کو شرعاً عذب جوان از خمایز بیان بدین معنی می‌باشد
 جذب و نعمات رومنی آن الواح صمدانی چنان تلاوت شد که حصار در بکور روح غوطه در و از عالم
 هستی خبر شدند تا تلاوت لوح و از باغ آنها آغاز گردید و باب رازگشودگشت و عوالم غیبی بر وجه
 اهل شهوت شهودگشت همه غرق در بای شوق بودند و نوار از انوار اشتیاق و ذوق و چون باین
 بیانات رسیدند که میزرا بد مخدان زار در دی محجا نز امرگی شاهنشاهی ایام آمد و هر سید محمد اصفهانی
 نکاه نمودند او هم محض نایش برخاست و بر قص و نواحصار را خذان و بعضی را حیران نمود و دلایل
 باج چهره باز شد و جال مشهور و طلعت نور با گلاب پاش ببور الله اکبر کویان درود نموده فرمودند
 و بد مجلس خوشی دارید آدم نا شمار اگلاب دهم ولکن احدی از جای خود حرکت نکند و مجلس ابرم
 ترند و در گردیدند و هر یکی را گلاب نخشیده خدا احافلی فرمودند و اصحاب بعد از تشریف بردن مبارک
 باشور و ور باز مشغول تلاوت آیات آئینه گردیدند شبی بود که چشم امکان نمیده و بغلب عالم چنان
 انجمن خلوت نموده قریب نمی‌شود بود که آقاب جهان تاب جمال و تاب فرزه های خود را انجذب

و منقب نود آنث بخواب در چشم شتا فان بود و نه ناب در دل عشا فان تا خلوع آقاب
 هر ناطق بذکر و دلداده فکر خی بودند و این ذره چون آن جم روحانی رایمیش دیدم و غایبی بیا سند
 و انتسم لذا تخبر بر ذکری بر سین بادگار خواستم و اول این مساجات قهم اعلی را پیج نمودم که از زبان
 بند بخواسته

سُجَّانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْتَلَكَ بِإِيمَانِكَ الَّذِي بِهِ أَجَرَيْتَ أَنْهَارَ فَدِيرِ الْحَدِيثَكَ
 وَأَنْزَلْتَ مِنْ غَمَامِ رَحْمَنِكَ فَوْضَاثِ عِزَّازِ لَيْلَكَ إِنَّ تَرْحِمَ هَذَا الْسَّكِينَ
 الَّذِي دَخَلَ فِي شَاطِئِ غَنَائِكَ وَهَذَا الدَّلِيلُ الَّذِي وَرَدَ فِي شَرِيعَةِ عِزِيزِكَ
 وَهَذَا الْضَّعِيفُ الَّذِي تَمْسَكَ بِغَيْطِ قُوتِكَ وَهَذَا الْجَاهِلُ الَّذِي سَرَعَ عَنِ
 كُلِّ الْجَهَابِ حَقَّ دَخَلَ فِي مَدِينَةِ عِلْمِكَ إِذْ بِيَدِكَ جَبَرُوتُ الْأَمْرِ وَمَلَكُوْ
 الْخَلْقِ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَئٍ فَدِيرِ

وبعد اشعاری که در همان صباح نورانی در کنار گل رازقی در بیرونی بیت مبارک نسبت دذکر انقضی

اش اشناور این است

روز پنجم شوال مطابق نهم نوروز بذایت نیران مجران و فراق و حین رجال و نساء بود که دهای صغا	آن مصربان غلامی دیدند و گف بریدند شامی چنین نو دیدی قربان نکردند چنان	بعد از چنین السی ای دل هنوز هنسی خاکت بر کر که پسی ای کنک ز جوان	از جود بیکرانش وز لطف بی بیانش آه بہ بیلانش آن محل هلاک بر زان	در دست آن سمنبر ابریشمی معطر دریایی عطر و عنبر مواج گشته در آن	سمرغ روح پر زد ب مر غما شر زد هر حال سرزد همرسا پشد گر زن	شمس افق بر آمد در محفل اند اسه اکبر آمد ب محیر و مصل گویان	سلطان گل بگشن بر قع زرخ گشود . سر گرم عثقبازی گردیده عند لیبان	آن شمع آتشین رخ در آن بیان روش پردازگان بگردش مد ہوش و مت و جن	جانجش محفل بود اند رساط جانان از شوق دل نشسته با یکدیگر محبتان
--	--	---	---	---	--	---	---	---	---

قدم از قم اصلی ابن بیان اصلی ناز شد « لما طلع جمال القدیم من بیت الاعظم عجله
 علی الاشیاء بكل الاماء » و درین خروج از باب طفل ضعیف جا ب ماجی کمال الدین
 زراقی که موسوم بعلی بود سریع دم مبارک نهاد و با دودست خود و امان مبارک گرفت و نار آغاز
 نود و نیگز است جمال ابی قدم پرون گذارد . حالت آن طفل حق قلب مبارک را متفق کرد
 و پنج کل بلند شد و سبک سریع از عيون جاری تا در جنب نکره بکاش که مقتل خضرت سید امیل
 فوج بود قایق حاضر و هبکل نهور با خاصان و خدام سوار شدند و فرمودند ای دوستان من ابن
 بنداد را با این حالت کمی بینید « حتی بعضی از اغیار در کوچه و بازار اش از بسیار اشکن باشدند »
 بدست شاپردم و رفتم با بد از افعال و اعمال شما ابن ناصر محبتی که در قلوب مشعل است از اشغال
 بازنماید و امریکه سبب خودت باشد از شاهزادگان شکار نشود و بعد از انها رعایت جمع را مرخص فرمود
 و وعده ملاقات دادند که دسته دسته شمارا بیان نجیبی اخراج خواهم نمود و چون از شط عبور فرمودند
 مذاقی الله اکبر بلند شد و هنگام ازان عصر بود که سلطان قدم بر رضوان اعظم قدم گذاردند و آن وقت
 اول عبد رضوان محظوظ گردید و خیره مبارک با کمال عزفه دل بخوبه رضوان بر پا و جمال ابی بر سر ریختا

سفر بر روز جمعی در آن خزرا هر احصار سنه و اشخاصی که مجرد بودند شهبا بازن مبارک مقیم صون
 و طائف کعبه حال جانان میگشته و علی الصباح آنها پیرا که شب شرف بودند مرخص میفرمودند و
 جمعی دیگر را احصار میکردند و هر روز صحیح با غبانها گلهای زیادی از چارخیابان پچیدند و در میان خبر میگذارند
 خرم میخونند چنان خرمی که اصحاب چون برای چای صحیح در محضر مبارک می نشستند آن خرم کل انعا از
 آن بود که بگذر را بسینند و بدست مبارک یکی از چای مرخص میشدند کل غابت شده برای
 اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم کل میفرستادند شب نهم بند و در صونان توقف نموده از تقویتی عیم
 که حول خبر مبارک کشیدم فربسمحال ابی از خبره بیرون نشریف آوردن و از محلان یکی بعینی
 احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پرگل شب مناب شی میفرمودند و مرغ
 بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرو روان در نقی بودند در وسط بکت خیابان توقف نمودند
 و فرمودند علاطف کنید ابن ملیکه از محبت باین گهادارند از سر شب تا صبح از عشق میخواهند دائم در نقی و
 سوز و گدازند پس چکونه میشود که عاشقان معنوی دشیده ایان کل روی محظوظ حقیقی در خواب
 باشند شب که بند در حول خبر مبارک بودم یروقت نزدیک سر بر مبارک عبور میخودم چکل

قوم را لای نام میدیم و هر روز از بیح تاشام هم از کثرت آمد و شد نقوس از بنداد آنی لسان قدم کست
و صامت نبود و در اهصار امر پرده و جایی نه و مصادق کلمه حضرت اهلی بودند که میزرا به دینطق بُنَطِقَ فی

کُلِّ شَلْيَانِی اَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ» انتی

فصل ششم

عبد نوروز - عبد صباح - مشتري نجع مطلب

طلب اول

لوجه مبارك عبد صباح

انا الاقدس الاعظم الامي

لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَعَلْتَ هَذَا الْيَوْمَ عِيدًا لِلْمُقْرَبَيْنَ مِنْ عِبَادِكَ وَ
الْمُغْلَصَيْنَ مِنْ أَجْبَانِكَ وَسَقَيْتَهُ بِهَذَا الْأَسْمَاءِ الَّذِي يَهْبِطُ
الْأَشْيَاءَ وَفَاحَتْ نَفَاتُ الظُّهُورِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالْآَسمَاءِ وَيَهْبِطُ
رَمَاهُ الْمَطَرُ وَيَنْهَا الْمَطَرُ وَيَهْبِطُ
حُفَّاتُ الْمُقْدَسَةِ وَكُتُبُ النُّزُلَةِ وَيَهْبِطُ سُفَرَانَكَ وَأَوْلَيَاكَ لِيَنْهَا

الْكُلُّ لِيَقَائِكَ وَالْتَّوْجُهُ إِلَى بَعْرِوْصَا لِكَ وَبَخْضُرُوْمَقَرَ عَرَشِكَ وَيَسِّعُوا
 نِدَائِكَ الْأَحَلِي مِنْ مَطْلَعِ غَبَّيْكَ وَمَشْرِقِ ذَاتِكَ أَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهُ
 يِمَا اَظْهَرْتَ الْجَنَّةَ وَأَكْلَتَ النَّعْمَةَ وَأَسْقَرْتَ عَلَى عَرْشِ الظُّهُورِ مَنْ كَانَ
 مُدِلًا بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَحَاكِيَّا عَنْ فَرْدَانِيَّتِكَ وَدَعَوْتَ الْكُلَّ إِلَى الْخُضُورِ
 مِنَ الثَّايسِ مِنْ تَوْجَهِ إِلَيْهِ وَفَازَ بِيَقَائِيهِ وَشَرِبَ رَحْيقَ وَحِيِّهِ أَسْلَكَ
 بِسُلْطَانِكَ الَّذِي غَلَبَ الْكَاهِنَاتِ وَيَفْضُلُكَ الَّذِي أَحاطَ الْمُكَنَّاَتِ
 بِإِنْ تَجْعَلَ أَجْبَانَكَ مُنْقَطِعِينَ عَنْ دُونِكَ وَمُتَوَجِّهِينَ إِلَى أَفْوَجُوكَ
 شَمَّ أَيْدِهِمْ عَلَى الْقِيَامِ عَلَى خَدْمَتِكَ لِيَظْهُرَ مِنْهُمْ مَا أَرَدْتَهُ فِي عَمَلِكَتِكَ
 وَيَرْتَفَعَ بِهِمْ رَابِيَّاتُ نُصُرَتِكَ فِي بِلَادِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي
 الْمُهَمِّيْنُ الْعَلِيْمُ الْحَكِيمُ أَحْمَدُكَ يَا إِلَهِ يِمَا جَعَلْتَ التَّسْجُنَ عَرَشًا
 لِمَلِكِكَتِكَ وَسَمَاءً لِسَمَاوَاتِكَ وَمَشْرِقًا لِالْمَسَارِقِكَ وَمَطْلَعًا لِلْمَطَالِعِكَ
 وَمَبْدَءًا لِفُبوْضَاتِكَ وَرَوْحًا لِأَجْسَادِ بَرِيَّتِكَ أَسْلَكَ بِإِنْ تُوفِّقَ

أَصْفِيَاكَ عَلَى الْعَمَلِ فِي رِضَاكَ ثُمَّ قَدِسْهُمْ بِالْمُنْهَى عَمَّا يَتَكَبَّرُ بِهِ
أَرْزِيَاهُمْ فِي آيَاتِكَ أَى رَبِّ تَرَى فِي بَعْضِ دِيَارِكَ مَا لَا يُحِبُّهُ رِضَاكَ
وَتَرَى الَّذِينَ يَدْعُونَ مَحْبَبَكَ يَعْمَلُونَ بِمَا عَمِلَ بِهِ أَعْذَلُكَ أَبْرَكَ
لَهُمْ بِهَذَا الْكَوْثَرِ الَّذِي طَهَرْتَ بِهِ الْمُقْرَبَينَ مِنْ خَلْقِكَ وَالْخَلَقِينَ
مِنْ أَحِبَّتِكَ وَقَدِسْهُمْ عَمَّا يَضِيقُ بِهِ أَمْرُكَ فِي دِيَارِكَ وَمَا يَحْتَجُ بِهِ
أَهْلُ بِلَادِكَ أَبْرَكَ أَسْلَكَ بِإِسْمِكَ الْمُهَمَّةِ عَلَى الْأَنْتَهَى، إِنَّ
تَحْفَظُهُمْ عَنِ اتِّبَاعِ التَّفَسِّيرِ وَالْمَوْى لِيَجْمَعَ الْكُلُّ عَلَى مَا أَمْرَتَ بِهِ فِي
كِتَابِكَ ثُمَّ أَجْعَلْهُمْ أَبَا دِيَارِكَ لِيَتَشَبَّهُمْ بِإِيمَانِكَ فِي أَرْضِكَ وَظُهُورِ
تَبَرِّيهِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا
تَأْمُلُ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُهَمَّةُ الْقَيُّومُ

مطلب دُوْم

ايصالوح مبارك عبد نوروز

الاعظم

لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَعَلْتَ النَّبِرَ وَزَعْدَ الَّذِينَ صَامُوا فِي حُبِّكَ وَ
كَفُوا أَنفُسَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ رِضَاكَ اَيْرَبِّ اجْعَلْهُمْ مِنْ نَارِ حُبِّكَ وَ
حَرَارةِ صَوْمِكَ مُشْتَغِلِينَ فِي أَمْرِكَ وَمُشْتَغِلِينَ بِذِكْرِكَ وَشَائِلَاتَ
اَيْرَبِّ لَثَازِيَّتَهُمْ بِطِرَازِ الصَّوْمِ زَرَتِهِمْ بِطِرَازِ الْقَبُولِ بِفَضْلِكَ وَلِحَسَانِكَ
لَاَنَّ الْأَعْمَالَ كُلُّهَا مُعْلَفَةٌ بِقَبُولِكَ وَمَنْوَلَةٌ بِإِمْرِكَ لَوْغَمْ دِلْنَ اَفْطَرَ
حَكْمَ الصَّوْمِ اِنَّهُ يَسْنَ صَامَ فِي اَزْلِ الْاَزْالِ وَلَوْغَمْ دِلْنَ صَامَ حَكْمَ اَفْطَرَا

إِنَّهُ مِنْ أَغْرَيْهِ تُوبُ الْأَمْرِ وَبَعْدَ عَنْ زُلْمٍ هَذَا السَّالِيْلَيْكَ اَنْتَ الَّذِي
 يُلْكَ نُصِبْ رَأْيَاتُ اَنْتَ الْحَمُورُ فِي فُعْلَكَ وَارْتَفَعَتْ اَعْلَامُ اَنْتَ الْمُطَاعُ
 فِي اَمْرِكَ عَرِفَ بِالْمُهِنْدِسِ عِبَادَكَ هَذَا الْمَقَامَ لِيَعْلَمُوا شَرَفَ كُلِّ اَمْرِيْرَكَ
 وَكَلِمَتَكَ وَفَضْلَ كُلِّ عَمَلٍ يَا ذِنْكَ وَإِرَادَتَكَ وَلَيَرَوَا زِمَامَ الْاَعْمَالِ
 فِي قَبْضَةِ قَبُولَكَ وَآمْرِكَ لِيَشْلَامَنَهُمْ شَيْئًا عَنْ جَمَالِكَ فِيهِذِهِ الْاِيَّامِ
 الَّتِي فِيهَا يَنْطِقُ الْمَسِيحُ الْمَلَكُ لَكَ بِاًمْوَاجَ الرُّوحِ وَيَنْتَكِمُ الْحَبِيبُ لَكَ
 الْحَمْدُ يَا عَبْوُبُ بِمَا اَظْهَرَتْ جَمَالَكَ وَكَتَبَتْ لِاَصْفِيَا يَكَ الْوُرُودَ
 فِي مَقْرِظِهِ وَرِاسِيَكَ الْاَعْظَمِ الَّذِي يَهُ نَاحَ الْاَمْمَ اِلَّا مَنْ اَنْقَطَعَ عَمَّا يَوْكَ
 مُقْبِلًا إِلَى مَطْلَعِ ذَانِكَ وَمَظْهَرِ صِفَاتِكَ اَى رَبِّ قَدَّا فَطَرَ الْيَوْمَ عَصْنَكَ
 وَمَنْ فِي حَوْلِكَ بَعْدَ مَا صَارَ مُوْافِيْجُو اِرِكَ طَلَبَا لِرِضَا يَكَ قَدِرْلَهُ وَلَمْ وَلِلَّذِينَ وَرَدُوا
 عَلَيْكَ فِيهِذِهِ الْاِيَّامِ كُلَّ خَيْرٍ قَدَرْتَهُ فِي كِتَابِكَ شُمَّ اَرْزُقُهُمْ مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ
 فِي الدُّنْيَا وَالْاَخِرَةِ اَيْكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

مطلب سوم

بيانات مبارک در اینجیت نوروز و فصوص من بخوبی

از جرایع احادیث دو شریعت آنده عید سعید نوروز است که عید صیام اصل بیا، است در کتاب

مستطاب اقدس مفسر ایشان قوله تعالیٰ : وجعلنا النیر وزعید الکم (آیه ۴۰)

ویزدرا اینجیت این یوم مبارک مفسر ایشان قوله تعالیٰ : طوبی لمن فاز بالیوم

الاول من شهر الها، الذي جعله الله لهذا الاسم العظيم (آیه ۲۵۸)

طوبی لمن بیظهر فیه نعمۃ اللہ علی نفیہ انه ممن ااظهر شکر اللہ ب فعله

الدلل علی فضله الذي احاط العالمين (آیه ۲۵۹) فل انه لصدر

الشهر و مبدئها وفيه تمرّنیة الحیات على المکنات طوبی لمن ادركه

بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ نَسْهَدُ إِنَّهُ مِنَ الْفَاثِرِينَ (آیه ۲۲۰)

حضرت اعلیٰ جل اسرالاعلیٰ بوم اول شرالبهاء رامخصوص من بغیره الله فرار داده اند چنانچه در آیه (۲۵۸) کتاب اقدس از قلم مشیت نیز بین معنی تصریح شده است « در باب ابع
عشر از واحد سادس کتاب مبارک بیان این بیان مبارک از قلم حضرت رب اعلیٰ جل ذکر
نازل قوله تعالیٰ « خداوند عالم در میان ایام یومی را مناسب بخود فرموده و آنرا بوم اش خواه
و آن یومی است که شمس متقل میگرد و از برج حوت بحمل در صین نخوب چه لیل واقع شود چنان
سر اوار است که اقل از عدد واحد آلاه نباشد و فوق مستغاث و کل این نهورات
از برای اینکه در بوم من بغیره الله که بوم اول بوم است و مثل او مثل شمس است در نهار
با واحدیست باقته و در باب ثالث از واحد خامس نازل: و آنرا خداوند
شهر بها، نامیده، بمعنی آنکه بها، کل شهور در آن شهر است و آنرا مخصوص گردانیده بن بغیره الله «
.... بر حسب نصوص آئینه هر روز که نخوب شمس در آن واقع گردد هر چند مقارن عزوب باشد
حمان بوم عبد است در لوح زین المقربین از قلم اعلیٰ نازل قوله تعالیٰ:

بوم منوب با اسم اعظم که بوم عید است اگر نخویل مثل بعد از هر یا هزار واقع شود آن بوم عید خواهد بود مثلین ساعت مثل شمس است اشراق بر کل آن بوم واقع میشود و مخصوص چون باشیم اعظم منوبت حکم عصر آن مثل فجر عذای محوبت امداده بر هر وقت بوم که نخویل شود آن بوم عید خواهد بود طوبی للمتنعین در رساله سوال وجواب نازل قول داعی
 هر روز شمس نخویل بخیل شود حان عید است اگر چه یکدین قیمه بغير و بماند باشد . انتی حضرت عبد البهای در بوم اویل شهر البهای مطابق ۲۱ مارچ سنه ۱۹۱۵ فرمودند قول داعی
 در رساله دو نقطه اعنة است که آفتاب از افق آن طلوع میباشد یکی نقطه اعنة الیست که آفتاب در برج حل داخل میشود آنرا نور و زیگویند و یکی نقطه اعنة الیست که آفتاب در برج میزان داخل میشود که او را صریحان میگویند در این دو وقت آفتاب از افق اعنة الیست طلوع میکند و زمین را بد و قوس منقسم میکند که جمیع کاینات از باغ و راغ و کوه و دشت و محراج مرده است و در این فصل زنده میشود افسرده و پژمرده بود تزویز نازه میگرد و پهلوانی پهلوانی چه نوار اینستی چه روحا نیستی حاصل میشود فی الحقیقته در ایران خوب عید سیگرند

علوم است که عید میگیرند بصورت تهانیست اوقاتیک من در ایران بودم چه قیامتی میگردد خصوصاً

در دعات جمیع اسباب سرور را فراهم می‌باوردند اگرچه حال تخفیف داده‌اند

باز هم خوب عید میگیرند این عید از قدیم الایام محترم بوده

حضرت اعلیٰ روحی را الفداء تجدید نمودند

و حال قدم هم در کتاب اقدس

نایکد و تصریح فرمودند

انتهی

مطلوب چهارم

خطا به مبارک در باره عید نوروز

از عادات قدیم است که هر قلی از محل را آنام سرو عمومی است که جمع تمت در آنروز
سرو و شادمانی کشند و اسباب عیش و عشرت فراهم آرند یعنی بگردان از آنام سرمه را که در
آن روز واقعه معینی دارد جلیلی رخ داده آنرا انتخاب نمایند و در آنروز نهایت سرو و نهایت
حور و نهایت شادمانی ظاهر کشند دیدن یکدیگر نمایند و اگر چنانچه بین نقوس که در قلی حاصل
در آن روز بشنی گشته باشد و آن اغبرار و آن دشکشگی زایل شود دوباره بالغت و محبت پردازند
چون در روز نوروز از برای ایرانیان امور عجیب و واقع شد لعنة امانت ایران یوم نوروز را فیروز
دانسته و آنرا عبده قرار دادند فی الحقیقت این روز بسیار مبارک است زیرا بدایت اعتمادالبیان

داول بسیار جت شمای است و جمیع کاینات ارضیه چه اشجار چه حیوان چه انسان جان تازه یابد
 و از نیسم جان پرور نشامی جدید حاصل کند جانی تازه باشد و حشر و نشرب دیم رخ بگشاید زیرا فصل
 بیس است و در کاینات حرکت عمومی بدیم و قدر سلطنت ایران مضمحل شده بود و اثری از آن
 باقی نمانده بود در این روز تجدید شد جشنید برخخت نشست ایران راحت و آسایش یافت قوی
 مخلک ایران دوباره نشوونه نمانود و احقر ازی عجیب در دل و جانها حاصل گشت بدرجہ که ایران
 از آنام سلف که سلطنت کیومرث و هوشنگ بود بلند نزگردید و عزت و عظمت دولت
 ایران و تمت ایران معما می بالا تر گرفت و پیغمبین و قابع بسیار عظیمه در روز نوروز که سبب
 فخر و عزت ایران و ایرانیانست و قوع یافت لهذا هیئت تمت ایران قریب پنج شش هزار کیلومتر
 است که این روز را فیروز شمرده اند و شکون دانسته اند و روز سعادت تمت شمرده اند و
 الی یومنا هذَا این روز را نقدیس کرستند و مبارک دانند باری هر چند را روزیست که آن روز را
 یوم سعادت دانند و اسباب سرت فرامم آرند و در شرایع مقدسه آئینه در هر دوری و
 گوری نیز آنام سرور و جبور و اعیاد مبارک که در آن روز اشتغال متفرقه ممنوع تجارت و منع

وزرایت خلاصه هم علی حرام است باید محل سبر و رو شادانی پردازند و اجتماع کنند و مخالف عموی
 بیارایند و حکم یک انجمن حاصل کنند تا وحدت ملت والفت و بیگانگی در جمیع انتظار محبت شود و
 چون روز مبارکی است نباید آز و زرا محل گذاشت بلی تیجه عنو د که ثرا آز و ز مخصوص در سبر و رو شادان
 ماند و چنین يوم مبارکی باید تاسیس شروعی گردد که فوائد و منافع آن از برای ملت و امنی ماند
 تا در السن و تایخ مشهور و معروف گردد که مشروع خبری در فلان روز عیدی تاسیس یافت بس
 باید و انا با نجیق و تحری نایند که احتیاج ملت در آز و ز بچه اصلاحی است و په امر خیری لازم و
 وضع چه انسی از اساس سعادت ملت واجب تا آن اصلاح و آن امر خبر و آن اساس فلان
 روز تاسیس گردد مثلاً اگر ملاحظه کنند که ملت محتاج تحسین اخلاق است اساس تحسین اخلاق
 در آز و ز تاسیس کنند ملت اگر احتیاج با انتشار علوم دارد و توسعه دایره معارف لازم در
 این خصوص قراری بد هند یعنی افکار عموم ملت را منعطف با آن امر خیر کنند و اگر چنانچه ملت
 احتیاج بتوسعه دایره تجارت با صناعت باز راعت دارد در آز و ز باشرت بوسایلی نایند
 که مقصود حاصل گردد یا آنکه ملت محتاج بعیانات و سعادت و معیشت اینام است

از برای سعادت ایام قراری بهند و قس علی ذلك ناسیان یک مفید از برای فقراء
 ضعفا و درماند کاشت تا در آن روز از الگت عموم و اجتماعات عظیم تر توجه حاصل گردد و میست
 و مبارکی آن روز ظاهر و آشکار شود باری در این دور بیان نیز این روز بسیار مبارک است
 باید احبابی آنی در این روز بخدمت و عبوریت موفق شوند با یکدیگر در نهایت الگت و محبت
 و بگانگی دست در آغوش شوند و بکال فرج و سرور بند کر جال مبارک مشغول گردند و در فکران
 باشند که در چنین یوم مبارکی نتایج عظیمه حاصل شود و امر روز توجه و نظری اعظم از هدایت خلق نیست
 زیرا این خلق بجاوه از جمیع مواعیب آن به علی الخصوم ایران و ایرانیان بی نصیب شده اند
 احبابی آنی در چنین روزی البته باید بکت آثار خبریه صوریه یا آثار خبریه معنویه بگذارند که آن آثار
 خبریه شمول رسمیع نوع انسانی داشته باشد زیرا در این دور بیان هر عمل خیری باید عمومی باشد
 یعنی شمول رسمیع بشر داشته باشد اخصاص یهای ایان نداشته باشد در جمیع ادوار انبیاء
 امور خبریه تعلق نظر آن نداشت بلکه مسائل جزئیه مثل صدقه که بخوبی شمول رسمیع بشر دارد بدون
 آنادر این دور بیان چونکه ظور رحمانت آنی است جمیع امور خبریه شمول رسمیع بشر دارد بدون

استثناء لهذا برا امر عمومی یعنی که تعلق به عبوم عالم انسانی دارد آنی است و بر امر خصوصی و
 مشروعی از مشروعات عالم انسانی که تعلق به عبوم ندارد محدود است لهذا امیدم
 چنانست که احبابی آنی برگفت از برا ای عموم شریعت پروردگار
 باشد و علیکم البهاء الا بهی

مطلب پنجم

ساجات بارکه

هوآلله

ای پروردگار این دوستان باران تواند و سرت پیان پیان تو همه پروردۀ آغوش بخشنده
 شیرخوار پیان هش خداوند آفریش اگر مستند مولی هوشندند اگر ناوانند مولی زور منند
 چه کر نوپیشیانی نوبادر مریانی در جهان کیهان سرینندنا در ابوان بزدانی جای بد
 انجهن بالار و سفید فرا و در امید بگذا و از بخشش آسمانی بهره بخشن شب نیزه راروز فرا و
 روز نوروز را فبرو زکن توئی نوانا و نوئی بینا نوئی شنوا توئی بجهت ا نوئی هربان

فصل سیم

بوم هفتادم نوروز صعود جالبارک جل جلال مشتک از مطلب

مطلوب اول

کتاب عهدی

اگراف اعلی از خرف دنیا خالی است و لکن در خزانه توکل و تقویض از برای وفات میراثه
مرغوب لا عذله که اشتبه بچنگند اشتبه و برینج بیغزو دیم آیم الله در روت خوف سور
و خطر کنون انتظرو اثمه اذ کرو اما آقوله الرحمن في الفرقان و بیل لکل همنزه
لمزة الذي جمع ما لا وعدده رزوت عالم را و فانی ز آنچه را فا اخذ ناید و تغیر نماید
لابق اعضا نبوده و نیست که علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از حمل شد آند و بلایا

و از زال آیات و انوار بیان اخاد نار ضغیظ و بغضابوده که شاید آفاق فند و اهل عالم بتوانند
 منور گردد و با سایش حقیقی فائز و از افق لوح آسمی تیرین بیان لائخ و مشرق باید کل بآن نظر بشنید
 ای اهل عالم شمار او صفت بنایم با آنچه سبب ارتفاع مقامات ثابت بتوانی اللهم نتک نمایم
 و بدین معروف ثبت کنید بر اسما میگوییم اسان از برای ذکر خبر است او را بحق تاریخت می‌لاید
 عَفْيَ اللَّهِ عَمَّا سَلَفَ از بعد باید کل بما یعنی تکلم نمایند از لعن و ملعون و ماینکار
 به الْإِنْسَانِ احْسَابْ نَابِدْ مَعَامْ انسان بزرگ است چندی قبل این که علیا از مخزن قلم
 ایسی ظاهر امر و روز بست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امر و روز ظاهرا هر شده و می‌شود
 مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستی نشک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی بشهد
 اَسَانَ لَدَى الْوَحْيِ مَشْهُودْ شَمْسْ وَ فَرْسَمْ وَ بَصَرْ وَ أَنْجَمْ وَ اَخْلَاقْ مِبْرَهْ مِضْبِرْ مَقَامْ اَعْلَى لَفَّا
 و آثارش مری امکان هر مقبلی اليوم عرف قبیص را یافت و بعلم ظاهر افق اعلی توجه نمود او از
 اهل باد صحیفه حمرا مذکور خذ فلاح عَنَا يَهْنَ بِإِسْمِهِ ثُمَّ اشْرَبَ مِنْهُ بِذِكْرِيَ الْعَزِيزِ
 الْبَدِيعِ ای اهل عالم ذهن ای از برای محبت و انگار است او را سبب عداوت و خلاف

منابد نزد صاحبان بصر و اهل نظر که آنچه سبب خط و عدت راحت و آسانی عبادت از قلم
 اعلی نازل شده و لکن جمال ارض چون هر بای نفس و بوسنه از مکتبهای بالغ حکیم حنفی غافله
 و بخون و اوهام ناطق و عامل یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاہر قدرت و مطالع عزت
 و ثروت حقند درباره ایشان دعا کنند حکومت ارض آن نقوس عنایت شد و قطب از برای
 خود مقرر داشت تراع و جمال رانی فرمود **نَهْيَا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ هُذَا أَمْرُ اللَّهِ فِي**
هُذَا الظَّهُورُ الْأَعْظَمُ وَعَصَمَهُ مِنْ حَلْكِمُ الْمَحْوُ وَزَتَنَهُ بِطْرًا زِلَاثَاتٍ إِنَّهُ هُوَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ مظاہر حکم و مطالع امر که بطر از عمل و انصاف مزینه برگل اعانت آن نقوس
 لازم طوبی للأمراء و العلماء في الہماء او هنک امنا بی بین عبادی و مشارف
 احکامی بین خلقی علیهم بهائی و درجتی و فضیلی الذی احاط الوجود دنیا
 اقدس دراین مقام نازل شده آنچه که از آفاق کهانش انوار بخشش آنی لامع و ساطع و مشرق است
 با احسانی در وجود قوت عینی و قدرت کامل مکنون و مسورو با و جلت اتحاد او نافر باشید
 ن با اختلافات ظاهره از او و صیحت ائمه انگر باشد احسان و افغان و منتبهین طریق عصی اعلم بهم

باشند انتظرو ما انزلناه في كتاب الأقدس «اذ أغبض بجر الوصال و
 قضى كتاب المبدء في المثال توجهوا إلى من اراده الله الذي شعب
 من هذا الأصل القديم» مقصود از این آیه مبارکه غصنه اعظم بوده کذلک ان هنرا
 الامر فضلاً من عندنا وانا الفضال الكبير قد قدر الله مقام النص
 الاكبر بعد مقامه انه هو الامر الحكيم قد اصطفينا الاكبر بعد الا
 امر امن لدن علیهم خبری محبت اغصان برکل لازم ولكن ما قدر الله لهم
 حقاً في اموال الناس يا اغصانی وآفتابی وذوبی قرابتی نوصيكم بینقوی
 الله ویم عروف ویما بینقی ویما بترفع به مقاما نکم براسنی میگوییم نقوی سردار
 اعظم است از برای نصرت امر ائمی وجودیکه لا بین این سردار است اصول و اعمال
 طبیبه ظاهره مرضیه بوده و هست بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی مناید و علت
 انخوار را علت اختلاف مسازد اید آنکه احصل بیا، بكله مبارکه قل کل من عند الله
 ناخدا را شد و این کله علیا بثابه آت از برای اطعما، نار ضغیره و بعضها که در فلوب بصدر

مکون و مخزون احزاب مختلف از این که داده بسیار خاچیقی فائز میشود ائمه یقین الحن
 و یهدی السپیل و هو المقتدر العزیز الجمیل احرام و ملاحظ اغصان بر کل لازم
 لاعز از امر و ارتفاع کلمه این حکم از قبل و بعد در کتب ائمه ذکور و مسطور طویل میان فائزین امیر
 یه مین لدُن امِرِ قدَمْیم و همچنین احرازم حرم و آل اسے و افان و منتبین و نوچیکم
 بخدمَةِ الْأَمَمِ وَاصْلَاجِ الْعَالَمِ از مکوت بیان مقصود عالمیان نازشد آنچه که سبب

جات عالم و نجات امم است نفعای قلم اعلی را بگوش جیقی اسعا

ناید ائمه اخیر لکم معملاً على الارض

یشهد بذلک کنای العزیز

البدیع

مطلب دوم

سورة الغصن (۱) و لوح مبارک مريم (۲)

هُوَ الْبَاقِي فِي الْأَقْرَبِ الْأَدْبَرِ

أَتَ أَمْرُ اللَّهِ عَلَىٰ خَلْقٍ مِّنَ الْبَيَانِ وَالْمُسْرِكُونَ يَوْمَئِذٍ فِي عَذَابٍ عَظِيمٍ
قَدْ تُرِكَتْ جُنُودُ الْوَحْيِ بِرَايَاتِ الْأَلْهَامِ عَنْ سَمَاءِ اللَّوْحِ بِاسْمِ اللَّهِ الْمُفْتَدِ
الْقَدِيرِ إِذَا يَفْرَحُ الْمُوَحِدُونَ يَنْصُرُ اللَّهُ وَسُلْطَانِهِ وَالْمُنْكَرُونَ حَيْثَنِ

(۱) سورة غصن از قلم جمالیارک جمل جبار باعزر ابریز اعلی رسانی ماسنوفی خراسان برادر محروم مؤمن اسلطنه سبزه ای
وزیر خراسان نازلگردیده است

(۲) مريم بنت عمر جمالیارک وضع حاجی ابریز اتفاقی ملقب به کیم برادر جمالیارک است و خواهر میریم فاطمه خانم حرم حجتیم
حق خوار بوده الواح متعدده وزیارت سامسا باعزر ابریز از قلم مبارک طلاقت خلعت نازشده و مقاشر عنده الله علیم است

فِي اِخْطِرَابٍ عَظِيمٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّفِرَوْنَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ بَعْدَ الَّذِي
 أَحَاطَتِ الْمُكَبَّاتِ عَمَّا خُلِقَ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ أَنْ لَا تُبَدِّلُوا
 رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَنفُسِكُمْ وَلَا تَحْرِمُوا أَنفُسَكُمْ مِنْهَا وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّهُ عَلَى
 خُسْرَانٍ عَظِيمٍ مِثْلُ الرَّحْمَةِ مِثْلُ الْآيَاتِ إِنَّهَا نُزِّلَتْ مِنْ سَمَاءً وَإِنَّ
 وَيَسِّقُونَ الْمُوَحِّدُونَ مِنْهَا خَمْرَ الْحَيَّانِ وَالْمُشْرِكُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ مَا
 أَحْمَمُ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ تَشَعَّلُ فِي صُدُورِهِمْ نَارُ الْغَضَّاءِ
 كَذَلِكَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَكَانُوا مِنَ الْغَايِلِينَ أَنْ ادْخُلُوا
 يَا قَوْمٍ فِي ظِلِّ الْكَلْمَةِ ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْهَا رَجْفَ المَعَانِي وَالْبَيَانِ لِأَذْفَافِهَا
 كَيْزَرَ كَوْثَرَ التَّسْبِحَانِ وَظَهَرَتْ عَنْ أَفْوَى مَيْسِيَةِ رَتِّكِمْ الرَّحْمَنُ يَا نُوَافِرِ
 بَدْبِيعَ قُلْ قَدِ اشَعَّ بَحْرُ الْقِدَمِ مِنْ هُذَا الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ فَطُوبِي
لِمَنِ اسْنَقَرَ فِي شَاطِئِهِ وَيَكُونُ مِنَ الْمُسْتَقِرِّينَ وَقَدِ اشَعَّ مِنْ

سِدَّرَةُ الْمُنْتَهَىٰ هَذَا الْهَيْكَلُ الْمُقَدَّسُ لِلْأَبْيَعِ غُصْنُ الْفُدُّسِ فَهَنِئْنَا
 لِمَنِ اسْتَظَلَ فِي ظِلِّهِ وَكَانَ مِنَ الرَّاقِدِينَ قُلْ قَدْ بَثَتْ غُصْنُ الْأَمْرِ
 مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الَّذِي اسْتَحْكَمَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِ الْمَشِيتَةِ وَارْتَفَعَ
 فَرْعَةُ إِلَى مَقَامِ أَحَاطَ كُلَّ الْوُجُودِ فَعَالَ هَذَا الصُّنْعُ الْمُغَالِي الْمُبَلَّ
 الْعَزِيزُ الْمَبْعُ اَنْ يَا قَوْمٍ تَقْرَبُوا إِلَيْهِ وَذُوقُوا مِنْهُ اَمْثَارَ الْحِكْمَةِ وَ
 الْعِلْمِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزِ عَلَيْهِمْ وَمَنْ لَمْ يَذُقْ مِنْهُ بَكُونُ مَحْرُومًا عَنْ
 نِعْمَةِ اللَّهِ وَلَوْبَرْزَقَ بِكُلِّ مَا عَلِيَ الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ
 قُلْ قَدْ فُضِلَ مِنْ لَوْحِ الْأَعْظَمِ كَلِمَةً عَلَى الْفَضْلِ وَزَيَّبَهَا اللَّهُ بِطِرَازِ
 نَفْسِهِ وَجَعَلَهَا سُلْطَانًا عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فَإِيَّاهُ عَظَمَتِهِ وَأَقْتَلَاهُ
 بَيْنَ الْعَالَمَيْنَ لِيُمَحِّدُنَّ النَّاسُ بِهِ رَبَّهُمُ الْعَزِيزُ الْمُقْنَدِرُ الْحَكِيمُ
 وَبَسِّئُنَّ بِهِ بَارِئَهُمْ وَبِقَدِيسُنَّ نَفْسَ اللَّهِ الْفَائِمَةَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 إِنْ هَذَا إِلَّا نَزْلٌ مِنْ لَدُنْ عَلِيهِمْ قَدَّرْبَهُمْ قُلْ يَا قَوْمٍ فَاشْكُرُوْا اللَّهَ

لِظَّهُورِهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَعَظَمُ عَلَيْكُمْ وَنِعْمَةُ الْآتِمَّ لَكُمْ وَبِهِ يَحْيَى كُلُّ

عَظِيمٍ رَمِيمٍ مِنْ تَوْجَهِ إِلَيْهِ فَقَدْ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَدْ

أَعْرَضَ عَنْ جَمَالِي وَكَفَرَ بِرَبِّهِ فَإِنَّمَا كَانَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ إِنَّهُ لَوَدْيَةُ

اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَأَمَانَتُهُ فِيْكُمْ وَظَهُورُهُ عَلَيْكُمْ وَطَلُوعُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُقْرَبِينَ

كَذَلِكَ أَمْرَتُ أَنْ أُبَلِّغَكُمْ دِسَالَةَ اللَّهِ بَارِئَكُمْ وَبِلْغَتُكُمْ بِمَا أَمْرَتُ بِهِ

إِذَا شَهَدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ مَلَئَكَتُهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ عِبَادُهُ الْمُقْدَسِينَ

أَنْ اسْتَشْفِقُوا رَاحِلَةَ الرِّضْوَانِ مِنْ أَوْرَادِهِ وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْمَحْرُومِينَ

أَنْ اغْنَيَنُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَلَا حَنْجِبُوا عَنْهُ وَإِنَّا قَدْ بَعَثْنَاهُ عَلَى

مَبْكَلِ الْإِنْسَانِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ مُبْدِعُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ الْمُبِرِّ الْحَكِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مَنَعُوا نَفْسَهُمْ عَنْ ظِلِّ الْغُصْنِ أُولَئِكَ نَاهُوا فِي الْعَرَاءِ

وَأَحْرَقُنَاهُمْ حَرَاءُ الْهَوَى وَكَانُوا مِنَ الْمَاكِيْنَ أَنْ اسْرَعُوا يَا قَوْمَ

إِلَى ظِلِّ اللَّهِ لِيَحْفَظَكُمْ مِنْ حَرَبِ الَّذِي لَنْ يَجِدَ أَحَدًا لِنَفْسِهِ ظَلَاؤًا

مَاؤِي الظَّلَمَ إِنْهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ أَنِ الْبَرُّ يَا قَوْمٌ ثُوبَ الْأَيْقَانِ
 لِيَحْفَظُكُمْ عَنِ رَمِيِ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ وَتَكُونُنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذِهِ
 الْأَيَّامِ الَّتِي لَنْ يُوقِنَ أَحَدُوكُمْ بِسَقِيرٍ عَلَى الْأَمْرِ إِلَّا إِنْ يَنْقَطِعَ عَنْ كُلِّ
 مَا فِي أَبْدِي الثَّالِثِ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى مَنْتَظِرٍ فَدِيسٍ مُّبِيرٍ يَا قَوْمَ اتَّخِذُونَ
 الْحِبْتَ لِأَنْفُسِكُمْ مُّعِينًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَتَتَّبِعُونَ الطَّاغُوتَ رَبَّا مِنْ دُونِ
 رَبِّكُمْ "الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ" دَعْوَا يَا قَوْمَ ذِكْرَهُ مُثَاثِمٌ خُذُوا كَاسَ الْحَبَّاْنِ
 يَا سَمِّ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنَ تَالَّهُ يَقْطُرُهُ مِنْهَا بِحِبِّ الْأَمْكَانِ إِنَّ أَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ
 قُلِ الْيَوْمُ لَا يَعِصِمُ لِأَحَدٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَلَا مَهْرَبٌ لِنَفِيْ إِلَّا اللَّهُ وَهُدْدَالْهُ
 الْحَقُّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ حَمَّ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ
 بِإِنْ يَبْلِغُوا أَمْرَهُ عَلَى مَا يَكُونُ مُسْتَطِيعًا عَلَيْهِ كَذَلِكَ قُدْرَ الْأَمْرِ مِنْ
 إِصْبَاعِ الْقُدْرَةِ وَالْأَقْتِدَارِ عَلَى الْوَاجِعِ حَفِيْظٌ وَمَنْ أَجْبَى نَفْسًا
 فِيهِذَا الْأَمْرِ كَمْ أَحْبَى إِلَيْهَا دَكْلَهُمْ وَبَعْثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي دُرْضَانَ

الْأَحَدِيَّةِ بِطِوَازِ نَفْسِهِ الْمُهَبِّينَ الْعَزِيزِ الْكَبِيرِ
 وَإِنَّ هُذَا نُصْرَتُكُمْ رَبِّكُمْ
 وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يُذْكُرَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكُمْ وَرَبِّ ابْنَكُمْ الْأَوَّلِينَ
 وَإِنَّكَ أَنْتَ يَا عَبْدُهُ أَسْتَمْعُ مَا وَصَبَبْنَاكَ فِي الْلَّوْحِ ثُمَّ أَبْشَعُ فَضْلَرِنِكَ
 فِي كُلِّ حَيْنٍ ثُمَّ أَشْرِقُ الْلَّوْحَ بَيْنَ يَدَيِ الَّذِينَ هُمْ أَمْنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ لِيَقْعُدُنَّ
 مَا فِيهِ وَيَكُونُنَّ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قُلْ يَا قَوْمٍ لَا تُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ فَلَا تَجْعَدُوا
 مَعَ الثَّابِسِ لَا إِنَّ هُذَا الرَّبِّكُنْ شَانَ الَّذِينَ هُمْ أَتَخَذُوا فِي ظِلِّ رَبِّهِمْ مَقَامًا
 كَانَ عَلَى الْحَقِيقَاتِيْنَ وَإِذَا وَجَدْتُمْ عَطْشَانًا فَاسْفُوهُ مِنَ الْكَوْثَرِ وَ
 الشَّهِيْمِ وَإِنْ وَجَدْتُمْ ذَاتَ اذْنِ وَاعِيَّةٍ فَاتَّلُوا عَلَيْهِ أَبَابِ اللَّهِ الْمُقْتَدِّيِّ
 الْعَزِيزِ الرَّاجِحِ أَنْ افْتَحُوا إِلَيْهِمُ الْإِسَانَ بِالْبَيَانِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ ذَكِرُوا النَّاسَ
 إِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُقْبِلِيًّا إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَالْأَدَعَوْهُمْ بِإِنْفِسِهِمْ ثُمَّ اتَّرَكُوهُمْ
 فِي أَصْلِ الْجَحَّمِ إِذَا كُمْ أَنْ تَذَشِّرُ وَالثَّالِيَ الْمَعَابِي عِنْدَ كُلِّ أَكْمَعَقِّيمٍ
 لَا إِنَّ الْأَعْمَى يَكُونُ مَحْرُومًا عَنْ مُشَاهَدَةِ الْأَنْوَارِ وَلَنْ يَفْرُقَ الْحَجَرُ

بِنْ لَوْلُورْ قَدْسِ شَمَائِنِ إِنَّكَ لَوْ تُلْقِي عَلَى الْحَجَرِ الْفَسَادَةِ مِنْ أَيَّاتٍ
 عَزِيزَ بَدِيعَ هَلْ يَفْقَهُ فِي نَفْسِهِ أَوْ يُؤْتِرُ فِيهِ لَا فَوْرَاتِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَلَوْ تَقْرَأَ كُلَّ الْأَيَّاتِ عَلَى الْأَصْدِيمِ هَلْ يَسْتَمِعُ إِلَيْهَا حَرْفًا لَا فَوْجَمًا لِعِزِّ
 قَدِيرِيمِ كَذَلِكَ الْقَبِيلَاتُ مِنْ جَوَاهِيرِ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ لِتَكُونَ نَاطِحَةً إِلَى
 شَطَرِ رَبِّكَ وَتَقْطَعَ عَنِ الْعَالَمَيْنِ وَالرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ آتَيْتَهُمْ أَنْشَأْتُهُمْ
 عَلَى مَقْرِئِ الْقُدُسِ وَكَانُوا فِي أَمْرِ رَبِّهِمْ عَلَى اسْتِقْامَةٍ

شَمَائِنِ

لَوْحِ مَبَارِكِ مَرِيمِ قَوْلِيَّةَ الْكَلَى

هُوَ الْمَحْرُونُ فِي حُزْنِي

ای مریم مظلومتمن مظلوم است اسم دلم را از لوح امکان محرومده و از سکاب قضا امصار بلا فی کل جین
 براین حال بین باریده اخراج از وطنم سبی بجزحت محظوظ نبوده و دوری از دارم علی
 بجز رضای مقصوده هر موارد قضایای آنچه چون شمع روشن و میز بودم و ده موافق بایای

زبانی چون جل بابت در ظهورات فضیله ابر بار نده بودم و در اخذ اعدای سلطان احمد به شعر فروزنه
 شنونات قدر تم سبب حداده اشد و بروزات حکمتم علت غل اولی البعضا جمع شامی در مقدمه
 امن نیاسو دم و هیچ صحی بر احت از فراش سر بر زه هشتم فسم حال حق که حین پنجه بستم گریت
 و خلیل از در دم خود را بنا راهکند اگر درست شاهده نهائی عيون غلط خلف سرا دق عصمت
 گربان است و انفس عزت در مکن رفت نالان و لیشه بذلک لسان صدق
 منبع ای مریم از ارض طا بعد از اسلامی لا بحیی عراق عرب با مرطالم عجم وارد شدیم و از غل
 اعداء بغل احبا و مبتلا گشیم وَ بَعْدَ اللَّهِ يَعْلُمُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ تَأْكِلَهُ از بیت و آنچه در او بود و
 از جان و آنچه متعلق با او گذشته فردا او احمد ای هجرت اختیار نهودم و سرمهجر ای نسیم خدام
 بقیه نفر نهودم که هم در غربت گردیدند و همیشیا بر کریم خون دل بسیار یافند با طیور محروم از نشیم
 و با دحوش عرا مجاہشتم و چون برق روحانی از دیگران فانی گذشتم و دوسته او اقل از ماسوی
 احیا ز جسم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغض اسکن شود و حرارت حسنه بفسر د ای مریم
 اسرار ائمی را انها را شاید در موزات ربانی را الجھار محظوظ نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره

در فرم مقصود است لافیر تا نهی حملت مالا بحمله الابعاد ولا الامواج ولا الاشاد ولا
 مَا كَانَ وَلَا مَا يَكُونُ درین مت همایحت احمدی از خوان وغیره استفاده از این امر نخوده بلکه
 خیال اور اکن هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات وارض فواليه نفسی فی
 سَفَرِي لِيَكُونُ خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ الْقَلْبَيْنِ باينکه آن هجرت جهنی بود اعظم وبرهانی بود
 اتم واقوم بی صاحب بصر باید تا بنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خود محروم است
 آنچه رسید بجمال قدس معنوی خلق از میطل چهار راک نماید و مشتی محل از لطیفة دل چه فهم کند آنکه
 قضای الٰی بعضی از عباد رو حانی را بغير غلام کسخانی انداخت با دسته مکاتب از همه جا و هر
 کس در جسم خود افتد و در گرفت جیل نشان از این بی نشان یافته و آنہ لهادی کلثیو ای
 صراط قدس مستقیم فرمایا قاب حقیقت صد ای که از حضور واردین این صحور مسلکین مهتو
 و متوجه شد بقییک از ذکر آن این فلم عابز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم برین
 خرام و خرق استار نماید و اسرار را بعد ق میین و حق بعین اظهار نماید و با یک لسانی بیان
 آید و لئانی رحایز از صد فرم صفت بیرون آورد ولدیں هذاعلی اللہ یعزیز باری

ختم اسرار را یمتحان شود ولکن لا یعقل الا العاقلون بل المقطعون نا انگریز آفاق بفرانس
 راجح شد نقیچه مشاهده شد بروح و پژوهه بلکه مغفوظ و مروده حرفی از امراء شد که نبود و قلبی
 مشهود نه لعدا این بند و فانی در مراقبت امراء شد و ارتفاع او بعیضی قیام نمود که گویا قیامت
 مجدد آقائمه شد چنانچه ارتفاع امراء هر شهری ظاهر و در هر بلندی مشهود با ارتفاع عکس جمیع ملوک بداران
 و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام این بعد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبایل سبب از دیاد
 حد اعدا شد بشاید ذکر آن ممکن و منصور نه کذلک فُدِرَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ فَدِيرٍ
 ای مریم قلم میخواهد که از اعظم امور تطهیر قلب است از کل انسوی اندیشه قلبت را از غردوست
 مقدس کن تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقيید تقدیب بعضی خوش تحرید وارد شو
 دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسلطان دین فائز شوی و از حرم رحمان محروم نگردی
 و بقوت اقطاع حجاب دم را خرق کن و در مکمن قدس بیگن درآ ای مریم بکش بحرا صدرا
 ورق و صد هزار ثمر مشهود ولکن همچوی این اوراق و اثمار بحرگئی از ارباح خریف و شناصعد
 و مغفوذه شوند پس نظر را از اصل شجره ربانیه و غصن سدره عز وحد از نهر منصرف منا ملاحظه

در بحر ناکه مهل خود بسلطان وقار و سکون ساکن دست ریخت ولکن از جو بنسیم اراده محظوظ بزوال
 امثال دهکال لایحه برده بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف شاهد هشوند و حال جمیع آن
 با امواج مشغول و از اقدام بحر ابخار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محظوظ گشته اند ای مریم با نفس حنان
 سوانس شو و از بجالست و جیانست شیطان در حفظ عصمت من متقرب کرده شاید به لطف آنی تو را از
 ساکن نفسانی ببعض ای عزابهانی کشاند ای مریم از انخلال فانیه شمس عزاب قید راجح شو وجود جمیع
 انخلال بوجود شمس باقی و تحرک بقی که اگر در آنی اخذ غایت فرماید جمیع بخوبی عدم راجح شوند خی
 حسرت و نداشت که نفعی بخطاب هر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی منوع اند ای مریم قدر این
 آیام را داشته که عقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه پنی و در جمیع اشیا، آثار حزن ملاحظه
 نمایی فسوف تضعُ اَنَّا مِلَّ الْحَسْرَةِ بَيْنَ اَنْتَ اِكْمُلُ وَ لَنْ تَجِدُ دَالْفُلَامَ وَ لَوْ تَجَسَّسُوا فِي
 افْطَارِ التَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَذَلِكَ نُزُلَ الْأَمْرِ مِنْ مَلَكُوتِ عِزَّتِي عَلَيْتَا بِي
 زد است که انا هم وجود را در حسرت غلام در دان بینی و در تمام آسمانها وزمینها نتفحص
 نماید و بلعای غلام فائز نشود باری امر بمقامی فتنی شد که این عبده اراده خروج از راه بین ایچ

نوده مُستَقِرٌ از کل جزء سوانی که لابد باید با عده باشند حتی صدر حرم را هم به راه نمیریم تا بعد خداچه
 خواهد غلام حرکت میباشد در حال تنگ معتبر قدرات دموع من است و مصاجم زفات قلب و
 انس فلم و مونسیم جالم وجدم توکلم و حزم اعتمادم کذلک القبنا علیک مِن اسرارِ
الأَمْرِ لِنَكُونَنَّ مِنَ الْعَارِفِينَ ای مریم جمع مبارکه عالم و انوار جاریه آن از چشم غلام نه
 که همیشگی غلام ظاهر شده و بر مظلوم بست خود گردش باری این جان و سر را فی آزلِ الْأَذْلَاءِ
 در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم و فتی این سر بر سر سان بود
 و فتی در دوست شتر و فتی دنارم انداخته و و فتی در هر ایم معلق آدمخنده و کذلک فعلوا
بِنَا الْمُشْرِكُونَ باری ای مریم این لوح را بماله بدهید و گرید ربیعیه نام نهادیم و نزد تواریخ
 داشتیم تا براحت نوهد نهانی و در حزنِ یا جال قدم شرکت باشی و دیگر امّا چون جانب بایا
 درسته او بله در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر
 لسان اول نطق میباشد و بر صحی از فیضی غلام عالیم مشویه حسنی خانم و صفری خانم را ذاکریم

مطلوب سوم

نطق مبارک حضرت عبدالبها، جل شانه راجع بمحاسن جمال مبارک جمله ای

موآله

امروز بخواهم قدری از محاسن جمال مبارک برای ثابتیابیان کنم در سال سوم تهمود را بپذیرم

جمال مبارک را در طران جسی نمودند فردی جمعی از امرا و وزرا، دولت اعزام کردند و با سلطنت

نمودند جمال مبارک بپرون آمدند بعد در سفر ما زدرا و قمی کرد و بعلق شیخ طبری تشریف می پردازند

شبانه جمعی سوار بخندند و جمال مبارک را بایازده نظر گرفته بردند بشر آمل روزی جمیع علماء در

مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و احص شر آمل نیز جمیع شدند هر صنفی با اسلحه ای

نجار با تیشه فصاب با ساطور زارع باشیل و گلنگ مقصود شان این بود که بهشت اجتمع جمال

مبارک را شهید نماینده علم اشروع بسنوات علیه نمودند هر سوالی کردند جواب کافی شافی
 شنیدند جمال مبارک حیثیت نهور را با دل و براجهین ثابت فرمودند علاوه از جانشان در صد درآمد
 که از نوشتگات چیزی بدست آرند لوحی از الواح نقطه اول از جیب یکی از خادمین جمال مبارک
 که موسوم بـ*بلا با فربود در آوردن* در آن لوح بـ*معقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علیہ السلام*
 بود که میغزا به *تحویل المَوْهُومِ وَ تَحْوِيلَ الْعِلْمِ* مـ*اعلیجان* که یکی از عدای آمل بود صد ارجمند
 بلند کرد گفت فضیلت باب معلوم شد کـ*سکره* صحور ابعاد بنوبد و یک مرتبه علیـ*ش معلوم است*
 صحوباً بـ*بین نوشته شود باب غلط نوشته* جمال مبارک فرمودند جناب خوند شا خلا کردید
 و تفصید به این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنانست در جواب کـ*مکبل ابن زیاد* تخفی در وقتی
 که از اخترت سوال از حیثیت مـ*بینایه چند فقره* جواب میغزایند در هر مرتبه عرض مـ*بلند زید* نـ*بیان* نـ*نمایند* مـ*بگزید* *تحویل المَوْهُومِ وَ تَحْوِيلَ الْعِلْمِ* یعنی کـ*سکره* طالب فهم حیثیت و مـ*مول*
 بحق است بـ*باید قلب را از موهومات و سهوهات تفایلید* پـ*اک* و مقدس نـ*باید و ماهر شود*
 با پـ*آنچه معلم نهور میغزاید از موهوم بگزید و معلوم ناظر گردد در وقت نهور رسول الله بـ*بود* و خارجی*

هر کاه موهات و مسوعات خود را گذارده بودند و با خضرت ناصر شد و بودند بحقیقت بر سیدند
 این کلمه مجموعه ادبی معنی پوشیداری است و ممکن است بعین فراموشی و غفلت است اینبار فرق نباشد
 این این دو کلمه شاسون نمودید و غفلت کردید این عبارت صحیح نوشته شده
 چون این بیانات در جمیع حضور خواص و عام از انسان مبارک ظاہر شد جمیع مبهوت شدند و
 جمله نجفی و انجع شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بربی است این فقره بسیار برابر
 علم اگران آمد و دانستند که اگر جمال سید ک چند مجلس در ملاع عام بیانات بفرایند اکثر خلق تصدیق
 ایشان خواهد نمود لذا متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند میرزا تقی خان حاکم آمل از این مردم
 بسیار خائف و پریشان شد ملاحظ کرد اگر چنین امری واقع شود میانه فسیل نوری و لاریجانی که دو
 طایفه بزرگ دارالمرزند نمایند عرب قائل تا ابد باقی خواهند بود لذا بناهایش رسید که محضر شفیق قلوب
 علماء تکنیشان اذیتی بجمال مبارک دارد آورد امرداد جمال مبارک را حوب بستند بقدری زدند که از پای
 مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردن مسجد پلوی دیواری نشاند که تزدیکت بخانه بود
 میرزا تقی خان چند نظر از آدمی خود را پسر امرداده بود آند بوار را از پشت خرابه کنند و بمحض

ایشک دیوار خراب شد جال مبارک را روی دست بیرند بخانه حاکم گاشکان حاکم تبریزین کردند
 و جال مبارک را از میان آن جماعت بر عرت تمام برند بخانه میرزا تقیان و تابعه اه خلوت خوستند از نظر
 بیانند جال مبارک را بخانه رسانند و درب خانه را بستند و از بالای ایام فراشی های حاکم مردم را غما
 نموده بخوبی بود متفرق ساخته و این نهاد بحکم سبب شد که علاوه تو انتد جال مبارک را آزو زیقل
 رسانند بعد از چند روز دیگر جال مبارک بهتران نوج فرمودند و درسته هشت از نهور نقطه اولی
 جال مبارک را به طهران در زندانی جس نمودند که در روز ابد او روشانی نداشت و نهایت تضییق
 نموده یعنی بدرججه سخت گرفته بودند که بوصف نیاید پاهاي مبارک در کند بود و بخیر بسیار سنگین در
 گردن مبارک آن بخیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را میاورد بزین چوب دوشاخه باید زیر
 نخیر بزند لباس مبارک را گرفته بودند کلاه نمذکه همه پاره که نمودند نداشت بر سر مبارک گذارده بودند
 جال مبارک چهار ماه در آن مجس با آنکمال بودند بعد از صبیح یروان آورند و به بعد اوس گون نمودند
 در بعد او بازده سال تشریف داشتند دو سال بکرستان سفر فرمودند و باقی را در بغداد در آن
 بازده سال جمیع اعداد نهایت عداوت و بغضا بودند لکن جال مبارک در نهایت بثاشت و

سرور بقیه معاونین در صد و پنجم فرج جمال مبارک بودند که همچو بحق این ایشان میگفتند که
 تا سیخ نبود در آن سوابع از جمیع محاجات علما بحضور مبارک مشرف بودند و سوالات علمی بخوبی
 واجوبه شافعیه کافیه شنیدند و این مرحله سبب اشتهری صفت جمال مبارک در اطراف شد علایی بر
 که در آنجا بودند این قضیه را با ناصر الدین شاه نوشتند ناصر الدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد
 که جمال مسیب کراز بنداد سرگون با اسلام بول کشند بحکم سلطان عثمانی بودند با اسلام بول
 بعد از چهار ماه از اسلام بول سرگون برویلی کردند باز بخواهش ناصر الدین شاه از رویلی بردند
 بعکاره قشد علیکه میزد و از ده مدت حیات را در عکاب سر بر زدن و مسجون بودند و گردد با ای جمال مک
 که در عکا وارد شد بوصفت نیاید بعد از ورود به عکا همچو همیشگان سلاطین الواح نازل شد و بوسطه
 پست فرستادند مگر لوح ناصر الدین شاه که از را بیرزابدیع خراسانی برد و با او فرمودند اگر شهادت را قبول
 میکنی بیر او قبول شهادت کرده لوح را گرفت و عازم ایران شد تا بهتران رسید و درین راه
 در جانی با احباب ملاقات نمود در آنوقت ناصر الدین شاه در نیاوران شمیران بود که محل صیفی
 میرزا بیدیع رفت در سرتپه که مقابل عمارت شاهی است منزل نمود روزی ناصر الدین شاه

در قصر با در بین تماشای اطراف بیا بان میمود دید شخصی بالباس سفید در سر زپنی نشسته و روزگر
 باز مادر در بین تماشای میمود دید همان شخص در پنهان شسته روز سوم نیز بهین بخوان شخص را دید و افت کر
 او را حاجتی است فرستاد او را بیا و رند پرسیدند از او توکیستی چهار رای بجاشتی ای گفت من نامه
 از شخص بزرگی بجهت سلطان آورده ام خوشنده نامه را از او بگیرند گفت باید خودم بدست شاه نهم
 او را برند خپور شاه شاه از او پرسید توکیستی و چه در دست داری گفت ابن نامه ایست از
 بهاء الله بجهت شاه آورده ام شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارند او را برند صبر کرند
 گفت از او پرسید رفای توکبانند پرسیدند در جواب گفت من کسی رانی شاسم و فرقی ندارم
 سه روز اور را با نوعی عذاب داغ و زجر کردند ابد آسم نفسی را گفت در حال نیکه او را داغ میکردند
 عکس او را گرفته روز سوم شهید شد کردند شاه آن نامه را فرستاد تردد علی که جواب آن را بتویستند
 بعد از چند روز علی گفتند این شخص دشمن شما است شاه گفت من میدانم که دشمن من است من
 میگویم شما جواب بطلب او را بتویسید جواب نتوشتند شاه متغیر شده گفت من اینقدر علی را هژرا
 میگنم انعام میدم که چنین روزی جواب چنین نامه را بتویسید حال آنها چنین جواب میگویند

و جمال مبارک در آن لوح میفرمودند این امر از دو شق بیرون نیست یا حق است با باطل شما عذر رخواه
کنید و مراسم بخواهید تا با آنها سمعت بداریم اگر حق است نقد بینی کنید اگر باطل است هرچه پیغامبر اجراء
دارید در آن لوح بناصر الدین شاه پشاوری فرمودند میفرمودند ببلطفت دوروزه معزوفه مباش په
قدر سلاطین آمدند و جمیع رفتند و از آنها اثری باقی نماند این امر امر اسد است توینتوانی مقاومت
کنی منع غافل امر اسد را بیچکس مقاومت نتوانست و توهم نینتوانی و عنقریب امرالله بلند خواهد شد
شرق و غرب را حاطه خواهد نمود رضابح الله را قبول نکرد بهان غرور باقی نماند تا از این علم رفت
باری جمال مبارک در این سجن بودند لکن در نهایت عزت بودند مثل هیچ سایرین نبود اینکه بگمی اعتنای
نمودند نامورین مبارک بدمدار جامیکردند مشرف شوند قبول نمیفرمودند متصرف عکا پنج سال رجا و انگل
کرد مشرف شور اذن نظر مودند چندی نگذشت هر وقت میخواستند بیرون نشریف ببرند میرند حقی
و متصرک نشریف داشتند او قات عروسی آفاسید علی متصرف و جمیع نامورین از عکا بغضه کنیم زنگی
عکاست آمدند و جمال مبارک از آنها احوال پرسی هم نظر مودند این بود خلاصه بلا یا وزحمات

مطلوب چهارم

خطابه مبارکه دا سکنه ری راجح بعلت امر جال قدم جل جلال

در لیله ۱۹ جون سنه ۱۹۱۳ در پورت سعید در زیر خبر مسافرین فرموده چنی امر عجیب است در پورت سعید
چنین مجلس عظیمی عقد شده خوبست ملوک سرازخان بیرون آرزو بیشند که چگونه رایات آیات
حق مذکوته و اعلام ظالمان سرگون شده در بعد اذ شیخ عبدالحسین مجتبه هر وقت وصتی میافت
خفیاً القاماتی میکرد ولی جمال مبارک جواب میفرمود از جمل القامات او این بود شبی به رازان
خویش گفت که در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبة آیت‌الله بن گفت جانب شیخ نظریان باش
که شمشیر بن جمایان را لفعت و قمع نماید و بر آن قبه آیه الکرسی بخط انگلیزی نوشته شده بود جمال مبارک
 بواسطه زین العابدین خان نخدا اللہ ول پیغمبر فرموده که این خواب روایی صادق است زیرا

آنکه همان آیة الکرسی بود و لو بخط انگلیزی بود یعنی این امر بهائی همان امر ائمّه اسلام است ولکن خط تغییر کرده یعنی لفظ تغییر کرده ولکن همان حقیقت و معنی هست و آن قبّه این امر ائمّه است و آن
 بخط و مستوی بر پادشاه و پادشاه روزگار او و البته او غالب بہت حال شاه و شیخ کجاست که
 سید در پورتیجیه افليم مصر چین جمعیتی در زیر این خبر تشکیل یافته است ناشاکنند چه خبر خوبیست
 چن مکلاست مخالفین خواستند امر ائمّه را محظوظ نمایند آما ائمّه بمنه ترشیه می پذرون آن یطفیلو
 نور اللہ یا فواهیهم و یابی اللہ إلا آن یُتَمَّ نور و مُحَمَّد زیر احمد امیرش را ظاهر و نورش را با هر
 و فیضش را کامل نماید خلاصه چیزی نگذشت که بعد از برگزاری درآمد جمعی از علماء از جمله میرزا علی نقی و
 سید محمد و شیخ عبدالحسین و شیخ محمد حسین ابن مجتبیین شخصی شیراز علماء که مسٹی میرزا حسن عمبوود
 انتخاب کردند بحضور مبارک فرستادند و بواسطه زین العابدین خان فخر الدوّل مشرف شد اول
 سوالات علیه نمود جوابهای کافی شنید عرض نمود که در مسئلله عدم مسلم و محقوق است یا چیزی صرف
 ندارد جمیع علماء معرف و فاعلند ولکن حضرات علماء فرستادند که امور خارق العاده ظاهر شود
 نسب المیان قلب نان گرد فرمودند بسیار خوب ولی ائمّه ای طبعه صیباں نیست چنانچه

در فرقان از سان معتبرین میرا بیهوده قالو الَّذِنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ حَقَّ تَبَغُّرَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُغِي
او بیکوں لَكَ بَيْتٌ مِنْ دُخْرُفٍ، وَبَعْضٍ كَفَتْهُ «او تَائِيَ إِلَّهٖ وَالْمَلَائِكَةَ فَبِإِلَّا وَبِنِي
كَفَتْهُ او تَرْقِيَ إِلَى السَّمَاءِ، وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقْبَتِكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كَيْفَا يَأْتِي دُجُوبُه
اینها بیفراید «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»، آمن میگویم خیل خوب
ولی شما ها شفقت شوید یکی نمیشد معین کنید که اگر فنا ہر شد برای اش به نیما ز بتویسید و هر کنید نشیم
نماید آنوقت من یک شخص را بفرستم تا آن بجزء را ظاہر نماید میرزا حسن عموماً قانع شد و گفت
و بگر حرف نامه دست مبارکرا بزر و بویسید و رفت و بعدرا گفت ولی علا قبول نکرد ذکر شاید
این شخص ساحر باشد هر چه گفت ای مجتبیین شما را فرستارید و خود چنین خواستید ما را رسونه دید
فائدہ تجوییه جميع از این فضیله خبردارند بعد از چندی بگرا شاه رفت و فضیله را بنام در مجلس
عادال الدواد حاکم کر ماتا نقل کرد و چون میرزا غوغای درویش که میرزا مؤمن بود و عادال الدواد
مرید او در مجلس حاضر تفصیل را شنید به بعد او را سایر اطراف مرقوم نمود و چنین میرزا حسن
شارا باید در طهران در مجلس میرزا سعید خان وزیر دول خارج این قضیه را بسما حاصل نقل نمود و چون

برزار حافظی مرحوم حضور داشته تقدیم را مرقوم نمود . انتی

مطلوب بخشم

نبیل زندی در فصل ۲۲ تاریخ خود مرحی راجح بعثت وارد و برجال قدم جل جبار خانش

که خلاص آن دراین مقام نقل می‌شود

در هشتمین نوروز بعد از انمار امر باب که مطابق بود با ۲۷ جادی الاول ۱۲۶۸ هجری حضرت

بها ائمه در عراق پیشرفت ایام آنچه مشغول بودند اصحاب باب که از واقعه شهادت مولای خود برگشتن

و از صفات و بیانات اصحاب و منونین گوشش دکنار متفرق و پر پیان شده بودند بواسطه فیام و

افدام حضرت بها، اسنه و می‌جدید یافتند و از زوابای خمول بیدان خدمت شناختند حضرت

بها ائمه روح شجاعت و استقامت در آنان دیدند و از وفا یعنی تازه و معائب متعدد را که بعد از

واقع شد آنها را مطلع فرمودند و خود بی پرده و حجاب بر نشر تعالیم باب نه ایران و عراق مبارزت
 نمودند در بسیار این سال میرزا تقیخان امیر نظام که صدراعظم ایران بود بعزم اصلی خود شافت و در
 حمام فین کاشان بقتل رسید امیر نظام در دست سال صدارت خود با نام فوئی کوشید تا نور
 آئی را خاموش نماید و امر رسید بباب را از روی زمین محو و نابود سازد برای نیل باین مقصود اقدام
 بظلمی عجیب کرد و آن امر بقتل رسید بباب بود که بفرمان او انجام گرفت ولی عاقبت جز خران ثمری
 از رفقار ناهمجا رخویش نگرفت در سال دوم صدارت خود برای خاموش کردن امر آئی شکر باز نداشت
 فرستاد و بقتل قدوس و باب الباب و سایر اصحاب فدائی اکید صادر کرد و رسید و میزده نظر
 از تقوس مقدسه و بگناه را از دم تنی گذرا نبند شدای سبع هزار بفرمان او شریعت شهادت نشیدند
 جاپ و حجد و اصحابش در نیزه زبان از زیر خونزیر ز جان بر ایلکان در راه امیر زد ان شارخ نمودند
 این فایع سبب شد که مردم در هر شهر و بلده افتاده بوزیر شریر نموده بازیت و آزار اعلی ایمان پرده هستند
 در این سال واقعه حزن انگلیزی بفرمان این وزیری تدبیر ضمیره جرام اعمال او شد در زنجان جاپ
 جلت و قریب هزار و هشتصد نفر از اصحابش بدون یاری نمی بشهادت رسیدند سال اول حکمت

این وزیر بعلم وطنیان آغاز شد و سال آخرش بحور و عده ای نسبت با محل ایان انجام یافت
 پس از برزاقنیان امیرکبیر میرزا آقا خان نوری اعتمادالله و بعد از این مدت عظی منصوب گردید در آغاز
 جلوس خود تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بها، اند که رئیس بایان بودند آشتی والتبام
 و بد لذان از بحضرت بها، اند نگاشت و حضرت شرط‌بهران دعوت کرد حضرت بها، اند که قبل از
 وصول مکتوب وزیر تصمیم را جمعت بهران داشتند پس از وصول نامه عازم پایی تخت گردیده و در
 ماه ارجمند وارد بهران شدند میرزا آقا خان برادر خود جعفر فلنجان امکنونا به پیشبا زحضرت بها آقا
 فرزاد و نبریک و در و تقدیم نمود حضرت بها، اند پس از ورود بهران یکماه تمام در منزل برادر
 وزیر اعظم حمان بودند صدر اعظم جعفر فلنجان برادر خود را امور پذیرانی آنحضرت نموده بود پسنه
 اعیان شهر و بزرگان دربار ملاقات حضرت شفافه پس از یکماه حضرت بها، اند شیراز استقال
 و مسوده

حساب عظیم درین اثنا، با حضرت بها، اند ملاقات نمود و پس از مدتی طولانی که شوق دیدار آنحضرت را
 رائت بقصود رسید درین ملاقات حساب عظیم خالی را که مدتها بود در فکر خود پروردش میدارد

بخوبیارکن کرد حضرت بها، استاد از اجرای آن خیال فاسد منع نموده و از عوایق وینه آن نهیز
 فرمودند که این عمل جلب بلا بایی تازه نماید و سبب رحمت بی اندازه گردد حضرت بها، استادلواسان
 تشریف برده و در قریب افق که از مستحلقات حاصل وزیر بود توقف نمودند جعفر قلنجانی همچنان در معاذاری
 پایه ایار بود دلواسان بحضرت بها، استاد خبر رسید که دونفر از بابایان سبک مغز قصد حیات شاه نموده اند
 و در دفتریک شاه با ارد وی خود شیران عازم بودند آن دو جوان نادان شاه حسین بردند یکی را نام صادر
 نهیزی و دیگری رافع استاد فی بود که برای گرفتن استقامه همکشان مظلوم خویش شاه چشم کردند
 مطلبی که دلیل بر سادگی و جهالت آن دو جوان است این است که بجای استعمال اسلحه موثری که معمول
 را فوراً حاصل کنند ساچمه استعمال کردند که اذکن خراشی در جسد شاه نوید کرد و اگر این دونفر از طرف
 شخص همیز خود نامور باین بودند البته بجای ساچمه گلور استعمال میکردند استعمال ساچمه دلیل آن
 که این دو جوان بی مشورت دیگران بغير ناقص خویش چنین کار ناهمواری اقدام نمودند
 این عمل رشت که از این دوندان سرزد جلب مصیبت تازه نسبت بیاران نمود اصحاب یکی از بلا بایی
 قبل نجات یافته بودند مد این غالمگر فارشدند و با نوعی عذاب و مشقات چهار گشته حضرت بها

بزرگی از بزرگان اصحاب بیت شرکت در این جرم بسیاریا، چال گرفتار و در زیر زنجیر گردید مخصوص

خط ناکردن مقصوبین بود مغلول گشته از زنجیر کردند چهار ماه در سیاه چال بعثت افزایی محل
بارک بود تا آخر عمر دگردن حضرتش باقی بود

از استلاح این واقعه رؤسای دربار و علایی‌آلام بینایت ترسیدند و همت گاشته که عاملین را هر چهار

ز و قدریاست کنند با وجود نصیحتهای مذکور که با فعل ایان شده بود تا در مقابل اذیت و آزار مغایظ
لغفی

دست با تنقام نگذانند اقدام آن دونادان با نیعل رشت بب شد که رؤسای کشور و علایی‌ین

با ایان را شمن مملکت و دین دانستند و اعلان عمومی بخوبی از جموم و حرب ایان صادر شد جنر

قی خان این واقعه را بحضرت بهادر اسپیغام داد و بحضرت نکاشت که ادارش از این واقعه سر با پا

گرفته و در ترد امرای دربار حضرت را بهرامی میرزا آغا خان صدراعظم محرك اصلی و فاعل حقیقی شاه

معرفی کرده است صلاح آنست که مدین در محلی مخفی بسیار بید تا اینجا ہو و غوغائشکن باشد این

نامه را با شخص این و پیر با خبر بخنوش مبارک فرستاد و با وناکی کرد که در خدمت حضرت بهادر است باند

و به رجا که انتخاب کنند در خدمتش عازم شود حضرت بهادر اسپیش نهاد جعفر قلیخان را پذیرفتند و روز

دیگر سواره باردوی شاه که در زیارت روس بود وقت در بین راه بسیارت روس که در زرگنده تردید
 نباوران بود رسیده میرزا مجید مشی سفارت روس از حضرت مهانی کرد و پذیرائی نمود
 جمعی از خادمین حاجی علی حاجب الدوّلہ حضرت بهاء اللہ را شناخته و اورا از توافق حضرت بهاء
 در منزل مشی سفارت روس آگاه شناخته حاجب الدوّلہ فوراً امرات بی اعراض شاه رسانید روسای رسبار
 از ورود حضرت بهاء اللہ بخواهاردوی شاه ببراس و تجرب افاده ناصرالدین شاه هم بی اندازه
 منعکش شد که چکونه شخص مشتمل باشند گونه نهضت بزرگی بحرات کرده خود را در معرض انتظار فرار دهد
 و فوراً اموری فرستاد تا حضرت بهاء اللہ را از سفارت روس بخوبی گرفته بزرگ شاه آورد سفر روس
 از سبیم حضرت بهاء اللہ بامور شاه امتناع ورزید و با حضرت گفت که بتریل صدراعظم بروید و کاغذی
 بعد را عظم نوشت که باید حضرت بهاء اللہ را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت رسبار
 کوشش نهائی و اگر آسیبی بیهاده اند بر سرده و حادثه از خد و شخص نو مسئول سفارت روس خواهی بود
 میرزا آقا خان با آنکه نسبت بحضرت بهاء اللہ ابراز مساعدت نمی نمود در اینجا از خوف جان و بیم
 زوال ریاست و مقام از مساعدت خود داری نمود و قبیله حضرت بهاء اللہ از زرگنده عازم شدند

دختر سفیر روس از معاشرانی که حضرت بهاء الله را تهدید میکرد چنان پریشان خاطر بود که اشک از چشم شست
 و پدر خود را مخاطب ساخته گفت ای پدر اگر نتوانی این ممان خود را از خطر بر بانی و محافظت کنی تسبیح میان ریا
 وقدرت تو چه خواهد بود سفیر روس که بینهایت دختر خود را در دست بدهد اشک از گری او متاثر شد و
 با او قول داد که در خط حضرت بهاء الله سعی ملیع مبذول دارد ولکن از عصمه این قول بر بیامه زیرا همچو
 شاه در بین نیاوران و مهران حضرت بهاء الله را دستگیر کردند و آنچه داشتند گرفته از حضرت باسروپای
 بر حوزه پیاده به هر ان بر دند در بین راه از شدت حرارت آفتاب تا استان رحمت بسیار بوجود مبارک
 رسید مردم بسب و لعن حضرت بهاء الله پرداخته و از هر طرف سنگ میانه اختنید زیرا حضرت را
 بعموای علی یکانه شمن وطن و دین و شاه میشمردند چون بسیاه چال رسیدند پیره زنی با چشم ای
 شر بر بار تنگین کنان و لعنت گویان جلو آمد هستگی در دست داشت مجذوب است از بصورت
 حضرت بهاء الله بزندگانی اموریں مانع شدند پیره زن گفت شمار ابیض الشیدا فیض میدهم که گذاهید این
 سنگ را بزم حضرت بهاء الله فرمودند او را مانع نگنید زیرا بحال خود کار ثوابی ای میخواهان انجام ده
 سیاه چال بکه حضرت بهاء الله در آن بمحوس بودند اصلاً مغلاب بکی از حمامهای مجاور بود که بزندگان

تبدیل شده بود تا بیکی و عفو نت آنها و کثرت حضرات و کراحت هوا بیش بخیر بخوبی و بخیر بکر حضرت
 بهادر است را بآن مغلول ساخته بودند فرآمده نام داشت که از بخیر بای معرفه است سر روز و شب
 مجکس آب و مان برای حضرت بها، اسد نبا درد بکی از فراشان داشت بحال حضرت بها است سوخت
 و مختصر جای را که زیر باشی سهان ساخته بحضور مبارک تقدیم نمود ولی آنحضرت قبول ننمودند زیرا
 راضی نبیشند که خودشان چای بنوشند و سایر باران زندانی بی نصیب و محروم باشند از نقویک
 قصد جات شاه نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با مشیر بر جنبا
 حکم کرده اورا از اس بکشید فوراً شاطر بابی و نوکران متوفی الملائک اور ابدون اینکه بشناسد
 بقتل سانیده بدتر شزاده پاره ساخته بکاره را بدر وازه شمران و پاره دیگر را بدر وازه بعد العظیم
 آویخته دوم نفر فتح است حکاک قمی بود که گرفتار شد هرچه اصرار کردند و آزارش نمودند تا هدستان
 خود را صرف کند جز سکوت جوابی نشینید و بعضی بقیعین کردند که گفت و لال است عاقبت بعد از
 اذیت بسیار سرب گداخته در علاقش ریخته سوم ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شده در روز یک
 سپتمبر خان ادر طهران شمع آجین کردند ابوالقاسم تبریزی را هم در حمان روز دشمنان شمع آجین کرده

بسیار سانده در هر ساعت بکی دو تن از بابايان را گرفته بحرب اشتراک در واقعه شاه با نوع و
 اقام اذبت و آزار بقتل می‌ساندند با آنکه همچیک استقصیری و گناهی نبود هر ساعت امور
 مخصوص وارد سیاھچال شده بکفر را بعد ای بلند اسم میرید و اورا از زندان بیرون آورده قبل از ورود
 بقتل مردم می‌خندند و بدین اوراق خم می‌زند چنانکه در هکام رسیدن بقتل هیچ عضوی از اعضای منم
 بحال طبیعی نبود و ظلم باشد از آن شدید بود که میر غصب با آنکه معاد بخواهی برزی بودند تاثر می‌شند ...
 نیل مگوید مطالب ذیرا از حضرت بهاء الله شنبدم فرمودند عده با من در سیاھچال
 محبوس بودند هر اوی آن زندان بی نهایت سرد و زیستش مرطوب و کثیف و ملوان حشرات مودبه و
 فضایش تاریک است و نور آفتاب را بسیار بچوچه در آن راهی نبود جمیع اراده‌یکت محل محبوس نبودند پای اندیخته
 و گردن و در اغلال بود و ادرود و صفر رو بروی هم نشسته بودند نزدیک مطلع فجر در هر شب ذکری باهنا
 می‌گفته‌یم که بعد ای بلند بخوانند صفا دل می‌گفته‌ی قل اللہ یکنی می‌نکنی کل شق صفت برگر
 جواب میدادند و عَلَى اللّٰهِ فَلَيَتُوَكّلِّ الْمُتّوَكّلُونَ زندان بعصر شاه نزدیک بود صد ای اذکار
 مؤمنین بگوش ناصر الدین شاه میر سید و با وحشت می‌پرسید این صد اپیت و از کیت می‌گفته

صدای ذکر بابیانست که در سیاه چال محسوسند روزی از طرف ناصر الدین شاه مقدار زیادی کتاب
 گوشت گو سفید برای زندانیان آوردند هر قطرا جازه مابودند اما اهوار را شنیدم که اصحاب دست بآن
 نیلا لابند حمل اطاعت کردند بجز سید حسین فی که از آن کتاب تناول نمودند زندانیان از این قصبه
 خوشحال شدند زیرا پس از آنکه مارود کرد بهم آنها آرزانتاول نمودند هر روز فراشان می‌آمدند و بکل دو
 تن از اصحاب را با اسم و درسم صد ازده بسیدان شهادتش محسوسند چون زنجیر از گردشان بر میداشتند
 با نهایت فرح نزد امیامند اما آنها را بسعاي الٰی در عالم ملکوت مستبشر می‌باختیم آنکه با سایر اصحاب
 بر تجرب معاشره و وداع نموده بسیدان فدا می‌شوند فرانش شرح جانبازی هر چیز برای انفع می‌کردند
 همه سرور بودند وزبان بشکرانه می‌گشودند مصائب زندان همچیک را از رو حافظت باز نمی‌داشت
 شی تزدیک فخر بسیدار شدیم بعد الوا بشر بازی که از کاخهاین برای علاقات مابهدا آمده در سیاه چال
 گرفتار شده بود و با مادریک زنجیر بود بسیدار شد و گفت خوابی دیدم که در فضای نورانی لایت اسماعیل با چال
 شاد و راحتی هر طرف که محسوسهم پرواز میکنم گفته تم تغییر شد انت که امر وزیر ارشاد میرسانند
 باید مبارزه ثابت باشی خلی خوشحال شد چند ساعت بعد میر غصب آمد زنجیر از گردش برداشت

عبد الوحاب با جمیع احباب و داع نمود بعد تزد ما آمد مارا ساخت در آغوش گرفت و بغلب خود فشرد پیچ
 درجه آثار اضطرابی در او نبود ما او را بصره و شجاعت سفارش کردیم بیدان خوارفت بعد آجلاد شرح شدنا
 و جلالات او را برای انتقال کرد خدار اشکر کردیم که اصحاب باب چنان جان بازی میکنند که حتی زبان جبار
 هم ژنای آنها ناطق است ما در ناصر الدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن اینمه نقوس
 بیکاره فرونشست و اماگر یه میکرد و فریاد میزد و رؤسای دربار را عتاب خطاپ میبند که بروید به آن
 را بقتل رسانید محرک اصلی و سبب واقعی در فضیله پرمیار است سایرین آلت هستند و شمن حقیقی
 پسرم ادت نا اور انگلشید قلب من آرام نمیگیرد و حملکت هم آرام نمیشور ما در شاه با آنها اقدامات بالغه
 آرزوی خود را مگور بر د حضرت بهاء اسد از جنس بیرون آمدند و از قصر حاکم باوج ما در سیدند امورین
 حکومتی در آن ایام در جنگوی اتباع باب بودند عباس نوکر سبلان نگازرا که جوانی مؤمن و با شجاعت
 بود مجبور گردند و ببعد دو عید وادارش ساختند تا با فراشان حکومت در گوچه و بازار همراه گردش
 کند و اتابع باب را با آنها معرفی نماید عباس که خود را مجبور دید بیایی با بیان سایر نقوص اسرار معرفی میخورد
 امورین آن بیچاره هارا میگرددند تزد حکومت میردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری میخوردند

و بعد از پرداختن مبلغی بر سم جریب مرخص می شدند رفته رفته کار بجائی رسید که مأمورین هر صاحب ثروت
و مکنی را می بینند عباس را وادار می کردند تا او را با بی معرفتی ناید و اگر عباس اقطاع میور زید او را مجبور
می ساختند و بین وسید مبلغ بسیاری از بار و اغیار میگرفته چون امیر شاه در قتل حضرت بها اش
اصرار داشت چندین مرتبه عباس را بباءه چال بر دند و در مقابل حضرت بها اش حاضر ساختند
تا اگر او را از زمرة بابیان دیده انها را ناید و هر مرتبه عباس که بحضور مبارک میرسید دقیقه چند بصورت
حضرت بها اش نگاه میکرد و بعد بگفت من او را نکنون نمی دیده و نیش اسم چون از ابراز هم بخواه
بعضو زرسیدند خواستند بوسیده زهر حضرت را بقتل رسانند چند مرتبه در شام و نماهار یک از مزبور
حضرت بها اش برای حضرت شیخ اور دند مأمورین زندان زهر بخته ولي بعضو زرسیدند زیرا زهر
حضرت بها اش را احلاک نساخت نهایت سبب افسردگی و ضعف جسم هیکل مبارک گردید چون
از اصرار بهما اش نمیتوس شدند برای تحصیل رفایت امیر شاه در صد و برا آمد شیخ علی عظیم را اجبلی
خانات بشاه معرفی کنند و بین بهانه اور بقتل رسانیدند و باعذابی شد بد شهید کردند فضول روس
که از دور و تردیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بها اش خبر داشت نامه پیغامی بعد را هم

فساد و ازادخواست کرد که با حضور نایبند همسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل در
 باره حضرت بهاءالله بعمل آید و شرح اقدامات و سوال و جوابها که بوسیله نایبند گان بعمل می‌باید در قوه
 نگاشته شود و حکم نهائی درباره محبوس انوار گردید صدراعظم نایبند همسول و عده دارد و گفت در آنجه
 نزدیکی باینکار اقدام خواهد کرد مقدمه حباب عظیم را طلب داشتند و از محک اصلی و رئیس و اقی
 سوال کردند حباب عظیم گفته شد رئیس بایه گان سید باب بود که او را در تبریز مصووب ساخته من
 خودم این خجال را مدتها در سرداشتم که استقام باب را بگیرم محک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی
 کر شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی بساخت و بسفر و خت چون این افراد
 از عظیم شنیدند بعلم انتیمیش کردند هر فتوای قتل را اند مگر میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در فتوای تردید داشت
 چون ماه محرم نزدیکت بود حاجب الدوّلہ بعلم اپیغام داد که در قتل حباب عظیم تسریع نایبند روزی
 علما با امام جمعه بآبادعوت حاجب الدوّلہ حاضر شدند عظیم را بیز حاضر کردند امام جمعه در فتوای همان زیر
 داشت ولی حاجب الدوّلہ بحیده و نیزگات فتوای قتل عظیم را گرفت ابتداء سید شیرین با عصا بگد در
 دست داشت بسفر حباب عظیم نواخت مردم از اطراف هجوم کردند آجر و منگ با پرتا می‌بینند

درب دلخشت میزستارند تا عاقبت با خجر و شمشیر بذش را پاره پاره ساختند بعد از این واقعه حضرت
 بهادر اساه از تهمت تبرئه شدند و از جسوس خلاصی یافته از جو نتوی سکه در آینه افتد بشهادت رسیدند حاجی میرزا
 جانی کاشانی معروف به پر پا بود چون وزیر میل نداشت که شهادت او اعلان شود دستور داد تا او را
 بر زبان قتل رسانند ناصرالدین شاه جمیع دارائی و مستلکات حضرت بهادر اساه را در مازندران تصرف
 کرد و عده از مؤمنین در هر نقطه و دیوار چار اشارة گشتند از جو در فورمازندران دونفر از اصحاب
 با او فایلی محمد تقی خان و دیگری عبد الوحاب در این میهن بشهادت رسیدند نهایی بد خواهان واقعه افتاد
 مفاد آن دخنان نسبت بحضرت بهادر اساه پس از آنکه از جسوس خلاص شدند سبب شد که غضب شاه را
 تحریک ناید بد خواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان با این رسیدن بغض و معافی
 با بد خواهان هراشد و اخبار دهستانی از حضرت بهادر اساه میدادند ناصرالدین شاه از وزیر پیر
 بشدت مٹا خنده کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت ملکت نخال میکند و ریشه فاد راقطع نمیناید
 صدراعظم از این بیخ نثار شد تصریح گرفت که آنچه را شاه با امر ناید مجری دارد شاه فرمود فوراً اشکنی
 جرار با قلم نور لغام سازد و اساس ناامنی را برآورد ازد ناچار بر ریاست علیمان شاه منون سربازان

شاهزاده را بفرستاد و ریاست را به پسر عزیز میرزا ابوطالب واگذار کرد که با برادر حضرت بهاء شاه
 بعنی میرزا حسن که از ما در با حضرت بهاء الله جد بود نسبت داشت و با او نصیحت کرد که با احوال ناکر
 با محبت رفقار کند و مباراد خواه هر شش دیگر را خواه هر شش گرفتار ازبیت شوند و برای احیاط
 حسین علیخان را محروم از مرافق اعمال میرزا ابوطالب نمود که او را از تعریض و تعطیل حافظت نماید میرزا
 ابوطالب چون بتاکر رسید برخلاف نصیحت وزیر فرمان غارت عمومی داد حافظت حسین علیخان و میرزا
 حسن نفعی نیفتاد میرزا ابوطالب میگفت شاه مردا مرد کرده مرد از اساقعوں وزنان اسیرو آباد دیرا باخا
 بکسان کنم فقط زنها نیکه بجانه میرزا حسن پناه میرند محفوظند خلاصه مردم بتاکر هر چه را شنید و بکوه
 و دشت گردیدند میرزا ابوطالب امر تاراج داد میکن حضرت بهاء الله را خراب کرد و سقف بیت را فرو
 ریخت و هر چهار از تنفس و اثاث موجود بود بسیار برد و آنچه را نمیتوانست بپرداخته و ضایع ساخت پران
 آن بغارت خانه های مردم پرداخت و پس از تاراج همه را آتش زد و با خان بکسان نمود و چون کسید
 نیافت که اسبر ساز و بسیجیو در اطراف پرداخت و جمعی از شبانان و پیر مردان از اکتاب فرار نداشند
 و منشی ساخت و بعضی را با گلور بقتل رسانید درین جستجو بکسار گردید آنی رسیدند و آن هنر فگو دال
 نهاد

بر ق اسلوک دیدند و دو نفر را خفته با فتد گلور بطری آنها اند اختند اولی که عبد الوحاب بود فوراً جان پردا
 و دو میله محمد تقیخان بود مجروح شد میرزا ابوطالب امر کرد تا مراجعت او را مرحم نمند تا اورالبله ران بزید
 و گرفتار گردند چنان سوار دیری را سبب افتخار خود سازد ولی باین مغصوب نرسید زیرا محمد تقیخان فنا
 بافت جاعت اسرار ادرسیاه چال همان بردند طاعی بایکه از نقوص مقدسر بود در سیاه چال صور
 کرد در سال بعد میرزا ابوطالب گرفتار طاغون شد اور ایشان بردند هر خوبیان و میاران ازو
 دور شدند فقط میرزا حسن ازو اون غقد مجنود و با آنکه در فارت نور از میرزا ابوطالب سختی و فشار و تکبر
 بسیار دیده بود زخمی ای اور امرهم مینهاد روزی صدراعظم بدیدن او آمد و اوراسهنا و بی پرستار بید
 و فقط میرزا حسن در بالپیش بود میرزا ابوطالب با کمال حضرت و افسوس آرزوهای خود را بگور برد...
 بعد از مصیبتهای بسیار در نزد ارباب دولت ثابت شد که حضرت بهما اسرار ادر و اقوشا
 بیچو جمهود غالی نبوده وزیراعظم ناینده خود حاجی علی را بسیاه چال فساد تا حضرت بهما اسرار استخالص
 سازد و بیگناهی آنحضرت اعلام ناید حاجی علی چون وارد سیاه چال شد از مشاهده حال حضرت بهما آتش
 بگیر آمد زیرا آنحضرت را دید که زنجیر بر پا و منج زنجیر حارا بزمین کوبیده اند گوشتهای گردند حضرت در زیر

زنجیر محروم و در آن هوای غلیظ و متغیر سختی تقریباً مشیده چون چین دید فریاد برآورد خداعنست کند میرزا
 آفغان را هرگز خان نمیکرد که چین غلیظ اقدام کند و بگناهی را بین خوبیازارد حاجی علی عبای خود را
 از دوش برداشت و از حضرت بها، آن خواهش کرد که او را پوشند و بحضره وزیر شاهزاد حضرت بها را
 قبول نفرموده و بالباس زمانیان نزد وزیر وقت صدراعظم چون حضرت بها، است را دید گفت اگر نصیحت
 مرا قبول نمکر دید و دست از محبت با ببر میداشته باشیم روز نیافارید حضرت بها، آن فرمود اگر نو
 هم نصیحت مردمی شنیدی حملت را در چاراین بخوبی و هرج و مرچ نمیکردی صدراعظم را بیار آمد از نهاد
 چندی قبل بین او و حضرت بها را سه گذشته بود با شرمندگی زیاد پرسید اکنون نصیحت شما پیش است تا
 مجری سازم فرمودند یکمیع بلاد فوراً اعلان کن که دست از اذبت و آزار پردازان باب بردارند وزیر
 اعظم قبول کرد و فوراً امر بصدوراین فرمان نمود حکومت ایران بعد از مشورت بحضرت بها، است امر کرد
 که تا یکماه دیگر ایران را از رک نمایند و بعده اسفر کنند فضول روس چون این خبر شنید از حضرت بها آثار
 تعاضا کرد که برویه برونده دولت روس از اخضارت پذیرانی خواهد نمود حضرت بها، است قبول نفرموده
 و توجه بر این راستی توجه دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری بعده ادعیت فرمودند آمویز

دولت ایران و ناینده کان فوتوول، و مس تابعه دارد با حضرت شاهزاده بودند فاصله این سفر با سفر اول

که بکریلا فرمودند نه ماه بود . . انتقی

مطلب ششم

شرح صعود که جانب نیل نوشته است

تاریخ صعود حضرت بهاء الله و بیان و قایع آن ایام بعلم من صعد الی اسد بالریفی الاصحی طائف محمد

زندگی الملقب بالتبیل که می‌دان از روی نظم مصنوع می‌گردید

قوله : کامعنامن غصنه الأعظم و سره الأکرم

نما پیش ازین واقعه عظی فرمودند که دیگر نیخواهم در این عالم بمانم و دانم با اجایگه در این نه ماه می‌گذاشت

می‌فرمودند ذکر و صایا و بیاناتی مینمودند که از جمیع آنها عرف و داع استشام می‌شد و بکال تسبیل می‌شد که

بودند ولی صریحاً اهاری نیز مودن تا شب یکشنبه باز دم شوال که پنجام روز نوروز بود رسید و از شب در جده عصری مبارک نمود اگر دید ولکن آن شب اهار نیز مودن و صبح همان شب جمعی از احباب شرف شدند و تزدیکت عصر از زو شدت شب نهود و بروز یافت و بعد از عصر جزئیات از اصحاب که عرض لازم الاصعاد اشته احمدی مشرف نشد روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جزئیات از احباب احمدی فراز شد ولکن روز شنبه که یوم سوم و یوم الوصال این شکسته باش بود حنگام فهرستهای ابتداء را اخبار فرمودند و قریب به نیم ساعت کامی جانشاد کامی مائی اهار عنایات کافی و تبیان بیانات و فیض میز نمودند ایکاش میدانیم که شرفیابی آخر است تا ذیل مقدس را اخذ نموده رجایم نمود که بعد اقبالم فرماید و از این دارالغز و دروار بحر سرورم نماید آه آه فضی و امضی در عصر آزاد هم که جانب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محظوظ بی ایناز گردیده بود آنچنان با اینجی از احباب با حضور دادند و باب لقا بر وجه جمعی گشادند تا تزدیکت غروب دسته دسته احباب شرفی میشدند و دیگر بعد از آن روز احمدی از احباب مشرف نشد و باب لقا مسدود و پخرخ کبود از آه و اینین حجوران پر دود باری بین سوال ایام و بایان منقطعی شد تا دو شنبه یوم نهم

که بوم الاحزان دوستان بود در رسید در آن ز د حضرت غصن ائمه الاعظم از مخترعین مبارک بجهل
 سافین نزول فرمودند و تکریم بارک را بهمی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال بارک فرمودند که با همکل
 صابر اسکن ثابت از تأثیر اخبار اتفاق امر ائمه قیام نمایند و ابد ا مضطرب نشوند که من همیشه با شما
 هستم و دند ذکر شاد فکر شاهستم از آن بیانات آتش باز از قلوب خوار در احتراق و انتقامار چه که
 عرف داد اع مالک الابداع از آنها استشام بشد و چنان دوستان منقلب و پریشان شدند
 که همکل فریب بهلاکت بودند لذا از منع الطاف محظوظ بکنند و دوست بینا بوم دیگر که رشته
 دهم بود یوم التردید و پیر بجهت وجور بظهور آدم حضرت غصن ائمه الاعظم به کام طلوع فجر بشارت
 سلامتی و محبت بارک را ابلاغ فرمودند و چون گل شکفته و خداوند بر زمان سافران نازل شدند و
 چون نسیم شکبار جعد نگار و روح القدس رحمت پروردگار بکان بکان احباب را از خواب
 بیدار نموده فرمودند که بر خبر زید و باسرو تمام بحمد و شکر معلی الانام قیام نمایند و بنو شیدن های
 سرور با محبت و جور مشغول شوید که حمد لله الشفیع الاعلی الاعلی که محبت تمام داد حال برگزید
 همیاد آثار غایت عظمی از جین بارک پیدا گردیده فی الحقيقة آن روز جهان افزود سرور و به همچنان

طانقین عرشِ طلعتِ بهاج و دوستاش نوعی بود که همچنین اهل عکا بلکه تمام احوالی برگشام سرات
 نمود و عموم انانم از خواص و عوام باشد بوم عید بزرگت و تمجید شنول گردیدند چه که از یوم حدوث
 تسبیب قدر هزار نفر از فلاحین و فقرار ابا قوه جبریه مجمع نمودند و لباس عسکری پوشانیدند و میشون
 نظام و ادانته بودند که بعد از چند بوم حمه را با قصی دیار ارسال نمایند و در تزدیکت فصر مبارک خیام
 آن اسران برپا و حین آنها و اهل واولاد شان شب و روز عرش مالک الوجود مقاعد بود
 در صبح همان یوم سر در ناگهانی ملک اف سلطنتی در نجات و آزادی آنها رسید و باش
 بخت و شادی آن هزار نفر گردید و همگی بخاطر سرور و حجوب بیمیں مالک نمود فائز شدند و
 حضرت غصن اعظم چند گوسنده فربانی نمودند و بعثرا و اسراء و اهل زندان وینیان قفت فرمودند
 نوعی که همچنین ایسه و فلوب بذکر بقا و شکر نعمای محظوظ ابی دد داخل و خارج عکا نامن و گویا بود
 باری یوی بود مشود که احدی خاطر نداشت که چنان سرور در برگشام بکافه انانم دست داده باشد
 و همان یوم حضرت غصن اعظم بعکا تشریف برداشت و نگیر از لسان مبارک در جمیع منازل احباب
 بر جای و نایاب ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پا زدهم وقت عصر جمیع احباب را که در فصر حضور داشتند

وجمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند بحضور مبارک احصار فرمودند در حال شنیده در برترین محضر
 غصه اسلام‌اعظم روحی را الفداء بگیرد فرموده بودند جمیع احباب باکی طائفان مبدل اشرفیا بشد
 لسان عظمت در کمال مرحمت و مکرمت و ملاطفت با همکنی ناطق کرد از جمیع شاهزاده‌اند بسیار
 خدمت کردند و محضر کشیده به صبح آمدند و هر شام آمدند همکنی مؤید و موفق باشیده باشند و در تقدیم
 امراء لذکر ایجاد و این شرفیابی آخر احباب بود و طیور قلوب بندای قد علیق باب اللطفاء
 با حسل ارض و سما، با حین و بکار، منادی و مخاطب و فیض قیامت کبری دار اقبال
 تا شب شنبه رسید که شب بیست و یکم از خدمت شب جالمبارک بود مقادن باشب دوم ذی
 القعده المحرام مجری علایی سنّة ۱۳۰۹ و شب هم خردادر فارسی جلالی و شاعر زهم ایار رومی و
 لبل العذر از شر العذله بیانی کرد یوم یهقتادم از روز نوروز و سپه پیغمبر مفری و پهل و نهم شمسی
 از بعثت پیغمبر ایجاد علی الاعلی در حائل که از شب اثری نبود اراده مخدوم سلطان بتعجب فوج
 از بین عکاد عروج بمالکی الآخری آئی ما و قعَدْ علیهم اغیون اهل الائمه که نزد
 در لوح رؤیا از قلم اعلی در غرّه محرم تحسین کرد سال سادس از دور و بدبند عکا بود که نوزده مال

قبل از بین سال پر ملال بود ناز شده بود تعلق گرفت و انقلاب عالم ترا ب جمیع عوالم رب الارباب
 را با ضرب اورد در ساعت هشتم از لیلۃ الظلماء الی فهنا بکت الشماء علی الثری
 خلهر مانزل میں لسانِ الله فی کتابِ الافق دیگر سان حال و قال از بیان حال ہبز
 الْمُلْكُ وَالْمَلَکُوتُ لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ دشوارش آن محشر اکبر که جمیع احوال عکا
 و قرای حول آن در محراجی حول فصر مبارک گریان و بر سر زمان و دامصیباً کویان این دو بیت متأثراً
 حال و مطابق احوال است

چرخ برخوانده فیامت نامه را نامحشره بر در پنهان چا سه را
 آسان میگفت آندم باز بین گرفیمت راند بدستی بین
 و نایکت هفته از آن محشر اعظم شب در زخم غیری غنی و فقیر و میم و اسیر از خوان نعمت منعم العالمین مشتم
 یا سلطان الایجاد و مالک البده و المعاد که فهور و غیابت ہر دو سب سایش قلوب عبار
 و غار بلاد بوده و هست از چین اسنوابت بعرش اعلی و عیکل اعزام من علی ابی کفہر یوم ثانی ذر محروم
 الحرام سنه هزار و دو بیت و سی و سه ۱۲۳۳ھ بھری بود تا چین ارتقا یافت بمالک بغا و عوالم

آخری که ساعت هشتم از بیان استبنت دوم ذی القعده الحرام سال هزار و سیصد و نه (۱۳۰۹)

است که هفتاد و هفت سال هجری ایام دوام حلالی بود و بعد عزد (۷۷) معدود گردید در حال

و هر عدد و آصال و هر ما و سال بسب غزت عالم و ام بودی و یعنی سائل و آملی را زیب جودت

را بحث نمودی آنرا بحث علی و عطیه کبری و یعنی مهوم و محروم را از محضر انور و منظر اکبر خارج ننمود

آنرا با سرور عظم و رجای این حاشا که این عبد را از بوس شدید زرطانی و بسرور مالا لاه مزید زرخ

انكَ أنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَإِنِّي مُسْرِفٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِنَّمَا يَعْلَمُ الْمُحْمُومُ

الملکوم هر یوم از فضلای اسلام و نصاری و شعرای آنها نگرانیات تغزیت باحت انور حضرت

غضن اسد الاعظم وارد و فصائد غراید مراثی و عزادار محضر اهل شان حاضر بسیان رَبِّنَا العَلِیُّ الْبَھِی

اگر در اوان نهود مظاہر ایسی و مشارق شموس روحانی اهل اعراض و اغراض مجال یافتد که بعضی

مسئال بسب اخلاق شوند چنانچه در حق سید انبیاء و سرور اصفیاء روح مساواه فداه گفتند اچه گفتند

و اقوال شما زارت العزه در فرقان بیان فرموده و اذ اراؤكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا يَتَجَنَّدُونَكَ

لَا هُنْ وَأَهْذَى الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَرَدَّ مَقَامَ دِيْكَرَ وَلَمَّا مَيَّمُوا الْذِكْرَ

قالوا إِنَّهُ لِجَنْوُنٌ» وَحَسَانُ بْنُ ثَابَتَ كَبَعْدِ ازْارْتِفَاعِ رَأْيِتِ اسْلَامَ هَاجَ اعْظَمُ خَرْبَةَ الْأَنَامِ بُودَ وَ
دَسْنِينَ اوْلَيْهِ پَرْ مَقْدَارِ قَصَانَدَ دَرْذَمَ آنْ مُنْجَعْ نُورَ وَمَطْلَعْ نُخُورَ اِنَّا، وَانْشَادَ مُنْوَدَ كَهَسَانَ اِزْذَكْرَشَ
خَجَلَ وَهَجَنَّبَنَ كَعْبَ بْنَ زُبَيرَ كَهَصَانَ بَعْدَ مَتَّ اَنْخَفَرَتَ قِيَامَ مُنْوَدَهَ بُودَ كَهَانْخَفَرَتَ دَمَ اوْرَا هَدَ فَرَمَدَ
وَبَعْدَ اَزْعَزَتَ وَاعْلَمَیَ كَلَّهُ اسْلَامَ بَنْوَعِی بَعْدَ اَنْخَفَرَتَ قِيَامَ مُنْوَدَهَ كَعْنَوْشَ فَرَمَدَ دَجَاؤَزَ عَالَبَنْجَوْنَهَ
وَسَدَ الْحَمْدَ كَهَدَابِينَ نُخُورَ اعْظَمَ قَدْرَتَ وَعَطَتَ اِمْرَاتِهِ صَانَ ظَاهِرَهُ وَبَاهِرَاتَ كَهَدَبِنَ اعْظَمَ جَمِيعِ اِمَّ
رَوَى زَبَنَ اِبْدَأَمَّاجَالَ نِيَا فَتَذَكَّرَ كَلَّهُ اِزْسَانَ كَهَمَالَفَعَزَّتَ وَشَانَ باشَدَجَارَی سَازَنَدَ بَلَّهَجَشَهَهَ
اِحَانَ تَسْبِيتَ وَتَغْزِيتَ بَاَكَزَ مَعْرِفَ بِمَعَاَتِ الْوِجْتَ وَرَبَوبِتَ نِيَسَنَدَ دَهَمَ سَلَطَانَ اِيجَادَ
قَصَانَدَهَانَهَ اِشَادَهَانَهَ وَانْشَادَهَانَهَ وَانْهَرَسَتَ نَلَگَرَافَاتَ بَلَانَ تَرَکَی وَتَازَی اِزْسَفَرَهَ اَعْلَى وَامَّا
رَسَدَهَ وَمِرسَدَ . اَنْتَيَ

باری هیکل مبارک جالقدم در سال ۱۲۳۲ هجری در هرازن متولد شدند و در سال ۱۲۵۱ تاصل
اختیار فرمودند و در سنه ۱۲۶۰ هجری که سال نخور طلعت اعلی بود از عمر مبارک جالقدم بیست هفت
سال گذشتند بود و درسی و دوسایی عازم بدشت گردیدند و در سه سالگی دشتر آمل مورد حصره

و آزاد اهل عنا داشتند در ۳۵ سالگی سفر اوں غبات پیش آمد و پس از راجحت در ۴۶ سالگی
 بحیث سیاه چال همان دهت چهار ماہ گرفتار بودند و در سن ۴۷ سالگی از همان را باعث مبارکه بیندو
 سرگون گشتند و در ۴۸ سالگی بسلیمانیه غیبت فرمودند و درین مراجحت از سلیمانیه بیندو ارجمند
 عمر مبارک بیگنده شد و در ۴۷ سالگی از بیندو باعث مبارکه و اصحاب بجانب اسلام بول و حضارت
 و پس از چهار ماه توقف با درن شهر سریت فرمودند و در پنجاه سالگی، علان خمی امر
 با حل عالم نمودند و در ۵۲ سالگی از آورده عکاس گون شدند

و در بوم ۲۲ جاری الاول ۱۲۸۵ هجری

وارد عکاس گردیدند و در ۷۷ سالگی

بمالک اُخزی

صعود فرمودند

مطلب مهفتمن

قصد مرحوم آقا سید محمدی کلپا بگانی در مرثیه جال قدم جل جلاله و جلوس حضرت عبد البهاء جل نهاد

بر سر بر عبودیت عظی و مرکزیت عمه جال اقدس ای

هو آنقدر

صحیح که از ابر راه رنجت بمحسر ا دشت زانبوه را راه شد چو رای
باد بست سیر و ابر تیره بر زنجیرت سیل زدا مان کوه و موج زد ریا
صفحه غبار از فض ابر بخاری محدود من شد از غبار میرا
سوخت بحاصون بفتح عود قماری بیخت بحمرانیم عنبر سارا
شانه بگانه کشید سینه و بنهاد و سه بر ابر وی ناز زگش شد

نَاكِشْ شَاهِدْ نَفَارَهْ دَرَانْوُشْ	نَاكِشْ شَاهِدْ نَفَارَهْ دَرَانْوُشْ
بَتْ بَخِيلْ نَفَارَهْ رَاهْ تَماَثَا	بَزَّانْبُهْ يَا سَمِينْ وَسُونْ وَنَسِينْ
دَيرْ كَيْ سُوكَيْ دَرَانْشْ سُورَا	بَادَلْ خُودْ كَفْتَمْ اَيْ زَغْمَشَدْ بَرْخُونْ
چَذَّابِيْنْ بَحْرَهْ يَكَدْ وَنَخْ	خَقْ بَحْرَهْ اَشَدَّهْ عَارِفْ وَعَامِيْ
جَشْمَ زَدَشْ زَمَرَدِينْ شَوَّاعِيْنْ	جَمْبَرْ بَلْكَزَارْ زَنْ كَافَعِيْ غَسَمْ رَا
اَزْ مَدْ لَالَهْ كَرَدَهْ اَندَهْ دَادَا	دَرَدَ دَلْ دَاعَدَارْ خَوْبِشْ حَكَمَانْ
شَبَسْ اَنْدَوَهْ رَا زَنْدَ بَخَارَا	اَصَلْ نَظَرْ غَالِبْ اَزْتَغْرِجْ بَلْشَنْ
نَاكِنْشْ اَزْ فَاقْ يَارْ شَكِيبْ	بَرْ دَمْ اَخْرَزْ جَابْ حَيْدَرْ وَافَونْ
حَامَونْ دَيدَمْ بَرْ نَكِيتْ طَهْرَهْ غَدَرا	حَسَرْ اَبِيمْ بَانْ جَهْرَهْ وَامِقْ
بَخْرِيْ بَرْ جَاوِلِيْ فَسَرَدَهْ چَوْ خَارَا	سَوْرِيْ بَرْ پَاوِلِيْ نَشَستَهْ بَسَاتِمْ
بَرْ جَمْ جَلْ شَكَشَهْ خَارَا تَعَافَا	بَرْ سَنِيلْ نَشَستَهْ كَرِيدْ تَخَسِرَا
وَزَبَرْ قَانْ زَرَدَكَشَهْ صَورَتْ بَنَا	كَشَهْ كَبُودْ اَزْ بَانْجَهْ چَهْرَهْ سُونْ

گونه بخون ننگ کرده لار نهان	غنه بتن پر من در بدده سرا پا
نوده زگس چو چشم ابراهیم ریز	تل شفایق چو کوه طور شر را
طره سبل زتاب هجره پرستان	دقر نسرین زبا و قصر مجرما
بسه نفس در درون سینه قمری	کشته گردید بمحبوی ببل آوا
فاخته چون گوی کرده چهره نیکو	سر و چو چو گان نموده فامت عنا
بید زباد قص ابر زه چو بخون	کاج رسوز درون بار چو بیلی
سر زده خورشید محشرا ذاقت داشت	من مخبر ستاده خبره چو بر با
فافه رفت از گفتم چنان نگز جرت	باز نداشت طبع من الف از پا
با خود گفتم چه روی داده بگینی	وز چه بپا کشته این قیات علی
دانه ابر بحصار داشت بهستان	در عوض شیر ز سر قائل گو با
پاسه قهر حمل کرد بگشن	بر ز گشن محل و شکوفه بیف
گرن قیام کرده بعالم	صح میز از چه گشته چون شب دها

بهرجه از سرگشیده مسخر دیبا	گرمه چمن را دل از غمی شده پژمن
از په سپه پوش گشت بقعد بیفنا	گرنیکی شخص از این جمله شده آفل
کز که نوان گشت از این معاده جوا	بُرده من زار برجیب تفکر
بانگ برآورده کای چو من شدیدا	نگ از شاخ عبلی بعد افغان
گرزت جام آگهی هست تما	کوش فرادار خون زدیده فرد ریز
کز رخ او رنگ و بو گرفتی همک	دست قهقهابن چمن رو بودیکی محل
کز خم مو بشن گره نکنده بد لما	باد اجل سبیل نمود پریشان
محوبی عندیب و شیغنه در فما	گشت خزان بگشتنی که نز محل رو بش
مشهد میر بر فروخت ز جانها	گشت بمغرب نهان می که ز چه رش
رینخت ز چشم سپه اشکت ز بین	گم شد از این شهر بوسنی که فراقش
و آنکه عیان ساخت جت اندیخ زینا	آنگه بپا کرد محشر از قد مو زدن
بست سر برداش بزرگ چلبیا	خت دل دلبران بناؤن گ مرگان

آتش موسی زچه رکرد نایان	آب خضر از عین ساخت هودا
محوزگی سو نوده مجیز شبان	نخ زر خاره کرد آیت بیضا
کرد پدیده از کر شده فسته بابل	بر دل علیب آب گوهر منعا
پرده خسادای که پاره پرده گرد و نون	چهره بنت ایکه نیره چهره زیبا
طبلن ز برگیم کوهم ناک	چند سریم سخن بمن سوت
اینکه جهانت پر ز ناره و آشوب	و اینکه زین است پر زشورش و غوفا
اینکه پر ز دگشنه من و گبنی	و اینکه پر ز آذگرد گشته و جسد غبرا
گردش این چرخ واژگونه همکرد	در افق غب شمش طلعت ابها
رخت فرو چون شنیدم این سخن ازوی	نیزه حوش از سرم بفسد اغما
یاف نشان همین بریزش سویش	و بیده ز طوفان فوح و سینه ز سینا
دل شده بر آنکه شاید از زم انگون	چاک پمل باکه سر بخورد صما
کامد و آورد بوی یوسف جانم	پیکت نیم مسباره وادی خدا
	لرز

مرد و حب بشیر و روح که بشری	گفت بگوش و سر مخ داده تغوش
چند فشاری صدف بلعل بدختان	چند فشاری صدف بلعل بدختان
مانده از آن شاخه ایست غرم و بجا	شکر که گرسدره وجود خسزان شد
جلوه بیاموزد از حمال بلوپی	حضرت سلکته آنکه چون بجز ام
ریز دش از عمل جود گوهر بیکتا	چون بگشاید دلوب زبر نکنم
مرد و صد ساله از دمش شود اینجا	آوردمش گر نیم بخت بیا لین
رونق میورده بجهت سپما	مشک ختاب شکن ز سبل پر چین
جان بعد ایش که جان دهم بسیما	روح بقاغصن اعلم از بجان بخش
روشی صح عبد و نظمت بلدا	از رخ و مویش حکایتی است که گویند
حامر زنو کرد مطلع دگران	از اثر وجد این نوید فرح بخش
کرده محظ از سوار قظره همودا	ای فلت بر بیاض دفتر اثا
دی بحقیقت زدنک غیر مسبرا	ای بگراز قباس خلق مندس

جو هر سیم از کف تولدستِ حلوا	در دهن عاشقان ده بخلاف
محزه مهای کند چو بیضه بیضا	تربیت ناب آفتاب جمال
از ورق حکت تو درس الغبا	خوانده ادیب خرد بدرس تقدیر
جذب نائی بسوی منظر اعلا	دور کنی از جمال امر مقدس
گردن بد خواه از کمند دارا	چشم بد اندریش از پسند مرد
حَلْمُ صُورِ ازْجَهْ مِنْوَرْ حِبْ لَا	جد به حب تو گر مراج ندادی
صَفَوْهُ مُشَوْرِ لَاجِبْ تَمَرْ إِنَّا	کرده مژین سعادت شک مادت
سر نهضه بر سر بر حیثت دارا	هر که بگوی تو شد علم بگدانی
گر حدف تپر تپر گشت په پردا	بسنه که درادست سرتخت تو مکون
چشم که بر ملعت میز تو شد دا	با زنگرد بسوی چشم خورشید
بر دچواز طره فو بوي بعن	یاف چواز چره تو رنگ بصورت
جیب نیم است پرز غنیم سارا	رامن باغ است پرز سبل و بیجان

درج بیکت حقد و محکل ایش	کس نشیده است جز دهان تو هرگز
پر من اندر بر محظیر گهر زا	جز دل پاکت کسی نمیده که پوشند
سیم نهان در میان سبل بوبایا	غیر پناکوش و زلف تونتوان کرد
حلم فنا کی رسه بعض فراغها	نمحد اگر مکت رخای تو دستور
دست علی بسوی بابه حمت بگشا	گشت مطول غان بحق فرو بند
پش اگر پی برد با ساحت عنقا	وصف قدم ملی نو دنخانه امکان
خره در او ما نه چشم عشق خواهیا	و حم چه اندیشه ارتقا که زجرت
وی تو همین شاخار سدره ابی	ای تو بین بیوه درخت معالی
رفته زمن خزم شکسب بینما	تاشده ام خوش چین خرم جنت
بنست بغیر از تو با کسم سر سودا	تاسرم اندر گشند زلف تو افقاد
بسته برویم در امید زهره جا	ناکه کشودی بروی من در امید
درسته ام از بند زیر و قید بکیسا	با فته ام تاشان آن خرم ابرو

در دو جهان ای محبو فضل نبا	بیست بجز گو هر رضای تو ای همچ
بهر خردباری رضای تو کلا	در کف من بیست بجز کلا ذه تسلیم
در حجه عالم وصول جنت فردا	دست من و دامن قبول نوا مرور
حثیک حسینی به آمُوت و آجینی	اسْمَكَ وَرِبِّيِّ بهْ أَفُومْ وَأَمْشِي

مطلب هشتم

زیارت ناصر مبارک تلاوت شود

صویر آن در همن مطلب پنجم از فصل چهارم (سخن ۲۲۷) این کتاب منتدرج گردیده است بجز شود

مطلوب نهم

قسمی از قصائد یکه فضلای عرب بعد از صعود جمال مبارک جمل مبارکه در مرثیه صعود مبارک سرده داشته است

در کتاب المغرا و حباب ابوالفضائل عبد الرحمون چنین مسطور است فوله

در سنه ۱۳۰۹ هجری که بتدبر رحی قدر بر صریر فلم اعلى ساخت شد و نسیم جنت عبا را که و متزل کتب

و شارع شریع بافق اعلى و مفتراء دس اسمی صعود فرمود یکی از صلحاء و افاضل مسلمین المعروف

با الحاج محمد ابوالخلق این قطعه غزاره در این مصیبت علی اشاد منود و بحضور اقدس حضرت مولی

الوری اهواه اسد بضیا، غرّة آفاق الارض والسماء، ابغداد داشت و در زند مسلمین بلاد شام معرو

که او از غایت زهد و درع احمدی از اهل جاه را مرح نخورد و خوفاً بالمعانقی را نستوده است

دِهی هَذِهِ

يامن ثانى بالمعارف والنهج
 وآستار العقل لا يعكل عقله
 فهم أثیر الكائنات بفضله
 جزع انتزع عن القلوب لهوله
 لأهونه كما يعاد لاصله
 ماعاد يأثيرنا الزمان بثله
 ومذكرها التي أقول لاميله
 شئ الروابي لانقوم بحصله
 حق داليق بالفقيد ونسله
 ورمي قلوب بني الکرام بنبيله
 يمحى من خلق الوجود لاجيله
 وهم دران امام کر انامل فصاد فرقا فرق عبيد واتم الكتاب آيت اباب بمفرغیت واغتراب
 تلاوت فرسودا بین زیدان از فضحای امت نظری این فضیده غرار اداراین مصیبت عظی

درز کبری مطلع نمود و بحضور اقدس اعلی معرفت داشت

وَهِيَ مُنْدِيٌّ

بِإِيمَانَ الْمُدْعَىِ وَنُورَ الْبَهَاءِ	أَتَى لِفَظِيْبِيلَ حَقَّ الْعَرَازَةِ
لَبَّتْ شِعْرِيِّيْ منْ لِبِّيْلِفَظِيْبِيلِيْ	فِيَهُ رَثَى عَلَامَةُ الْأَنْبِيَاِ
سَتِيدُكَانَ بَعْثَهُ لِلْبَرَا بَا	خَيْرَغَوثِيْ مِنْ وَاسِعِ الْأَلَاءِ
بَثَ رُوحَ الرَّشادِ يَا لِلْخَلْقِ مُلْزَرا	هَادِيَا لِلْحَقِيقَةِ الْغَرَاءِ
وَمُذِيْسَكَمَ الْإِرْسَالَةِ فِيْهِمْ	صَعَدَتْ رُوحُهُ لِأَعْلَى السَّمَاءِ
ظَهَرَتْ مُعْجِزَاتُهُ نَسْلَا لَا	بَيْنَاتُ كَالْبَدْرِ فِي الظُّلَماءِ
فَأَهْنَدَهُ كُلُّ عَاقِبِيْتَنَاهَا	وَأَحَاطَ الضَّلَالُ بِالْجُهَلَاءِ
مَكَدَّا الشَّمْسُ لَا يَغُوتُ مِنْيَا هَا	غَيْرُ وَغُلْذِيْ مُقْلَهُ عَمْيَا هَا
عَرَفَتْ فَضْلُهُ الْمُلُوكُ وَخَرَّتْ	خَوَهُ سَجَدًا بِدُونِيْ رِيَا هَا
وَاعْتَرَى الْأَرْضَ هَرَّةُ يَوْمَ أَوْيَيْ	فَهَوَتْ حُزْنًا أَبْخَمَ الْجَوْزَاءِ

وَبَلَى الْفَضْلُ فَقَدْ لَعَظِيمٌ رُّكْنٌ
 وَعَيْوَنُ السَّخَاءِ سَخَّتْ عَلَيْهِ
 مَنْ يُرِيَ بَعْدَهُ لِرَفْدِ الْبَيْانِ
 وَإِذَا مَا الشَّمْسُ الْمُبِيرَةُ غَابَتْ
 هَانَ وَاللَّهُ بَعْدُ كُلُّ خَطْبٍ
 يَاعِيُونَ الْقَرَبِيزِ رُجْحٌ عَلَيْهِ
 غَابَ مَنْ كَانَ لِلنُّبُوَّةِ أَهْلًا
 فَأَكْسَى الْعِلْمُ بَعْدَهُ بِحِدَادٍ
 مَا تَأْخَرَتْ عَنْ رَثَاءِ لِعْنُدٍ
 مِنْ ذَوِيِ الْكِرَامِ وَالْفُضَّلَةِ
 أَدْمَعَاهُ مِثْلَ فِيْنِيهِ بِالشَّخَاءِ
 وَغِيَاثُ الْفَقِيرِ وَالصَّعْنَاءِ
 مَنْ لَنَا بَعْدَهُ لِنَشِرِ الْقِبَاءِ
 وَتَخَيَّرَنَا الْمَوْتُ فَوْقَ الْبَقَاءِ
 بَدَلَ الْحِبْرَادَمَعًا كَالدِّمَاءِ
 غَابَ مَنْ كَانَ كَعْبَةَ الْفُصَّا
 وَارْتَدَى بِالشَّوَادِخَيْرِ رِدَاءً
 غَيْرِ دَاعِيِ الْأَسَى وَفَرْطِ الْبَكَاءِ

«الى ان قال»

أَنْتَ مِنْهُمْ وَفَوْقَهُمْ يَا مَلَاذِي
 وَلِهَذَا فَلَا يَلِيقُ بِمِثْلِي
 أَنْ بُعْزِيزَكَ فِيمَعْنَامِ الرَّثَاءِ

أَنْتَ أَدْرِي مِثْنَا وَأَوْسَعُ عِلْمًا
فِي حَيَاةِ مَهْبِيرٍ مَا لِلْفَنَاءِ

مَا مُشُولٌ أَمَامَ عَرْثَكَ إِلَّا
لِأَدَاءِ الْفُرُوضِ بَعْضَ الْأَدَاءِ

فَإِذَا مَاسَلْتَ لِلَّدَّهُ فِرْدُخْرَا
سَلَمَ الَّذِي هُرِمَنْ خُطُوبَ الْبَلَأِ

وَمِنْ رَدَابَامِ افْوَلِ شَمْسِ جَدِي وَسَكُونِ حَفِيفِ سَدِرِهِ فَتَقْتَلَ اِبْنَ فَرْشَوْرَهِ رَاوِيْبِ مجِيد (بِادِعِيه)

كَأَرْجُبِ شَبَانِ مَلِتْ فَجَيْهَهُ مَسِيحَيَّهُ اَسْتَ پَسْ اَزْكَرْهُ دَمَحَصَرْ بَارَكْ دَرْجَيْنِي كَرْ قَاضِي عَكَا وَمَرْحُومُ عَلِيٍّ

اَفْنَدِي سَقْتِ اَزْهَرِي وَجَمِيعِ اَزْاعِيَانِ بَلْدَهَافِرِهِ مَشْرَفِ بُودَنْهُ دَمَلِسِ فَرَاثَتَ كَرْ دَنْسَنْهُ آزْرَا

تَقْدِيمِ حَضُورِ اَقْدَسِ اَعْلَى نُورِهِ

«مِنَ التَّرْاثِ الْفَالِحِيرِ»

تَازَلَ يَا مَوْلَايَ يَا فَخَرَ التَّدَنِي وَأَمِيرَ الْمَكْرُمَاتِ وَتَقْبَلَ مِنْ مَفْتُونِي دَائِيكُمْ

عِبَارَاتِي بَيْعُدُّ نَطْقَهَا عَنْ رَفِيقِ مَعَانِيكُمْ كَبَعْدِ الْأَرْضِ عَنْ نُورِ السَّمَاءِ

حَاوَلَ أَنْ يَأْتِي عَلَى ذِكْرِ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ مَوْلَاكُمُ الْجَلِيلِ وَسَيِّدِكُمُ النَّبِيلِ

وَبَدَرِكُمُ الشَّاطِيعِ وَكَوْكِيْكُمُ الْلَّامِعِ حَاوَلَ أَنْ يَصِيفَ خَطْبَاهُ ذَهَلَتْ لَدَيْهِ

بَصَائِرُ اُولِي الْحَكَمَةِ وَهَارَتْ عُقُولُ اَصْحَابِ الْعِلْمِ وَالْفَهْمِ
 (خَطْبُ الْمَكْلِ فِي طَرِيقَةِ شُمَّ الْجَبَالِ تَرَوْلُ)
 حَاوَلَ اَنْ يَصِيفَ مُصَبِّبَةَ كَيْفَتْ لَهَا ثَمَسُ الضُّحَى وَأَفَلَ بَدْرُ الْكَرْمَانِ
 وَكَبَازِنَادُ الْمَجْدِ وَانْفَصَمَتْ عُرَى الْعَلَيَا وَشُوَّهَ وَجْهُ الْحَزْمِ وَالْعَزْمِ وَ
 غَاصَتْ يَنَابِيعُ الْمَعَارِفِ وَتَنَكَّرَتْ سُبُلُهَا وَأَقْفَرَتْ رُبُوعُ الْمَسَرَّةِ وَ
 دَرَسَتْ مَعَاهِدُهَا حَاوَلَ اَنْ يَصِيفَ خَطْبَ فَقِيدِ تَقْوَضَتْ لِنَعَاهُ
 الْأَضَالِعُ وَأَرْجَحَتْ لِوَقْعِهِ الْقُلُوبُ وَاسْتَكَبَ الْمَاسِعُ ثَامَدَنَا
 الْكَرَامَةَ تَذَذَّبُ حَظَّهَا وَالْتِيَادَةَ تَبَكِي حَامِي زِمَارِهَا وَالْعُلَى يُؤْتَنُ
 اَبْنَ بَجْدَتِهِ وَالْجُودَ يَرْثِي رَاعِي حُرْمَنِهِ
 حَتَّى خَلَنَا يَنَ الْأَسَى كُلَّ طَفْلٍ نَاخَافَلَ اَنْ يُتَمَّ الرِّضَا
 وَقَامَ مَفْتُونُوا بِهَا يَهِيَّ بِكُونَهُ عَدَدَ اِنْعَامِهِ وَعَدَلَهُ وَهَبَتْ قُلُوبُ اَبْنَاهُمْ
 تَنَجِّبُ عَلَيْهِ بِمِقْدَارِ مَا زَرَعَ فِيهَا يَمِنْ حُتِّهِ وَفَضْلِهِ كَيْفَ لَا وَهُوَ

الرَّاجِلُ الَّذِي تَوَلَّتِ الْكَرْمَاتُ بِرَحْيَلِهِ وَالْوَاعِظُ الْمُرْشِدُ الَّذِي هَدَاهُمْ
 بِوَاسِعِ عِلْمِهِ وَجَزَيْلِ فَضْلِهِ فَإِنَّ اثْنَارِهِ لَا يَنْدُبُونَ بَعْدَهُ وَهُمْ لَا يَطْلُبُونَ
 تَحْمِيدَهُ وَعَذْلَالاً وَجَدُوهُمْ مَا عَنْدَهُ اثْنَارَ عِلْمِهِ الَّتِي خَرَّنَهَا فِي سُلْفِهِ
 أَمْ وَاسِعَ فَضْلِهِ الَّذِي شَمِلَ بِهِ كَبِيرَهُمْ وَصَغِيرَهُمْ أَمْ أَثْيَلَ مَجْدِهِ وَجَزَ
 حِكْمَتِهِ أَمْ عَظِيمَ نُبْلِهِ وَشَرِيفَ كَرَامَتِهِ وَلَسْنًا بَعْدَ رِيَاسَتِهِ عَنْ أَعْلَوْ
 مَقَامِهِ وَرَفْعَةِ شَانِهِ لِنَسْطِيعَ الْأَنْبَانَ بِحُزْنٍ مِنَ الْوَاحِدِ فِي تَعْدَادِ صِنَاعَتِهِ
 وَحَسَنَاتِهِ وَلَوْ جَعَنَا فِي رَثَائِهِ جَمِيعَ مَا فَيْلَ فِي الدُّنْيَا مِنْ رَثَاءِ الْمُلُوكِ وَ
 الْأُمَّارِ وَأَفَاضِلِ الثَّانِis فَلَا عَالِمٌ فَضْلِهِ تَدْرَكُ وَلَا مَأْثُرٌ عَدَلِهِ تَعْدَدُ
 فَلَا فُوضُّ مَرَاجِمِهِ تُوصَفُ وَلَا غَازَةُ مَكَارِمِهِ تُخْصَرُ وَلَا كَرَمُ أَعْرَاقِهِ كَلَمَرِ
 أَعْرَاقِ الثَّانِis فَإِنَّ كُلَّ مُذِيقَةِ الْقِصَافَاتِ الَّتِي كَانَ فِيهَا آيَةُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ
 لَمْ تَكُفِ بِوَصْفِ يُعْشِيهِ الشَّرِيفَةِ فَهُوَ الْأَمَامُ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ وَالْحَسَنَاتِ
 بِحَسَنَاتِهِ وَمَبَرَّاتِهِ بَلْ هُوَ فَوْقَ مَا يَصِفُ الْوَاصِفُونَ وَيَنْتَهُ الثَّابِعُونَ

الزاحل الذي لم يترك للثais زاد غير أكباد ملتهبة ودموع مصوب
 فكيف يسوع وصف من جلت صفات عن التغيير بل كيف يليق أن يخون
 الذم بعده فقد هذا السيد الخطير ولقد :

حمد الماء رغبة وأرياعا وجرى الصحراء وأتياعا
 وضياء هنا استحال ظلاما وإلى الموطن قاد ندا عا
 مذهوى من أعلى الفضل طرد راسخ جا وزاليمات ارتفاعا
 وإنما فعل مذ البدرين ان يغور في القبور وهذا الجهران يبيت تحت
 الثرى إنما هو بحمر بها لم يكن ليتنقل إلا في بروج سعد ويفترن منازيل
 عزة ومجده

حاشا علا من الماء وإنما هي نقلة فيها المنى والستول
 ولقد نادا من أحبه فاجاب بعد أن ترك آثارا نذكر متماما بعثة الشرفة
 وبعد أن أوجد فيهذا الوجود معاين لطف وجود كمن يوجد هم

عَزَّا وَشَرَّافَنِيَادُكُمْ مَوْلَائِي وَأَشْبَالُهُ الْكِرَامُ أَصْحَابُ الْمَاثِرِ الْحَمِيدَةِ تُجَدِّدُ
 بِنُورِ حِكْمَتِكُمْ وَعَلِيمَكُمْ مَا سَنَتُهُ خَمْرُ بَهَا يَكُمْ الْمُنْتَقِلُ فِي بُرُوجِ مَجَدِيهِ وَإِنْ
 أَخْزَنَكُمْ وَأَخْرَنَ الْجَمِيعَ بِنَقْلِيَهُ فَقَدْ سَرَّ مَلَائِكَ دَارِ النَّعِيمِ حَيْثُ مَقْرِئِهِ
 السَّعِيدِ فَتَقَبَّلْ آيَهَا السَّيِّدُ السَّنَدُ مِنْ عَاجِزِيْعَنْ ادْرَالِ سِرِّ مُعْجِزَاتِكَ
 وَمَفَضِّيْعَنْ أَدَاءَ حَقِّ الْوَاجِبِ نَحْوَكَ رَاهِمَةِ عَنْصُوكَ أَنْتَ يَا مَنْ زَرَعْتَ فِي
 قُلُوبِنَا بِزُورِ الْحَبَّةِ وَأَنْسَلَنَا بِكُلِّيَّتِنَا إِلَى عِشْقِ صِفَائِكَ مَرَاسِيمَ النَّعْزِيَّةِ
 الَّتِي يَحْمِلُ وَاللَّهُ كَيْفَ يَلِيقُ الْأَتْيَانُ بِهَا فَبَا هِرْ عِلْمِكَ وَوَاسِعُ حِلْكَيْدِكَ
 سِرَّ فَصُورِنَا وَتَقْصِيرِنَا أَدَمَ اللَّهُ بَقَائِكُمْ وَحَضَرَاتِ إِنْخَوْكُمُ الْكِرَامُ بِالْغَزِيزِ
 وَالْأَسْعَادِ (الفقير جاد عبد الله ١٨٩٢)

درسنه ۱۳۱۲ هجری که نکارنده مقیم بلا سوری بود یعقوب بن بطرس القیانی من بنی عام که
 قبر فاضل لغوی امت نصاری است و مقیم مدینه منوره عکا این ایات را در وصف وصفه
 مقدمة تقطیم و بحضور بارک تقدیم نمود و سخن آذان بخط خود باین عبد تذکرۀ عطا فرمود

فِيهَا مَقَامُ بَهَاءٍ ذِي الْأَلَاءِ وَبَهَاءٌ شَمِيسٌ حَقِيقَةُ الْأَسْمَاءِ وَجَلَاءٌ أَبْصَارٌ وَنَيلُ رَجَاءِ وَرَزْكًا هُوَ أَعْكَاءٌ وَالْأَرْجَاءُ	مَا بَيْنَ لَبَنَانٍ وَكَوْنَانٍ بَحْرَهُ الْسَّتِيدُ الْخَنَّارِ مِصْبَاحُ الْمُدْبَرِ فِيهَا أَبْتِهَاجُ قُلُوبٍ أَتَبَاعَ لَهُ بِوْجُودِهِ طَابَتْ مِيَاهُ وَرُودِهَا
---	---

در این اشعار اشارت بازیابی از آثار وجود افسوس ایجی که در میان عکافور یافت
 زیرا که این ملد برداشت آب و هوام صوف بود و مرارت و ملوحت میاوه آمار و نتات
 و موبمیت هوای آن دیار نزد عموم معروف چنانکه محبس عاصیان دولت عیگشت و منعی
 محکوبین بوت در حکومت سنبه . داھالی غالباً گرفتار امراض مزمنه بودند وزر درروی و
 بخف البدن از اهمیت فاسد . و چون آن ملد مقدس محل اقامت وجود افسوس گشت
 آبهای شور شبرین شد و هوای مکدر طراوت و صفا یافت . انتی

خاتمه

میود حضرت عبدالبهاء جل شناه

شرح و بسط ایام تسعہ بپايان رسید در خانمه شرح صعود مرکز میثاق آئی جل سلطانه را فرموده منباید
هر چند بوم صعود مبارک حضرت عبدالبهاء جل سلطانه از ایام محمره نسبت ولی بنصر مبارک حضرت
ولی امراءه ادار و اخاهده اه يوم مژبور از ایام مخصوصه و مقدسه محبوست

خاتمه مشتمل بر هفت مطلب است

مطلوب اول

فہمی از منابع احادیث الواح مبارک که حضرت عبدالبهاء جل شناه در باره عظمت عهد و میثاق آئی
و بلایا واردہ و مسئله ولایت حضرت ولی امراءه جل سلطانه

مُؤْلَفُ الْأَنْجَنِي

ای رب کریم تو شاهدی و آگاهی که در این شد رفاقت چنان مجوہ و محصور و مغموم و معملا
که نفر منقطع و دمی آسایش مُسلِّب است جسم گردانست و دل بریان و مجرم سوزان

دشده داغ اشیاق نایان
هر بان بزدا نامرحمتی فرا و آبیت رحمتی بنا این فرق پر عرق طا
پایانی نجش و این در دید ران مجران را نهایت ده این ذره نابود را چه شری و این سی
سقفو در اچه اشی ده ایام خلوک که موسم سر و بود دمی نیاسودم حال که شام مجری است وزمان
حرمان چکونه صبر و شکیب آرم و از آسایش نصیب برم تو مقداری و تو انما این سرمه فراق را
بریاق وصال زایل کن و این در دید ران مجران را بداروی وصول بایوان علاج نمایع

دیزد روحی مفسر باند قوله العزیز

هُوَ اللَّهُ

اَيُّ رَبٍّ تَرْتَدِي هُجُومَ الْأَمْمِ وَجَوْلَهَا وَغَرُورَ الْمَلَلِ وَصَوْلَهَا عَلَى عَبْدِكَ الْفَرِيدِ
الْوَجِيدِ الْغَرِيبِ فِي سِجْنِكَ الْأَعْظَمِ وَتَنْظُرُ قَوْارُدَ التِّهَامِ وَتَنَابُعَ الزِّمَاجِ
وَتَكَاثُرَ السُّبُوفِ وَتَكَافُفَ الصُّفُوفِ مِنْ كُلِّ الْأَرْجَاءِ وَالْأَخْاءِ فَاصْبَحَتِ
النِّصَالُ هَالَةً حَوْلَ لِحْسِنِ الْغَبِيلِ كَالْهِلَالِ وَغَدَتْ تَكَاثُرُ قَوْارُدِ السُّبُوفِ
الْجَدَا دَيْجَعَلَهُ هَتَّ الظِّلَالِ وَمَعَهُ مَذِيَّهُ الْبَلِيَّةِ الدَّهْمَاءُ وَالْمُصِيَّةِ الْعَمَيَّاءُ

فَامْأَلَ الْأَحِبَاءُ عَلَى أَشَدِ الْجَفَاءِ وَدَخَلُوا إِلَيْهِ فِي مَيْدَانِ الْكِفَاحِ يِهِمَا مَوْسَى
 وَسَيِّفُ وَرَمَاجُ وَصَوْبُو الْتِبَالِ إِلَى عَبْدِكَ الْأَعْزَلِ مِنَ النِّلَاجِ وَظَلَوْيَا لَهُ
 إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَلَاجُ وَالنَّجَاحُ هِيهَا ثَفَيْهَا فَسَوْفَ يَرَوْنَ أَنفُسَهُمْ فِي مَهَلَوْ
 الرَّدِيِّ وَحُفَرَاتِ الشَّقِّ وَغَمَّاتِ الْعُمَى وَيَنْوُحُونَ وَيَكُونُونَ عَلَى مَا فَرَطُوا
 فِي جَنَبِ اللَّهِ وَمَتَكُولُ حُرْمَةَ اللَّهِ وَنَقْضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَنَكْسُوا رَايَةَ اللَّهِ وَفَرَقُوا
 كَلِمَةَ اللَّهِ وَشَتَّوْا شَمْلَ مَرْكَزِ الْعَهْدِ وَنَثَرُوا مَا نَظَمَهُ يَدُ الْفَضْلِ أَيْرَتْ لَتَخَذُوا
 مِيَاثِكَ هُزُوا وَعَهْدَكَ مَلَعَبًا وَصُعُودَكَ مَغْنَمًا وَمَرْكَزَ مِيَاثِكَ سُخْرِيَّا
 أَيْ رَبِّ اغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَاسْتَرْعِيْوْ بَهُمْ وَكَفِرْعَنَاهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَارْجِعْهُمْ إِلَيْكَ
 وَاجْعَهُمْ حَتَّى لَوَاءَ مِيَاثِكَ وَأَخْلَعَ عَنْهُمُ الْقَمِيسَ الرَّثِيْثَ وَالْيَهَمْ رِدَاءَ
 التَّقْدِيْسِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْوَجِيْمُ ع ع

... جال قدم واسم اعلم روحى لترية الغداه اين عبد رازکو دکی ریضع ڈی عبودیت فرمود
 در آغوش خضوع و خشوع و رفت پروردش داد و بخلعت بندگی در کاه احادیث الیه این

هیکل محیت را زینت نخشد تا در قطب امکان عزم یافای بنسیم عبودیت کبری مواجه گردد و سراج
 عهد در زجاج رفیت بمحیت عظمی و حاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردید که در جمیع عوالم خلق یابد و شیوه
 و مثیل و نظری در این عهد نداشته باشد لمنه این عبد سلطنت عزت ابدیه را باین عبودیت صمیمه تبدیل
 نمایم و سر بر اشیار را باین حصیر حیر مبارز نمایم و این حضیض ادنی را باوج اعلیٰ خوبی نجوم را بهندگی
 پویم و اسرار عبودیت کویم در رامن کبریا در آدیزم و اشک حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که ای ملیر
 یکنایم و خداوند بسیار فوت و قدرتی نجاش و ناب و نوانی عطا فرا قوی را ببروی ملا اعلیٰ نجاش
 و اعصار ای بید ملکوت ایسی جوارح را سوی غبی ده و ارکان را لواح ملکوتی فراما تا بر عبودیت جمال
 احمدیت چنانکه لائق و سزاوار است مؤید گردم و بر بندگی آستان مقدست چنانکه باید و شاید موفق
 شوم ای محیط در بسیط فقر و فقار اراده ای بیهی در خلونکده محو و هیام سکن نجاش خاک ره دوست
 کن و غبار آستانت فرا عبودیت ملکوتی نجاش که فوق نوانانی بشریت و رقیت ناسوی ده که آتل
 مراتب بندگیست نوئی فوی و قدر نوئی مقدر و بینظیر شمعی برآفرود که پر توش روشنی آفاق شود
 و ناری ایقاد گلن که حرارت شد برسیع طیاق زند و لهار امیسط الیام گلن و جانهار امشراق انوار

ای پروردگار در دمنه از راه ران کن و هشتمین از راه حرم ایوان افق علیین را بسوزمین روشن نما
 و ساحت دلمهار ارشک گلزار و گلشن کن هر یکت از اجبار انجنم خدی نما و هر یکت از اهل و فارا کوی
 ساطع در افق اعلیٰ هنالهای حدیقه حمامت را هژراوت و لطافت بخش و نور سیدگان با رگا
 احديت راصبحات و ملاحت ده بندگان در بیرون را انوار علیین فرا و آزادگان قدم راشنرا
 اقليم نعیم کن رویان برافروز و خوش از ارشک جان فرا و آفاق را معطر و معنبر نما
 دستشان بی بیضا نما ولطفشان لولولانا برآشان شعبان مین کن و دلیشان سوچا
 علیین نمیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابی
 جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و گیتوتی لعتبة المقدسة الفداء در ایام آخره و قیمه
 در فراش تشریف داشتند این بعد بقصیرفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلمهار خون و
 ارشک انتبه جهون و با اینحالت با کثر خدات مبارک مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را
 جمع کن از این فرایش چان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مگر امرقطعی فرمده
 محضر اطاعت باحال ارتعاش دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانبه بسیار بزرگ

که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بعکا جمیع اوراق و مایتعلق محظوظ آفاق در آن داشته
 گذاشته بودند باری این بعد مشغول بجمع کردن بود که میرزا محمد الدین وارد شد این بعد چنان تاثر و مضر
 بود که خواست بزودی از تاثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار با وکفهم توپر معاونت ندا
 بازی جمیع اوراق و امامت و خواتم و سجعهای صورهای مقدسر از در آن داشته بستیم فرمودند
 متعلق ببودارد بعد رزبه کبری رخ نمود و ارکان عرش تنزل و ظلمت فلاق آفاق را احاطه نمود
 بسیج نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بظاهر از بصارافول نمود و برآفاق بصار
 سطوع فرمود سراج هدی از طلا، ارنی صعود نمود و در رجایه طلا، اعلی برافروخت دلها غرق خون
 شد و جگرها پرسوز و گذاشت ناله و حین بنده شد و گریه وزاری باوج اثیر رسید جمیع مل
 ار و ضع و شریف و فصر جمع شدند و کافه تاثر و تحریر مصیبت کبری ولا تتمم لئم همئا فضلا
 و علی اداری ملیّتی از سبیه و شبهه و لضاری قسام غرادر ماتم در زیر کبری انسان نموده و در کمال
 تاثر و تأسی و تحریر علی ملأا آلهه اذ فرائت و تلاوت مینمودند و جمیع درستایش و نیایش
 و بزرگواری نیز آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریا و الفضل

شهدت به کل البرایا باری این بعد در این فرع عظیم و اضطراب شدید با جسمی گریان فلی
 سوزان و گپدی برایان وارد غرفه مبارک با اغصان شد چون خواستیم جد مظراغل و آب کا
 و ما همور راستخات آن تن چون بلو معطر نهائیم یکی از اهل فتویلین عبد گفت ایند و جانه بد عید بدم
 بیز ایند اند بغرفه خوبیش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موجود خواهد زد این عبد از شدت صدمه
 کبری و قوت رزیه عظمی مد ہوش و محظوظ فانی گشته و سچو جه گان چنین خلم نیافت امدا ایند و جانه
 را بناهه تشیم نو دم باری دیگر مپرس که در آنزو زچه حسرت و مانع بود و آن بادا دچکون شام گشت
 گرگویم قلبها پر خون شود در نویسیم اشگاهما جحون شود قسم بحال قدم از حواس و احساس بیزار و بیگانه
 گشتم و تا ای صبح گریسم و یوم ثانی و ثالث بیز براین نوال گذشت لید رابع نصف شب از بستر
 باخون جگر برخاستم که قدری مشی نایم بلکه فتوی در هر قوت و سوزش همچرا حاصل شود علاوه کردم که اورا
 باز نموده اند و جسجو میباشد چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع بفراش نو دم که
 میاد امتحنت شوند که این بعد این قضیه را مشاهده نمود پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عمد
 چال قدم را نمی دهند اند گان میگنند که بواسطه اوراق مبارک میتوانند در امر اند اخلاقی بگنند امدا

بمنزین است که این بعد مکوت نماید و یوم ناسع کتاب عمد غلاوت شود آنوقت اهل فتوی پیام خواهد
 گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود چون یوم ناسع غلاوت کتاب عمد گشت و معانی میثاق
 در مذاق اهل وفا ق غلاوت شده بخشدیه حربی سر در متنبیر گشته است و بعضی مفهوم دختر آثار بشارت کری
 در وجوده اجرا خواه گشت و غبار کرد و رست عظمی در پیش راه اهل هوی نمود اگر دید بقیه که جمیع حاضرین منتظر
 شدن و از همان یوم اساس نقض گذاشتند شد و در بایی وهم بوج آمد آتش فاد برافروخت و قلوب
 مخلصین بسوخت روز بروز این آتش شعله گشت و این غبار بلند تر شد تا بلکی از حضرات افان
 توفیقی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقيعیش بخاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که بیک خاتم از خانه های
 مبارک بد عدید تا این توقيع از مزین نایم در جواب گفتند خبری از خانه های مبارک نداریم گفته شد که جمیع
 خانه های مقدس در جانه و در گنجه مبارک بود و جانه را من تسلیم شا نمودم گفت من نمیدم و نمیدام
 از این جواب فرم بروح صواب چنان ارتقاشی در بدن حاصل شد که وصف نسوانم حیران و سرگردان
 ننم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و پنهان خلت دعا که ظاهر گشت باشی جمیع آثار مقدس
 والواح متعلقة با بن عبد و سار دوستان جمیع را از میان بردازد حتی احکامی که تقدیلیش در زد این بعد موجود

ملاحظه فرماید که تعددی بچه درجه رسیده و این عبد ساکت و صامت بود که مبارا این راهنمگر پیشنهادی
 نشر آفاق گردد و این حوار ثخینه تبادله معروف در زردا هنر شفاق شود در آتش میوختم و میاختم
 و میگرسیم و میزرسیم بعد ملاحظه شد که بلاحیانی که بر جال قدم وارد یکت بکت پی در پی مسوی بر این عبد بگردید
 تا آنچه در علو رو بیت ظاهرگشته انعکاس انش در دُنُوع بودیت غایان و عیان شود صورتی در زیر
 دارد آنچه در بالاست چون این مصیت بینها بر جال قدم وارد پس باید صد هزار آن نصیبیں
 عبد گرد شاعبدی آطهعنی حتی اجعلکَ مثلی تحقق یابد چنانچه در مناجات بیان میفراید
 و فی الحجۃ یستقره مناجات از انسان یسعب است قال و فول المحن قد لخذتیوا لآخر
 علی شان منع القلم الاعلى عن الجریان ولیسا فی الا بھی عن الذکر والبيان
 وقد رأیت بالله في حثیت ما لا رأیت عیون الأولین و سمعت ما لا سمعت
 اذن العالمین وقد أریت بالله عبادکَ الذین ترکتُ علیهمُ البيان و خلقهمُ
 لینفعی اجتب من المللِ القبْلِ كلهَا هیئتٌ يفتخرُونَ بخاتمتکَ و يضرِبونَهُ
 علی الالواح لاثباتِ ریاستِ فیم بعْدَ الذَّهْبِ ائمَّةُ ارْسَلْتُهُ إِلَيْهِمْ لَعَلَّ يَتَشَعَّرُونَ

لَا فَوْعَزَتْ لَهُ يَكْنَ خَاتَمَكَ الْأَفِي اصْبَعِي وَلَا يُغَارِقُ مِنْيَ أَبْدَا وَلَنْ يَقْدِرَ
 أَحَدٌ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنْيَ طُوبِي لِمَنْ يَقْرَئُ مَا نَقْشَ فِيهِ مِنْ أَسْرَارِكَ الْمَسْتُورَةِ
 وَأَيَّاتِكَ الْأَحَدِيَّةِ وَثَنَاءِكَ الْمَسْتَوْدَعَةِ أَنْهَى بَيَانَهُ الْبَدْبُعُ
 مَاحْظَ بِغَرَائِيدِ كَجَوْنَاهِينَ عَبْدَ رَازِبَلَاهِي وَارْدَه بِرْ جَالَقَدْمَ نَصِيبِ عَظِيمٍ أَسْتَ أَنْ مَطْلَعَ
 الْنَّوَارِ وَارْبِعِينَهِ بِرَاهِينَ خَاسِرَ وَارِدَ قَدْ تَحَلَّبَ دَمْوَعُ الْمَلَاءِ الْأَعْلَى لِبَلَاهِي وَ
 تَلَهَبَتْ رَفَاقَتْ أَهْلَ الْمَلْكُوتِ الْأَبْهَى لِكَرْبَلَاهِي وَأَبْسِلَاهِي وَأَعْيَنْ أَهْلِ سُرَادِيفِ
 الْقَدِيسِ تَدْرِفُ بِالْعَبَرَاتِ مِنْ حَسَرَاتِي وَأَكْبَادِ الْمَلَاءِ الْعَالَمِينَ تَفَتَّتَ
 مِنْ أَحْزَابِي وَالْأَبْيِ الْمُهْبِي تَرَى أَجْيَجَ نَارِي وَضَجَّيجَ سِرَّي وَإِحْتَراقَ كَيْدِي
 وَشُعلَةَ قَلْبِي وَكَيْ أَحْشَابِي وَفَيْضَ دَمْوَعِي وَسَيْلَ عَيْوَنِي وَشِدَّةَ كَرْبَلَاهِي وَبَلَاهِي
 وَحِرْقَةَ قُوَادِي وَأَبْسِلَاهِي أَيْ رَبِّ الْكَمْنَوَالِي فِي الْمَرَاصِدِ وَفَوَّالِي بِهَامَ
 الْمَفَاسِدِ وَسَلُواعَلَيَّ سَيْفَ الْعُذْوَانِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأَطْلَقُوا الْعِنَانَ
 وَأَشْرَعُوا السِّنَانَ وَأَغَارُوا عَالَى هَذَا الْعَبْدِ الْذَلِيلِ بِكُلِّ طُغْيَا يَنْ

أَيْ رَبْ لَمْ يَنْهَا نَصِيرٌ وَلَا ظَهِيرٌ وَلَا مُجِيرٌ إِلَّا أَنْتَ وَبَقِيْتُ فَوْنِيْدًا وَحْيَدًا أَسْبِرَأْ
 ذَلِيلًا بَيْنَ أَجْبَاثِكَ وَحْيَرًا نَافِيْ أَمْرِيْ كُلَّمَا أَنْظَرْتُكَ إِلَى الْيَمِينِ أَرَى بِالْأَطْأَةِ
 وَأَنْظَرْتُكَ إِلَى الْبَسَارِ أَرَى بِصَنَاعَةِ الْمُنْتَابِعَةِ وَالْقَنْفَتِ إِلَى الْأَمَامِ أَجْدُ سُبُوْفَا
 شَاهِرَةً وَأَتَوْجَهَ إِلَى الْخَلْفِ أَجْسَعْتُ رِمَاحَانَا فَذَهَّ وَأَرْفَعْتُ رِبَابِيْ أَرَى غَيْوُمَا
 مُسْكَانِيْفَةً وَأَطْرُقْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَرَى حَبَائِلَ وَأَشْرَاكَا مُتَوَاصِلَةً وَضَعُوفَهُ لِفَةً
 مَصَانِيدِيْدُولِيْ العَدْوَانِ حَتَّى يَرْمُونِيْ فِي اَخْدُودِ التَّيْزَانِ وَيَعْدِلُونِيْ بِإِثْدِ
 هَوَانِ أَيْرَبْ وَغَایَةَ رَجَائِيْ اَنْفَرَعَ إِلَيْكَ وَأَبْتَهِلُ إِلَيْكَ وَضَجَّيْجَيْ بِرَفَعْ
 إِلَى مَلَكُوتِكَ الْأَبَهِيْ وَصَرِيْخِيْ يَنْصَبَ عَدْدًا إِلَى مَلَكَ الْأَعْلَى أَنْ تُقْرَبَ
 أَيَّامَ رُجُوعِكَ وَوَرْدَيْ عَلَيْكَ وَفُودَيْ بَيْنَ يَدَيْكَ أَيْرَتِ ضَاقَتْ
 عَلَى الْأَرْضِ بِرِحْيَهَا وَأَسْتَدَدَتْ عَلَى الْأَزْمَةِ بِإِسْرِهَا وَأَحَاطَهُنِيْ جِنُودُ
 الْمَسْبُهَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَأَغَارَتْ عَلَى جَمْوَعِ الْخُصَمَاءِ مِنْ كُلِّ
 الْأَخْنَاءِ أَفْيَدَنِيْ بِقَبْيَلِيْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبَيْنَ مِنَ مَلَكُوتِكَ الْأَبَهِيْ

وَانْصُرْنِي بِتُرْوِلِجِيُونِ مُتَوَسِّمِينَ مِنْ مَلَكَ الْأَعْلَى كَمَا وَعَدْتَنِي حِينَ
 أَنْدَكَ طُورُ وِجُودِي مِنْ تَجْلِيلِكَ عَلَى سِينَاءِ الظَّهُورِ شَهَدَ اللِّقَاءَ وَلِنِي
 مُطْمَئِنُ القَلْبِ مُتَيقِنُ الْفُؤَادِ إِنَّكَ تُحِزُّ وَعَذَّكَ الْحَقُّ وَقَوْلَكَ الْقِدْرَ
 يَا حَبُوبَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ نَأْخُلُ الْلَّهُمَّ نَفُوسًا زَكِيَّةً وَقُلُوبًا
 صَافِيَّةً وَوُجُوهًا نَوَّرَآءَ وَجِبَاهَا بَيْضَاءَ وَصُدُورًا مُنْشَرِحةً يَا يَاتِ
 قُدُّسِكَ يَا رَبِّي الْأَبْهَى وَالسُّنَّا نَاطِقَةٌ يَذِكُرُكَ يَا ذَا الْأَسْنَاءِ الْحُسْنَى
 وَكَبِيُونَاتٍ لَطِيفَةً صَافِيَّةً مُسْتَنْبِثَةً عَنْكَ يَا ربَّ السَّمَاوَاتِ الْأَعْلَى
 لِيَقُومُوا عَلَى نَشْرِ الْأَيَاتِ وَاعْلَاءِ الْكَلِمَةِ وَإِشْهَارِ الْبَيِّنَاتِ مُتَمَسِّكِينَ
 بِالْمُسْتَقْدِمَاتِ وَمُتَسْتَبِثِينَ بِعَهْدِكَ يَا ربَّ الرَّاياتِ وَيَقْنَعُوا قِلَاعَ الْقُلُوبِ
 وَمَعَاقِلَ التَّفُوسِ يُسْخِرُوا الْأَرْوَاحَ فَإِنَّمَا جُنُودُ مَلَكُونَكَ الْأَعْلَى يَا رَبِّ الْأَجْمَعِينَ
 این بعد در ساحت اقدس جمال قدم ازشدت خجلت و شرم ای ساری سر برندار دواز کثرت فصور
 در حضرت فور زبار دچه که با دستی تپی و گناهی عظیم وزنوب و عصیان و نیان قائم در آستانم

وجز عفو وغفران طبا و پناهی ندارم ای بزرگوار خطاپوش و عطایخش و فابرا صفاتی است کن تا نور حداست تا بد و
 سمجحیم ای بزرگوار خطاپوش و عطایخش و فابرا صفاتی است کن تا نور حداست تا بد و
 پرتو موجت بیفرازید شمع غفران برافروزد پرده عصیان بوزد صحیح اسید ده گلت نومید زابل
 گرد نیم الطاف بوزد و شکیم احسان مرور نباید شاهها معطر گردد رویها منور شود توئی بخشند
 و هربان و درخشند و تابان انتی . ولی حمد نایم حضرت احادیث را که اهل فتوی پیش
 پنجال غور و شور قصور یکه برای سعدی وارد آورده این بود که بکنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال
 بتوضیح تفہیم کل میایند که ای سعدی معنی مقامی و شانی و ظهور جدیدی و طلوع بدینی هستم یعنی خود را
 مطلع و حی میدانم و مظر الہام شرم و بخ کتاب نه وحی مخصوص بحضرت اعلی و جمال ابرار است
 و تا هزار سال وحی متقطع و بعث مطاہر متنع است پس بسب این ادعایی وحی کفر ثابت
 و حکم پیَّعَثُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَرْجُمُهُ لاحق چه که این متنم آیه من یذ عی امراء قبل انعام
 الْفَسَنَةُ كَامِلَةٌ است باری چنین افتراقی صریحی زند و تخت شدیدی رواداشتند و فتوی
 عظیمی را نه فنیم ما قال طو عالیقا پس آتی فی حکیه عجباً آنچه پسفل دهی فی الحال

وَالْحَرَمْ چون قلم درست غداری فناد لاجرم آن یار برداری فناد باری درسته صعود
 بعراق مکتبی ارسال کشت که مضمونش یعنی مخون اعلم آن العبودیة فی الْعَتَبَةِ الْأَسْ
 هِ تَاجِ الْوَقَاجُ وَالْكَلِيلِ الْجَلِيلُ وَبِهَا أَفْتَخَرْ بِيَنَ الْلَّاءِ الْعَالِيَنْ وَهُجَنِينْ
 صفو مرقوم گشت که از عنوان ناخام عبد البهاء بود و مضمونش از این عبارات دال بر فقره فنا اعلم
 آن اسمی عبد البهاء و لقبی عبد البهاء و نعمتی عبد البهاء و کینو شتی عبد البهاء
 و ذاتیتی عبد البهاء و مسجدی الأقصی عبد البهاء و سیدرتی المتهو عبد
 البهاء و جنتی المأوى عبد البهاء و امثال ذلك الى الانتهاء و این دونو شنه
 الان در عراق بخط ای سعد موجود و هجهنین مکتبی سچارسه فی بحاب فامحمد علی المشور برجال
 الغب مرقوم گردید صورش این است .

هو الالهی ای طالب مادر و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه کشت و بهتمای رفت
 نداشت گردید ایام تکلیف کل این است که آنچه از قلم اعلی نازل آنرا اتباع نایند و آنچه بیان میریع
 واضح این عبد است اعتقاد کنند ابد آنادیل و تفسیر نمایند و تلویح ندانند قسم هر یکی غیب و شهود

هرگزی تصوری نماید یا تخطیری کند بسب احباب او گردد و علت ارتیاب شود این است
 اعتقادی میمی حضنی مربجی بیبی اهل ملکوت ابی مُسْكَانِ جبروت اعلیٰ که نهورات که به که نیعطاً او بیه
 و شموس حقيقة و مباری فیوضات رحایی هستند فتنی بنحو اعظم و حال قدم روحي لا قدام احیاء الفدا
 شد تا قبل از موعد کویر در کتاب است یعنی الف سنه جمع نقوس مقدسه که موجود شوند آدیلا و عبار
 و آن قابل تراب آستان جالباً کند کل دنیزادان آفتاب حقیقی بائزد سُرُج مستحبه و نجوم منتهیه
 هستند که شعاعی از اشعه آتش حقيقة مستغیر گشتهند کل عبادله و کل کما میره بعلمون
 سبحان الله چه نسبت است بین تراب و رب الارباب و چه مشابه است بین ذره
 و آفتاب جهانآب و اما این بعد مقامش عبد البهایت ذرہ از خاک آستان جمال ابی
 در ساحت اجایش محو و نابودم و در آستان بند کانش تراب بی وجود استغفروالله عن ذرہ
 ذلیک بالاحباء الله ولی این مطلب را بکمال محبت و رافت تعمیم کل نماید ز بعطف و زجر
 که بسب اختلاف شود انتی عبد البهای . علاحده بغير ایند که این بعد در په مقام فائم و در چه مکر
 و اندیشه و مستغرق بجهود مسلمان با قوت تأیید ملکوت ابی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود

و بالظهور نصرت جال ببى جون اختر عباد در صفحه وجود مشور با وجود این اصل فتوی فخری
 وجسور که انتشار میدعده این بعد نعوذ باشد مقامی فوق مقام جال ببى ارعانوره و این قضیه بر اصل
 فتوی کران آمده الی این تعلم و تسامد و شهد بان طینه عبدک مُخَمَّرَةٌ
 بِمَا أَعْبُدُكَ لِعَبْدِكَ الْعَالِيَةِ وَجِيلَةَ رَقِيقَتِكَ مُرَبَّاً بِرُوحِ الْفَنَاءِ وَالْحَوَىْ
 فِي حَضَرَتِكَ الْقَدِيسَةِ وَحَقِيقَةَ عَبْدِكَ كَالطِّفْلِ الرَّضِيعِ قَدْرُضِعِ مِنْ ثَدَىِ
 الْعُبُودِيَّةِ وَمَا فِي حِضْنِ التَّعْبُدِ لِطَلَاعَتِكَ الْمُبَرِّأَةِ وَنَشَاءِ فِي حِجَرِ التَّخْشِعِ لِلْمُطَبَّدِ
 الْقَدِيمَةِ مَعَ ذَلِكَ كَيْفَ سَلُوْسُوْفَ السَّنَنِ الْمُوْتَفَكَةَ عَلَى عَبْدِكَ وَرَسَغُوا
 يَهَامَ الطَّاغُونَ السَّمُومَةَ عَلَى ابْنِ أَمْنِكَ اِبْرَّتَ أَفْتَنَ بَصِيرَتَهُمْ وَطَبَّسَرَتَهُمْ
 وَنَظَفَ خَمَائِرَهُمْ وَلَطَّافَ بِوَاطِنَاهُمْ وَظَوَاهِرَهُمْ وَأَمْدِيهِمْ إِلَى الْنَّهَاجِ الْعَوَبِيِّ
 وَصِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّجِيمُ باری علاحده فرامید که این قضییه بنا
 بر جالقدم در عراق وارد کرد صد هزار بیر طعن بر سینه مبارک زند و مفتریاتی چند اعلان نمودند که ناس را
 از ما معین محروم نمایند و از نور میین محظوظ کنند چنانکه در مناجات قلم بیان میفرمایند

بل قضيت على ما لا فضى على أحد من قبل وأجريت ما لا يجري على نفس
 من بعدني ولكن لن يعرفه أحد دونك ولكن خصيتك نفس سواك لأنك
 كما لا نعرف بالآباء والأجداد فعلم لا يدرك بالآفكار وإنك أنت العزيز
 الجبار ونزل كل ذلك حين الذي أسمعني اختلاف عبادك في شاء
 بعد الذي مافدرت به من شأن دون العبوبية لنفسك والخضوع لدنه
 باب رحنيك والخسوع عند ظهورك أنوار وجهك لأنك لم تزل كنت سلطانا
 على ولا تزال كنت عايداً وجهك وكنت مالكالنفسى وكنت ملوكالنفسك
 وزليلاً عند جنائك وحفيرو السلطانات ومعدوماً الذي ظهور قد ربك
 وتفقدوا عند تجلى أنوار عزازيلك رغم ما للذين يريدون أن يفسدون
 في أرضك وبعلون في بلادك وبحدي ثون في الملك ما لا قدرت لأنفسهم
 ومراتهم فسبحانك عن كل ذلك وعن كل ما وصفتك به لأنك
 لأنك حتى تذكر يا الوصف ولا تعرف ليك تدرك بالمعنى بل إن عبدك

هذلَ يَكُونُ عَالِيَّاً مَنْ يَعْبُدُكَ وَسَاجِدًا مَنْ يَتَجَدَّدُكَ وَخَادِمًا مَنْ يَكُونُ
 خَادِمًا لِفَسِيلَكَ وَخَادِمًا لِسَلْطَنَاتِ وَمُعْيِنًا مَنْ يَطْلُبُكَ وَنَاهِيًّا مَنْ يَنْصُرُكَ
 فِي سَهَائِكَ وَيَرِيدُ نَصْرَكَ فِي إِلَادِكَ فَوَعِزَّتِكَ لَمْ أَجِدْ لِنَفْسِي عِزًا أَكْبَرَ مَنْ ذَلِكَ
 وَلَا زَبَةً أَعَظَمَ مِنْ هَذَا وَمَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ وَلَهُ مِنْ شَوْقِكَ وَشَغْفَكَ فِي
 حُثِّكَ يَعْرِفُ حُبَّ الْذَّبِيْشِيَّةِ مِنْ جَوَاهِيرِ رَحْمَتِكَ وَمُجْزَدِ مَكْوِنِكَ
 وَبَسْتَشِقُ مِنْ هَذِهِ الْوَرْقَةِ الْوَرْدِيَّةِ أَرْيَاحَ حَدِيقَةِ الْبَقَاءِ وَأَطْيَابَ
 مَدِينَةِ الْوَفَاءِ وَتَهَدُّدُ كَيْفَ يَحْرُقُ وَيَذُوبُ هَذَا الشَّمْعُ فِي مِصْبَاحِ قَلْبِهِ
 فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ وَنَزَّلَ فِي أَمْرِ مَوْلَاهُ . . انتهى

باری اینعبد باین عبودیت عظی درکمال محیت و فادر آستان اقدس قائم و چون نزد متفقور و معدوم
 و تابور در مقام بندگی ثابت در این دنیا همچو اینم و خوبی را سیچ لغبی نیار استم و ادعایی و حی
 نمودم حتی خوبی را نیم نخواهم نهستی و انسن و نهستیز نه مشرق نه مسترق و همچو اینجان
 خود را عباس نایمیدم و درین ناس خود را باین نیم شهیر نمودم بلکه نهایی ارزوی اینعبد اندکا مرف

وفقاً بحث است که بنام دکنام شوم و بنام اژدها نشان گردید تا بحقیقت عبودیت که عدم بحث و
قای صرف است متحقّق شوم ...)

ابن عبد در عالم روح و قلب و فواد و گیزونت همچو ارزوئی جزو عبودیت جمال اینی نداشتند اراده
بعروفون نعمة الله ثم يُنذِّكُرُونَهَا ولی عزل زلین هر یک درهائی پرواز میخاند و هر یک را
بوس اوج و سانی آیت‌بِ تَعْلُمُ وَتَشَهَّدُ أَنَّ هَذَا الْمُتَذَلِّلُ مُكِبٌ بِوَجْهِهِ عَلَى
الثَّرَابِ وَيُنَاجِيَكَ فِي حَفَّيَاتِ سِرِّهِ وَيَقُولُ إِلَهِي إِلَهِي حَقَّقْنِي بِعُبُودِيَّةِ
عَنْبَنِكَ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ وَكَيْنُوا رَقِيقَنِي بِعَضْرَتِكَ الْمُقَدَّسَةِ الْعَاطِرَةِ وَ
أَجْعَلْنِي فَانِيَافِي سَاحَةِ أَجْبَنِكَ الرَّحِيْبَةِ وَفَانِيَافِي رَحْبَةِ أَرْقَانِكَ الْفَسِيْحَةِ
آیت قدرتی الفناه البحث والأضیح لال القیرف فی أمرک حتى ينداك
طَوْدُ وُجُودِی عِنْدَ سُجُودِی بِبَابِ احَدِيَّنِکَ مِنْ سَلْوَاتِ ایاتِ فَرَدِ اینِیَّنِکَ
وَيَضْمَحِلَ حَقِيقَةً ذُلْلِی عِنْدَ مُنَاجَاتِ بِفِنَاءِ حَضْرَتِ رُبُوْبِیَّنِکَ آیتِ
لَیْسَ لِنَارِ اَشَدَّ مِنْ بَقَائِی عِنْدَ ظَهُورِ ایاتِ تَوْحِیدِکَ وَلَیْسَ لِجَهَنَّمِ

اعْظَمُ مِنْ دُجُودِي عِنْدَ تَلَاءِ لُؤْلَؤَ اَنْوَارٍ تَغْرِبُكَ اَبْرَقْتُ بِخَلْصَنِي مِنْ هَذِهِ
الْوَرْطَةِ الْمُؤْحِشَةِ وَتَعْنَقُنِي هَذِهِ الْلُّجْةُ الْمُذِمَّشَةُ اِنْكَ اَنْكَ الْكَرِيمُ
اِنْكَ اَنْكَ الْوَجِيمُ يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

بيان میاق از زیر چدید است و اساس پایان تاسیس خداوند مجید اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و
بغوای وجود قیام نمایند در این اساس متین رخنه توانند قدری ملاحظه نمایند که هوک ہی ایمه پرورد اساس
دو سادس برخاستند و چه روات کرد بآن بعضی از اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم اند
و په فتنه حابر پا نمودند بقسمیک ناره فاد و عنا دینان آسان رسید و بقوت حکومت نفاق
در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را برعیض من کنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَىٰ مَوْلَاهٖ دَلَالٌ نَمُوذَنْد
نمایند آن ظلموم را مشهور نمایند حضرت امیر طهر شریعت شریش و حضرت سید الشهداء احمد صدیق از تیر بعضا
گشت آں در حرب اسیر و دستگیر شدند و به قادسیه در محل مبارک اسلام سب و لعن آن جمال میز نمودند
با وجود این عاقبت په شد حضرت امیر حسن بد میرزا باش شد و پیش شهادت حضرت سید الشهداء آفاق
عذر بر کرد چشمها در صمیمیت شدگان شد و دلهم اوزان گشت خاندان اُتوی بر اقاد و درودان

سیانی محو نابود شد حتی اینا، نفس اسد اینکو هش آبا و اجداد برخاسته نور تقدیس پایا بید و خلت
 تلیس محو نابود شد و جاءَ الْحُقُّ وَزَهْقَ الْبَاطِلُ تحقق یافت ملکری باقی ناند و معیری استقرار
 نیافت با وجود آنکه نعده و مثافی بود و نه پیان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند هر کس مرادوت
 دارد باید علی را درست بدارد حال راین کو عظیم ایان و پیان آئی است و عده و مثاق حضرت
 ربانی جام است که پسید جمال ابی در بزم آئی بدور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس مرت
 آن صهباشد با عنک ملکوت ابی لکَ الْحَمْدُ ياربِ الْأَطْهَى گفت و هر کس محروم شد هر
 روز بهانه جست و هر دم بعد ام و دانه افقار نسبخت تا شرداشت و نه علاطف تغیر داد عاقبت
 دنگرات نقض متفرق شد و در بادی رفض سرگردان گشت . انتی

و نیز در لوحیکه با قمار اجای امریکا صادر شده از جلد سفراید قولُ الداعِزُ الْأَحْلَی :

د خصوص رجوع ثانوی حضرت سیح مرقوم نموده بودید که در میان اجات خلافت سجاز الله
 بکرات و مرات از قلم عبد البها، جاری و بنصر صریح قاطع صادر که مقصود در زیارات از رتب الجنود و
 سیح موعد جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقايد کل مرکوز براین نظر صریح قاطع باشد

آن‌ام من عبد البهاء، ذات من عبد البهاء، صفت من عبد البهاء، حقیقت من عبد البهاء، ستایش من

عبد البهاء، زیراً عبودیت جمال‌بارک‌الکبیر جلیل من است و خدمت کل بشرانین دیرین من از

فضل و غایبتِ جمال مبارک عبد البهاء، رایستِ صلح اکبر است که در اوج اعلیٰ موج زند و بوهبت اسم

اعظم مصباحِ سلامِ عام است و بنور محبت اند در خشید منادی هنگوت است تا شرق و غرب را بیدار نماید

و صوتِ دوستی و راستی و حقیقت پرستی و آشی است که دلو را در آفاق اند اخته و هیچ اسمی و رسمی

و ذکری و نعمتی چون عبد البهاء، ندارد و نخواهد داشت این است آرزوی من و این است اوج اعلای

من و این است غایبت فصوای من و این است جات ابدیه من و این است عزت سرمهیه

من باران الٰی در عبودیت حق و در خدمت بشر و خیر خواهی عالم انسانی و محبت و هربانی

رحانی عبد البهاء، را موافقت و معاونت نمایند

ای باران الٰی عبد البهاء، مظہر عبودیت است نسبع خادم عالم انسانی است نسبیں مفقود است

نم موجود فانی محض است نه باقی

چیز نفی نباید عبد البهاء را نهور نانوی سیح داند بلکه اور امظہر عبودیت و مرکز وحدت عالم انسانی شرط

و منادی حق در جمیع آفاق بقوه روحانی داند و مین کتاب بحق آنی شمرد و قد ای هر یک از احبا، اته

در این جهان فانی داند و این مکتوب طبع نموده اشاره دارد . انتی

و راجع بعطفت و اهمیت عهد و مثاق آنی در لوح بر محمد حسین بیک بشروع مفسر اینه قول الاحعلی :

هوالاٰہی بـ جـابـ برـمـحـمـدـ حـسـینـ بـیـکـ عـلـیـهـ بـاـهـ اـللـاـہـیـ مـلاـخـفـ فـرـمـاـیـدـ

هوالاٰہی

ای ثابت بر عهد و مثاق جمال برک روحی لا جا ز اش این الراسخین فدا در این کو عظیم بیان امر را

چون سید ذوالقریین از زیر بُردیده نهاد و اساس دین اته را بر بیان مخصوص گذاشت تا با جوچ شهتا

و ما جوچ اشارات بوجه پن الوجه رخنه و نفوذ نتواند و حصن حسین ام محفوظ مصون ماند سی سال

ذکر عهد و مثاق فرمود و کلمه پیان و ایمان از قلم مبارک و فم مطریر قوم و محفوظ نمود تا آنکه لوح مقدس پی

محفوظ مصون با اسم کتاب عهدی چون رقِ مشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاہر و مشهود شد جمیع

نقوص که فنظر اعلا، کله خلاف و نشر نفحات شهات بودند خائب و خاسگشته و عهد آنی چون آن قتاب

نورانی شرق و غرب را روشن و منور نمود بقسمی که جمیع طوک ارض کتاب عهد آنی را گرفته در خزانه

خوبیش محفوظ نموده و صیحت این مثاق عظیم آنچه جمیع آفاق را صدموند روایت نیست که نکنند بسب
راوی شود خطیکاتب نیست که محل شبهه قوی گردد و عدم اطمینان حاصل شود بلکه با اثر قلم اعلی است
با وجود این بخیر دانی چند بانواع حیدر خداوند میخواهند رخنه کنند و اختلافی اندازند و بنیان امر آنها را

بکل بر اندازند فَبِاطِلٌ مَا هُمْ بَيْطَلُونَ عَنْ أَنَّهُ

راجح بحضرت ولی امراء شفیقی ربانی جمل سلطانزاده الواح مبارک صادره از قلم مطهر حضرت عبد البهاء
جمل شناس نصوص صریح مسند و موقود و نازل گردیده از جمله الواح مبارکه و صایبا بصراحت ذکر فرموده
که در ذیل مطلب (۲۱) نصوص مبارکه مزبوره مذکور و مندرج است و از جمله الواح نازل با عزاز
سر نظر از احبابی ای رانست که ابن شه نقر مرحوم آقا بزر احمد رعلی اسکوئی ناشر نعمات اسد و مرحوم
برعلی اصغر فردی اسکوئی و مرحوم حاجی عباس اسکوئی بودند که از محضر مبارک درباره مرکز ولایت
امر آنها بعد از جمل مبارک مرکز عهد حسن سؤال کرده بودند در جواب این سؤال این بیان مبارک
نازل فوله جمل ثانیه . . . مسأله ایک سؤال نموده بوردید این هذالسُّرْ مصون فی

صَدَقِ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ وَسَلَوْحُ الْأَنْوَارِ وَبَيْهُمْ أَسْرَارُهُ وَعَلَيْكُمُ الْحِجَةُ

وَالثَّنَاءُ عَلَيْهِ

حضرت ولی امر اسہ جل سلطان مضمون ابن لوح مبارک حضرت عبدالبھا جل ثناہ رادر لوح مبارک
موسوم بـ (دِیسِپِنیشِ آو بھاء اللہ) نظر فرمودہ اندھ مطہب مزبور در ترجمہ لوح مبارک مزبور
عربی کہ نام د دورہ بھاء اللہ در صفحہ ۶۵ بدینگونہ مسطور است :

وَيَحِبُّ أَنْ لَا يَغْيِبَ عَنْ أَذْهَانِنَا أَنَّ نِظامَ وِلَايَةِ الْأَمْرِ سَبَقَ أَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ
عَبْدُ الْهَمَّاءُ قَبْلَ صُعُودِهِ بِزَمْنٍ طَوِيلٍ وَذَلِكَ فِي لَوْجِ كَوْنِیمْ أَرْسَلَهُ إِلَى ثَلَاثَةِ
مِنْ أَحْبَائِهِ فِي إِيْرَانَ وَكَانُوا قَدْ سَلَّوْا عَنْهُ أَذْكَارَ هُنَاكَ شَخْصٌ يَوْجَهُ
إِلَيْهِ مِجْمَعُ الْهَمَّائِينَ بَعْدَ الصُّعُودِ فَنَفَضَّلَ حَضْرَتُهُ بِالْجَوَابِ الْأَبْيَضِ أَمَّا
عَنِ السُّؤَالِ الَّذِي سَلَّمُوهُ فَاعْلَمُوا بِأَنَّ هُذَا يُسَرِّمَكُونُ وَأَنَّهُ كَالْجَوَفَةِ
الْخَفِيَّةِ فِي صَدَفِهَا وَأَمَاعَنْ ظَهُورِهِ فَإِنَّهُ مُقَدَّرٌ مِنْ قَبْلِ وَسَوْفَ يَأْتِي
الْوَقْتُ الَّذِي فِيهِ يَظْهَرُ فُورَهُ وَيَجْلِي أَثَارَهُ وَتُنَكِّشِفُ أَسْرَارَهُ انتهى
مضمون مطالب مسطورہ بفارسی چینی است بفراید حضرت عبدالبھا جل ثناہ پیریز صعود مبارک

خود درباره مرگ امر و ولی امر استاد اشاره فرموده و در المراجح مبارک ذکر نموده اند از جمله نظر از احبابی ایران از محضر مبارک حضرت عبد البهای سؤال کردند که آیا بعد از صعود مبارک برای مقام ولایت امر شخص معین مقرر خواهد شد و مرجع اهل بنا مخصوص و مصرح تعیین خواهد گردید یا نه ؟ در جواب آنان لوح مقدسی از قلم مبارک صادر گردید و مضمون آنکه درباره مطلبی که سؤال نموده بودید بدانید که آن نفس مقدس یعنی ولی مرسته بعد از عبد البهای از قبل تعیین و دوران نهضویش تعلیم تقدیر معین گردیده و لکن در این اوان هنوز رمز مستور است و سپاهان و مانند گوهری تابناک است که اکنون در صدق خود مخفی و مستور است غیریزمانی خواهد آمد که نور آن بزرگوار آشکار گردد و آثارش ظاہر و پیدا شود و اسرارش کشف گردد . انتی ذیزمیں اف دین از احبابی غرب از حضور مبارک حضرت عبد البهای جل ثنا امطلبی سؤال کرد و در جای جواز صریح نمود و آن سؤال این بود که در سفری از دهم کتاب شیعای نبی و زمین بشارات به نهضوی مبارک مسطور است وَيَخْرُجُ فَضِّيلٌ مِنْ جَلْدٍ يَسِيَ وَيَتَسَيَّدُ غَصْنًا مِنْ أَصْوَلِهِ وَيَقْلُ عَلَيْهِ رُوحُ الرَّبِّ رُوحُ الْحِكْمَةِ وَالْفَهْمِ رُوحُ الْمَسُورَةِ وَالْقُوَّةِ رُوحُ الْمَعْرِفَةِ وَمَحَافَةِ الرَّبِّ میغزاید از تندیخت بسی ورثیه آن درخت شاخه آشکار میگردد و روح پروردگار بر آن غصن مبارک

پرتو میانگنه آن بزرگوار دارای روح است در دفع مثُورت و قوت فوج شناسائی خداوند در عرض
 ترس از خداوند است نا میدانیم که معنود از شنیدن رخخت یعنی حضرت اصل قدیم و قویم یعنی جمالاً
 جمله ای هستند و معنود از شناخت که از آن رخخت و غصی که از ریشه آن مشعب میشود حضرت فرع
 مشعب از اصل قدیم و قویم یعنی حضرت عبد البهای هستند و تا آخر آن یعنی باب زربورا و صاف و نعوت
 و آثار با بره حضرت فرع مشعب است بعد از آیه ششم از عمان باب سیفرا یاد فَيَكُنْ الظِّلُّ
 مَعَ الْخَرْوُفِ وَبَرْيُفُ التَّمَرُّمِ الْجَدِّيِّ وَالْجَبْلُ وَالشَّبْلُ وَالشَّمْنُ مَعَا وَصَيْقُ
 لَسْرُقُوا سیفرا یاد در دوره آن حبابون غصن مشعب از اصل قدیم و قویم گرگ با بره سکونت یاده داد
 پلنگ با نزد غاله در یک خوابگاه میخوابد و گوساله و بچه شیر و پر و لعلی با هم آشی میکنند و بهم ازینی نمیرسانند
 و شنیل کوچکی زمامدار آنهاست نا میدانیم که معنود از آشی و مصالحت در زندگان و پر زندگان اتحاد و
 اتفاق و حصول محبت و دوستی بو اسلام امر مبارک در بین طوایف مختلف و افراد معاوغه است و
 این مطلب راحم واضح میشود اما همه میگنیم که در دوره غصن مشعب افراد متعاصه مظلل امر اسلام با هم
 دوست دهند و افقند و تا اینجا همه بشارتهاي حضرت اشعيار بالصياغ می مینيم فعدم میخواهیم که

که درین آیه ششم مندرجت و نعمت و ایام از محضر مبارک سؤال کنید و آنطلب این است که بربح فرموده حضرت اشیاعی بنی مردوار غصن بر و مندو فرع مشعب از اصل قدیم باید زمامدار آبند و اهل ایمان و برج پرداز بیزان بس طغولیت موجود باشد زیرا میفراید طفل صغيری زمامدار آنهاست.

اگون سؤال ما این است که آیا آن طفل صغير حال موجود است یا نه و آن بزرگوار یکه در دوره غصن مشعب طفل صغير است و بعد از زمامدار امور امر و برج اهل ایمان خواهد شد آیا در عرصه شهود مشهود گردیده است؟

زیرا با به نبوت حضرت اشیاعی بنی باید آن وجود مبارک آنان موجود و طفل صغيری باشد در جواب این سؤال لوحی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل نهاد صادر گردید و میفرایند آری آن طفل اپنک موجود است و زمانی آید که آثارش ظاهر و انوارش باطن گردد و موجب حیرت جهانیان شود و آن لوح مبارک ایشت فوله العزیز.

**وَمَوْجُودٌ سَيَكُونُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ عَجَبٌ تَسْعَيْنَ يَهٗ فِي الْأَسْنِقَبَالِ وَثَاهِدَيْهَ
يَا كُلِّ صُورَةٍ وَعَظِيمٌ مَوْهِبَةٌ وَأَنْتَ كَمَا إِلَّا وَأَعْظَمَ قُوَّةٍ وَأَشَدَّ قُدْرَةٍ يَتَلَلَّوْ
وَبِهِهِ تَلَلَّوْ يَا بَنَتَنَرِيَةِ الْأَنْفَاقِ فَلَا تَنْهِيْ مُذِرِّ الْكَيْفَيَةَ مَا دُمْتِ حَيَا إِلَّا لَهَا**

أَنَّا رَعَى مَرْتَلَدُمُورِدَ الْأَعْصَارِ وَعَلَيْكَ الشَّيْةُ وَالثَّنَاءُ عَ عَ انت

در بیانات شیخ مجی الدین عربی و شیخ ابو سالم طلحه و غیره نیز در ضمن اخبار و قایع یوم فطور پس از بیانی طولانی

که با صحنه بطور مبارک حضرت اعلی و جمال بارگ و قیام حضرت عبدالبهاء دوره سلطنت رو عازمیه هر یک

از آن وجود عای مقدس سطوگرد دیده راجع بدوره حضرت ولی امراء اداره احنا فداء از آن بزرگوار

بعضی تعبیر کردیده است قول داشتم يَحْكُمُ الْقِبْيَ صَاحِبُ الْوَجْهِ الْبَهِيِّ وَيَجْلِسُ عَلَى التَّهْرِيدِ

حَرْفُ الشَّيْنِ يعني بعد از حضرت عباس عبدالبهاء، صبی و طفیل که صاحب رخاره روشن است

بر سر برداشت علی میشود و آن وجود مبارک حرف اول نام مقدس شین است یعنی حضرت

شوقی ربانی جل سلطانه برای تفصیل والملائع بیشتر باستدلالی حضرت مدرالصد و رحمانی و جلد

سوم کتاب درج نهادی حدایت مراجده شود

مطلب دوم

الواح مباركة وصايا

هؤلئه

حَمْدًا لِمَنْ صَنَعَ فِي كُلِّ أَمْرٍ بِدِرْعِ الْمَيْثَاقِ عَنْ يَهَامِ الشَّبُهَاتِ وَحَسْنِ حِينِ
شَرِيعَتِهِ السَّنْحَاءِ وَوَقِيْ مَحْجَنَهُ الْبَيْضَاءِ بِجَنُوْ دِعْهُوْدِهِ مِنْ هُجُومِ عَصَبَةِ
نَاقَّةٍ وَثَلَّةٍ هَا دَمَةٌ لِلْبَنِيَانَ وَحَرَسَ الْحَصَنَ الْحَصَنَ وَدَيْنَهُ الْمُبَينَ بِرِجَانِ
لَا تَأْخُذُهُمْ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا تُلْهِيهُمْ بِغَارَةٍ وَلَا يَعْزَزُهُمْ وَلَا سُلْطَةٌ عَنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ
مِيَاثِقُهُ الثَّابِتُ يَا يَا بَنِيَّاً بِنِ اثْرِ الْقَلْمَ الْأَعْلَى فِي لَوْحِ حَفْيَظٍ وَالْجَبَّةِ
وَالثَّنَاءِ وَالصَّلَاةِ وَالْبَهَاءِ عَلَى أَوَّلِ غُصْنٍ مُبَارِكٍ خَصِيلٍ نَصِيرٍ رَبِّيَانَ مِنَ السَّدْرَةِ

المَقْدَسَةِ الرَّحْمَانِيَّةِ مُنْشَعِبٌ مِنْ كُلَّتِ الشَّجَرَتَيْنِ الرَّثَابَيْتَيْنِ وَأَبْدَعَ جَوْهَرَةٍ
 فَرِيدَةٍ عَصْمَاءَ نَكَلَلَاءَ مِنْ خَلَالِ الْبَرَّيْنِ الْمُنْلَأِ طِيمَبَنِ وَعَلَى فَرُوعِ دَوْحَةٍ
 الْقُدُسِ فَأَفَنَانِ سِدْرَةِ الْعَقِ الَّذِينَ شَبَّوْاعَلَى الْمِيَاقِ فِي يَوْمِ الْتَّلَاقِ وَعَلَى
 آيَادِيْ أَمْرِ اللَّهِ الَّذِينَ لَشَرَّوْانْفَحَاتِ اللَّهِ وَنَطَقُوا بِحُجَّجِ اللَّهِ وَبَلَغُوا بِيْنَ اللَّهِ
 وَرَجُوا شَرِيعَةَ اللَّهِ وَأَنْقَطُعُوا عَنْ غَيْرِ اللَّهِ وَزَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَاجْجَهُوا نِيرًا
 مَعْتَدِةَ اللَّهِ بَيْنَ الصُّلُوعِ وَالْأَحْسَاءِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَعَلَى الَّذِينَ اَمْنَوْا وَأَطْنَافُهُوا
 وَشَبَّوْاعَلَى مِيَاقِ اللَّهِ وَأَتَبَعُوا النُّورَ الَّذِي يَلُوحُ وَيُضِيئُ مِنْ فَجْرِ الْهُدُنِ
 مِنْ بَعْدِنِ الْأَوَّلِ وَفَرَعَ مُقْدَسُ مُبَارَكٌ مُنْشَعِبٌ مِنْ الشَّجَرَتَيْنِ الْمُبَارَكَيْنِ
 طُوبِيلَنِ إِسْتَظَلَ فِي ظَلِهِ الْمَدُودِ عَلَى الْعَالَمَيْنَ اَيْ اَجَابَ اَنَّى عَظِيمَ
 اَمْوَارِ حَافِظِ دِينِ اَسَاسَتْ وَصِيَانَتْ شَرِيعَةَ اَسَدِ وَحَامِيَتْ اَمْرَاتِهِ وَخَدَمَتْ كُلَّهُ اَسَدِ درَابِنِ سِيلِ
 هَزاَنِ نَفَرِ خُونِ هَطَرِ رَاسِيلِ غَوْنَدِ وَجاَنِ عَزِيزِ رَادِهِ كَرِدِهِ قَصْرِ كَانِ بَغْرِ بَانْجَاهَشَتَهَ فَسَنَهَ
 وَعَلَمَ رَبِنِ اَسَدِ اَفَرَاشَتَهَ وَبَخُونِ خَوِيشَ اَيَاتِ نَوْجَدِ نَكَاشَتَهَ سِيَنِ مَبَارِكِ حَضَرَتِ اَعْلَى رَوْحِيَهَ

الْفَدَا هَدْفُ هَزَارٍ تِبْرِيلَادَهْ دَهْ دَهْ مَبارِكَ جَالَ اَبْهِي رَوْحِي لَاجَاءَ الْفَدَا اَزْفَرْبَجْوَبَهْ مَازْنَدَرَانْ
 زَخْمَ وَجْهْ رَوْحِي كَرْدَيْدَهْ وَكَرْدَنْ مَقْدَسَهْ مَبَارِكَهْ دَهْ زَنَدَانَهْ طَهْرَانَهْ اَسْبَرْكَنَهْ وَزَنْجِيرَهْ كَشْتَهْ وَهَدْتَهْ پَنْجَاهَ
 سَالَهْ دَهْرَسَاعَتِي بَلَادَهْ آفَيِي رَسِيدَهْ وَابْسَلَاهْ وَصَيْبَنِي رَخَ دَادَهْ اَزْجَدَهْ بَعْدَ اَزْصَدَاتَهْ شَدَيدَهْ اَزْوَطَرَانَهْ آوارَهَ
 وَبَسْلَاهِي اَلَامَهْ مَحْنَشَدَهْ وَدَهْ عَرَاقَهْ نِيرَافَاقَهْ مَعْرَضَهْ كَسَوفَهْ اَزْاَهَلَنَفَاقَهْ بَودَهْ وَعَاقِبَتَهْ سَرْگُونَهْ بَدَيْنَهْ كَبِيرَهْ
 كَشَتَهْ وَازْأَنْشَهْ بَارَضَهْ بَرْنَغَيِي كَرْدَيْدَهْ وَازْخَطَهْ بَلَغَارَهْ دَهْ نَهَيَتَهْ مَظْلُومَيَتَهْ بَسْجَنَهْ اَعْظَمَهْ اَرْسَالَهْ كَشَتَهْ اَمْظَلَومَهْ
 آفَاقَهْ رَوْحِي لَاجَاءَ الْفَدَا، چَهَارَمَرْسَهْ اَزْشَرِي بَشَرِي سَرْگُونَهْ كَرْدَيْدَهْ تَادَيْنَهْ زَنَدَانَهْ بَحْسَهْ مُؤَبَّدَهْ اَسْقَرَهْ رَفَاهَهْ
 وَبَسْجَنَهْ فَالْمَلَانَهْ وَسَارَفَانَهْ وَفَطَاعَهْ طَرِيقَهْ بَسْجَونَهْ وَمَظْلُومَهْ كَرْدَيْدَهْ اَيْنَهْ بَيْكَهْ بَلَاهْ زَبَلَاهِيَهْ دَادَهْ بَرْجَالَهْ بَارِكَهْ بَودَهْ
 بَلَاهِيَهْ كَبِيرَهْ رَابَرَاهِينَهْ قِيَاسَهْ نَاهَيَدَهْ اَزْجَدَهْ اَزْبَلَاهِيَهْ جَالَهْ قَدْمَهْ ظَلَمَهْ دَعَدَهْ وَانَهْ وَسَنَمَهْ وَطَغَيَانَهْ مِيزَرَاهِيَهْ بَودَهْ كَهْ آنَهْ
 مَظْلُومَهْ بَسْجَونَهْ باَوْجَوَهْ آنَكَهْ اوَرَاهْ اَزْمَغَرَسَهْ درَآغَوَشَهْ عَيَّاتَهْ پَرَوَرَشَهْ دَادَهْ وَدَهْرَدَهْ مَيِي اَنْوَاعَهْ نَوازَشَهْ مَنْذُولَهْ
 فَمَوَدَهْ وَذَكَرَشَهْ رَابَلَهْ كَرَدَهْ وَازْبَرَاهَاتَهْ مَحَافَظَهْ نَوَدَهْ وَعَيْزَرَهْ دَوْجَهَانَهْ فَرَمَوَدَهْ وَباَوْجَوَدَهْ وَصَاهَيَهْ وَنَصَاهَيَهْ شَيْهَهْ
 حَسْرَتَهْ اَعْلَى وَنَصَرَعَهْ بَعْرَقَهْ فَاطَّعَهْ "اَيَاَكَ اَيَاَكَ اَنْ تَخْجِبَ بَالْوَاحِدِ الْاَوَّلِ وَمَا تَرِلَفَهْ الْبَيْنَهْ"
 دَوَادَهْ اَوَّلَهْ نَفَسَهْ بَارِكَهْ حَسْرَتَهْ اَعْلَى وَهَبَجَهْ صَرَفَهْ جَيِي هَسْنَهْ باَزَمِيزَاهِيَهْ اَنْكَارَهْ نَوَدَهْ ذَكَرَهْ كَرَدَهْ

والتعالی شبهات نمود و از آبایت بینایت چشم پوشید و اغافر کرد ایکاش بین اتفاقاً نمود بلکه ذم
 الهر را هدر کرد و فریاد داد بلابند نمود و نسبت ظلم و ستم داد در ارض سرچه فاد و فتنه برپا کرد تا آنکه بشد
 که بزرگ شرق بین سجن اعظم سرگون شد و در مغرب این زندان مظلوماً افول فرمود ای ثباتان
 برپایان مرکز نفع و قطب شفا ق بیرزا محمد علی چون معرف از فعل امر شد و نفع میباق نمود و مغربت آغاز
 کناب کرد و خل عظیم در دین اسلامداشت و نشیت حزب اند نمود و ببعض اهال عظیم قایم برآذیت
 عبد البهاء کرد و بعد اوست بینایت برایں عبد آستان مقدس بحوم کرد تیری ناند که بر سرمه این مظلوم
 نمیلغت زحمی ناند کروانداشت زهری ناند که در کام این ناکام نزیخت قسم محیال انسانی
 و فویشی از حضرت اعلی روحی لار قائمها الفداء که از این ظلم اهل سرداری ملکوت ابی گردید و ملا
 اعلی نوهد و ندب ناید و حوریات فردوس بجزع و فزع آمدند و طلعت مقدسه ناله و افغان کشند
 ظلم و اعتصاف این بی انصاف بد رجده رسید که تیشه بر بیشه شجره مبارکه زد و ضربت شدیده بر جیکل امرا
 وارد آورد و دستان جمال مبارکه اسرائیل خونین از دیده جاری کرد و دشمنان حق را خوشنود
 و شادمان نمود بساطاً بیان حقیقت را بستقیع عهد از امر است بیرزا کرد و امت ایوس بمحی را امید وار نمود

خوبشتن منفور کرد و شمان اسم اعلم را بمری و جو نمود آیات محلات را بگذاشت و الفای شبتها
 کرد و اگر تاییدات موعوده جا قدم پی درپی باین لاشنی نمیرسید بکل امراء را حمود نمود و بنیان
 رحافی را از اساس بر میانداخت. ولی الحرس نصرت ملکوت ابی رسید و جنود ملاه اعلی جو نمود
 و امراء مرتفع گردید و هیبت حق جانگیر شد کلمه اند سروع آفاق گشت علم حق مرتفع شد و رایا
 تقدیر باوج اشیر رسید و آیات توحید ترتیل گردید حال محضر حفظ و صیانت مین اند و قایه و
 حایت شریعت اند و مذهب نیست امراء بنیان آیه مبارکه نهاده در حوزه او نسبت باشد نمود زیرا آخر افای
 اعلم از این تصریح گردد قول تعالیٰ و تقدیر من و لیکن احبابی لله لادا اقتصد و شریکاً للفتنَ
 وَفَدُوا فِي الْبَلَادِ وَكَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ لاحظه نهاده چقدر ناس با هذه نقوسی که تلقا
 حضور بوده اند منم ذلک رفتہ اند و چنین سخنها اشنوار داده اند ای آن قال چلدر چو احنه
 اگر آنی از نکل ام خراف شود محدود صرف خواهد بود لاحظه فرماید و چه فدر تاکه برداشت که آنی اخraf
 تصریح فرموده زیرا بمندار رأس شرکه بین و ساریل حاصل شود اخraf تحقق یابد و میغرا پید
 محدود صرف خواهد بود چنانکه حال لاحظه میزد امید که غصب الی چکونه احاد نموده و پوئما فیوما

رو با نعدام است فسوف ترکونه و آغوانه سزا و جهارانی خسروان مبین چه اخراجی
 اعظم از نقص مناق است چه اخراجی اعظم از تحریف آیات و اسقاط آیات و کلامات در اعلان
 بزرگ بیع اسد رفت نانید چه اخراجی اعظم از افرای بر مرکز پیان است چه اخراجی اکبر از نشر ارجیف
 در حق میکل عمد است چه اخراجی اشد از فتوای بر قتل محور مناق است که متول آیه من بدینی
 قبل الالف شده و حال آنکه خود حیان نموده در ایام مبارک ادعای نموده و جمال مبارک رو ادعای او
 فرمودند بعنوانیک از پیش گذشت و آلان ادعای او بخط و ختم او موجود چه اخراجی اتم از کذب و
 بهتان بر احیاء است چه اخراجی آسو از سب شدن جس و بجهن اجای ربایی است چه اخراجی
 اصعب از تسلیم آیات و کلامات و مکاتیب بحکومت است که بر قتل این مظلوم قیام نمایند چه اخراجی
 اشد از تضییع امراء و تصنیع و تزویر مکاتیب و مراسلات افرایی هست که سب وحشت و حیث
 حکومت شود و نتیجه سفك دم این مظلوم گردد و آن مکاتیب در زرد حکومت هست چه اخراجی اشنع
 از ظلم و طغيانت چه اخراجی ارzel از تشتیت شش فرقه ناجی است چه اخراجی افحى از القاء شبهه
 است چه اخراجی افعى از تاویلات رکید اهل ارتیاب است چه اخراجی اخت از اتفاق بالاعد

آئی و بیگانگانست که چند ام پیش بالاتفاق ناقص مثاق با جمیع لائمه ترتیب دادند و از افراد و
 بهتان چیزی باقی نگذاشتند و عبد البهاء را نعوذ باشد عذر و مصالح و بدخواه مرکز سلطنت عظیم گفتند
 و از این قبیل مقررات عدیده شدیده بسیار و حکومت شهریاری را سبب تشویش انگارگشته نهاد
 هیئت تعقیش از مرکز حکومت اعلیٰ حضرت شهریاری آمد و مخالف عدل و انصاف تاجداری بلکه در نهایت
 انصاف تعقیش کردند یعنی بدخواهان حق حیات احاطه نمودند و مضمون لائمه را بلکه زیاده شرح و تفصیل
 دادند و آنان نیز می‌دونن بحقیقی تقدیق کردند که معاذ الله این عبد علی در این مدینه بر افراد خات و ناس ای
 با جماعت در زیر علم دعوت نمود و تأسیس سلطنت جدیده کرده و در کوه کرمل قلعه انشا نموده و جمیع احوال
 این صفات را تابع و مطبع کرده و درین اسلام را تعریق نموده و با مسیحیان عقد پیوند نموده و معاذ الله
 قصد آن کرده که در سلطنت عظیم رخنه مکبری اندازد و از این قبیل مقررات آعاذنا اللہ مِنْ هَذَا
 الْأَفْلَكُ الْعَظِيمُ و حال آنکه بنصوص آیه‌ها مبنوع از فسادیم و امور بصلح و صلاح و محور بر اسنی و
 درستی و آشی و یکی افواه دامم آفاق و اطاعت و خیر خواهی حکومات خیانت سلطنت عاد رخیات
 بحق است و بدخواهی حکومت تمرد از امراء است با وجود این نصوص فاعله چگونه این سجن‌نار چین تصور باطل

کنذ و با وجود مسجوني در این زمان چنین خياناتي تواند ولی چه فائده که هبته تفتیش تصديق اين
 مفتريات آخوي و بد خواهان خود و تقدیم حضور پادشاهی کرد حال اين مسجون در طوفان اعظم گز قدر
 تا را در حضرت سلطان ايده اسد علی العدل صادر گردد ^{ایامی و ایام علی} در هر حال عبد البهاء در نهايت
 سکون و فرار بیان نقشانی ممیا در نهايت تسلیم و رضا حال چه انحرافی اشنع و افظع واقع از اين
 و پچنین مرکز بعضها در مکر قتل عبد البهاء و اين بخط ببر ز اشعاع که در هی اين وصیت هست ثابت و واضح
 و محقق که بکمال تدبیر در صد و قتل هستند و اين نص عبارت مهر ز اشعاع در مکنوبت که مرقوم شاهزاده
 (هر آن مُسَبِّبٍ این اختلاف را نفرین میکنم و بربت لای رحمه ناطق و امیدوارم بزودی منظر ریخت غلاب
 شود اگرچه ظاهر شده و بغير بأس مشهود نیتوانم زياده شرح دهم) مقصود از اين عبارت آئند مبارکه
 من ادعی قبل الالف است ملاحظه شود که چگونه در صد و قتل عبد البهاء هستند از کم به زياده
 نبوانم شرح دهم بجهت بغميد که چه نمید و تدبیر در این خصوص خوده اند که زياده اگر بيان نمایند شاهد
 ورقه بدت افاده آن نمید و تدبیر بهم خورد اين عبارت مجرد تبشير است که در این خصوص فرار و تدبیر لازم
 نخواست بافت إلهي إلهي ترى عبدك المظلوم بين مخالفين سباع صاريه و زئاب

كَاهِنَةٌ وَدُخُوشٌ خَاهِرَةٌ رَبٌّ وَفَقِينٌ فِي حُكْمِكَ عَلَى تَجْرِيعٍ هُذِيرَةٌ الْكَاهِنُ الطَّاغِيَةُ
 بِصَهْبَاءَ الْوَفَاءِ الْمُتَلِّثَةُ بِفَيْضِ الْعَطَا، حَتَّى يَحْمِرَ قَمِيصُهُ بِدِينِ طَرْجَاعَ الْزَّانَةِ
 صَرْبَعِ الْأَحْرَاكَ لِلْأَعْصَاءِ هُذَا مُنْبَثِي وَرَجَائِي وَأَمْبَلِي وَعِزَّتِي وَعَلَائِي وَلَيْكُنْ
 خَاتِمَةً تُحِيَّاتِي بِخَتَامِ مِسَكٍ يَارِبِّي وَمَلَادِبِي وَهَلْ مِنْ مَوْهِبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ هُذَا
 لَا وَحَضْرَةٌ عِزَّكَ وَإِنِّي اشْهِدُكَ أَنِّي أَذْوَقُ هُذِيرَةَ الْكَاهِنِ فِي كُلِّ الْأَيَّامِ إِمَّا
 أَكْتَسَبْتُ أَبْدِي لِلَّذِينَ نَفَضُوا الْمِيثَاقَ وَأَعْلَمُنُوا الشِّقَاقَ وَأَظَهَرُوا التِّفَاقَ وَ
 أَظَهَرُوا فِي الْأَرْضِ الْفِسَادَ وَمَا رَأَوْا حُرْمَتَكَ بَيْنَ الْعِبَادِ رَبٌّ حَفِظَ حِصْنَ
 دِينِكَ الْمُبِينِ مِنْ هُؤُلَاءِ النَّاكِثِينَ وَأَخْرُسَ حِمَالَ الْحَصَبِينَ مِنْ عُصْبَةِ الْأَنْ
 إِنَّكَ أَنْتَ الْقَوِيُّ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمُبِينُ بَارِي إِي احْبَا، اسْدِ مَرْكَزِ نَفْسِي زَاهِدُ
 بَيْنَ الْخَرَافِ الْأَخْصُصِيِّ بِنَصْرِ قَاطِعِ الْأَنْسَى سَاقَطَ كُشْتَ وَازْجَرَهُ مَبَارِكَ مَقْصُرَ شَدَّ وَمَا
 ظَلَّنَا هُمْ وَلَكِنْ كَافُوا أَنْفُسَهُمْ بَظَلِيمُونَ إِلَهُ الْهُبَّا حَفَظَ عِبَادَكَ الْأُمَّانَاءِ مِنْ
 شَرِّ النَّفِيسِ الْمَوْنِيِّ وَأَخْرُسَهُمْ بِعَيْنِ رِعَايَتِكَ مِنَ الْجَعْدِيِّ وَالْحَسَدِيِّ وَالْغَضَاءِ

وَأَدْخِلْهُمْ فِي حِصْنِ حَصْبَنِ كِلَائِنَاتِ مِنْ سِهَامِ الشُّهَابَاتِ وَلَجْعَلَمْ مَظَاهِرَ
 ابَايَاتِ الْبَيْنَاتِ وَفَوْرُ وُجُوهَمْ شُعاعِ سَاطِعٍ مِنْ أَفْرَقِ تَوْجِيدِكَ وَأَشَرَّ
 صُدُورَهُمْ إِلَيْا بَنِ نَازِلَةٍ مِنْ مَلَكُوتِ تَفْرِيدِكَ وَأَشْدُ دَازُورَهُمْ بِقُوَّةِ نَافِذَةِ
 مِنْ جَبَرُوتِ تَجَزِيدِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْفَقَالُ الْحَافِظُ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
 اى ثابتان برپایان این طیربال پر شکسته و مظلوم چون آحنگت ملا، اعلی ناید و بجهان پنهان
 شتابد و جدش تحت الهای قرار یابد یا مغقول گردد باید افان ثابته را سخمه بر میآق اسک که از سده
 تقدیس روئیده اند با حضرات ایادی امراء شیعهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق
 بنشرنخات اسد و تبلیغ امراء شد و ترویج دین اسد بدل و جان قیام نمایند دقیقه آرام گیرند و آنی هر چیز
 نکنند در مهملکت و دیار فقر شوند و آواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردند دقیقه نیاسایند و آنی آسوده
 نگردند و نفی راحت بخوبند در هر کشوری نزهه یا بهاء الالهی زند و در هر شهری شهرا آفاق شوند
 و در هر زنجی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تاریخ طلب آفاق انوار حق اشراق نماید
 و در شرق و غرب هم غیری رژیل کلمه اسد آید و نخات قدس بوزد و وجوه نوزانی گرد و قلوب بمانی شود

و تنفس رخانی گرد دد این ایام احتماً مورده دایت مل و ام است باید امر بسیع را هم شمرد زیرا اش
اساس است این عبد مظلوم شب و روز بزری وح و تشویق مشغول گردید و قیمة آرام نیافت نا انگصیت
امراست آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابی خاور و با ختر را بیدار کرد باران آنی نیز چنین باید بفرش
ایشت شرط دعا و ایشت مقفعای عبوریت آستان بنا، حواریون حضرت روح بخلی خود را و جمع
شئون را فراموش نمودند و مژک سرمه امان گردند و مقدس و متره از همی و هوس گشتهند و از
هر تعلقی بیزار شدند و در مالکت و دیار مترشدند و بدایت من علی الارض پراختند تا جهاز اجها

دیگر گردند و عالم خاک را تابانک نمودند و بپایان زندگانی در راه آن دلبر رخانی جانشانی گردند و هر
بک در دباری شهید شدند فمیثل هذ افظی عَمَلِ الْعَايْلُونَ

ای باران هربان بعد از متفقودی این مظلوم باید اغصان و افان سدره مبارکه و ایادی امراء و
اجای جمال ابی توجیه فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقران دو فرع دو خانه
رخانیه بوجود آمده یعنی شوفی افندی نایند زیرا آیة اسد و غصن ممتازه ولی امراء و مرجع جمیع لفظها
و افان و ایادی امراء و اجایه است و بین آیات اسد و مین بعده بکرا بعد بکر یعنی

در مدار زاده و فرع مقدس و ولی امراءه و بیت عدل عمومی که با تخطیب هموم تأسیس و تشکیل شود درخت حفظ
و سیاست جمال ابیه و صراحت و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی نهاده است آنچه فرار دهنده
من عند است من خالقه و خالفهم فقد خالف الله ومن عصاهم فقد عصى الله
ومن عارضه فقد عارض الله ومن نازعهم فقد نازع الله ومن جادله فقد جاد الله
ومن جحده فقد جحد الله ومن انکرها فقد انکر الله ومن اخواز و افترق
ولاعزل عنه فقد اعزل ولحنب وابعد عن الله عليه غصب الله عليه
قهرا الله و عليه نعمة الله حسر متین امراءه باطاعت من هو ولی امراءه محفوظ و مصون باشد
و احترامی بیت عدل و جميع اغصان و افوان و ایادی امراءه باید کمال اطاعت و تکلیف و انتقاد و توجیه
و خصوص و خشوع را بولی امراءه داشته باشد اگرچنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت بحق گرده و سبب
تشییت امراءه شود و علت تغزیق کلمه اته کرد و مظهری از مظاہر مرکز نقض شود زنها را زنها را مثل
بعد از صعود نشود که مرکز نقض ابا و اشکا رکرد ولی بهانه تو حید جعلی نمود و خود را محروم و نقوسی
نمکوش و مسموم نمود البته هر مفرور اراده فراد و تغزیق نماید صراحته نمیگوید که غرض دارم لاید بوسانی

چند و بیانه چون زر مغشوش ثبت نماید و سبب تغزیق جمع اهل بناه، گرد مقصود است که این امر از
 باید بسیار باشد بخشنده لفظی بنای اعراض و مخالفت با اولی امر است گذاشت فوراً آن شخص را خرج
 از جمع اهل بناه نمایند و ابدآ بهانه ای ازا و قبول نمایند چه بسیار که باطل بخشنده صبورت خبر در آید تا القاعی بباشد
 کند ای احبابی آنکه باید اولی امر است در زمان حیات خویش متن همو تبعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش
 اختلاف حاصل گردد و شخص معین باید منظر تقدیس و ترزیه و تقوای آنکه و عدم و فضل و کمال باشد لذت اگر
 ولد بکروی امر است منظر الولد سررا بیه نباشد یعنی از عضر و حانی او نه و شرف آنرا ای احبابی ای اخلاق مجمع
 نیست باید غصه و بکر را انتخاب نماید و ایادی امر است از نفر جمیع خویش نزد انتخاب نمایند و جمیث
 بندات تهمه ولی امر است مشغول باشد و انتخاب این نزد انتخاب یا بالاتفاق مجمع ایادی و یا با کثریت آراء
 تحقق یابد و این نزد انتخاب یا با کثریت آراء باید غصه هنخواه که ولی امر است تعیین بعد از خود
 نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید بنوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود
 ای یاران ایادی امر است را باید ولی امر است تسریه و تعیین کند جمیع باید در ظل او باشد و در تحت حکم او
 اگر لفظی از ایادی و غیر ایادی تهدید نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره نیز ای

تفرق دین اند گردد و نظیفه ایاری امراء الله نشرنخات اند و ترجیت نقوس و تعلیم علوم و خیان اخلاق
 عموم و تقدیس و تتریه و جمیع شوونست از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید نقوای آئی ظاہر و آشکار
 باشد و این مجتمع ایادی درخت اداره ولی امر اند است که بایده آنرا داشتابی و کوشش و جهد در
 نشرنخات اند و هدایت من علی الارض بگارد زیرا بوزور هدایت جمیع عوالم روش نگردد و دو دفعه
 در این امر مغروف برکل نقوس فور جائز نه تاعالم وجود چشت ایهی گردد و روی زمین بثربین
 شود و نزاع و جدال امم و ملل و شعوب و قبائل و دول از میان برخیزد کل من علی الارض
 هست واحده و یعنی واحد وطن وابعد گردد و اگر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل اعضا
 از جمیع دول و ملل است فصل دعوی کند و حکم فاطح نماید ای احباب آئی در این دور مقدس
 نزاع و جدال ممنوع و هر منعدهی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت
 محبت و راستی کرد و هر یانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را بدرجده رساند که بیگانه
 خود را آشنا بیند و دشمن خود را دست شمرد بعنی ابدانقاوت معاملگران نکند زیرا اطلاق
 امریت آئی و تقبید از خواص امکانی نمذ اباید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاہر شود

و پرتوش شمول بر عوم باید مثلاً انوار آفتاب عالمت است دباران رحمت پروردگار مبدول بر
 عالمیان نسیم جانجش هر ذیروح را پرتوش ده و مائده آنکه جمع کائنات حق را نصیب شود به چنین
 عواطف والطاف بندگان حق باید بخواه طلاق شامل جمیع شرکردد در این مقام ابدان تقيید و تخصیص حائز
 نه پس ای باران هر ران با جمیع مل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و فاپرسی و صراحت
 و خبرخواهی و درستی معاد ناید تا جهان هست سرست جام فیض بهانی گردد و نادانی و دشمنی و غرض
 و گیلن از روی زمین زانل شود خلقت بگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یکانگی مبدل گردد اگر طوفا
 و مل سازه جفاکنند شاد فاناید ظلم کنند عدل نمایند اجتناب کنند اجتناب کنید دشمنی نمایند
 درستی بغيرایند زیرا هند شد بخشید رحم بزند مردم نسبت هذلا صفة المخلصین ویمه
 الصادقین اما بیت عدل الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَصْدَرَ كُلِّ خَيْرٍ وَ مَصْوَنَامِنْ كُلِّ
 خطأ باید انتخاب عمومی یعنی نقوس مؤمن تشکیل شود واعضاً باید مطابه نقوای آنی و مطالع علم
 در انسانی ثابت بر دین آنکه و خبرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصده بیت عدل عمومی است
 یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل عومی انتخاب نماید

این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکام بکر در فضوی ائمہ موجود نه و جمع مسائل شکو
 در این مجلس حل گردد و ولی امر آشده رفیع مقدس این مجلس و عضو اعظم هماز لاینفرز و اگر در اجتاحت
 بالذات حاضر شود نائب و وکیل تعین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضا، گناهی ارتکاب نماید که در حق
 عموم پسری حاصل شود ولی امر آشده صلاحیت اخراج او دارد بعد از شخص دیگر انتخاب نماید این بیت عدل
 مصدر تثیری است و مکومت قوه تنقیه تثیری باشد موید تنقیه گردد و تنقیه باشد همیر و معین تثیری شود
 کما از ارتباط والتبام این دو قوت بذیان عدل و انصاف متین وزیر گردد و اقالیم جنة انعم و بثت
 برین شود رب و فی احیانک علی الشبوب علی دینک والسلوک فی سپیلک و
 الائیقامة علی امرک و ایدهم علی مقاومۃ النفس و الموى و ایتاع نور الهدی
 ایتک ایت المقتدر العزیز القيوم و ایتک ایت الکریم الوجیم العزیز الوفاء
 ای باران عبد البها محسن الطافی بی پاین حضرت بزرگان بتعیین حقوق اسد بر عباد خویش نشست
 گذاشت والآخر و بند کانش مستغی از کائنات بوده و الله عنی عن العالمین ای مسروضی
 حقوق بسبب ثبوت در سوی نقوص و برکت در جمیع شئون گردد و حقوق ای راجح بعلی امر آشده است

نادر شریعت است و ارتفاع کله آش و اعمال خیریه و منافع عمومیه صرف گردد

ای احبابی ائمہ باید سر بر سلطنت هر چند اعمال را خاضع گردید و نتیجه ملکانی هر شر برای کامل را
خاشع شوید با پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیزخواه باشد
و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله نمایید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت
با خیانت همیزه نصیحته مبنی و فرض علیکم مُنْعِنْ عَنْدِ اللَّهِ فَطُوبٌ لِلْعَامِلِينَ ع ع
ای سورقه مدی در زیرین محفوظ بود رطوبت در آن تاثیر نموده چون بیرون آورد و شد ملاطفه گردید
که رطوبت بعضی موافق آزاد تاثیر نموده و چون بقیه مبارکه در آش انقلاب بود رطوبت بحال خود گذاشت شد
ع ع

هُوَ اللَّهُ

رَبُّ وَرَجَائِي وَمُغْيِثِي وَمُنَانِي وَمُجَبِّري وَمُعِينِي وَمَلَاذِي تَرَانِي غَرِيقًا فِي بَحَارِ
الْمَصَايِبِ الْفَاجِهَةِ لِلنَّظَهُورِ وَالرَّازِيَا الْمُضِيقَةِ لِلِّصْدُورِ وَالبَلَابَا الْمُسْتَنَدَةِ
لِلشَّمْلِ وَالْمَحْنِ وَالْأَلَامِ الْمُغَرِّفَةِ لِلْجَمْعِ وَاحْاطَتِنِي الشَّدَائِدُ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ
وَلَهُدَقَتِي الْخَاطِرُونَ كُلِّ الْأَطْرَافِ خَائِضًا فِي غَمَارِ الطَّائِمَةِ الْكَبُرِيِّ وَاقِعًا

فِي بَرٍ لَا قَارَلَهَا مُضْطَهِدًا مِنَ الْأَعْدَلِهِ وَسَعْتَ رِفَاقَكَ فِي بَيْرَانِ الْبَغْضَاءِ مِنْ ذَوِي
 الْقُرْبَى الَّذِينَ أَخْذَتْ مِنْهُمُ الْعَهْدَ الْوَثِيقَ وَالْمِيثَاقَ الْفَلَيْظَ أَنْ يَتَوَجَّهُوا إِلَى الْفُلُوْ
 إِلَى هَذَا الْمَظْلُومِ وَيَدْفَعُوا عَنْهُ كُلَّ جَهْوِلٍ وَظَلَوْمٍ وَيُرْجِعُوا مَا اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابَ
 إِلَى هَذَا الْفَرِيدِ الْوَحْيِدِ حَقُّ بَيْتِهِ لَهُمُ الْقَوَابُ وَيَنْدَعُ الشُّهَادَاتُ وَتَتَتَّهَرُ
 الْآيَاتُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنَّهُمْ يَا الَّهِ تَرَاهُمْ يُعَيِّنُوكَ الَّتِي لَا تَنْأِمُ نَقْضُ الْمِيثَاقَ فَنَكْسُوا
 عَلَى الْأَعْقَابِ وَنَكَثُوا الْعَهْدَ بِكُلِّ بُغْضٍ وَشِقَاقٍ وَفَامُوا عَلَى النِّفَاقِ وَاشْتَدَّ
 بِذَلِكَ السَّاقُ بِالشَّاقِ وَفَامُوا عَلَى قَصْمِ الْهَرَبِ وَكَرِازِ رَبِّي بِظُلْمٍ لَا يُطَاوِي وَنَثَرُوا
 أَوْرَاقَ الشُّهَادَاتِ وَأَفْرَوْا عَلَى كُلِّ كِذْبٍ وَاعْتِسَافٍ وَلَمْ يَكُنْفُوا بِذَلِكَ بَلْ
 ذَعِيمُهُمْ تَجَاسِرَ يَا الَّهِ يَسْعَرُونَ فِي الْكِتَابِ وَتَبَدِيلٌ فَصْلٌ الْخَطَابِ وَتَبَعِينَ
 أَثَارِ فَلَمِكَ الْأَعْلَى وَتَلْصِيقَ مَا كَبَتْ بِهِ حَقَّ أَوْلِ ظَالِمٍ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ
 بِإِيمَانِكَ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْزَلَتْهُ بِحَقِّ عَبْدِكَ الْمَظْلُومِ فِي الْأَفَاقِ حَقَّ بَخْدَعَ
 النَّاسَ فَيُؤْسِسُ فِي صُدُورِهِمْ الْأَخْلَاصَ كَمَا أَقَرَّ وَاعْتَرَفَ بِهِ زَعِيمُهُمْ

الثابن بِقُطْلِهِ وَخَتْمِهِ وَشَرَهُ فِي الْأَفَاقِ فَهَلْ يَا إِلَهِنْ كُلُّمُ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا وَلَمْ
 يَكْفُوا بِذَلِكَ بَلْ سَعْوًا يُكْلِفُ فِسَادَ وَعِنَادَ وَكِذْبَ وَبَهْتَانَ وَافْتَرَاءَ وَازْدَهَرَ
 عِنْدَ الْحَكُومَةِ بِهَذَا الْقُطْرِ وَسَابِرِ الْجِهَاتِ وَنَسَبُوا إِلَيْهِ الْفِسَادَ وَمَلَاقِهُ
 الْأَذَانَ بِمَا يَشْمَرُ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ فَخَشِيتِ الْحَكُومَةُ وَخَافَ السُّلْطَانُ وَقَوْمُ
 الْأَعْبَانُ فَضَنَافَ الصُّدُورُ وَتَشَوَّشَ الْأُمُورُ وَاضْطَرَبَ النُّفُوسُ وَ
 اضْطَرَمَتْ بِنِيرَانُ الْحَسْرَةِ وَالْأَعْزَانِ فِي الْقُلُوبِ وَتَنَزَّلَتْ وَتَفَرَّقَتْ
 أَزْكَانُ الْأَوْرَاقِ الْمُقَدَّسَةِ وَسَالَتْ أَعْيُنُهُنَّ بِإِلْعَرَابِ وَصَعَدَتْ مِنْ
 قُلُوبِهِنَّ الرِّزْفَاتُ وَاحْتَرَقَتْ أَحْشَائِهِنَّ بِنَارِ الْحَسَرَاتِ حُزْنًا عَلَى كُلِّ الْأَشْيَاءِ
 الْمَظْلُومِ يَا يَدِي شُؤْلَاءِ الْأَفْرِيَاءِ الْأَعْدَاءِ تَرَى يَا إِلَهِي يَبْكِي عَلَى كُلِّ الْأَشْيَاءِ
 وَيَفْرَحُ يَبْلَاجِي ذُو الْغُرْبَى فَوَعِزَّتِكَ يَا إِلَهِي بَعْضُ الْأَعْدَاءِ رَوْأَعْلَى ضُرُّي
 وَبَلَاجِي وَبَكُوا بَعْضُ الْحُسَادِ عَلَى كُرْبَقِي وَغَرْبَقِي دَابْتِلَاجِي لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرُوا مِنْهُ
 إِلَّا كُلَّ مَوْدَعَةٍ وَأَعْيُنَاءٍ وَلَمْ يُثَاهِدُوا مِنْ عَبْدِكَ إِلَّا الرَّأْفَةَ وَالْوَلَاءَ فَلَمَّا

رَأَوْنِي خَائِضًا فِي عُبَابِ الْمَصَايِبِ وَالْبَلَاءِ وَهَذَا فَالِيسُهُمُ الْقَصْنَاءُ رَوْلِي
 وَنَدَمَتْ أَعْيُنُهُمْ بِالْبَكَاءِ وَقَالُوا نَشَهَدُ بِإِلَهِنَا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا وَفَاءُهُ وَ
 عَطَاءُهُ وَالرَّأْفَةُ الْكَبِيرُ وَلِكِنَّ النَّاقِصِينَ الثَّاعِقِينَ زَادُوا فِي الْبَغْضَاءِ وَ
 اسْتَبَرُوا بِوَقْعِنِي فِي الْحَمَنَةِ الْعَظِيمِ وَشَمَرُوا عَنِ الشَّاقِ وَامْتَزُوا مَطْرَبًا
 مِنْ حُصُولِ حَوَادِثِ مُخْزَنَةِ الْقُلُوبِ وَالآرْوَاحِ رَبِّي أَدْعُوكَ بِإِسْمِي
 وَجَنَابِي أَنْ لَا تُؤْخِذُهُمْ بِنَظَلِمِهِمْ وَأَعْتَسِافِهِمْ وَنَفَاقِهِمْ وَشَغَافِهِمْ لَا هُنْ جَهَلَاءُ
 بِلَهَا سُفَهَاءُ لَا يُغَرِّقُونَ بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ لَا يُمِيزُونَ الْعَدْلَ وَالْإِنْصَافَ
 عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْإِعْتِسَافِ يَتَّبِعُونَ شَهَوَاتِ أَنفُسِهِمْ وَيَقْنَدُونَ بِأَنفُسِهِمْ
 وَلَجَهَهُمْ رَبِّ الرَّحْمَةِ وَلَحْفَظُهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ هَذَا الْأَثْنَاءُ وَلَجْعَلْ جَمِيعَ
 الْعَنْ وَالْأَلَامِ يَعْبِدُكَ الْوَاقِعُ فِيهِذِهِ الْبَئْرِ الظَّلْمَاءُ وَخَصْصَنِي بِكُلِّ بَلَاءٍ
 وَلَجْعَلْنِي فِدَاءَ لِجَمِيعِ الْأَحْيَاءِ فَدَيْتُهُمْ بِرُوحِي وَذَانِي وَنَفْسِي وَكَيْنُونَ بَنِي فُهُوجَيْ
 وَحَقِيقَيْ يَا رَبِّ الْأَعْلَى إِلَهِي إِلَهِي أُكِبْ بِرَجْهِي عَلَى تُرَابِ الدُّرُلِ الْأَدْنِي

وَادْعُوكَ بِكُلِّ تَضَرُّعٍ وَابْتِهالٍ أَنْ تَغْفِرَ لِكُلِّ مَنْ أَذَانَى وَتَغْفُو عَنْ كُلِّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ وَأَهَا نَيْنَ وَتَبْدِلَ سَيِّئَاتِ كُلِّ مَنْ ظَلَمَنِي بِالْحَسَنَاتِ وَتَوْزِعُهُ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَتُقْدِرَ لَهُمْ كُلَّ الْمَرَاثِ وَتُنْقِذَهُمْ مِنَ الْخَسَارَاتِ وَتُقْدِرَ لَهُمْ كُلَّ رَاحَةٍ وَرَحَاءٍ وَتَخْصِّصُهُمْ بِالْعَطَاءِ وَالسَّرَّاءِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْنِدُ الْعَزِيزُ لِلْهَمَنْ
الْقَيْوُمُ

اى ياران عزيز الاَلان من در خطری عظیم و امید ساعتی از حیات مغفود و ناجا بر تحریر این ورقه
پرداختم حفظاً لامِر الله و حصایانه لدینه و حفظاً لکلمات و صوناً ل تعالیٰ میه
ابن نفس مظلوم قسم بحال قدم با نفسی ملائی نداشته و ندارم و کذری در دل نگرفتم و کله جزو ذکر خبر خواهم
ولکن تکلف شد بد دارم و ناجا و مجبورم که حفظ و صون و وفا بر امر است غایب هم لهداد رهایت تحرر و
اسف و میت میایم که امر است را محافظه نناید و شریعت الله را صیانت کنید و از اختلاف رهایت استیما
بعزایش اساس عقاید اهل بنا، روحی لهم الغدا، حضرت رب اعلى مظرو و مدائنیت و فردانیت الہیه
و پسر جمال قدم حضرت جمال ابی روحی لا حجا ز الشابین فدا، مظہر تجدیل الہیه و مطلع حقیقت مقدمة ربانیه

و مادون کل عبادله و کل با امراه بعملون برج کل کتاب اقدس و هر شد غیر مخصوص
 راجح بیت عدل عمومی و بیت عدل آنچه بالاتفاق دیاباکثریت آرا تحقق یابد همان حق و مراد است
مَنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَهُوَ مِنْ أَهْبَطِ الْشَّفَاقَ وَأَظْهَرَ الْتَّفَاقَ وَأَعْرَضَ عَنْ رَبِّ الْبَيْتِ
 ولی مراد بیت العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود یعنی شرق و غرب اجا، که موجود نباشد
 انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظر اینگلیس اعصابی انتخاب نمایند و آن اعضا، در محل اجتماع کنند و در آنچه
 اختلاف واقع یاسانل مبهم و یاسانل غیر مخصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی
 بیت عدل ایام در مشهد فانوی نه و معمول گرد و لی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل
 ناید اختلاف ازمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن شد فانویه را تبدیل به افقنای زمان
 ناید زیرا نصر صریح آن بیت واضح بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل باری از اساس اعظم امر است
 ابتداء و ابتعاد از ناقصین است زیرا بکل امر اسد را محو و شریعت اسد را سخن و جمیع زحمات را هر
 خواهد داد ای یاران یابد رحم بحضرت اعلی و فنا بحال مبارک نمود و بجهیز فوئی کوشید که

جمیع این بایا و محن و صدای خونهای پاک مطرک در سین ائم مغون شده خدر نزد و شامنید
 که مرکز نقض میرزا محمد علی واعوانش چه کردند بات کار این شخص تحریف کتابت که الحمد لله کل
 میدانید و مثبت واضح و بشهادت برادرش میرزا بیدع است که بخط و مدرس موجود و مطبوع مثبت است
 و این یک تسبیه از سیارات اوست دیگر آیا اخراجی اعظم از این اخراج مخصوص نصوص مثبت لا اله
 و سیارات او در درقه مخصوص مرقوم انشا است ملاحظه خواهید نمود باری این شخص شخص ائمی باشد
 اخراج ساقط است تا چه رسید بهم بیان و نقض عمد و پیان و تحریف کتاب و القای شباهت و
 افتراق بعد اینها داد علامی ما آنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ و القای فاسد و سعی در نکت
 دم عبد اینها و تفاصیل دیگر کل مطلعید و دیگر معلوم است که این شخص اگر رخدانی در امر نماید بگلی
 امر اسد را محو و نابود نماید زنمار از تقرب باین شخص که از تقرب بنار بذراست سبحان الله میرزا
 بیدع است بعد از آنکه بخط خوبیں نقض این شخص را اعلان نمود و تحریف کتاب او را اعلان کرد چون
 ایمان و پیان و متابعت عمد و مثابق را موافق اجرای هوای نفافی خوبیں نیافت نشیان شد
 و اینمار نداشت که در پرسخواست که اوراق مطبوع خوبیں را جمع نماید و با مرکز نقض میرزا موافقت

جست و حوادث در غانه و اندرون را بینایا باشد میرساند و در این فسادهای اخیر مغلوبی ندارد
 الحمد لله امور منظم شده بود و باران قدری راحت شده بودند از روز یکم دوباره داخل شد
 فساد دوباره از سرگرفت و بعضی اطوار و خربگاهات فسادیه ای اور درق مخصوص هر قوم میگرد و مقصود
 این است که باران حمد و پیان باید بیدار باشند که مبادا بعد از این مظلوم این شخص محظوظ نفر کن
 رخنه نماید و سرالقای شباهات و فساد کند و بکلی امر است را از زیشه برآذد از دالبتة صد البته از معاشر
 او احترام نماید و وقت نمائید و منوجه باشید و جسمخود فخر نماید که اگر تقسی ها سر آجر نهاده ادنی ندا
 آن شخص را تیز از میان خود تان خارج کنید زیرا فساد و فتن میشود ای احبابی آنکه بیان نمکوبشید
 نا امر است را از جموم نقوس غیر مخلصه محافظ نماید زیرا چنین نقوس سبب میشوند که جمیع امور مستقره عوج
 میگرد و مسامی خبر را بر عکس تسبیح میده *إِنَّمَا إِلَيْكُمْ شَهِدُكُمْ وَأَنْذِلْيَاكُمْ وَرَسُلَّكَ*
وَأَرْلِيَاكُمْ وَأَصْفِلْيَاكُمْ يَا أَنِّي أَنْتَمُ الْحُجَّةَ عَلَىٰ أَهْيَائِكُمْ وَبَيْتُ لَهُمْ
كُلُّ شَئْ حَقٌّ يَعْلَمُ فِظْوَاعَلِيٍّ دِينِكُمْ وَالطَّرِيقَةَ السَّقِيمَةَ وَشَرِيعَتِكُمْ التَّوْرَاءُ
إِنَّكَ أَنْتَ الْمُطَلِّعُ الْعَلِيمُ ع ع

هُوَ اللَّهُ الشَّاهِدُ الْخَافِي

رَبِّي وَمَحْبُوبِي وَمَفْصُودِي إِنَّكَ لَنَعْلَمُ وَنَرَى مَا وَرَدَ عَلَى عَبْدِكَ الْمُذَلِّلِ
 بِبَابِ أَحَدِيْتِكَ وَمَا جَعَنِي عَلَيْهِ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ النَّاقِضُونَ لِيُثَاقِ فَرْدِيْتِكَ
 النَّاكِثُونَ لِعَهْدِ حَضُورِ رَحْمَانِيْتِكَ إِنَّهُ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا رَمَنَيْتِيْهَا إِلَيْنَا
 وَمَا مِنْ لَيْلٍ إِلَّا وَبَيَّنْتِيْا وَرُوَنَ فِي خُرُبِيِّ فِي السِّرِّ وَالْخَفَاءِ وَمَا مِنْ سَبَاجِ
 إِلَّا أَرَتَكُبُوا مَا نَاحَ بِهِ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَمَا مِنْ مَاءٍ إِلَّا نَسَّلُ وَأَعْلَى سَبَاجَ
 الْأَعْتِسَافِ وَرَشَقُونِيْنِ صَالِ الْأَفْزَارِ عِنْدَ الْأَشْقِيَاءِ مَعَ ذَلِكَ صَبَرَ
 عَبْدُكَ الْمُذَلِّلِ إِلَيْكَ وَاحْمَلَ مِنْهُمْ كُلَّ بَلَاءٍ وَآذَى مَعَ فَدْرَتِهِ عَلَى
 إِرْمَاقِ كَلِيمَتِهِمْ وَلِخَمَادِ جَمَرَتِهِمْ وَأَطْفَاءِ نَيْرَانِ طَغْيَانِهِمْ بِقُوَّتِكَ وَفَدْرَتِكَ
 وَرَتَى يَا إِلَهِي لَمْ يَرِدْهُمْ صَبَرِي وَتَعْتَمِلِي وَصَمَقِي إِلَّا ظَلَمَّا وَعَنْتُوا وَأَسْتَكَبَّا
 فَوَعَزَّتِكَ يَا مَحْبُوبِي طَغَوْا وَبَغَوْا حَتَّى لَمْ يَدْعُونِي أَنَا مُسْتَرِعٌ الْفُؤَادِيْسِ
 الْجَائِشَ حَتَّى أَقُومُ عَلَى اغْلَاءِ كَلِيمَتِكَ تَحْمِلَنِي بَيْنَ الْوَرَى وَلَخَدِيمَ عَنْتَهَ

قُدْسِكَ يَقْلِبُ طَافِعَ يَسْرُورِ أَهْلِ مَلَكُوتِ الْأَجْنَى وَبِقُلْطَفَحَ عَلَى كَا
 الْبَلَاءِ وَأَشْتَدَ اللَّطَمَاتُ عَلَى مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَتَابَعَتْ سِهَامُ
 الْوَزِيرَةِ وَتَوَالَّتْ أَيْسَةُ الْمُصِيبَةِ فَجَزَفَتْ مِنَ السَّدَائِدِ وَوَهَتْ مِنَ الْعُوْنَى
 مِنْ هُجُومِ الشَّارِدِ وَالْوَارِدِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَأَنَا فُرِيدٌ وَوَحْيَدٌ فِي هُدْيَةِ الْمَوَارِدِ
 رَبِّ ارْحَمْنِي وَارْفَعْنِي إِلَيْكَ وَاسْقِنْيَ كَأسَ الْغِدَاءِ فَقَدْ ضَاقَتْ عَلَى

الْأَرْضُ بِرَحْمَهَا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّجِيمُ وَإِنَّكَ أَنْتَ النَّفَّالُ الْكَوِيمُ عَ

ای دوستانِ حقیقی صمیمی باز فای این مظلوم در زرگل معلوم و مشود است که این مظلوم سجون بعد از

صعود نیز رفاقت با نهادت اخراق از فراق در چه مصائب و بلای از دست ناخصین می‌باشد افاده جمیع

اعداء حق در گل نیاط عالم افول شکر حقیقت را غشیت شدند دفعه بکال قوت جووم گردند و چنین

حالی و مصیبی ناخصان بهتر ای افساف برآذیت و بعضا قیام نمودند و در هر دوی صد هزار

جفا و اداشته و بغا و غلیم و بهم بیان پایان قیام نمودند و این مظلوم سجون بکال هست بستر

و کمان میرداخت که شاید نداست نایند پیشان گردند ولی صبر و تحمل این جفا سببیز ریا در جرئت

وجارت اصر طغیان گشت تا آنکه بخط خویش او را ق شبهات مرقوم نمودند و در جمیع آفاق مطبوعاً
 انتشار دادند و گمان کردند که اینگونه حذایان سبب انعدام عهد و پیمان گردید این بود که احبابی آنها در
 کمال ثبوت و دلوقت مسجده شدند و بقوقتی هلوی و فدرتی چیره و تی و تاییدی آسانی و تو فیضی صمدانی و
 موصی بانی مقاومت اعدای میان ممودند و رسار شبهات و او را ق ناریه را بر این قاطع و اول
 داضم و شخص ائمه قریب به قدر رساله جواب دادند فرجع کید مركز التفخر لآخرة و نباء
 بغضب من الله و ضربت عليه الذلة والهوان إلى يوم القيام فتبأ و سخا و ذلا
 لقوم سوء أخرين و چون خائب و خاسرا ز احبابی آنها گشته دعلم میان دارد جمیع آفاق
 از اخته دیدند و قوت پیان حضرت رحمن راشا به نمودند نار حد چان غلیان نمود که پیان نتوان
 و بکال همت و قوت و بعض و عداوت راه دیگر گرفته دستیں دیگر نمی یوند و رانی دیگر زند در فکر ان
 افاده که نازره فراد در ترد حکومت افزونه و این مظلوم سخون را مفید و معاند دولت و بعض
 و معاند سر بر سلطنت فلم رعنه که شاید عبد البهاء معدوم و مفتوح گرد و میدانی از برای دشمنان
 پیان بدست آید جوانی نمایند و سمندی بدوانند و جمیع را بخسaran اندازند و بنیان امر اسد را بکلی از

بنیاد براندازند زیرا روشن و سلوک این حزب کذب بعضی درستی که تیشه برخجره مبارکه است دادند که ایامی
 امراءه دکله است و خوبیش را اگر فرصت یابند محو و نابود کنند امّا باید احبابی ائمّه بکلی از آنان اجتناب
 و احتراز نمایند و دسانس و دساوس ایشان را مقاومت کنند و شریعت است و دین است را محافظه نمایند
 و جمیع باران غیر شریعت است پردازند و تبلیغ کوشند اگر نفسی و یا مخفی از مخالفان نشانه نواز باقیان گردد
 احباب، آنان را فتحت کنند که اعظم موهبت آنها تبلیغ است و سبب تأیید دادل تکلیف است چگونه
 از این موهبت باز اینم تا جان و مال و راحت و آسایش خوبیش اندایی جمال ایمی نمائیم و تبلیغ امراءه

کنیم ولی بحکمت ذکوره در کتاب نه پرده دری و علیکم البهاء الأله

ای باران با وفاکی عبد البهاء، باید فرع و خجره مبارکه و شره و سدره و حانبه شوقي افتدی را نهایت
 موهبت نمایید که غبار کدر و هزنه بر خاطر نورانیش منتشرند و روز بروز فرح و سرور روحانیت زیاده گردد
 تا خجره بار و رشود زیرا اوست ولی امراءه بعد از عبد البهاء، و جمیع افغان و ایادی و احبابی ائمّه باید
 اهانت او نمایند و نوجه با او کنند من عصا امره فقد عصا الله و من ان عرض عنہ اعرض
 عن الله و من انکره فقد انکر الحق این کلمات را مبارکی تاویل نماید و مانند بعد از صعود

هر ناقض ناکشی بنازیل کند و علم مخالفت بر افزاد و خود رانی کند و باب اجتناب باز نمایند نفسی را خریده

و اعتقاد مخصوصی نباشد اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نایبند و مساعد امام حاکم مخالف فی

ضَلَالٌ مُّبِينٌ وَعَلَيْكُمُ الْهَمَاءُ إِلَّا بِنِي

عَبْدُ الْهَمَاءِ عَبَّاسٌ

مطلوب سوم

شرح صعود مبارک

امت الله لیدی بلا منفیست از این خانم او فانیکه در ارض اقدس مشرف بود رسانه نسبت مفصلی بیان انگیزی متفصیل ایام اخیره حضرت عبد البهای و شرح صعود مبارک در خلیل خانه عناویت حضرت ولی ارتقا جمل سلطانه نگاشت رساله مزبوره مورد عایت و قبول میکن مبارک واقع در لوح امنیح سورخ پا تر دهم شباط سنه ۱۹۲۲ میلادی از قلم مبارک درباره رساله مزبوره بیانات مبارک که نازل داشته باشد در اینجا شرح صعود مبارک حضرت عبد البهای جمل ثانیه از رساله شماره ایها که در لوح مبارک فرموده اند در اینجا شرح صعود مبارک حضرت عبد البهای جمل ثانیه از رساله شماره ایها که در لوح مبارک سابق الذکر بدان اشاره فرموده اند تقلیل میشود .

«شرح صعود مبارک حضرت عبد البهای»

اجای عزیز و افحص است که باران عزیز عبدالبها و در هر نقطه دنیا چشم را هد که از دو قایع ساعات اخیر حیات

بیشیل حیرت انگر ز نو لاثان مطلع شود از این وست که شرح ذیل نکاشته می‌شود.

حالا متفتت می‌شیم که مولای عظیم امید ایشت که در چه روز و ساعتی مدت نتوش در جهان ترا می‌شخنی
گشته بلکه نتوش رجوع و صعود بسیرا پد و لی اختیاط بسیر مود که اهل بیت مبارکش از این فضیله خزان انگر ز

مطلع شود با آن حجت عظیمی که برای عزیزانش داشت چنان می‌مود که ابعشار آنها را محجتب فرموده تا انکه

با امیت خواهای شخص معلوم و بعضی علاوه که وقوع این حادثه عظیمی را پیشگوئی می‌نمود پی نبرند

این سؤله را امر و ز در ک می‌کنیم که بالتبه بآنها اراده مبارک چنین تعقیل گرفته بود تا قوت آنها بخای خود

بانی آنده در مقابل وقوع این فتنه مبرم تاب مقاومت آورند و قبل از موقع ایام و حضرت فخر که

از استخار این حادثه بیان می‌آمد آنها را پژوه و بیجان تایید از علام و آثار بسیاری که دلیل بر زرگی

ساعت اخیر بود و پس از وقوع در بعد از آثار بزرگ (مولای عظیم)، در عالم بشار خواهد رفت و خواب

ذیل است

قریب به شصت هفته قبل از صعود حضرت مولی هوری با هل بیت مبارک این حکایت را فرمودند

دیدم که در محراب جامع عظیمی و بقید در محل شخص امام ایستاده ام در این اشایقت شدم که عده
 کثیری از ناس دسته دسته داخل مسجد مشیوند و آنها بر عدد نفوس می‌افزوند تا آنکه حجم غیری شدند و همه
 در عقب من صفت بستند حانطور که ایستاده بودم با صدای رساصدایی اذان را بلند خودم بخشنده
 رسید که از مسجد خارج شوم در خارج متذکر شدم که چرا قبل از انجام نماز بیرون آمدم ولی بخود مگفتم اینی
 نماید چون من نهایی اذان را بلند نموده ام این حجم غیری خودی خودشان نماز خواهند نمود
 وقتی که حضرت مولی الوری صعود فرمودند اصل بیت در این خواب تغیر نموده چنین تعبیر
 نمودند که حضرتش حجم غیری را از قبائل مختلف مذهب مختلف نژادهای مختلف و دول و ملل مختلف
 با تحداد و صلح و محبت و اخوت بین المللی دعوت فرمود و پس از اعلان این دعوت بسوی ربت خونی
 که با مراد این پایام آسمانی و نهایی عظیم را بلند نموده بود در حست فرمود همین حجم غیر مرکب از قبائل
 مذهب و احساس و طوائف و ملل با عظیمی که حضرت عبدالبهاء آنها را دعوت فرموده مدام است خوا
 داد و کلام در اکمال آن کوشش خواهند نمود چند هفته قبل از وقوع خواب مذکور حضرت مولی الوری
 از اطاق خلوتی که اخیراً در باغچه در آن توقف میفرمودند تشریف فراشده فرمودند خواب دیدم که

جمل مبارک تشریف آوردند و فرمودند که این احراق را خراب کن احریت مبارک چون مایل نبودند که خبر
 در شب تمام ادراط اسراحت فرمایند و مایل بودند که در بیت مبارک اسراحت نمایند اما نمودند
 فرمان همین طور است چنین مکان میگذیرند تغیر خواب این باشد که آن احراق را رحمان نموده در بیت نزول
 اجلاں فرمایند پس از استماع این عراض نسبی فرمودند و ازان چنان بر میاند که متعقول واقع نشد بعد
 معلوم شد که مقصود از احراق هیکل بارگش بود یکماه قبل از موعد دکتر سبلان رفت بیک از دوستان
 غمایی کرد بیت مبارک مهاجر بود تکراری مشعر رفوت بُغَنی برادرش دریافت نمود حضرت عبدالبهاء
 در ضمن اینکه او را شدید میداند به خوبی با او فرمودند محض و میباشد زیرا که او از این فضای بغضای
 عالیست ری تغزیر فرمودند تغییر مکان میدهم زیرا که ایام من معدود است در حمان هفتاد و پنج
 بار یکی نانل شد که مقصمن این مناجات است

بابه آلامی از جان دجهانیان گذشتم و از بیونا بیان دلشکسته گشتم و آزرده شده ام و
 در قفس این جهان چون مرغ هراسان بال و پر میزدم و هر روز آرزوی پر و از بملکوت میکنم
 بابه آلامی مراجام فنا بنو شان و نجات بخش و از این بلایا و محنت و صدمات و مشقت از دهن

نویی معین و نصیر و ظهیر و دستگیر

صحیح جمیع اخبار کنونی مبارک در این جان (۲۵ نوامبر ۱۹۲۲) بصابای مبارک فرمودند عروسی

خرس و امروز باید بشود اگر شاگرد خودم تهیه لازمه را خواهم دید زیرا باید امروز واقع شود خسر و یکی

از خدام با وفای بیت مبارک است

حضرت مولی الوری برای صلوٰۃ نهر جمیع جامع تشریف برداشت در حین خروج فقرابرای دیدیافت بخشش

سفری که هر جمیع رحمت میفرمودند منتظر بودند ایزد و بزر حسب عادت با وجود کثرت تعاب استادند

و بدست مبارک بهر یکی بکشید عایت فرمودند

بعد از صرف ناهار چند لوح بروحی افتدی دیکته فرمودند و این الواح اخبار بود پس از استراحت در با غم

قدم زدن معلوم بود که در فکر عبیقی هستند و اسماعیل آقا خادم محظوظ با وفا پیش چنین حکایت میکند

تفترنی بیت روز قبل از صعود مولا عزیزم تردیک با غم بودم که صدای مبارک را شنیدم یک نفر

از احبابی قدم را صد اندوه میفرمودند بیان آنها از صفاتی این باغ لذت ببریم نگاه کن که روح و فادر

مکن است چه کارهایی بکند این محل نیت با طراوت چند سال قبل بکشید بود و امروز با هم و ریاض

بزر و حرم است آرزو دارم که بعد از من احبابی عزیز ننمود این خدمت امراللهی قایم کشند و بخواست خدا
 چنین خواهد شد عذریب اشخاصی سجوت خواهند شد و بعالم روح خواهند بخشید بعد از چند روز فرمود
 خلی خسته شده ام وقت آن رسیده که هر چیز را بگذارم و فرار کنم از شدت خشنگی نمیتوانم راه بروم بعد
 فرمودند در اد اخرا میام جالمبارک وقتی مشغول جمع آوری اوراقی که روی تخت در اهان تحریر مبارک
 در بحی متفرق بود بودم روی مبارک را بمن کرده فرمودند جمع آوری آنها فایده ندارد باید آنها را بگذارم
 و فرار اختیار کنم منم کار خود را کرده ام دیگر کاری نمیتوانم کننم لهذا باید وداع کرده بروم
 سه روز قبل از صعود مبارک در حال تیک در باخچه جالس بودند مراد احضار نموده فرمودند از شدت خشنگ
 ناخوش شده ام دو عدد از نازنگیها را بباور که برای ظاهر تو بخورم اطاعت کردم بعد از تاول توجی
 بمن نموده فرمودند اینها تمام شد همچ از لیموهای شیرین داری عرض کردم بلي فرمودند چند عدد دنبادر
 مشغول چین بودم که وجود مبارک بپای دخت تشریف آورده فرمودند باید بدست خودم بکنیم
 بعد از میل کردن نظری نموده فرمودند دیگر چه خواهش داری سپس با یک اشارات حزن انگیزی
 بدست مبارک مد نهایت تاثر و تأکید از روی کمال اراده فرمودند حالات تمام شد تمام شد این

کلات پر معنی در روح من از تکرر هر دفعه که می‌فرمودند مثل این که خجری بقلب من فرمود و مقصود

مبارک را فهمیدم مل کان نمی‌نودم که ایام اخیر این قدر فرسیب است

همین اسماعیل آفاست که فرسیبی سال با غیاب حضرت مولی الوری بود و در هفتاد و چهارمین

از شریعت اندوه ایلکت خود را رحمانود و میتواند گذاشت و بخوبی حضرت در قوه علیا رفت از خطای خود

رجای عفو نمود و سپس کمید باغ را بیکی از خادمین این بیت سپرد و با خود آلتی برای خانمه دادن جای

خود بمقام مبارک برد سه مرتبه طواف آلمقاصم مبارک را نمود و اگر بکفر از دوستان بوقوع زرسیده بود که

قبل از تکمیل از این عمل صریح اکبری کند در گرفتن جان خود موفق میکشد

عصر روز جمعه بعد رس داده اد که دست بدست داده بودند برکت عطا فرموده در نهایت تاکید فرمودند

خرس تو طغوبیت و عده جوانبرادر خدمت این خانواده صرف کرده امیدوارم که در همین جا بسن پری کی

و جمیش آستان آلتی خدمت کنی

سرشب مجلس اجاء در سالون بیت مبارک تشریف آوردند صحیح شنبه زود از خواب برخاستند و با طلاق چهارمی

برای صرف چای تشریف آوردند جبهه خضرت بهاء الله را خواستند چون خیلی باین جبهه علاوه داشتند

غالباً وقتی که احساس سرما میگردد و یا احساس کسانی میگویند آنرا دوش میگردد بعد از طلاق مبارک مردست
 در روی رخچو اب اسراحت نموده فرمودند چیزی روی من بیند از بد خیلی سرد م است و بشب خوب نخواهیم
 احساس سردی میگردم این خیلی هم است ابتدای نعافت است بعد از این که چندین پتواند اخته شود
 جبهه خزر که برین اورده بودند خواستند و فرمودند که روی مبارک بیند ازند آزو ز قدری شب عارض شد
 طرف عصر درجه حرارت بیشتر شد بلکن شب قطع شد و بعد از نصف شب قدری چای خواستند
 صحیح بکشیدند فرمودند حالم خوبست مثل هدیه بر مخزیم و با شادر اتفاق چای چای بخورم ولی بعد از اینکه بکشید
 پوشیدند از خنوم مبارک استند عاشد که در اتفاق مبارک روی نیکت اسراحت کشند
 بعد از نظر نام احبار ابعاعم اعلی فرستادند زیرا بناست پر زیست بعد اینها یعنی اعلان کتاب بعد
 بلکن از مسافران پارسی که اخیراً از هذ آمده بود جشنی برپا نموده بود ساعت چهار بعد از نظر روی نیکت در اتفاق
 مبارک جالس بودند فرمودند بهمیزه و اهل میت گویند باید و با من چای بخورند بعد از صرف چای
 سفته حیوان رمیس ملد پر و بکفرزه میگردازند بر قند آنها قریب بگماعت آندند با آنها از جمال مبارک صحبت فرمودند
 و خواب دوم را شرح دادند و با آنها زیاده از آنرا ذره معمول سرایانی و محبت فرمودند بعد با آنها خدا

حافظی فرمودند و با اینکه رجای نمودند که روی نیکت استراحت فرا آیند نادم در بیرون عمارت آنها را
مشایعت فرمودند بعد زمین طیبی که شخص ایگلیست مشرف شد و از غایبات مبارک قدمت و بهره برداشت
با این شخص چند دستمال ابریشمی ایرانی غاییت نمودند و از این مرحمت بی نهایت منکرگشت

بعد چهار داماد مبارک و روحی افندی در مراجعت از مجلس از کوه کرمل مشرف شدن عرض نمودند که حاکم
جشن از تشریف نداشتن مبارک متاثر بود آنها فرمودند من آنها بودم اگرچه جد من غائب بود روح من
در بین شما بود احباب اید همچو اعجیت بغيت جسدی من بد هنر روح امن هست و همیشه بین دوستان خود
بود اگرچه خیلی دور باشم

هانش از محبت یک اهل بیت مبارک و مسافرین و احبابی جیغاسوال فرمودند همین که عرض شد
هم سالند فرمودند خیلی خوب خیلی خوب و این آخربن هلات مبارک را بحاجاتش بود
شب ساعت هشت فریگی قدری غذا میل فرمودند و در ختواب استراحت نمودند فرمودند خیلی عالم خوب
و بحر امر فرمودند که بروند و استراحت کنند مع ذلك دونفر از ورقات مبارک در حضور اندند آتش
حضرت مولی الوری بدون آثار سب در نهایت آرامی بخواب رفته ساعت یک و بیان بعد از نصف شب

بیدار شد و بجانب میز نیکه در اطاق بود قدم زده قدری آب میل فرمودند بعد کی از پیر هنای شب را برآت
 آورده فرمودند جنی گرم است سپس بخواب عودت فرمودند و رفه مبارکه روحا خانم پس از چندی
 تشریف برداشتند و دیدند که در نهایت آرامی استراحت نموده اند در صورت و رفه مبارکه که نظر فرمودند امر نمودند
 که پرده های پشه گیر را بالا کشند و فرمودند بجهت نفس میکشیم بیشتر هوا بخواهم قدری گلاب آورده شد در خواب
 بدون کمک قدری از آن میل فرمودند دوباره استراحت کردند قدری خدا آورده بودند با یک
 صدای واضح شمرده فرمودند بخواهید خدا بخورم و فتنیکه من در حال رفتتم یک نظر غریبی بخل فرمودند
 وجه مبارک بقدری آرام بود و از وجات مبارک بطوری آثار سکون هوید که همه فرض نمودند بخواب
 تشریف برداشتند «از نظر عزیزانش غیبت فرموده»
 پشمها یکی بنظر محبت و رافت بعالم انسانی چند دست داشت و چه دشمن نظر میفرمود بسته شد دستهایکه
 حیثیت برای احسان بغير اه و متعاجین بنا تو انان عجزه کوران و بیو و زمان در از بود بحرکت شد
 پا ایکه با یک عزم راسخی در خدمت دائمی بر بربخون میز لمامه می نموده بودند حال سکون اختیار کردند
 لبها یکی با آن فصاحت و بلاغت در راه خدمت اینجا را ماتم زده بشر تکمیم می فرمودند خاموش گشته

فلی که با آن قوت و شدت محبت برای نوع انسان میزد از کار استاد روح پر جلالش از عالم زیست
 صعود فرمود و از ظلم و ستم دشمنان حقیقت و زحمات متواالی هشتاد سال پر طوفان پر شفت برای
 خبر عموم رعایت یافت باری شهادت طولانی حضرتش متنی شد
 هنوز اثر مصیب این مصیب بترکوب بیقرار خانهای احیانیت مبارک باقی بود که یکی از خانهای از
 نوادهای مبارک خواب مجیبی دید که حضرت مولی الوری در اطافی هستند که در آن هر روز مصحح خانهای
 بعادت یوم جمیع شده تلاوت مناجات نموده چای صرف می‌نایند و حضرت مولی الوری با همیشه
 غیرزیشان حضرت در قدر علیانکم میفرایند و بحضرت در قدر علیان نموده فرمودند چرا شما حاضر بید
 چرا مصیب زده و محزونید از جمیع شاهامن راضی هستم متفی بود آرزوه داشتم بلطفای حال مبارک فائز
 شوم همیشه رجا میخودم که مر ابرضوان خود داخل کند مناجات من مستحب شد په قدر خوشحالم و په قدر
 سرورم و په قدر را حشم از این جمیع نوحه و ندبه تماشید بعد جمیع را فتحت نموده که همیشه تابع
 تعالیم حضرت بهاء اند غایبند
 صحیح روزه و شبیه خبر این مصیب بیانی در شهر فخر شد بگات هیجان فوق العاده تویید نمود و قلوب کل انجروخ

صحیح دوم یعنی روز شنبه تشییع جازه واقع شد تشییع جازه بود که حیفا و فلسطین نظر آزاد نماید بود
 در جمیع آن نقویکه عده آنها پنج دین هزار میر سید یک حس تاثر داخلی بود که آنها را در این مصیت شرکت
 می‌نمودند متدوب سامی سر بر برست سکونیل حاکم قدس شریف حاکم فتنیقیه سران عده حکومت قابل
 دول مختلف ساکنین حیفا روسای فرقه مذهبی اشرف فلسطین بودند فشاری اسلام در روز مصری
 بونانی ترک و گزد و جمعی از اصحابی امریکانی اروپانی و آهلی زبان ایالات متحده ایالات
 ده هزار نفر در تعزیه داری محظوظ عزیزان شرکت و سیم بودند
 در مقدمه این تشییع پر عظمت و شکوه دسته پیش شهری بود متعاقب آنها فرقه کثافات مسلمین و نصار
 با علمای بلند بودند بعد یک دسته از نوح خوانهای مسلمین بودند که خلاصت آیات قرآن شریف می‌گردند بعد
 روسای ملت اسلام درخت ریاست مُفتی حیفا بودند بعد عده از خوارجیهای ملت روح بودند که عایشه
 فرقه مختلف مسجی از رویی لایی و انجیلی بودند این عده در جلو عرش مبارک که احباب را دروش گرفته بودند
 پیر فضله در عقب عرش صهر اعضاء فامیل مبارک بودند و بعد از آنها متدوب سامی حاکم قدس شریف
 حاکم فتنیقیه و پسر قابل و اشرف حملت بودند و بالاخره آن جم غیری که حضرت شریعت عظیم و عزیز مشهورند

در این روز جمیع نکه ابری در آسمان نبود و هیچ صدایی از شهر و حوالی آن بسیع غیر سید بجز نظر موزون هلامی
 و صدای موذن و نار و فغان کسانیکه دوست بگاز خود را گم کرده بودند کسیکه آنها را از مشقات و محنت
 خلاصی داده بود کسی که اعطایی کریم از اش خرد سالان و نویسا لانشان را از جماعت سالهای سخت تاریک
 مرتب شومی نجات نخشد و بود کمی اواز فغان میخودندای خدا ای خدا پدر ما از امفارفت فرمود
 واقع هنگام عجیبی بود آن جم غیر که در آن روز مجمع بودند بواسطه عبودیتی بود که از عبد البهاء در ایام
 جات خود نهور یافته بود که خلقی را زماده و احساس والوان مختلف با هم سهند فرموده بود
 این جمیع کثیر در نهایت آرامی از جمیع و خدمهای کوه کمل (ناستان آنی) بالا میرفتد و چون عرش مبارک
 خلی بالای سر میردند از دور بنظر میآمد که حامل عرش ایادی غیر مرئی هستند بعد از دو ساعت بیان غیر مقام
 اعلی رسیدند در عین تاثر عرش ابر روی یکت بیز ساده که بر آن پارچه کتان سفیدی امداخته شده بود
 گذاشتند چون این هیئت عظیم دور عرش مقدس که حاضر رای گذاشتند در زیر زمینی که جب مقام
 حضرت اعلی بود گردیدند نماینده های فرق مختلف مسلمین و نصاری و بیهود باقی بی پراز اتر محبت عبد
 بعضی از تجایی و برخی با تیه سابق نفعیای مؤثری در تأثیر ایجاد نمودند و اخرين الهماء بنده گی و وداع

در ساحت بیگانه محوب خود الهمار داشتند چنان درستایش و تقدیر ای ان مربی واقعی و آشی رعنده

نوع بشر در این عصر پر الام و محن متعدد آفایم نمودند که برای احیا مجال تکلم نامه خلاصه عینی از آن نظر عما

که در آن حضرت ذکاری ادا شده مذکور بگرد نماینده اسلام احساسات حکیمان خود را چنین نیامند

ای عشرت عرب بعلم برای که گریه وزاری میکنید آیا برای کیست که در حیات دیر و زی خود بزرگ

بود و در موت امر و زی بزرگتر است اثناک برای کسیک به عالم بعاثت افتخار نمیزد بلکه برای از کفر فتن

تفوی و عقل و احسان نمیکنید برای خود زاری کنیه چه که قادر شاید مفقود شا را علّگزد ری بود

که از عرصه این جهان فانی عالم باقی قدم گذاشت ساعتی برای خاطر کسی زاری کنید که قریب شتاب

سال بحال شاگرد کرد نظر براست کنید نظر بچپ ناید نظر بشرق و غرب ناید به میکنید چهلت

وجلالی غیبت نموده چه پایی بزرگ صلحی منعدم شده چه بهای فصیحی خاموش گشته و اسفا قبی

نبست که از غم این مصیبت در دنیا کنیت دیده نیست که پر شرک نیست و ای بحال فقر ا

احسان از آنها مقطوع شد و ای بحال تیان که پدر بزرگوارشان از دست رفت اگر حیات بز

عبدالبهاء، بقراطی بسیاری از روحانی قیمتی مصون بیهاند در این اهیبی از نفوس حابن خود را فدا نمیکنند

ولی بدینقدر بغير از اين اوضاع نه . هر آئيه قبل مقدور گشته و قوان آئي خصل پذيرفته از اعمال اين
 قائد انسانيت چه بيان کنم زيرا که خارج از حد و صفت و بيان است بهمین الکتعاميلکنم که بر هر طبقی اشری دادئی
 گذاشت و بر هر زبانی ذکر خبری عظیم و کسیکه چنین نذکاری بس عزیز و دادئی باقی نگذارد هرگز نموده است
 ای اهل ابی جو خود تسلیت و حمد طلب و صبور باشد کسی در شرق و غرب نیست که نشاندست دهد زیرا
 که خود را بیشتر محتاج به تسلیت میداند

پس ناینده ملت مسیح بیانات ذلیل را نمود

«بَكَيْتُ عَلَى الدُّنْيَا وَقَدْمَاتِ سَيِّدِي وَمِثْلِي مَنْ يَكُونُ إِذَا مَاتَ سَيِّدِه» چه قدرین
 سببیت جانشند از تخریج نداشت این خارت فقط راجح بهلاکت ایست بلکه کیت فاجعه عموم است
 حضرت عبد البهای عباس قریب به شاد سال زندگی فرمود و آنیه حیاتش محظوظ حیات مسلمین بود حضرت
 ناس را نهذب فرمود تعلیم نمود احسان کرد و ارشاد فرمود تا انکه قوش را با علی ذریوه جلال فائز نمود
 لذا از درگاه حضرت رب الارباب حضرت شری اثواب و جزا عظیم از پی خواهد بود ایها الناس بداینه یعنی
 متفوذه شد و نورها خاموش نگشت شیاع ابن نور ای الابدا پایه دودخنده است سراج به احضرت

عبدالبصّار مودع که از آن معانی حیات ابدی مبعث گشت و از آن تجلیات حیات روحیه بودا

شد تأثیر نکرد از این دنیا رخت بر بست و بجنت پروردگار استقال فرمود در حال شکر ملکه بزدای اعمال

طبیبه و صفات غریزه بود بی خدار محترم صحیح است که جسد مطهراًین شخص عظیم را به قام اخیرش مشایعت

میکنید ولی بی عنین میین بدانید که روح عباس همیشه درین شما اعمال و احوال و صفات و تمام جواهر جای

باقي و برقرار است بمحبادای عباس در این میکنید و جسماً از نظر اغیبت میفرماید ولیکن حقیقت عباس

روحانی از افکار و عقول و امفارقات نهیناید و ذکر حضرتش از افواه منقطع نخواهد شد ای راقد عظیم

قدس تو اراد احسان کردی ارشاد نمودی و نقیب فرمودی درین باعثت تمام معنی عظمت

زندگی فرمودی ما را مفخر با اعمال و احوال خود نمودی مقام و منزلت شرق را با علی ذر و جلال رسانید

بکل رافت نمودی و ناس را تهدیب کردی تا آنکه تاج و تاج طفو و فیروزی احامل گشتی در عین سعاد

در محل رحمت پروردگار بیاسای **وَهُوَجُزِيلَتَخْيَرُ الْجَزاَةِ**

بکفر از مسلمین مفتی چفا چین تکلم نمود **وَإِلَيْنِيمْ كَهْ دَنَّا بِهِنِّ إِنِّيْ إِنِّيْ إِنِّيْ** این شخص جلیل مبالغه کنم

زیرا که ایادی احسانش در راه خدمت با انسابت و تابع حیات غریب شکر ملکه از نیکی و مهربات است

منکری ندارد مگر کسی که خداوند چشم قلبش را کور و نابینا کرده باشد ای راحل کرم بزرگواری زندگی فرمودی در عین عظمت صعود کردی این منظر عظیم وابن موکب محب دلیل و افحی بزرگواری تو است چه در جایت و چه در ممات ایکه از بین اپهنان شدی ای راحمای بشر پی از فقدان فائد با سخاوت رؤوف فقر ایکه منوجه شوند حامی بیوه زنان گرسلان و بینان که خواه بود امید است که حضرت باری با حل مبت و خویشاوندان در این مصیبت عظمی صبر عطا فرماید و حضرت راسترق

بحر صوان حشر فرماید إِنَّهُ سَقِيعٌ مُّجِيبٌ

نماینده بود خصوع خود را در قالب کلمات ذیل افهارنمود در قرن امصار فلسفه حسی و غلبه مادیات خلی عجیب و نادر است که فیلسوفی با حاطه عبد البهاء عباس یافت شود آنچه بجز بغل و عواطف تکلم میکند دروح را بتعالیم و مبادی خداش سیراب میگاید چه که مبادیست که اساس نام عقايد و اخلاق صافیه است بالواح و بیانات و حرکات مخصوصه و با آن همراهین دلکش با هر یک از نابغه های عصر که طرف میشد آنها را هیئت قانع بیفرمود نقوی چه صاحب قوه دیگری هستند جای شخصی و اجتماعی او بزرگترین سرمشق فداکاری و عفو برای خیر دیگران بود فلسفه عباس بسط داشت

و بواسطه همان سادگی عظیم است چه که موافق باطیح بشریت که امروزه بواسطه اغلاط و تعصبات و موهاتا
 موجوده لطفاً نشست را گم کرده عباس در حیف افغانستان ارض مند منبت انبیار حلت فرمود سرزینی که فرمان
 متوجه کنیم ثرا مانده بود روح جدید یافته مقام و شریعت اولیه خود را از سر برگرد در مصیبت رحلت این
 پیغمبر کریم وزاری ملکیم اتفاق نقوی میبینم که حضرتش را غایل میباشم در امریکت داروپ و دنام
 مالکیک سکن مردان و جوان پرست است و مردمانیک در این دنیای دون تشنۀ عدالت اجتماعی و
 اخوت حستند نیز در این مصیبت عزادارند عبد البصّر رحلت فرمود بعد از آنکه از استبداد و تعصبات
 دینی و عقلي احترام خواسته افکار در این عالم صدات و ابلاآت زیاد دید حضرتش سه شصت سال است عده ده در
 عکا که باستین عثمانی بود مسجون بود بعد از پایی نخت عباسیان نیز سیس او و پدرش امشاهده کرد و ایران
 محمد قدم فلسفه پرصلاح است آنی این خود را که این عقايد را در آن سرزین ایجاد نموده بود نمیرون کرد
 آیا در این وقایع اراده آنی مشاهده نمیشود که جهشۀ راضی موعود را اخْصاصی دارد که چون گذشتۀ در آینده
 هم منبع افکار سایر باشد کسیکه گذشتۀ باین درخشندگی دارد هرگز نمیزد است کسیکه چنین مبادی
 غالیه را تعیین فرموده و خشتموده است و مقام قوم خود را در نظر فاریین آن مبادی مرتقب نمود مخلق

بغلو و بقای ابدیست پس از آنکه نظر خطبب نفعی خود را تمام نمودند وقت آن رسید که تابع
سپارکی که ذر محبت و عبودیت را حاصل بود در عین فیروزی بآرامی بخوابکاه مقدس ابدی ساده خود متقربد
زمی حضرت ابدی که اقدام مبارک دیگر بر این زمین مشی نمیفراید و شخصیتی که چنین خضوع و ندو
در نفوس تولید نمود از انتظار غائب میشود مفسش قربانگاه است سوگواریش تذکار است و دلسوی
از برای او مدح و تجلیل است

از جرائد متعدد یکه در شرق و غرب ستو نهای خود را وقف بیان این حادثه عظی نموده اند جرائد ذیل از جمله
معاریف^۱ حبوبت تا ان جریده معروف فرانسوی در ۲۹ ساره نوزدهم دسمبر ۱۹۴۱ در تخت عنوان
(لیکنفر مصلح) در نهایت وضوح حیات عبد البهار بیان میکند و عبارات ذیل از آن اخراج
شده است « پیغمبری در فلسطین رحلت نموده اسم او عبد البهی است و فرزند بها، آنده مؤسس ثبت
بها بیهی انجاد او بیان است این همان دیانت بابی است که کلت دو گویند در آن تحقیقاتی نموده
و توییحاتی داده است به بابی سیح دیانت بابی در نهایت فروتنی تجدید ایران را اقران کرد و در این سیل

در سنه ۱۸۵۰ جا فشار اند اخوند بها، آنده و فرزندش عبد البهی، که خود را بنده بها میداند غیر از تجدید

نام عالم منظوری نداشتند پاریس عبدالبها را دیده و میشاند این پیرمرد حبیل در آوف ده سال

قبل در بیان مایهات مقدس نشسته فرمود لباس بزرگ توپی در بر و عمار سفیدی بر سر داشت صحبت شیرین و مانند دعا و مناجات امید بخش بود اگرچه بغاری محبت بیداشت ولی مردم با شوق زیاد بیای

گوش میدارند خلاصه القول دریافت بهمنی دین احسان و سادگی است و در آن واحد شامل بر

دریافت بسود مسجی و پرتو تسانی و ملیعی است حضرت عبدالبها از زرده شت و موسی و سیح و محمد

حکایت مینمود خوانده شاید قضاوت نماید که این وحدت در این موقع دشوار و خارج از جیوه انتظام است

این است که ناخنخ من حیث العقیده ملزم نشود مسائل و عانی در کنینما برای بیانات عبدالبها را

شنیدیم و با محقق شد که شخص حبیل القدر بیست از چشیدهای مبارکش از زیر مولوی سفید ذکار و بنیکی

حضرت ہوید او منعکس بود حضرتش مطر ایوت و رافت و سادگی بود چنان مینمود که نشوقوای او

از جانب کسی است که میداند چگونه بخلق خون باشد و پچ سان محبت خلق را بخود جلب کند چون

در مقام شهادت درباره عطرت و سادگی و لطفافت این مذهب از اسئوال رفتہ بود عقیده را که

خود را در قالب این گفتار بیان نمودیم مذاهب و فقی طریقت هستند که از خشونت و اندیختی شوند

Que les religions sont belles quand
elles ne sont pas encore

تام طرفت دلطافت مذهب بهائی در این است که اختلافات را از امن میکند و مسائل انسانی در حالت

با یکت بینی و تقوای موزوئی حل میباید

(۱)

جريدة مارغینک پست دوروز بعد از صعود عبد البهاء، بعد از توصیمات بسیار شایان تقدیری در خاتمه را پورتی از این نهضت در قالب الفاظ ذیل میدهد « بهاء الله در سنه ۱۸۹۲ ارحلت فرمود

و رداد بصیرت بینی خود را بدش فرزندش عبد البهاء داد چون پس از چهل سال زندگانی در

بسی تغیرات مژده عثمانی طریق سفرت او را با انگلستان و فرانسه و امریکا بازمود خطابات و

بيانات اکیدش در موضوع اصل ایجاد آنی و وحدت نوع بشر با ندازه بیانات باشی این شریعت

بینی بهاء الله با نفوذ بود عبد البهاء دارای ادب فوق العاده بود در سفره او بودائی و مسلم و هندو

و زرتشی و یهودی و مسیحی در نهایت محبت جالس بودند چنانچه میفرمود خلق بوساطه محبت خلق شده

باید در صلح و محبت با یکدیگر زندگی نابیند

جريدة نیویورک وارلد در شماره اول دسامبر ۱۹۲۱ عبارات ذیل از شرداده است قبل از عبد البهاء

منتدای یک نفت دینی شرقی بولايات متحده دیدن نکرد درین تازگی می‌باشد جون امسال فخریه
نیویورک والده که این شخص بصیر را ملاقات کرد او را چنین تقبل می‌باشد و قنیک انسان بکر زبه بیکل
عبدالبها انظر می‌اندازد شخصیت او طوری بر صفحه قلب مردم می‌شود که هرگز نونیگر دان همچنان مخدوس
اعظم ملوکی هست بعاست در سرشن مکله بیکت مولوی است که این گیوان و محاسن شفید است
و چشمهای عین پرحدنی دارد که بیکت نظر آن قلب امتعش می‌کند عینی می‌باشد که شیرینی و حلاوت بر همراه
سیاق شاند حتی در غروب زندگانی خود عبدالبها نهایت شوق و جذب در اوضاع عالم داشت و قنیک

^(۱) جزال آلبنی از مصر و اهل فلسطین را تحریر نمود برای مشورت از ایام بخدمت عبدالبها رفت و قنیک
صهیونیون بارض موعود وارد شدند برای درک نصائح بخدمت عبدالبها رفتند عبدالبها برای فلسطین
امیدهای مشعشع داشت عبدالبها مقعد بود که مسئل ملثو بیکاری اس بزرگی برای عالم بینی خواهد بود
عبدالبها مسادات مردوzen را تعلیم نمود وزر امور اسلامی دارای دو جناح است بجال
ونا، اگر بیکت بال ضعیف باشد مرغ از پرواز باز می‌ماند

^(۲) روزنامه تایمز مند در شماره دوم جنوری ۱۹۲۲ در عدد امدادات اساسی روزنامه چنین می‌گارد

در اوقات بسته از حال حاضر دیگر وجود قرار و سکون ممکن است، صعود عبدالبهاء که در مؤتمر سایه
 بهائیان بینی بآن اشاره رفت سبب نیچه و تالم خاطر بسیاری از خلق میشد که بدون اینکه در جامعه اخو
 بهائی بشمار آیند حامی بادی و عقاید آن گشته شیفته و مجد و بحیات و عملیات مؤسسه آن شریعت
 هستند چنانچه واقع شد دون همچ سایق خبر رحلت این روحانی عظیم دین را شنیدم این تصادف در بر
 حال نباید مرا امانع شود که توجه خود را از سائل سیاسی و انقلابات او فداع موجوده قطع کرده قدری
 در اعمال و مقاصد این شخص جلیل بحث نمائیم «پس از شرح مختصری از تاریخ امر معاله را بدین نحو
 ختم مذاباب» در این موقع خارج از وظیفه است قضایت کنیم که پاکی و روحانیت و عقاید عالیه
 ریاست بهائی پس از رحلت مقتدای عظیم بدون تغیر دوام خواهد نمود و هچنین نیتوانیم پیش گوئی
 کنیم که روزی ریاست بهائی در عالم قوه عظیمی مانند سیاست و اسلام یا عظیمتر خواهد شد ولی باید تذکر
 خصوص خود را بالنسبه شخصی که معلمی بزرگ و بشری عظیم بوده تقدیم نمائیم زیرا که نفوذ عظیم را در نظر نداش
 مصروف فرمود و اگرچه اکثری از مبادی خود را در جنگ بین المللی طاہری محظوظ متحمل ملاحظه نمود ولی
 بعقیده راسخ خود بین امکان نمود و دوره صلح و سلام ثابت و مستقیم بود و بر این موضع تزدیز علی تراز

تو لسوی بغرب نشان داد که دیانت قوه حیات به ایست که نبیوان از آن صرف نظر نمود

از جمله مکاریات عدیده تسلیت که واصل شده است این چند فقره ذکر میشود

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر ویمنستان چرچیل از حضرت اجل مندوب

سامی فلسطین نگران اتفاقا خاص میکند که از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به حیثیت بهائی همچو

و تسلیت آنها را در موقع رحلت سر عبد البهاء عباس ک. ب. آیی تبلیغ نمایند

از طرف حیثیت اجراییه کا نوشن بهائیان امریکت این پایام تسلیت رسیده است هارا راهه اراده آشنا

قلوب از این رزی عظمی گردانست بهائیان امریکت بواسطه حیثیت مرکزی خود محبت صیبی و

تسلیت بی پایان و رسمیگی خود را تقدیم مینمایند و در حالتیکه باستفامت تمام قائمند قرب وجود

دانمی اور احساس مینمایند »

لورڈ آیتنی مندوب سامی مصر بواسطه حضرت اجل مندوب سامی فلسطین تکراف زیل را تاریخ ۲۱

نو ابرخباره نموده است مرحمت فرموده به زمامدگان سر عبد البهاء عباس افسدی و حیثیت بهائی

تسلیت: یهانه مراد موقع مفارقت ریس روحی شان ابلاغ فرماید

اجای المان و فاداری خود را باین عبارت بخیرت ورقه علیا اهمار میدارند

عموم اجای از فقدان جبات نفیس مولای خود که خسروان غیر قابل حیرانست متأثرند با نایت تضرع میباشد

اللهم را بجهت امر مقدس خواستاریم اطاعت و فای کل را برگزیثاً قابل ابلاغ میداریم

اعلان رسکی از طرف هیئت وزرای بعد ادب تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۲۱ بین مضمون رسیده است

حضرت اشرف سید عبد الرحمن رئیس وزراء همدردی خود را بعما میل حضرت عبد البهاء در

این محیبت تقدیم میدارد.

فرانسه کل فوای اعزامی مصر بتوسط حضرت اجل سند و بسامی فلسطین کلامات تثبت زیرا خواهه نهاده است

^(۱)
جزال کنگریو

منتهی است که احساسات عبده همدردی مراعتا میل پیز عبد البهاء عباری بهائی ابلاغ فرماید

جمعیت وحدت وجود بهائی لندن (تباسیها) بتوسطیکی از اعضاء خود در حیفا چنین خبره نموده است

جمعیت تباسیها لندن بعما میل مقدس عوالطف قلبی خود را اهدای مینمایند

یکی از رجال اول شهر کوچک و مقدس ناصره تلگراف زیل را افرستاده است

با تأثیر و تأسی بی پایان در مصیت افول نیز شرق خود را سبیم دانسته تسلیت میگوئیم اغا ۶ و آنها

اللّٰهُ رَاجِعُونَ

هزاران بهائیان همان بمنظر برادران و خواهران غربی خود در لندن افتاده آنها را بشوت و استقامت

خود در امر مبارک بكلمات ذیل مطہن میازند

نور میاق از انتظار غائب و از افق قلوب طالع روز رو ز تبلیغ و انجاد و فدا کاری دخالت است

بالاخره یکی از مشاهیر دارالفنون اکسپریس فوری معروف داستادی ذوق فنون است و در

اطلاعات امری از سایر هنگان سبقت دارد در پایام تسلیت که از طرف خود و حanim خود ابلغ

میدار چنین میگوید خرق این جواب و سطوع در حیات جاودان برای شخصیکه همیشه دین عالی

اوی نقطه نظری عالی داشته و دارای حیاتی مقدس بوده بالاخص باید پرشکوه و محلل باشد

روز هفتم صعود حضرت مولی الوری تقریباً به هزار نفر از فقرا ای جفا که همیشه سوره الطاف

و هرمابی بودند بدون ملاحظه مذعوب، یا تراویح نسیم و نفلات توزیع شد حزن و اندوهان از

صعود ابوالفقراه مؤثر و محسوس بود در هفت روز اول صعود از پنجاه تا صد نفر بزر روزه در بیت

مبارک در همان محلی که غالباً وجود مبارک با آنها است گیری نمودند اطعام می‌شد روز چلمضایافی
 از جمله تذکار بیک عده متوجه از سیصد نفر از اهالی جیاعا کا و حوالی و نقاط فلسطین و سوریه داده
 شد بهمنها اهل مذهب مختلف و نژاد والوان متعدد بودند بیش از یکصد نفر از فقرانیز در این روز
 اطعام شدند حاکم فتیقیه و بسیاری از روسا و بعضی از اروپائیان نیز حضور داشتند
 ترتیب این ضیافت از طرف اهل بیت مبارک داده شده بود میزهای بلند با شاخهای آویزان گل شلیو
 مزین شده بود این ملماهی قدر بگلهای سفید نرگس سر بهم داده بودند و قابسای بزرگ نازنگی کرد
 با غچه بیت مبارک تهیه شده بود در آن اطاوهای وسیع که با فایهای قدیم خوش نیست ایران مزین بود
 یک حالت پر روح و ریحانی ایجاد نموده بود تزیینات بسیار دیگر که لظره بعثمت سادگی میزد وجود نداشت
 از میهان اعمو اینکه قسم پزیرانی یشد ملماهی مخصوص معین نگردیده بود و بر حسب معمول در بیت مبارک
 ملاحظه مقامات اشخاص منظور نیکشت بعد از صرف ناما میهانها باساalon مرکزی بیت مبارک که
 فقط با عکس مبارک آن وجود که برای تجلیلش مجمع شده بودند و بعضی فایهای ایرانی مزین شده بود گردید
 آمدند در جلو این عکس محل رتفعی معین شده بود که از روی آن ناطقین نطقی خود را با چم

خاموش متوجه ایراد میگردند حاکم فنیقیه در ضمن نطق خود بیانات زیل انود مکان میگذارد که اکثری از اما
شابل مبارک سر عبد البها، عباس ادران هبکل محلل با فکری عمیق با آن تواضع امی دلچسب
با آن همراهانها و محبتانها شنیده درباره اطفال میگردند با آن حظی که از محل دریاچین میرند و با آن همچو
و توجی که درباره فقر و مسالکن داشتند در حالتیکه در کوچه ای چفامشی میفرمودند بنظرداشته باشند
حضرتش بقدری موقر و ساده بود که در حضورش شخص اغلب فراموش میگردید که در محضر مولای بزرگیست
و اینکه الواح و بیاناتش بعد از هزار کم از نقوص در شرق و غرب تسلیت داده در روح تازه بخشدیده

دیگران هم صحبت نمودند و بیاناتشان سخن در نعت و ستایش حیات پژوه عبد البها، بود و زبان

خلاصه بعضی از آن نطقها مندرج میشود

ندانی از همان مبنده شد انعکاسش از غراق برخاست آوازش از ممالک عثمانی مرتفع گشت سپس
ارض مقدس را فراگرفت و بگوش چوش رسید در آن سر زین این ندانه شد نشود نهان نمود و پیشه
گرفت بالاخره تموجاتش مملکت مصر رسید و از آنجا طی بخار نموده به ممالک غرب و دنیای جدید
سرایت کرد این ندانی بود که نوع انسان را محبت و انجاد و صلح دعوت کرد و اگر محرك این ندانی

اراده پاک نبود باین موقیت در سرعت توجهاتش سرتاسر عالم منتشر نمیگشت

در قرن انتشار علوم و سقوط تعصبات بر عباس که مایه مبارعات و فخر شرق است تعظیم و تکریم
سراست زیرا شخصیت که با علی ذر و عظمت و جلال فائز شده کسی است که اعلام فتح و فیروزی
با استقبال امیتافت کسی است که مسلط اش از ایران مرتفع شد و تبدیلاتش بعنوان اهل عالم
سامع گشت انوار اش از آسان جلال روز بروز بیشتر طا ہر میشد تا اینکه در بحوض نجلي از افق ما
افول نمود و تعالیش مانند تعالیم حضرت بها اقوام و ملل دنیا را خاضع نمود معتقد بهم و با کمال
اطینان اعتقاد داریم آن وجود یکه در رحلت تغزیه داری میکنیم پس از آنکه هشتاد سال در این دنیا
دون زندگی فرمود و با قلم و زبان اهل عالم را موعظه و راهنمایی نمود و از اعمال عظیمه اش برآ
آنها سرشنی گذاشت حال چنین اختیار فرموده که در عین سکون آنها را دلالات و راهنمایی
کند با توجه و تفکر تام با پذیرفتن خود را بالتبه با وتقیدیم کنیم چندی قبل در عین در کاه شمار ایگری
در آوردم حال وظیفه من است که از شاد رخواست نمایم غم خود را فراموش کنمید و از زاری
و رینق سر شنگ دست کشید فی الحقيقة بر عباس جد از اما فرق نموده ولی بار وح مجده و

اعمال عظیمه اش در بین اصحابه باقی است اگرچه حلت فرموده ولی در پرتو موعظ حکیمها نویخت
تعالیم و اعمال خیریه و مرثیه حیات نفیش و علوم مقاصد و قوه اراده و صبر و حلم و استقامت
برای امیرات عظیمه باقی گذاشت

بالاخره باید با اثار اخبار و بیانات و ادعیه و موعظ و مناجات و دعایا و نبوت حضرت
عبدالبهاء توجہ نمود و صیحت نامه مفصل در نهایت اتفاق مرقوم فرموده که موعظ و نصائح

ذیل را با جادار است فول مد تعالی

ای احای آئی درین دور مقدس تزاع وجدال ممنوع و هر منتدی محروم باید با جمیع
طوانف و قابل حضور آشنا و په بیکار نهایت محبت و راستی و درستی کرد و هر رابطی از روی قلب نمود
بلکه رعایت و محبت را بر درجه رساند که بیکار نهایت خود را آشنا بیند و شمن خود را در وست شمرد
یعنی ابد اتفاقات معامله کان نکند زیرا اخلاق امریت آئی و تعمید از خواص امکانی لهذا
باید فضائل و کالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر مجموع باید مثلاً
انوار آفتاب عالم تاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان نیم جان بخش هر

ذی روح را پروردش دهد و مانده آنی جمیع کائنات حی را نسبت شود به چنین عواطف والطاف
 بندگان خی باشد بخواه طلاق شامل جمیع بشر گردد در این قاعم ابدان تقدیم و تخصیص باز نه لپس ای باران
 هر ربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان بکمال راستی و درستی و فاپرسنی و هربانی و خیرخواهی و دوستی
 سعادتمندانه تا جهان همی سرت جام فیض هیانی گردد و نادانی و دشمنی و بعض و کلین از روی
 زین زائل شود خلقت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل با نوار بیگانگی مبدل گردد اگر طوائف ملل
 سازره جفا کنند شاد فانماید خلم کنند عدل نمایند اعتتاب کنند اجذاب کنند و دشمنی نمایند و نه
 بفرمایند زهر بعذ شهید بخشدید زخم بزند مردم بنسید **مَذَا يَصْنَعُ الْخَلِيلُ صَبَّرَ وَسَيَّهَ الظَّاهِرَ**
 ای احبابی آنی بجان بگوشیدند امر اسد را از جوم نفوس غیر مخلصه محافظه نمایند زیرا چنین نفوس بی
 مشوند که جمیع امور مستقبله متوجه میگردد و مسامعی خبر را بر عکس نتیجه میدهند .

در مورد مصائب دامغانیت وارد و درین جهان و آرزوی شهادت حضرت عبدالله
 بین وضع راز درون را ابراز میزد **إِلَهِي إِلَهِي تَرَى عَبْدَكَ الظَّلُومُ بَيْنَ الْخَالِبِ**
سَبَاعَ ضَارِبَةٍ وَذِئْبٌ كَأَيْرَةٍ وَدُخُولُنْ خَائِرَةٍ رَبَّ وَفَقْهَنِي فِي حُبْكِ عَلَى

تَجْرِي مُذِيرَ الْكَائِنِ الطَّاغِيَةَ بِصَهْبَاءِ الْوَفَاءِ الْمُتَلَّثَةِ يُفَيِّضُ الْعَطَاءَ حَتَّى جَمِيرَ
 قَمِيصُ بَدَمِي طَرَعَا عَلَى التَّرَابِ صَرِيعًا لِلأَحْرَاكِ لِلأَعْصَاءِ مُذَلَّمَاتِي وَرَجَائِي
 وَأَمْلَى وَعِزِّي وَعَلَائِي وَلَيَكُنْ خَاتِمَ حَيَاةِي خَتَامَ مِسْلَكِي وَمَلَادِي
 وَمَلِّ مِنْ مَوْهَبَةِ أَعْظَمِ مِنْ مُذَلَّلًا وَحَضْرَةِ عِزِّكَ وَإِنِّي أَشَهُدُ أَنِّي أَذْوَقُ
 مُذِيرَ الْكَاسِ فِي كُلِّ الْأَيَّامِ إِمَّا أَكْتَبْتُ أَيْدِيَ الَّذِينَ نَقْضُوا الْمِيثَاقَ وَاعْلَمْنَا
 الشِّقَاقَ وَأَنْهَرُوا النِّفَاقَ وَأَظْهَرُوا فِي الْأَرْضِ الْفِسَادَ وَمَارَاعُوا حُرْمَتَكَ بَيْنَ
 الْعِبَادِ رَبِّي حَفَظْتَ حِصْنَ دِينِكَ الْمُبِينَ مِنْ هُولَاءِ النَّاكِثِينَ وَأَخْرَسْ
 جِمَالَ الْحَصَبِينَ مِنْ عَصَبَةِ الْمَارِقِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْقَوِيُّ الْمُقْتَدَرُ الْعَزِيزُ الْمُبِينُ
 شَرِيكِي يَا الْمُهْبِي عَلَى كُلِّ الْأَشْبَاءِ وَيَفْرَحُ بِيَلَائِي ذُو الْقُرْبَى فَوَعَزِيزِكَ يَا الْهَنِي
 بَعْضُ الْأَعْذَارِ رَثَوْا عَلَى مُنْتَرِي وَبَلَائِي وَبَكُوا بَعْضُ الْحَسَادِ عَلَى كُرْبَتِي وَغُرْبَتِي
 وَأَبْلَائِي لِأَنْهُمْ لَمْ يَرَوْا مِنِي إِلَّا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَأَعْنَيْتَهُمْ وَلَمْ يُنَاهِيْهُمْ دُوَامِيْنْ
 عَبْدِكَ إِلَّا الزَّانَةَ وَالْوَلَاءَ فَلَمَّا رَأَوْهُ فِي خَائْضَانِي عُبَابِ الْمَصَابِ وَالْبَلَاءِ

وَمَدَنَاهُمْ الْغَصَّاءُ رَقُولٌ وَتَذَمَّتْ أَعْيُّنُهُمْ بِالْبَكَاءِ وَقَالُوا ثَمَدُ يَالُّهُ
 يَا إِنَّا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا وَفَاءً وَعَطَاءً وَالرَّأْفَةُ الْكَبِيرُ وَلِكُنَّ النَّافِضِينَ النَّاعِقِينَ
 زَادُوا فِي الْغَصَّاءِ وَاسْتَبَرُوا بِوُقُوعِي فِي الْحَنَّةِ الْعَظِيمِ وَشَمَرُوا عَزِيزِ السَّاقِ
 وَأَهْتَرُوا طَرَبًا مِنْ حُصُولِ حَوَابِثِ مُعْزِنَةِ الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ رَبِّي قَدْ
 طَعَّ عَلَى كَأسِ الْبَلَاءِ وَاشْتَدَّ اللَّطَمَاتُ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَتَابَعَتْ
 سَهَامُ الرَّزِيَّةِ وَقَوَّالَتْ أَيْسَنَةُ الْمُصِيبَةِ فَعَجَزْتُ مِنَ السَّدَائِدِ وَهَنْتُ
 الْغُونِي مِنْ هُجُومِ الشَّارِدِ وَالْوَارِدِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَأَنَا فَرِيدٌ وَوَحْيَدٌ فِيهِ لِي
 الْمَوَارِدِ رَبِّي أَرْحَمَنِي وَأَرْفَعَنِي إِلَيْكَ وَأَسْقِنِي كَأسَ الْفِداءِ فَقَدْ ضَاقَتْ
 عَلَى الْأَرْضِ بِرَحْمَنِي إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْفَضَّالُ الْكَبِيرُ

حضرت برای صیانت احبابی خذین من با جایگزین

رَبِّي وَفِي أَحْيَائِكَ عَلَى الشُّوُبِ عَلَى دِينِكَ وَالسُّلُوكِيْنِ سَبِيلِكَ وَالْأَسْفَلَيْهِ
 عَلَى أَمْرِكَ وَأَتَدْهُمْ عَلَى مُقاوْمَةِ النَّفَسِ وَالْهَوْنِ وَاتِّبَاعِ نُورِ الْمُهْدِيِّ لِئَلَّكَ

أَنْتَ الْمُقْنِدُ الرَّعِيزُ الْقَيُومُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْكَبِيرُ الْوَجِيمُ الْعَزِيزُ الْوَهَابُ

در باره د شناس حضرش این چنین د عالم فرماید

رَبِّي إِنِّي أَدْعُوكَ إِلَيْسَابَى وَجَنَابَى أَنَّ لَا تُؤْخِذَهُمْ بِظُلْمِهِمْ وَأَعْتَسِّا فِيهِمْ وَ
بِنَفَاقِهِمْ وَشَفَقًا قَوْمٌ لَا نَهَمْ جَهَلَاءُ بِلَهَاءُ سَهَّلَاءُ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْخَبَرِ وَالثَّرِ
وَلَا يُمَيِّزُونَ الْعَدْلَ وَالْإِنْصَافَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْإِعْتِسَافِ يَتَّبِعُونَ
شَهَوَاتِ أَنْفُسِهِمْ وَيَقْتَدُونَ بِأَنْقَاصِهِمْ وَاجْهَلَيْهِمْ رَبِّي أَرْحَمَهُمْ وَاحْفَظْهُمْ مِنَ
الْبَلَاءِ يَهْدِي أَلَّا شَاءَ وَاجْعَلْ جَمِيعَ الْمَعْنِ وَالْأَلَامِ لِعَبْدِكَ الْوَاقِعِ فِي
هَذِهِ الْبَرِّ الظَّلَمَاءِ وَخَصَّصْنِي بِكُلِّ بَلَاءٍ وَلَجْعَلْنِي فِدَاءً لِجَمِيعِ الْأَحْيَاءِ
فَلَدِيْهِمْ يَرُوحُى وَذَانِى وَكَبُونَتِى وَهُوبَتِى وَحَقِيقَتِى يَارِبِّي أَلَّا عُلِّى إِلَهِي لِمَنْ
إِنِّي أَكْبُرُ بِوَجْهِهِ عَلَى تَرَابِ الدُّرْدُ وَالْأَنْكَارِ وَأَدْعُوكَ بِكُلِّ تَضَرُّعٍ وَأَبْتَهَا
أَنْ تَغْفِرَ لِكُلِّ مَنْ أَذَانِي وَتَعْفُوَ عَنْ كُلِّ مَنْ أَرَأَيْتُ بِسُوءٍ وَأَهْانَتِي وَ
تُبَدِّلَ سَيِّئَاتِ كُلِّ مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَسَنَاتِ وَتَرْزُقَهُمْ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَتُقْدِدُ

لَهُمْ كُلَّ الْمَبَرَّاتِ وَتُنْقِدَهُمْ مِنَ الْحَسَرَاتِ وَتُقْدِرَ لَهُمْ كُلَّ رَاحَةٍ وَرَحْمَاءٍ
وَتُخْصِّهُمْ بِالْعَطَاءِ وَالشَّرَاءِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمَهِيمُ الْقَيُومُ

واین است بیانات مبارک درباب بهیت تبلیغ امرالله

ای ثباتان برپایان این طیربال و پرشکسته و مظلوم چون آهنگ نلا، اعلیٰ ناید و بجان پنهان
شتابد و جسدش سخت اطباقي فاریابد یا مفقود گردد باید افان ثباته را سخن بر میثاق است که از سده

تقدیس رو شده اند با حضرات ایادی امراء الله علیهم السلام، اسه و جمیع باران و دوستان بالاتفاق پیشر

تفعات اسه و تبلیغ امراء الله و زوج دین اس بدل و جان قیام نایند و فیقہ آرام نگیرند و آنی است راحت

نمکنند در حملت و دیاز فخر شوند و آواره هر طلاق و سرگشته هر اقلیم گردند و فیقہ نیاسایند و آنی آسود

نگردند و نفی راحت نجویند در هر کشوری نعروه یا بهما، الابهی زند و در هر شهری شهرو آفاق شوند و

در هر زمینی چون شمع برافروزند تا در فطلب فاق انوار حق اشراق ناید و در شرق و غرب جم غضیری

در محل کله ائمه آید و تفعات قدس بوزد و وجهه نورانی گردد و قلوب ربانی شود و نفوس رحالت

گردد در این ایام اعظم امور حدایت مل و ام است باید امر تبلیغ را هم شمرد تا آنکه صیانت امراء الله

آفاق را احاطه نماید باران آنی نیز چنین باید بفرماشد اینست شرط و فواید اینست مقتضای عبودیت
 آستان بها حوار بون حضرت روح بکل خود را و جمیع شئون زاف را موش نمودند و ترک سر و سان
 کردند و مقدس و منزه از همی و هوس گشته شدند و از هر تعلقی نیز از ارشدنده و در حملات و دیار قشرشند
 و بهداشت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم ناک را تابناک نمودند
 و بپایان زندگانی در راه آن لبر رحمانی جانفشاری کردند و هر یکی در دیاری شمید شدند فیمیث هذلا
 فلیعَمِلِ العَالِمُونَ اگر نفسی و یا مغفل از محافل مانع نشرا نوار ایقان گرداد جا آنان را نیخت
 کنند که اعظم موجبت آن به تبلیغ است و سبب تایید و اول تکلیف است چگونه از این موجبت
 بازمانیم تا جهان و مال و راحت و آسایش خویش اهدای جمال ابی نائیم تبلیغ امر است کنیم ولی
 بحکمت مذکوره در کتاب نہ پرده دری "اوایست اساس عقاید اهل بها" :-

" اساس عقاید اهل بها در روحی لهم الفداحضرت رب اعلى منابر و مدنیت و فردانیت
 آن به و بشیر جالقدم حضرت جمال ابی روحی لاجهانه اثابین فدا منظر کریه آن به و مطلع حقیقت
 مقدسه ربانیه و مادون کل عبادله و کل یا مزه بکملونَ مرجع کل کتاب قدس

و هر سند غیر مخصوص در این بیت عدل عمومی بیت عدل آنچه بالاتفاق میباشد که این حق
 یا بد عدالت و مراد است من نجوا و زعنه فهومین احبت الشیاق و لظہ الشیاق
 و اغرض عن رَبِّ الشیاق در اطاعت اصل بنا به مقام سلطنت و فواین مملکت در قاب
 این بیانات اشاره میفرماید «ای اجای آنی باید سر بر سلطنت ہر تاجدار عادل بر اخاضع گردید
 و سده ملوکانی ہر شریار کامل اخاضع شوید پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت
 نائید و مطلع و خیر خواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان داخله
 نمائید زیرا خیانت با ہر پادشاه عادل خیانت با خداست همیزه نصیحته میفی و فرض
 عَلَيْكُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ یک قسم از لوح عهد مبارکش را بین مناجات ختم میفرماید
 الْجَنِی اشیهدتک و آنپیاثتک و دُلَّک و اولیانک و اصنیانک و یافی انتم
 الْحَجَةَ عَلَی احیاثتک و یکیتک لَهُمْ کلشی حق یعا فظو اعلیٰ دینیک و الطویله
 الْسُّقِیْمَه و شریعتک النور آءِ اینک انت المطلع العالیم ع ع
 حال اگر عطف نظر از لوح عهد و صاینوده باثار و الواح مبارکش توجه نمایم بین کتاب

و بیانات بر صحیح و بدهی اخیر که با قمار احبابی جهان نازل گشتند این کلهات اندار را حاصل
 ای باران آنی امر است را محافظت نمایند بخلاف دست لسان گول مخوبید طاخن کشند که منع
 بر نفسی صیبت و مُرّقچ چه مکار است فوراً آگاه شوید و بیدار گردید و احتراز نمایند ولی ابد انتعرض
 نمایند و نکته نگیرید و بذمت پردازید او را بخدا و آگذازد هر را بام اخیر سجن عکاز نانیک حضرتش
 از طرف گئینه مقتشین مُحمد بود لوح غرائی نازل فرمود و در آن لوح در نهایت وضوح و تاکید اشار
 عظیم امر مبارک را در آیینه نزدیک پیشگویی میزداید که اکنون در عالم وجود دست قدرت
 آنی اساس این نعمت کبری و موجب عظمی بانهاده و برچه در کمون و بلوون این عصر مقدس
 مستور و محرزون است بتدیبح ظاهر و مکثوف خواهد شد زیرا که امروز روز رشد و نفو و بدایت
 اشراق و ظهور بسیح آنکه است قبل از انقضای قرن حاضر واضح و عیان خواهد شد که این
 نیم باری و موہبہت آسانی چه قدر جانفرزا و رحافی بود
 در لوح دیگری که بعد از حرب عمومی با قماریکی از احبابی گردیمیم مصراzel گشته ترقی
 و علو امر است را واضح و صريحتر نبوت میزداید اینست عین کلهات مبارک

وَآتَانَا مَسْلُكَ مِنَ الْآيَةِ الْمَوْجُودَةِ فِي سِفْرِ دَانِيَا لَ طُوبِي لِمَنْ يَرَى أَلْفَ وَثَلَاثَ
 مِائَةً وَخَمْسَةَ وَثَلَاثِينَ هَذَا سَنَةً شَهِيدٌ لَيْسَ بِقَمَرٍ يَهُ لَا نَيْدَ لِكَ الْأَرْضُ
 يَنْقَصُ قَرْنَ مِنْ طَلُوعِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَتَعَالَمُ اللَّهُ تَعَالَى كُنْ فِي الْأَرْضِ حَنَّ
 الْكَمْكَنِ وَتَمْلَأُ الْأَنْوَارُ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارَبَهَا يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
 دریکی از الواح او لبه معانی مکنونه آیات فوق را تصویر میفرماید

ا) بندۀ آلبی پزار و سیصد و سی پنج سنه ذکوره بدایش از بوم ہجرت حضرت رسول
 محمد المصطفی علیہ الصلوٰۃ والسلام است که در آن تاریخ آثار علو و امتعاع و سمو و اعتلا و از برای کهنه
 است در شرق و غرب حاصل گرد و عَلَيْكَ الْحَقِيقَةُ وَالثَّنَاءُ عَ ع

دریکی از الواح اخیر جمع احبابی آلبی را فتحت میفرماید و بدین کلاته روح بخش تشویق میفرماید
 شما باید نظر شخص عبد البهاء را شسته باشید زیرا عاقبت شمارا و داع خواهد بود بلکه باید نظر بجهة
 است باشد اگر کلمه است در اتفاق است مسرور و مشعوف و محظوظ باشید ولو عبد البهاء در زیر
 شمشیر و بادیخت اغلال و زنجیر افتاد زیرا اهمیت در جمل مقدس امر است است نه در قالب

جهانی عبد البهاء باران ائمی باید بجان ثبوت مسحوت گردند که هر آنی اگر صد امثال عبد البهاء
 هفیر بلا شود ابد اتفاچ و تبدل در عزم و نیت و اشغال و انجذاب و اشغال بخدمت امراء
 حاصل نگردد **بِالْحَمْدِ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ**
عَلٰى مَا رُقِمَ فِي هَذَا الْوَرَقِ الْمُرَدِّ عَنْ سَائِرِ النُّقُوشِ من بعد المآل کربنایت
 صدر مولای عظیم مخلص و عانی همان با طرف مرقوم داشته شامل یکت قسمت از الواح مبارکی
 است که چهارده سنت قبل از فلم مرکز میاق صادر گشته و یکت قطعه از آن مندرج نگردد
 ای باران با او فا اگر حوادث مؤله و قتل در بقعة مبارک واقع گردد البته صد البته مفتر
 و پر ایان نگردید و مشوش و محزون نشود زیرا آنچه واقع شود سبب علوکله اسد و اشاره نفحات
 قدم بابت نمائید و بهایت استقامت بخدمت امراء مشغول گردید **وَاللَّوْحُ وَالْهَمَّا**
عَلٰى مَنْ ثَبَّتَ عَلٰى الْمِيثَاقِ از جو در بیانات مبارکی که راجح بصعود حضرتش از این
 جهانست بکلات ذیل ارائه میدهند « بدانید خواه من در این عالم باشم خواه نباشم

مجدزاده لوحی که با فتحاً بر بکی از اصحابی مالک محمد امریک نازل گشته جلال آن شجره

مقدسه الٰهیه که حضرت ش غصن اعظم آنت مجسم بسرا یاده اگر از این عالم جسمانی این غصن

مقطوع گرد و او را فرش بر زمین ریزد مغضوب نگردید او را فرش میرودید زیرا که این غصن

بعد از اینکه از این عالم ناسوت مقطوع گشت مرتفع گشته تمام جهان را فراخواهد گرفت شیخ

و بگش باوج جلال خواهد رسید و فواید ببار می آورد که جمیع عالم را بروانخ طبیعت این معلم می بازد

آخرین لوحیکه از فرط عذابت باحیای عزیز داشت کارت^۱ مانند فرموده اند حاوی نظریات

حضرت عبد البهاء بالنسبه با این جهان فانی است و باحیای عزیز یکدربان ساکنند بصحت بسرا یاده

۱) ای پاران آئی در این جهان فانی همچو جیزی دوامی ندارد و جمیع خلق ایامی چند صرکتی بی

تیجه می نمایند و عاقبت بشر خاموشان زیر طبقات تراب مفری یابند نه برکتی و نه

تیجه و ثمری ایام زندگانی تباشد به در رفت و لکن این اهلکوت در کثیف تر از حقیقت تهمی افشاءند

که خرمها تشکیل نمایند والی الابد فیض و برکت باقی اند حیات ابدیه بایند و نعمت سرمه بی جویند

و از افق ملکوت مانند ستارگان درخشند و عَلَيْكُمُ الْهَمَاءُ الْأَجْهَى

اینک بهاست که سرگذشت صبح حزن ایام اخیر حضرت را بین بیانات که صریحتر و مؤثر تر و مطمئن تر
 از آن متصوّر نیست غصی نایابم ه ای احبا و قلی می‌آید که اینین شامفارفت میکنم آنچه باید بگنم کرد و ام
 نا اندازه که قوه داشتم با مر حضرت بها، است خدمت کردم شب دروز در مدت حیات آرام نگرفتم
 بلی نهایت آرزو مندم سینم احبا و عزیز مشویت امر مبارک را بعد از میگیرند هنگام ندان بالکوت باشند
 دروز روز روح و ریحان احبا، است نام فوای جسمانی خود را صرف نموده ام در روح حیات
 من بشارت وحدت اهل بهاست آذانِ خود را بخاور و با خنزیر گنوب و شال متوجه داشته ام
 تا از آنک محبت والتفت کرد مجتمع احبابند میشود لذت بر م ایام حیات من معدود است و دیگر
 سروری از برای من نمانده خیلی آرزو دارم بهینم احبا اند سلسله کلی درخشند و نجوم میزروانش
 ساطع شمس و غزالان یکت مرغزار مخدگردند عنده بی غبی از برای آنها متفقی است کوش معنده
 طیربشی مژنم است از آن غفلت نمایند نهایی ابی بلند است با تماع بشتابند منادی چشاق
 دعوت میکند اطاعت نمایند خیلی متصدو مشاق حصول بشاراتم که بیشوم احبا مجسم خلوص و صدق
 و محبت و دوستی در ریحانند آیا بینو سید احبا قلب هر اسرور غنیدارند آیا آرزوی قلب

مرا مخفق نیساند آیا بیل من زقار نینه بند آیا اشواق قلبیه مراب موقع اجران بگذارند آیا بند؟

من گوش نمیدهند من فتظم و با کمال صبر فتظم . انتہای

+++++

جانب شور بده شیرازی ملقب به فصیح الملک که شاعری ااهر و تبره چشمی روشن بین بود قصیده شیوا

در مرثیه صعود طلعت پیان سرود این قصیده در شماره ۳ از مجلد دوم سنه ۱۳۴۰ مجله البشارت

منتشره هندوستان صفحه ۳۴ مطبوع و برخی از اشعار آن بفرار ذیلت قال دَحِّيَهُ اللَّهُ تَعَالَى

نهان بصورت از احباب مانند نمر و جود قضاچشم محبان نهفت چشم، جود

بسیج حضرت ابی چوکرد عبد بها زمانه گفت زمی وارد و زمی مورود

شدند جالس یکت بزرگ که محب و حبیب شدند حائز یکت حوزه شاهد و مشهود

حدیث این پرسد این پدر بخوان و مخون حدیث لوح سليمان و نفسه دادر

جز او بجا ی حییقت جزا و بکاف کمال اگرچه فاقیه دال است جمع دال نبود

دینخ از آنمه کفت ارو منطق شیرین دینخ از آنمه الواح و فضل نامحدود

توای حامه قدسی در در ما برسان بعرض مبد بها کای جیبیتی و دود
 یکی بیا و بین حال دستان نژند یکی بیا و بین طعن دشنان حود
 مگر حود نداند که غیر بار خدا ای در این سراچه ندارد کسی ثبات و خلود
 سباشد افق غرب دنیرو مطلع شرق کجانی هم تابان واختر مسود
 شد است بی تو سپه رخت بخت ما سزا بلی سراست بعباسیان شعایر کبود
 دل ارجه سوخت ولی شوق او بجات چانچه رانکه خود بعد سوزش عود
 در این بیسخ نخست از هزار و سیصد و چهل شد آن بیسخ معانی زچشم ، منقول
 در این غم ارجه فروغی نبود مفعع مرا زبکه چیره شد از هر طرف خموں و خمود
 ولی زنوبی تاریخ گفتم از مطلع نهان بصورت از احباب اند شمسی جود

مطلوب چهارم

مناجات لقا

این مناجات از نکات مبارک حضرت عبد البهاء صادر و امروزه احبابی عزیز در مقام مبارک حضرتش

نموده می‌نمایند «این مناجات را هر چند بکمال تصریع و ابتهال بخواهد سبب روح و روحان قلب این عبد کرده

و حکم ملاقات دارد»

موالاً بنهٰ

إِلَيْي إِلَيْي أَبْطُلْ إِلَيْكَ أَكْتَ التَّضَرُّعَ وَالثَّبَّالِ وَالْأَبْهَالِ وَأَعْفِرُ وَجْهِي

يُنْزَابِ عَنْهُ نَقَدَّسْتُ عَنْ إِدْرَاكِ أَهْلِ الْحَقَّاقِ وَالنَّعُوبِ مِنْ أُولَئِكَ

أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاصِّ بِكَ أَحَدِيَّتِكَ يُلْحَظُ أَبْيَانِيْنِ

رَحْمَا نَبِيْكَ وَنَعْمَرْهُ فِي عَالَمِ رَحْمَةِ صَمَدِ اِنْبَيْكَ اَبَرَّتِ اِنَّهُ عَبْدُكَ اَلْبَارِ
 الْفَقِيرُ وَرَقِيقُكَ السَّائِلُ الْمُنْفَرِعُ الْاَسِيرُ مُتَبَهِّلُ إِلَيْكَ مُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ
 مُنْفَرِعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ بُنَادِيْكَ وَبُنَاجِيْكَ وَيَقُولُ رَبِّ اِيدِيْنِي عَلَى خِدْمَةِ
 اِجْبَائِكَ وَفَوْقِي عَلَى عَبْرَوْيَةِ حَضَرَتِ اَحَدِيْنِكَ وَنَورِ جَبَنِي بِاَنْوَارِ التَّعْبُدِ
 بِسَاحَةِ قَدْسِكَ وَالْتَّبَئِلِ إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَيْكَ وَحَقَقْنِي بِالْفَنَاءِ فِيْنِي
 بَابِ الْوَهَيْبَيْكَ وَاعْبَقَ عَلَى الْمُواْنِيْلَةِ عَلَى الْاَنْعِدَامِ فِي رَحْبَةِ رُبُوبِيْكَ
 اَى دَرَبِ اَسْقِفِي كَاسِ الْفَنَاءِ وَالْإِسْبَنِيْ قُوبَ الْفَنَاءِ وَأَغْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ
 وَاجْعَلْنِي غُبَارًا فِي مَمَرِ الْأَجْبَاءِ وَاجْعَلْنِي فِدَاءً لِلأَرْضِ الْهَنِي وَطِيشَهَا
 اَنْدَامُ الْأَصْفَيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ وَالْعُلُّ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ
 الْمَعَالِيْلُ هَذَا مَا يَنْبَدِيْكَ بِهِ ذَلِكَ الْعَبْدُ فِي الْكُورِ وَالْأَصْالِ اَبَرَّتِ حَقْوَانِهِ
 وَنَورَ اَسْرَارِهِ وَاشْرَحَ صَدَرَهُ وَاوْقِدْ مِصْبَاحَهُ فِي خِدْمَةِ اَمْرِكَ وَعِبَايَاتِكَ
 اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّجِيمُ الْوَمَابُ وَانَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّوْفُ الرَّحْمَنُ ع ع

مطلب پنجم

لوح مبارک حضرت ولی امراء جل سلطان

هوا آلمجی

ای جیلان عبدالجحا، روحی لمختكم الغدا، هر چند پس از صعود رب عزیز و افول کوکب
مشاق تقدیرات آئیه مدت مدیدی حکم بر تقویق و تعطیل در جراین امور امریه نمود و طیور لیل راهی
و جسوس کرد ولی از توجهات و تعطیفات آنسو لای حافظ و حارسان امید و طید چانست که این
تشکین را بیجان و فورانی شدید دپی باشد و دوڑی و محوری این عبد تجو اش کسب قوه و تعداد
بدیده در اینجا و ظانف ممه مقدسه خوبیش گردد و اهل تعصّ و فتوّر را دیگر شائبه فی از امید و المیان
در تغیریق جمع اصل بهانگذارد بحمد اسد مبرهن و عیان گشت که هماره بدینصیبی مقتدرش بی هم

ذهنی و حافظی علم مین را محافظه نماید و اثبات کلمات تماش را کند و آنچه را صریح با عده فرموده چه
 از احتمال امر آنست و چه از احتمال و تثبیت شئ معتقد مین برای العین ظاهر و اشکار سازد همچو شهنه
 نبوده و نیست که اساس این امر مبنی در زین است و روشن مسند از حق قدربر و عاشقان بجد و
 حابش کل ثابت و جان شار ولی اهل بوس و ارتیاب بگان است چنین بود که وفايت و
 صبات حصن امر آن منوط ببعی و کوشش نفسی از نفوس بوده و با مشروط وجود و تردیج اسباب ظاهره
 هیهات هیهات عَمَاهُمْ يَظْهُونَ حال که در میدان متروک جولانی نموده نلن موہو شان
 یقینی تخت از زبر مبدل گشت و اندامات و ساعی مهد شان بپرشانی و خودت و سکوت تحول
 گردید پرسیان که در وصایای مبارک مسطور و سوف تراهم هم و آعوانهم سرزا و چهار داری
 خسروان مین میان بر هر ذی بصری مکثوف و پدیده ارشد و چون حقیقت این فقره قبره از وصایا
 مبارک کا شمس فی رابعۃ التهادی واضح گشت و دعوهای محکم تحقیق یافت وقت آنست
 که بار وحی پر فتوح و قلبی مستبر و قدی ثابت و جذبی بدیع و اعتمادی جدید بر اجراء و اینام و اکمال
 و غائض و لوازم ضروریه حیات امریان هر یکی کاین بقی و دلیلیق قایم نمائیم تا فقرات ازی

دیگر از امنیت این که در حادثه ورقه نورا، بهان صراحت ووضوح تاکید گشته من دون تأخیر تماها
 جلوه گردید و آوازه امرالله پس از آنکه هر منادی عنود حسود را خاموش نموده خاور و باختر را با هزار زار
 و چون بجزی متنین قدم اول در میدان امرالله گذاریم و متوجه تحقیق و مدهای روح افزایش گردیم
 این مبادی اساسی و شرائط ضروریه را بسیار آورده در اجرایی هر یکی می‌نماید این اهمیت و بنای قوی گنجایش
 شرط اول محافظه حصن حصین امرالله است و آن جزوی است کامل و هشتمندی و بیداری و نظریه بر
 در عاقب امور و اعتدال و حکمت در ترویج امرها و عدم تداخل در امور سیاسیه و صدق و آشتی باکل
 دول و مملک عالم تحقیق نپذیرد باید کل بیدار باشیم ولی نه تنفس حفاظ امری بر ابد لیل و بیان و
 میانت و رزانست و عزت و وقار انمار داریم ولی در حین اثبات و اتفاق ایجاح و اصرار و مجاہد
 نماییم بغيرایی اگر مقبول اثنا د مقصود حاصل و آن تعرض باطل باز هموم اعدا و شباهات اهل ریب
 و اغراضات غتابه بر امرالله خنول و کالت را بخود راه نمی‌هیم و اسیریم و قوطی شویم بلکه هواره
 بیدار و متوجه اینگونه صفات و لطفات گردیم هر چه رائست و منبعث از اغراض نفیه دانسته‌اندا
 نموده ذرهم فی خوچهم یلبعون را عامل گردیم و آنچه را مبنی بر تحری حقیقت یافته بدلیل قطعی

و بیانی جلی در نهایت ادب واستفنا جواب هر یکی را دعیم و صراحت مستقیم را بر هر غافلِ رُزگاری کشوف
 سازیم با جمیع ادیان بروح و ریحان معاشرت نمایم و با عمل و فرق مختلف هر یکی را مخالطه و مکالم نمایم
 و با بر طبقه از طبقات نقوس خود را محصور سازیم ولی زنها را زنها که گرگ خونخوار در صفات اغتمام
 راه باید و محترب بنا ن در جمع اهل بنا و داخل شود و ابرص سقیم بسیکل سلیم امراء تقرب یابد اگر
 این دو حکم محکم که معاشرت والفت و مجالست با ابرار از اهل عالم و مجانب اشرار و اغیار است
 کاملاً منسار یا معمول آردد چندی نگذرد که ندای جانفرزای امر بنا هر متوجه ہو شوند را از تمام طبقات و
 اکناف اهل عالم جذب نموده هدایت نماید و این جنود مؤیده امراء از آفت اغیار و ادخال
 خارج محفوظ و مصون آنده و چون حصن امراء از نار شباهات اعدا و تعرفات اشرار و لحاظ اغیار
 محفوظ گردد شرط ثانی اتحاد والفت مخصوصین است یعنی حفظ وحدت جمع اهل بنا و سعی و کوشش
 در ایجاد و حفظ و تشدید روابط رو روانی که شرق و غرب و جنوب و شمال عالم بیانی را بسیکد گیر چون
 اعضاء و جواحیکت تن مرتبه و مدد و مساعد و ظهیر یکدیگر میازد الیوم در عالم وجود چیز قوه‌نی و هیچ
 نهائی ناچال مذاهب و طبقات و اعتراف و اجناس متوجه عالم را بسیکد گیر کا یابد یعنی الفت

و آنها حقیقی دائمی نماده اند بان عالم دُور و غافل از حقیقت و اُس اساس پر کید گردد و مذکوب مختلف
 در برگشت قباغض و متعددی کید گردد ول عالم و ارباب سیاست تا امروز و قطعه جیمه شرق و غرب
 بیکدیگر التایام بلکه مصالحه نماده کر سهل است در اکثر دول عالم و امپراطوریها اجناس مختلف کوست
 زند و فصل و تجزی طلبند ایران تعصب جنسی بر قوای سیاسی غلبه نموده و بر اختلافات عالم پژواز و
 و همین تعصب اقتصادی هزبی بل جم غیری الیوم جنگ و جدال بین جمهور سراسر ایران و جمهور
 بخیان کل کل عالم جویند و این تعصب اقتصادی حال بحدی نارش التهاب یافته که حتی بر قوه
 و شعور جنسی غلبه نموده و اکثر دول منقد مر و شعب متده را فیه عالم که از جث لسان و تاریخ و مشاه
 و دین و حکومت و سیاست بگرنگ و منح المآنه برگشت در تعریق و تشریف امت منده خود
 کوشند و همین تعصب وطنی سیاسی نام این قوی و تعصبات الیوم در عوض نوحید و تائیف فتو
 نوع پسر بر جدال و اختلافات را خداش می‌فرماید عالم وجود تشنگ فوه فاہره جامعه ای است
 که ایان و مذاهیب قدریه و شعب و اجناس مبنایه و حکومات و دول متحاربه و طبقات قباغض
 بیکدیگر طوفا و قلب امصالحه و انتزاج دهچه فوهی مگر فوه فاہره نعالیم بهای این التایام و انتزاج را فرام

آرد رو جش حلال مشکلات است و سلطنت سلط بر هر شوکتی در عالم وجود دارد این جهت جامعه که جو هر
این امر مبارک است و کافل حفظ وحدت جمع اهل بیان است نفوذ و تاثیرش منوط اول آن توجیه عموم
بسانیان شرق و غرب بد و کتاب سلطاب اندس و دصای امبارکه حضرت عبدالبهاء و ثانیاً بناسیب
و نجیبهم محافل شور روحانی در تمام نقاط امریکه در مستقبل ایام چون هم الک متندی گردند بیوت عدل
بسیل و محول گردد هر چند مرتع و مرکز توجیه از برای عموم این دو کتاب مبارک است ولی باید در زیرین
اسباب اعلای امراء و حفظ و تغییر و تاسیس و نجیبمش در میان ملل و دول عالم این محافل روحانیه
حمدی بلیغ مبدول دارند و مسئولیت عظیم بر خود گیرند و حل و ربط امور را تا حدی معلوم بر عینده
خود گیرند تا در تربیح و تعمیم امر خلل و تاخیر و فتوی حاصل نگردد و اساس بیوت عدل آنی در
مستقبل ایام سلطکم شود و چون صیانت و وحدت امر اسلام تحقق یافتد رفع شر اشرار شد و تفا
و شفاق در امر اسلام منعدم گردید شرط ثالث و اخیر از برای ارتقای کلمه اسلام معمم تبلیغ است و این
امر بست بغايت هم و مشکل و دقيق شرائط مبلغین در الواح مقدسه جلیل اسطور و مثبت باید
بدقت کامل و توجیه آن شرائط را تلاوت گردد و سعی و جهد موفر مبدول را شت تا هر کتاب این

صفات ملکوتی منصف گشته زبان ببلیغ دین اش کوشیم از جمله شرائط مترکه تنزیه و تقدیس و انصاف
 بصفات مدد و حمایت مرضی است و حسن فقار و گفتار و گردار مراعات حکمت است و ملاحظه متفقین
 زمان و مکان باید اعمال مدد و مثبت بیان در ببلیغ گردد و شخص مبلغ اول آسان سعداد طالب و
 نوایای قلبیه و مشرب و محیطش را بدقت ملاحظه نموده آغاز صحبت نماید تا خصیل علوم و فنون و
 معارف و اکتساب معلومات هر چند از لوازم ضروری محظوظ نه ولی از تاثیر کلی و اعجیت عظمی
 فارج نیست الیوم ببلیغ شرائط مدد و مثبت در الواح اول فریضه هر نفسی است که خدمت بعثتہ علیا را
 طالب آهل باشد و بمنین اسبابی است از برای هر مشتاقی که مشاهده است تعالی عالم را بدار
 موقده آسمانی آرز و نماید بگرات و مرات از لسان الهمی ثاق شنیده شد که اگر چنانچه مباری اسما
 و تعالیم اصلیه حضرت بهاء الله که در بلاد غرب علی رؤوس ای اشہاد اعلان و بیان شد در
 نهایت و فار و تجد و توجہ و خلوص بطالب مستد بھان اسلوب بدیع و لحن جدید و ترتیب کامل
 که موافق و مطابق مشرب عالم است الفاگر در چندی نگذرد که مستحب منقلب گردد و نور بھان در
 قلبش پر تو انکند حال بکوشیم تا باین شرائط و صفات مزین و منفرز گشته جام طافع عرفان آئی

بر تئکان عالمان بر سانیم هر کبت این شیوه مرضیه را پیش گیریم و این دلخیفه مقدسه را انجام دعیم همچنان
 در مملوکت ابی عظیم است و ثوابها جزیل این است استند عای قبلي این عبد از هر کبت از جیان
 و جان نثاران عبد البهاء و یعنی شک و شبہ فی نداشته که این استند عادمنای اول و آخر این عبد
 آستانه را قبول خواهند فرمود و روح مقدس حضرت عبد البهاء را در مملوکت جلال
 شاد و خرم خواهند گردید همواره مترصد و منتظر اینکو نه بشارات

از آن صفات بوده و هستم

بنده آستانش شوقی - ۱۹۲۲ دیسبر

مطلوب ششم

مناجات حضرت ولی امراء جل سلطان

هو آللہ

ای رب تو انا تو شاهد که در این لیدن لبلا براین عاشقان بیواچه وارد گشت و در این سالیان در از اربعین مغارفت و جه صیحت بچو سوز و گذاری اصل را ز د ماز ای مولای فدیر افتابی
و پیچارگی آوارگان کوبت را پسند و بشد بد القوی این مشت ضعفار اتاًید کن در انجم عالم
عزیزانست را عزیز و مقدر فرم و تحقیق آمال این بال و پر شکستگان را سرافراز و مفتر گن تا در این
چند روزه حیات عزت و رفت آثیت را بدیده عنصری بنگریم و بغلی شاد و روحی منیر
بوی تو پر واژگنیم تو دانی کر نام و نشانی بعد از تو تحویلیم و سرور و شادمانی و کارانی در

این عالم فانی دیگر آرز و تماشیم بس و عدت را و فانما و جان و روان این خسته دل انداخته تازه
 بخش دیده انتظار را روشن کن و مُرجح فلوب کنیه را التیام ده بسرمهز مخصوص دکار و آنها
 مدینه عشقت را بزودی برسان و باحت و صالح در مندان محبت را بگشان زیرا
 در این عالم ادنی جز طغیر و نضرت امرت را نخواهیم و در حوار رحمت کبری جز امید و صالح
 در دل نداشته و نداریم توئی گواه توئی همچو اپناه توئی نضرت و هنده

این جمع بگیتاوه

بنده آستانش شوقی

در توقع منع مبارک سویخ ۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ مخاطباً با حاجی آنی چنین میفرمایند قوله جل لطای

ای منادیان و برگزیدگان جمال کبریا و پیر وان حضرت عبد البهاء برادران حقیقی و خواهران
 روحانی تجاوز از دو سال است که کوکب میانی آن بخدمت شیعی دری آنی آب حنون و مولای شفوق
 حضرت عبد البهاء، آهنگیت ملا، اعلیٰ نبود و چون برق در پس پرده غیب پنهان و متواری گشت

اصل بیا، اطفال بیوار اراد فتحه و احده در غیرات الکدار و خلوات این خاکدان نزایی میتم و مالان

گذاشت و عناق آن روی دلارام را در این جهان پر محظ و آلام بنا هر قلت و فرقش مگداخت

بساط احزان را کاملاً بگسترانید و دیده عنصری را ای الاید باز مشاهده روی دموی نازنیش محروم و
ما یوس کرد حکمت بالغ چنین اقتضان نمود و شیخ فاہرہ التیهہ براین قرار گرفت ولی روح مقدس

که از هشتاد سنه متاعب لاتخی و مشقات گوناگون خسته و آزرده شده بود حال شاد و آزاد در

اعلی غرف جان ساکن برین ربت الملکوت جالس و باین خسته دلان منوجه و ناظم و آزر فر

اعلی باهل بیا و در ملکت آدنی باین خطاب و ندان اعلق و ذکر . . .

ای عزیزان من مجزون مشوبد افسرده مگردید خاموش مشینید و خود را پر شیان و ما یوس

مکنید من با شاہستم دشمن اراد حصن رعایت و گنف حابتم گرفته در هر آن تائید و توفیق جدید نهایم

و نا بامر بیان نماید و نانف آخیر مانتد این عبد در خدمت امر اسره و عبودیت آسانش بگوشید و

جان قشانی نماید و از یکدیگر بستگت گردید از هجران من طول مشوید و از شون دنبای وحوادث

زمان خائف و مضر طرب مگردید از مصائب امکان آدنی تزلزلی در امر اسره حاصل ننماید

چه که شاند جند اسره و شاند جمع اهل بیا که در این طوفان بلا بخلویت گبری و استفامت

عظیم زیور اخلاق و حکل تقدیس و طیار تقوی بین طاد انشاء میوثر خواهد شد نصرت امرالله
 نمایند و متدرجاً بین جهان تاریکت پر وحشت و انقلاب را با وج عزت آبدیده در ظل امر اسد دسایه
 سراپرده نجات در آوردید ای یاران من والنصار من در این سیل بعد از من فتو رواحال نمایند
 و این فرصت گرانبهار از دست همید و آن عاقبت خود خائب و خاس گردید و از نعمت عظیم
 تاج عزت ابدیه خود را محروم نمایند گمان نمایند که از سکون و سکوت احمدی از احباب حقی بر امر اس
 دارد گردد لا و اسنه رجالی میوثر شوند و گوی سبقت را از میدان بر بایند پس گوشید و هبته
 مو فور از نوبت دول دارید من با شما هستم در ساعت کبر یار در محضر حضرت اعلی و جمال ابی شید
 القوی تأیید نمایم و دلالت کنم کل متحداً مستقفاً قیام نمایند تا بین مقام بلند اعلی رسید و آلا
 مراد یگزینشید و بفوز لقاد عالم بالا فائز نشود اینست ای احبابی عبد البهاء

سب سرور و فرج روح من در ملکوت ابی

بندۀ آستانش «شوقي»

مطلوب مهتم

بکی از دستخطای مبارکه حضرت درقه مبارکه علیا بقیة البحار، شنیقته حضرت عبد البهاء

هو آللہ

بند کان آستان طلعت ابی دیاران عزیزان با وفاتی حضرت عبد البهاء معلوم است که
صیبت عظی و فاجعه کبری صعود مبارک حضرت عبد البهاء اردا خال مظلومین الفداء چه آتشی
بد لیمازد و چگونه اعضاء ارکان وجواح را بگداخت فوادها مکدر شد و از زیده حاضر شک
خوبین جاری گشت حقائق تقدیس بفرع آمدند و جواهر تزیین بنادر و جزع مشغول گشته
سبنه اسوزان شد و جگر کاپریان گردید نه در دل قراری ماند و نه در جان صبر و اصطباری
بلیل و فائز تغییات روح افرا بازماند و ورقا و بقا از ترثیات قدس اعلی خوش گشت آن

بدر میین در خلف سحاب بعاسور شد و آن شمس علیتین در مغرب پر از اسنی هزاری گردید و از افق
 غیب پنهان مشرق لامکان اشراق انوار فرمود و سطوع اشعة وضیاء نمود باری این تنجدید گان
 بعضی در بحر احزان مستغرق و در طوفان هموم و اکدار از هرمان و هجران آن دلبر هربان گرفتار شدیم
 کسان از تقریر آن عاجز و بیان از تو صیف آن فاصل روز را بسوزه و ندبه و شب را بغان و
 ناله گذرانیم لذاین تأثر و تحرر و تأسف سبب شد که در ارسال تحریر تا خیرگشت و در تقدیم مراتب
 تعلقات قلبی و احساسات و بدنی تعویق حاصل گشت و فی الحقيقة اهل بنا و راگین سفینه هرا
 و سابحین در فلزم کبیرا و فائزین بفیضات افق ابی و ثابتین بر عمد او فی رجالا و نساء صغائر اکلی
 در این مائم مؤلم و بلایه ادهم شریک و سیم این آوارگان بودند و بجمع روح و فواد ناله آن عاشق
 دلبر آفاق و محترفان بنار فراق را استماع مینویم و آه هزین از دل غلکین باقی علیتین میرساندیم
 و بنازه و حنین تصرع و انبین بدرگاه جال میین مینویم که ای پروردگار هربان و ای غلگار دل
 سوچکان ترخی و تفضل فرا صبر و اصطباری عنایت کن تخل و فراری ده بادست فضل و گرت
 مرعی براین زخم نه و علاج این در بیدرمان فرا اجایت را نسبت نخش و باران گزیرانست را

تغیت ده این قلوب مبروح را التیام بخشد و این فواد حای مفروج را بر بیانی وجود درست
 شفاعطا کن اشجار پر مرده از اریاح خزان را به بوب ناشم رحمن طراوتی بخشد و از هارافرمه
 از سوم مجرمان را لطافت و نصارتنی عطا کن ارواح را بثارات ملکوت ابی فربن افراح نما
 و اشباح را بوانف افق اعلی از شراح و انباطی ده توئی فضال و توئی رحمن و توئی مصلی و
 محربان باری آن افظیم کریم از بده و اشراف نور میں مستضی از اشتعنا با عظیم گردید و مستبر از
 ضیا هشتم جمال قدیم شد فیوضات رحمانی چون غیث ها هل بر آن بلده طیبه بیارید و از
 غام رحمت بسیانی رسمات مزاعیت ربانی آن فطر نورانی را اطراوت و لطافت بخشد اشجار
 وجود مخضرشد و از هار معنوی شکفتگردید شفائق حفانق بر دنید و ریاحین معنوی سرسز و خرم
 گردید و نیم شگبار از آن خط و دیار بوزید و سایر اقطاع را عنبر بار فرمود و نافه اسرار شار نمود
 خراسان میشه غصفران رحمن شد ولانه و آشیانه مردان جنة الرضوان گردید جمالقدم واسم
 اعلم حق ذکره الامنیع آن قطعه مبارکه را بعایت مخصوص مخصوص فرمود و بالطف ما لانهایه
 مشمول داشت خواه بسان ابدع احلى و خواه باز قلم اعلی و هر یکی از باران آن کشور انور را

تاج عزت ابدیه بر سر نهاد و رداء فضل و محبت در بر نمود و خلعت فضائل و کالات معنوی
 پوشاند و ستایش و شافع مود و تمجید و نبایش نمود چنانکه مد بطور الواح مبارک و منون اور ف
 و آثار رحمانیه مدّق و مثبت و هر وقت ذکر خدا اسان از سان اقدسالک امکان و ملیک است که
 جاری بشد هیکل مبارک با هنر زیاد شود و آثار بثاشت کبری از وجهه نوراء و چهره اقدس ابدع
 اسنی ظاهر و با هرگشت فیوضات مسخر بود و عنایات از سحاب الطاف برآند بار مسخر نماید و ره
 پیش رسید و کاسِ دھاق بد و راًمد و شمس عهد از مشرق و فاق بضیا، عبودیت کبری و سناء
 رفاقت عظیمی پر قوافشان شد و قلوب وارد اح راستی و منور ساخت روح بدیعی در جسد
 امکان دمیده شد و فتوح جد بدی در جهان دل و جان آشکار گردید افقه اهل باستیز
 بیشارات ملکوت ابی شد و ضماز و سرانز مستظلین در ظل شجره مقدسه نوراء مسخیر با نوار و فاگر
 یاران آنا امان مجده در این نشیه پیان سرمت از جام الکَت گردیدند و در میدان ثبوت
 در سوخ و دفاگویی سبقت راربودند چنان استغاثی آشکار فرمودند که مجرع عقول و افکار شد
 و چنان میانت و رزانست و مقاومنی اهمار را شتند که بینان شبهات اهل ارتیاب بآنندم ختند

بیع مسوم نقض را در آن مرزو بوم تاثیری نداشت و امید اصل فوریکل مقطوع کردید و مرکز نقض
 بخیت آمال و خرمان مآل یعنی نام حاصل نمود یعنی است تقوی که مشاشان بر این محبت
 ابی معطشد و آذانشان با استعمال نعمات عذر لب گلزار بتعال ذکر شد وارواحشان سخا
 قدر که از صفت ریاض رحم مقتضی استعاض و اهتزاز یافته اینست از پیش زانع و نجیب غرائب دل
 آزرده گردند و احتراز و احتساب فرمایند و فرار اختیار کنند باری حضرت عبد البهاء اراد اخا
 لمظلومیتة الغداه از بوم صعود جمال اقدس ابی تاجین عروج روح اهل انور ش بافقی اعلی و ملکوت
 اسنی مدت سی سال نه روز راحت داشت و تشب آرام و جذا فرید امظلوم اسجونا باصلاح
 عالم پرداخت و برتریت و تهدیب من فی الامکان قیام فرمود شجره امر راسقا به نمود و سدره
 تقدیس را از عواصف و قواصف شدیده محافظه فرمود وین اسد راحمات و دراست نمود و شریعت
 ائمه و ذہب اسد راصبات فرمود اعدادی امر راسقو رساخت و بد خواهیں را مایوس و نما امید
 کرد آن لطیفة ربانی و سادچ عز صمدانی مدت حیات ایبل و ابتلا گذرا نمید و مورد هر گونه افتراق و بیان
 از اعدادی خارج و داخل گردید و دین عالم جرجور و جفا نصیبی نداشت و بغیر از محنت و تعب و

زحمت چیزی مشاهده نظرمود در نیمه شب آه سوزان از سینه اهل هر مرتفع و در اسحاق رحن بدینع مناجات
 بسامع علیتین متوالی دلخواهی تقوی را پسید مبارک پروردش داد و تربیت فرمود تا هیکل امر را
 حسن حصین گردند و سفینه مثاق را در عین جنون شبهات با جعلیتی پراکنده نمایند و بنیان ارجیف
 احصار تیاب را پیغیرتی مندم سازند الحمد لله که آثار آن عنايات مشهود شد و اسرار آن زحمات عیان
 گردید آن و جورات مبارک و ذوات نورانیه بحسن و فاقیام فرمودند و باستفایت و ثبات سرشنی اهل
 نجات گشته باشد بازی آن روح قدسی نعمت را بر اهل بیان آتم و کامل فرمود و فضل و احسان را شامل
 خاصی و عام نمود و مبداء را در آب با حسن طرز جلوه داد و خانمه موهب و الطاف را بالولح و صایبا
 مرتبت را شد و تکلیف جمیع طبقات اهل بیان آتم و اکمل واقعه بیان واضح و مبرهن فرمود و
 مرکز امر را بخش صریح قاطع میتبین را شد و ولی امر و میتبین کتاب ائمه حضرت شوقي افدي را تعیین
 فرمود و مرجع نوجه را بغضن مناز منصوص نمود باب اختلاف را الی الا بد سدود فرمود و بسیل
 مستقیم و منبع قویم را با حسن و اجل و ابداع و جوه و واضح و مشهود نمود شجره شقاق را از ریشه درآورد
 و بنیان نقض و نفاق را از اساس برآورد اخت مجال شبهه نگذشت و محل شک و تردید نماند و

ما نعْزَ الاعْطافِ راجحاتِ الاعْطافِ انْجام دادَ نَثُرُ اللَّهَ وَخَمْدَهُ عَلَى مَذَانِ النَّضْلِ التَّلْيِمِ

وَالْغَوْزِ الْجَلِيلِ حضرت مل امراس شوقی افندی بعد از وقوع این فاجعه عظمی و نزول این

روز تبریزی از شدت تاثیر و احزان و حموم و غموم بی پایان که بر آن قلب لطیف روحا نی وارد و

تحل با برگران و مسئولیت عظمی ترمیمات لازمه را مرتب فرمودند و با طراف مرقوم را شنید که آرزو و

آمالم چنین است که چندی تهاد فرید در محلی خالی و خلوت از هر قیل و قال بنماز و نیاز و دعا و قصوع

وابتهاں مشغول گردم و طلب تایید و توفیق از ملکوت ابی نایم و بهین فیت و قصد حال چندیت

که سافت فرموده اند و مارا بگران و چهاران جستلانمودند امید چنانست که عنقریب نتائج این ساقر

مشهود و عیان گردد و سبب سرور و جور بیاران شود و فواند عظیم از سفر مبارک ایشان حاصل

شود و بزرودی مراجعت خواهد فرمود و ابواب مرسله باتم واکل و جوه مفتح شود و مخابر مسنت

گردد این فانیه نظر بتعلق قلبی و استیاق روحی قبل از مراجعت ایشان بارض اقدس بخراین

نامه پرداختم تا معلوم و مبرهن شود که آن بیاران عزیز با و فای حضرت عبدالبهاء چه منزلتی دارد

دیگر این آوارگان دارند و چگونه از ذکر ایشان آئی فراغت نداریم این مظلوم را اهل دری

عَفْتُ وَعَصَمْتُ وَرَفَاتٌ مَبَارِكَاتٌ سَدَرَةٌ نَقْدِبُسٌ احْجَابٌ أَلَّى وَأَمَّا، أَنْ جَهَنَّمَ

أَرْضُ كَنْزِيَانَ عَزِيزِيَانَ جَالِبَارِكَ رَايَابِدْعَ اذْكَارُ دَاجِلْ تَحْمِيلَاتٍ

ذَاكِرُو مَكْبُرِيمْ وَالْبَاهَاءُ وَالثَّنَاءُ عَلَيْكُمْ

«بِهَاشِيرٍ»

شَهْرُ ذِي الْقُعْدَةِ

معانی مصطلوں لغات مشکلہ بترتیب صروف الف و با در دیف الف

معنی	لفت
چاہمای آب	آمار
سمن و نگل	ازمه
مشتریکنم آنرا	ابنها
سوزن	ایبره
گلگت ولال	ایکم
عالیم و رانای بآن - مطلع بر باطن و حیثیت آن	ابن بحد ته
بعقیدہ قدمای فلاسفہ فلک نہم - عالم وجود	اثیر
موروثی - اصل	اشیل
گناہ کردم - تغیر کردم	اجترحت
برا فروختند - شعد و رساندند	اججوا
بستان - محل پر درخت	اجمه
اعطا کرده مردا - دور مرد اگرفتہ	احدقت بی
گوراں	اخددود
ترسیدن	ادتباع

دریف الف

لغت	معنی
از دراء	جهر شمردن - پست شمردن
ازور	پشت حاد «قوت و قدرت»
استدمت	خون شد
اسنک	کرشد - از کار افقار
اسنهل	سرور و فرحاک شد - فربادرگرد
اسروا	پنهان کنید
اسنه	نیزه ها
إِشْبَالُ الْكَرَامَ	فرزندان گرامی او
اشتدالاق بالاتفاق	شدت و سختی بحقی درجه رسید
اشراك	داجها - ترا
اشرعوا النان	نیزه ها را راست گرفته
اصتم	کسیکه بینشود
اطرق	سرخور را پائین میاندازم
اعتری	عارض شد

معنی	لفت
سیاکرم - آماده ساختم	اعددت
بن سلاح - کسبکه هر به و سلاح ندارد	اعزل
روی خود را بنا کن بیالم - صورت خود را بنا کن بیگذارم	اعفر
ساعدت کن مرا - معاونت کن بن	اعینی
بپوش آمد	افاقت
درنهایت درجه زشته و کرامت	افظع
بهتان	إفک
روی خود را بنا کن بیگذارم	أکت
بیاشامد - گردن خود را از گنسید و از جام بیاشامد	اكوعوا
بعض من لکین کردند	اكنوالي
کور اور زاد	آکمه
لیوانها - گیلاسها (که بیدسته باشد)	اكواب
گداختن قلب از شدت آندوه	التياع
امانت کن مرا - لکت کن بن	الجندی
بوعده و فاکرد	الججز

معنی	لغت
جداش مقصود شد	اهاز
ازم پاشیده	اندک
نجات دادیم اورا	انقذناه
جمع همار بعنی روزگار	انهار
حلاک شد - از بین رفت - وفات کرد	اودى
قسم بخدا - بخدا سوگند یاد میکنم	ایم الله
ردیف ب	
مورختم خدا فوار گرفت	با، بغضب من الله
ستند - بینوا	بائس
چاهک عن آن عدم نیت د (جنی گود و عین)	بئرلا قوارطا
دو شیزه	بتول
خلق شده ام من	بدعٹ
ارهم پاشیده شد - متفرق شد	بعثر
شبانه مشورت کردند و تصمیم گرفتند	بیتوا
در بام	بخار

معنی	لغت
رد یفت	
سرگردان شدن	تمها
سوگواری کردن - عزاداری کردن	ثابین
دای براد - خداوند اور انجمن مبنلا کند	تبنا
توجه بندان - انقطاع از مسوی استه	تبتل
نمایجا آشامیدن	ضرع
اشگما جاری شد	تحلبت الدموع
خوانندگی کرد در زبان خود را بیرون آورد	ندلع
اشگ ریختند	تذرفت بالعبارات
فرمود - بیان کرد (در لغت دارج)	تفضیل
خراب شد - پراکنده شد	تفوضت
از جام بیاشامید	نکاسوا
آتشین شد - گداخته شد - مشتعل شد	تمہب
بجز امید	تمبل
و اگذاشتن دوت علی و ایشخی	نیول

لغت	معنی
ردیف ث	
ثله	جعیت - دست - گرده
ردیف ج	
جنت	شیطان - بنت - فریبند
جدث	گور - فبر
جمره	آتش
جوهره فربده عصباء	درز مقیم ناسفته
جیوش	لشکرها
جیوش متوجهین	جنود ملا، اعلی
ردیف ح	
حایی ذمارها	حافظ اهل و عمال و سائر شئون آن پشتیبان او از هرجت
جانل	دامها - نده
حبر	مُركب - دانشمند مطلع
چجر	دامن
حداد	شمیرگی برند - بسای سیاه کرده اتم میپوشند در زدن درگ رک شوهر

لغت	معنی
حراب	مرک
جرباء	جوانی است که گویند عاشق آفتاب و عجشه با قاب توجہ دارد
حرب	بیت اسد در که مغطبه (مقداری از زمین) که که مجاور بیت است و هر کس در آن وارد شود از خطر این است حتی جوانان را نباید در آن خود و مشکار کرد زیرا صید
حسبان	حرام است
حسن	جهنم - وزخ
حفيف	دامن
جل	صدای برگهای درختان هنگام وزش باد
جمان	زمین که جزو حرم نبست و از حدود حرم اس خارج است
جمی	قرنگاه تو
حئی	قرنگاه د کسی حق درود با نجاران مدارد
حیبت	حفظ کرد - حابت فرمود
حی	حفظ کردنی
حش	زنده شد

لغت	معنی
ردیف خ	
خباء	سرابردها - خبرها
خرّ	بنگان افکار - بزین افکار
حروف	بره
خریر	صدای جریان آب
خیصل	زروتازه
خفیاث سره	اعاق قلب - سودای دل
خوان	سفره
ردیف د	
درست	کمئشده ویرانش -
درع	زره - جوش
دلال	غمزهها - عنوهها
دَمع مصوب	اشکت برزان
دوحة	درخت
ردیف ذ	

لغت	معنی
ذرفت	اشکت جاری شد
ذروه	اعلی المقام - بلندترین نقطه
درست	درست
رباب	نام یکی از آلات موسیقی است
ربوع	نژادها
رثیث	کمنه - ژنده
رحبه	پیشگاه - زین و بیع
رزبه	صعیبت - بلا
رشوفی	تیرزند مردا
رصاص	محکور
رفارف	مراتب عالیه - درجات بلند
رفدیتایی	اعانات اطعام بینیم
رفض	ترک کردن
رُقداء	خوابیدگان
رقابت	عبوریت - بندگی

لغت	معنی
رفیق	غلام زرخرب - بندۀ آستان
رس	قبر دکه بازین مساوی باشد،
ریان	سیراب - تروتازه - شاداب
ردیف ز	
زعيم	پیشا - رئیس
ردیف س	
ساج	شناگر
ساکن الجاش	مطمئن القلب - خاطرجع
سئول	مقصد - حاجت
سخت	اشکت ریخت
سخنا	وای براد - هلاک بار - دوربار
سخی	اشکت بریز
سرور	نخستنا
سربرونم	قلب‌ها - باطن‌آهنا
سماء	سل و آسان

معنی	نعت
ستاره ایست	سماک
علامت زیان	بیمه
آنچه از غیب بگران اسان برسد و برای اسان گم نشود بگرد	سوانح غیبی
مشیر بر عزم	سیوف شاهره
دری بیف ش	
فراری - کسی که فرمان خدار را اطاعت نکند	شارد
بر عزم (مشیر بر عزم) آشکار و واضح	شاهره
کو همای بند	شم الرواسی
دامن خود را بر کمر زدند - آماده شدند	شمردا
دری بیف ص	
حوكمنده - هاجم	صائل
فریاد	صریغ
صدای فم در هنگام نوشتن	صربر
بناک غلطیده - زین خورده - متول	صریعا
ناجم	صفع

معنی	لغت
ترکار آماده کردن - نشانه گرفتن	صرتوالنیال
باران شدید	ضیب
ردیف ض	
سوزی - ازبت کشند	ضاریه
دنده‌ای پلو	صلوع
ردیف ط	
پر - علو	طافه
قبات - مصیبت شدید و دخت	طامة الکبرى
بنماک افراوه - روی زین افراوه	طريحا
بترین راهی که باید پروردی نمود	طريقته المثل
کوه	طود
ردیف ع	
سوج دربا - شدت جریان سیل	عباب
اشگها	عبرات
سرکشی - طغیان	عتو

لغت	معنی
عَذْرَاءُ	دوشیزه
عِرَاءُ	بیابان
عُرْبَى	رسامانیگر بدست کوزه می بندد
عُرْتَى	نام یکی از اقسام اعراض دوره جا هفت
عَصَبَهُ	دسته - جمعت - گروه
عُودُ قُمَارِى	عود چوبی است سیاه رنگ که بوی خوش دارد و بخور کنند و فارسیم قاف نام شیری از هند و سناست که عود آن بخوبی و خوشبوی سروفاست (ملخص از برآن قاطع جلد دوم)
دَسِيفَ غ	
غَمَارُ الْبَلَادِيَا	شدائد - سختیها و مکاره
غَدَاثَرُ	گیوان
دَسِيفَ ف	
فَاحَ	بوی خوش و زیبد
فَاطِرَ	آفریدگار - خالق
فَطَاطَ	جمه - حزگان

لغت	معنی
فجهه	ویس - پناه
نظام	از شبرگر قتل مغل
نماء	پیگاه - ساحت
نوقوالی	نیرهار ابعاص من بکان نهادند
ردیف ق	
نامه	شکسته
نات	مضرع
فریض	شر
نقض	شکن
قوادم	پرهای جه بال مرغ
ردیف ک	
کاسره	در رم شکسته شکار
کبا	آتش گبره روشن نشد - آتش مد زبر خاکستر پنهان شد
کفاح	مد جنگ با هم رو بروشدن
کلاشت	حفظ کردن

لغت	معنی
کی	داغ کردن
ردیف ل	سرگرم نیکنده آنها را - باز نماید از آنها را - مشغول نیکنده آنها را
لامهیمه	رخچ کشیدن - خسته و کوفته شدن
لغوب	عیجو - بیکو - سخن چین
لُزَر	
ردیف م	
مارِفین	اشخاص گراه - اشخاصی که از دین خارج می‌شوند - خواجه
مشول	مشرف شدن بحضور - وارد شدن
محجه	میازدراه راست مسقیم
مخالب	چکانها
مخربة	سرشته شده
مَكْفَن	لبوعی شیرین « باصلاح شیرازی »
مدينة الزمان	مرادف بعده بارگزانت که در زایدیت است برای تفصیل بیهودگانی جزو مختوم مدحبل صحیفه فاطمیه راجده شود
مرباء	پروردده شده - بار آده

لغت	معنی
مرصاد - مراصد	کمین کار - کمین کارها
مسئل	ثبت دهنده
مشتبه الشمل	جمع آنها پر بیان شده - پراکنده گشته
مصيب عصبا	بلای شدید و سخت
مضطهد	رنگ کشیده - گرفتار بولا
معالق	تلعه ای حکم - پناهگاهها
معزی	تعزیت گوینده
معنىما	غبیت شمردن - فرصت داشتن
ملعبا	بازیچه گرفتن - بی احبت شمردن
ملوحت	نکت آلوه - سورمه
منات	اسم بسی از اعراب دوره جا بهبود است

آرزو	منی
موبوذت	دبانگیز - علت مرض - هوای فاسد
مؤنمر	اجمن مشورت مجلس شور

لغت	معنی
نهاده‌ی الودی	پر تگاههای حلاکت
مهرجان	مغرب مرگانست و آن نام ماه هفتم از سال شمسی است که آفتاب برج بزرگ داخلمیشود و ابتدای فصل فراز است و نزد پارسیان بعد از جشن و عید نوروز که روز دود آفتاب برج حل است از مرگان بزرگترینشی بیست جشن مرگان شش روز است از روز شاثر رهم ماه هفتم شروع میشود و بر روز بیست و یکم همان ماه خاتمه پیدا میکند که روز جشن معان و مرگان خاصه نام دارد (محسن از برگان فاطمحج ۲)
ماه درودها	آبهای چشیدن
ردیف ن	شرافت و بزرگواری
نبل	نیز - نیزه
نیز نیال	نیست
نیست	نیز - نیزه
خیب	با صدای بلند گریز کردن
ندی	جود و محبت - سخاوت و کرم
نوش	می‌پاشیم ماآب را - گذای از فضل و عطایت

لغت	معنی
نصال	نوك نبر - آخون سر بر
نصب	رنج و خشک
تضیر	جميل - نیکوروی
نكصوا	برگشته - دور شدن از عقیده ایکه داشته - صرفظر کردن و برگشته
ردیف و	
وثاق	خلوگاه - جلد - حرم
وطئهها	قدم گذاشته برآور
وغد	احق - نادان
وفود	وارد شدن جمعی از مردم باهم بشری
وقی	حفظ کرد - نگاه داشت
ولدبکو	ارشد اولاد
وهت	ست شد - ضعیف گشت
ردیف ه	
ماله	احاطه کننده - اشخاص پشت سرهم بایند و نسبت بکسی سه ششم کننده
هدرت	کبوتر آواز دار

معنی	لغت
صدای وزیدن بار	هزینز
بارید - ریزش کرد	مطلب
بایدید	هلتوا
غاز - میخو - مفعه زنده	مسرّه
خوشگذرانی - معیثت باخوی و کامرانی	هنا
ردیف ۱	
سوگواری بکنند	پوئن
Flem	براعه
(جوان) میخواهد در خوابگاه	بربعض
تبریانه ازند	برشغون
شمیر بکنند	بلون
جاپراست	بیوغ
اذیت بکند آنها را	بضمطهدم
فرود برود	پغور
پراکنده میشوند	بنقضون
روز قیامت - روز دیدار	بومالتلاق
انقی	

فهرست مطالب مندرجہ در رسالہ ایام تھے

موضع	صفحہ
------	------

مقدمہ	۱۰
-------	----

فصل اول

توہن حضرت اعلیٰ مشائیش مطلب

مطلب اول - لوح بارک لیلہ توہن حضرت اعلیٰ	۱۲
--	----

مطلب قوم - لوح بارک رؤیا	۱۳
--------------------------	----

مطلب قوم - آیینہ حیات حضرت اعلیٰ	۲۱
----------------------------------	----

زیارت نامہ حرم حضرت اعلیٰ	۲۹
---------------------------	----

مطالبی از تاریخ نبیل	۳۳
----------------------	----

فصل دوم

توہن جال بارک مشائیش مطلب

موضوع

صفو

طلب اول - لوح مبارک

۴۵

طلب دوم - ایصال لوح مبارک

۴۸

طلب سوم - ایصال لوح مبارک

۵۵

طلب چهارم - محل نولد و زایرخ جات مبارک قبل از انوار امر

۵۹

طلب پنجم - شمه‌ای از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

۶۲

طلب ششم - فتنی از زایرخ نبیل

۶۸

بعد مطلب ششم نقل از زایرخ نبیل مسافت حضرت بها، الله باز ندران

۷۳

فصل سوم

بعثت حضرت اعلیٰ مشائخ رده مطلب

طلب اول - لوح مبارک غلام الخلد

۹۲

طلب دوم - لوح مبارک ناقوس

۱۰۰

طلب سوم - خطاب حضرت عبدالبهاء، جل نثار

۱۰۷

صفو

۱۱۳

موضوع

مطلوب چهارم - نقی بارک

۱۱۴

مطلوب پنجم - آغاز نقی بارک

۱۱۵

مطلوب ششم - آیات مبارک درباره احبت بوم بعثت

۱۲۰

مطلوب هفتم - بعثت حضرت اعلیٰ شخص از تاریخ نبیل

۱۲۱

بغایه مطلب هفتم نقل از فصل سیم تاریخ نبیل مجلس ولی عهد در تبریز

۱۵۱

مطلوب هشتم - بیانات حضرت اعلیٰ راجح بنحو من بطره اند

۱۲۵

مطلوب نهم - لوح مبارک لبد بعثت

۱۸۰

مطلوب دهم - لوح مبارک حضرت عبد البهاء، جمله نامه راجح بشیراز

۱۸۴

فصل چهارم

شهادت حضرت اعلیٰ مشترک پیش مطلب

۱۸۷

مطلوب اول - لوح مبارک حضرت عبد البهاء، جمله نامه

مطلوب دوم - در ذکر مختصری از وقایع حیات مبارک حضرت اعلیٰ روح اسواده

۱۸۹

صفحه	
۲۰۹	مطلب سوم - شرح ثبات حضرت اعلیٰ روح اسواه فداه
۲۲۱	مطلب چارم - در بیان استقرار عرش مطهر حضرت اعلیٰ
۲۲۷	مطلب پنجم - زیارت نامه مبارک
۲۳۱	مطلب ششم - زیارت نامه حضرت سید الشهداء علیہ السلام

فصل پنجم

آیام عید رضوان اول و نهم و دوازدهم مشتمل بر دوازده مطلب

۲۴۶	مطلب اول - لوح مبارک عید
۲۵۱	مطلب دوم - ابضاً لوح مبارک رضوان
۲۵۴	مطلب سوم - ابضاً لوح مبارک رضوان
۲۶۲	مطلب چارم - لوح مبارک ایوب « سورۃ القبریة »
۳۰۵	مطلب پنجم - لوح مبارک راجح بالهاد امر مبارک در رضوان
۳۱۳	مطلب ششم - لوح مبارک در نهم رضوان

مطلب هفتم - لوح مبارک جمال فدم جل جلاله
موضوع

مطلب هشتم - لوح مبارک

تیغه مطلب ششم عید اعظم رضوان

مطلب هم - لوح مبارک حضرت عبد البهای، جل نثار

مطلب هم - لوح مبارک حضرت بهاء اسد راجع بر رضوان

مطلب بیان هم - نطق مبارک حضرت عبد البهای در یوم نهم رضوان

مطلب دوازدهم - قسمی از تاریخ نبیل زندگی

فصل ششم

عبد نوروز - عبد صیام ششم پنجم مطلب

مطلب اول - لوح مبارک صیام

مطلب دوم - لوح مبارک عبد نوروز

مطلب سوم - بیانات مبارکه در اهمیت نوروز و نصوص یوم خویل

سفر
۳۱

موضوع
مطلوب چهارم - خطاب مبارک در باره آعبد نوروز

۳۲

مطلوب پنجم - ساجات مبارک

فصل هفتم

صعود جال مبارک مشتمل بر مطلب

۳۳

مطلوب اول - کتاب عدی

۳

مطلوب دوم - سوره الغصن و لوح مبارک مریم

۴

مطلوب سوم - نظر مبارک حضرت عبد البهاء راجع بحث مصائب جال مبارک جل جلاله

۵

مطلوب چهارم - خطاب مبارک در اسکنه ربہ راجع بعثت امر

۶

مطلوب پنجم - فتنی از تاریخ نبیل راجع بصلب واردہ بر جال قدم جل جلاله

۷

مطلوب ششم - شرح صعود هیکل مبارک حضرت بهاء اسره جل اسره الاعلی

۸

مطلوب هفتم - قصیده مرحوم آقا سیده محمدی گپا یگانی

۹

مطلوب هشتم - زیارت نامه مبارک که صورت آن درین مطلب پنجم از فصل چهارم صفحه ۲۲۷ منسج

موضوع
طلب نهم - فضایی چند از فضای عرب

خاتمه

صعود حضرت عبد البهای مشنون به قطب

طلب اول - قسمی از مناجات ها و الواح مبارک

طلب دوم - الواح و صایا

طلب سوم - شرح صعود مبارک

طلب چهارم - مناجات لغای

طلب پنجم - لوح مبارک حضرت ولی امراء الله ارجوا خانه فدا

طلب ششم - لوح مبارک حضرت ولی امراء الله

طلب هفتم - استخوان مبارک حضرت درقه علیا